



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



روض الجنان ودرج الجنان فی تفسیر القرآن

شماره ۱

تفسیر شیخ ابوالفتح رازی

تألیف

عبدالمجید ابن ابی اسحاق
عبدالله بن محمد بن اسحاق بن اسحاق

تفاسیر و تفسیر

جلد ۱۰

مؤسسه انتشارات و کتابخانه آیت الله العظمی بروجردی

پشتیبانی

دفتر انتشارات و کتابخانه آیت الله العظمی بروجردی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن

نویسنده:

ابوالفتوح رازی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن - جلد ۱۰
۸	مشخصات کتاب
۸	[ادامه سوره توبه]
۸	[سوره التوبه (۹): آیات ۹۰ تا ۱۰۰]
۹	اشاره
۹	[ترجمه]
۲۴	[سوره التوبه (۹): آیات ۱۰۱ تا ۱۱۸]
۲۴	اشاره
۲۵	[ترجمه]
۷۲	[سوره التوبه (۹): آیات ۱۱۹ تا ۱۲۹]
۷۲	اشاره
۷۳	[ترجمه]
۸۵	[سوره یونس]
۸۵	[سوره یونس (۱۰): آیات ۱ تا ۱۱]
۸۵	[اشاره]
۸۶	[ترجمه]
۱۰۱	[سوره یونس (۱۰): آیات ۱۲ تا ۲۱]
۱۰۱	[اشاره]
۱۰۱	[ترجمه]
۱۱۱	[سوره یونس (۱۰): آیات ۲۲ تا ۳۶]
۱۱۱	[اشاره]
۱۱۲	[ترجمه]

- ۱۳۳ [سوره یونس (۱۰): آیات ۳۷ تا ۵۶]
- ۱۳۳ [اشاره]
- ۱۳۴ [ترجمه]
- ۱۴۷ [سوره یونس (۱۰): آیات ۵۷ تا ۷۰]
- ۱۴۸ [اشاره]
- ۱۴۸ [ترجمه]
- ۱۵۹ [سوره یونس (۱۰): آیات ۷۱ تا ۹۲]
- ۱۶۰ [اشاره]
- ۱۶۰ [ترجمه]
- ۱۷۷ [سوره یونس (۱۰): آیات ۹۳ تا ۱۰۹]
- ۱۷۷ [اشاره]
- ۱۷۸ [ترجمه]
- ۱۸۹ [سوره هود (۱۱): آیات ۱ تا ۱۶]
- ۱۸۹ [اشاره]
- ۱۹۰ [ترجمه]
- ۱۹۷ [سوره هود (۱۱): آیات ۱۷ تا ۴۹]
- ۱۹۸ [اشاره]
- ۱۹۸ [ترجمه]
- ۲۱۷ [سوره هود (۱۱): آیات ۵۰ تا ۶۸]
- ۲۱۷ [اشاره]
- ۲۱۸ [ترجمه]
- ۲۲۵ [سوره هود (۱۱): آیات ۶۹ تا ۸۳]
- ۲۲۶ [اشاره]
- ۲۲۶ [ترجمه]

۲۳۶ [سوره هود (۱۱): آیات ۸۴ تا ۹۵]

۲۳۶ [اشاره]

۲۳۶ [ترجمه]

۲۳۹ [سوره هود (۱۱): آیات ۹۶ تا ۱۲۳]

۲۳۹ [اشاره]

۲۴۰ [ترجمه]

۲۵۳ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن - جلد ۱۰

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، قرن ۶ق.

عنوان قراردادی : روض الجنان و روح الجنان

عنوان و نام پدیدآور : روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن/ تالیف حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی النیشابوری مشهور به ابوالفتوح رازی، به کوشش و تصحیح محمدجعفر یاحقی، محمد مهدی ناصح. مشخصات نشر : مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳-.

یادداشت : فهرست نویسی براساس جلد شانزدهم، چاپ ۱۳۶۵.

یادداشت : ج. ۳ (چاپ: ۱۳۷۰).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ: ۱۳۷۲).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ: ۱۳۶۶).

یادداشت : ج. ۱۸ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۱۹ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۲۰ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : عنوان دیگر کتاب "تفسیر ابوالفتوح رازی".

عنوان دیگر : تفسیر ابوالفتوح رازی.

موضوع : تفاسیر شیعه - قرن ۶ق.

موضوع : نثر فارسی - قرن ۶ق.

شناسه افزوده : یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۲۶-، مصحح

شناسه افزوده : ناصح، محمد مهدی، ۱۳۱۸-، مصحح

شناسه افزوده : آستان قدس رضوی. بنیاد پژوهش‌های اسلامی

رده بندی کنگره : BP۹۴/۵/الف ۲۹۲ ۱۳۰۰ ی

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۲۶

شماره کتابشناسی ملی : م ۶۵-۲۰۲۲

شماره جلد : ۱۰ صفحه : ۹

صفحه : ۱ [جلد پنجم]

[ادامه سوره توبه]

بسم الله الرحمن الرحيم

[سوره التوبه (۹): آیات ۹۰ تا ۱۰۰]

اشاره

وَ جَاءَ الْمُعَذِّبُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَ قَعِدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۹۰) لَيْسَ عَلَى الضُّعْفَاءِ وَ لَا عَلَى الْمَرْضَى وَ لَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۹۱) وَ لَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ (۹۲) إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَ هُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۹۳) يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ تُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ تَبَّأْنَا اللَّهَ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَ سَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۴)

سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لَتُعَرِّضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَ مَا وَاهُمْ جَهَنَّمَ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۹۵) يَحْلِفُونَ لَكُمْ لَتَرْضُوا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (۹۶) الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا وَ أَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۹۷) وَ مِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَ يَتْرَبُّصُ بِكُمْ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۹۸) وَ مِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَ صَيَلَمَاتِ الرَّسُولِ أَلَّا- إِنَّهَا قَرِيبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۹۹) وَ السَّيِّاقُونَ الْأَوْلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۰۰)

[ترجمه]

[و] «۱» آمدند عذرخواهان از عرب تا دستوری دهند ایشان را و بنشینند «۲» آنان که دروغ گفتند با خدای و پیغامبرش، برسد «۳» به آنان که کافر شدند از ایشان عذابی دردناک.

نیست بر ضعیفان و نه بر بیماران و نه بر آنان که نیابند، «۴» آنچه خرج کنند تنگی چون نصیحت کنند خدای را و پیغامبرش را نیست بر نیکوکاران از راهی «۵»، و خدای آمرزنده بخشاینده است.

[۱۰۲-پ]

و [نه] «۶» بر آنان که چون آیند به تو تا بر نشانی ایشان را گویی «۷» نمی یابم «۸» چیزی که بر نشانم «۹» شما را

(۱). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۲). اساس: بنشینند، به قیاس با نسخه آو، و با توجه به معنی، تصحیح شد.

(۳). آج، لب: زود بود که رسد.

(۴). آج، لب: نمی یابند.

(۵). آج، لب: طریق عتابی.

(۶). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۷). اساس: گویند، به قیاس با نسخه آو، و با توجه به معنی، تصحیح شد.

(۸). اساس: نمی یابیم، به قیاس با نسخه آو، و با توجه به معنی، تصحیح شد.

(۹). اساس: بر نشانیم، به قیاس با نسخه آو، و با توجه به معنی، تصحیح شد.

صفحه : ۲

بر وی، برگردند و چشمهای ایشان می‌رود از آب چشم به غم آن که ندارند»۱) چیزی که خرج کنند. که»۲) راه بر آنان که دستوری خواهند از تو، و ایشان توانگران باشند خشنود شدند به آن که باشند با زنان و کودکان و مهر نهاد خدای بر دل‌های ایشان، ایشان ندانند»۳).

[۱۰۳-]

عذر می‌خواهند از شما چون باز شوی با ایشان، بگو عذر مخواهی، باور نداریم»۴) شما را، خبر داد ما را خدای از خبرهای شما و بیند»۵) خدای کار شما و پیغامبرش، پس باز گردانند»۶) شما را با داننده نهان و آشکارا، خبر دهد»۷) شما را به آنچه کرده باشید»۸).

سوگند خورند»۹) به خدای برای شما چون باز گردید از ایشان تا بگردید از ایشان، بگردید از ایشان که ایشان پلیداند و جای ایشان دوزخ است پاداشت به آنچه کرده‌اند.

سوگند می‌خورند برای شما تا راضی شوید از ایشان»۱۰)، اگر راضی شوید از ایشان بدرستی که خدای خشنود نشود از گروه کافران»۱۱)

(۱). آو، بم: نیابند، آج، لب: نمی‌یابند.

(۲). آج، لب: بدرستی که.

(۳). آج، لب: نمی‌دانند.

(۴). آو، مج: ما راست نداریم.

(۵). آج، لب: زود بود که ظاهر کند. [...]

(۶). آج، لب: باز گردانیده شوند.

(۷). آج، لب: پس بی‌گهانند.

(۸). آو، بم: کرده باشی / کرده باشید.

(۹). آج، لب: زود بود که سوگند خوردند.

(۱۰) - آج، لب: پس بدرستی که.

(۱۱). آج، لب: بیرون آمده‌اند از طاعت.

صفحه : ۳

عربیان»۱) سخت‌ترند به کفر»۲) و نفاق و سزاوارتر که نه بدانند حدهای آنچه فرو فرستاد خدای بر رسولش و خدای دانا و محکم کار [است]»۳).

[۱۰۳. پ]

و از عربیان»۴) که»۵) هست که فرا گیرد آنچه نفقه کند غرامت»۶) و چشم می‌دارد به شما مصیبتها»۷) برایشان گردش بد و خدای شنوا [و]»۸) داناست.

و از عربیان»۹) کس هست که ایمان دارد به خدای و به روز آخرت و فراگیرد آنچه نفقه کند»۱۰) نزدیکها نزدیک خدای و

دعاهای رسول، آن نزدیکی است ایشان را، در برد «۱۱» ایشان را خدای در رحمتش، که خدای آمرزنده و بخشاینده است. سبق برندگان «۱۲»، پیشینگان «۱۳» از مکیان و مدنیان و آنان که پسروی کردند ایشانرا به نیکوی، خشنود است خدای از ایشان و خشنوداند از او، و نهاده است «۱۴» ایشان را بهشتها که می‌رود در زیر آن جویها، جاویدان باشند در آن، آن ظفری بزرگ است [۱۰۴-ر].

قوله: وَ جَاءَ الْمُعَذِّبُونَ، یعقوب [خواند از جمله قراء، و در شاذ، عبد الله] «۱۵» عَبَّاس و ابو عبد الرحمن و ضحاک و قتیبه و مجاهد خواندند: المعذرون به اسکان

(۱). آو، بم: عربان، آج، لب: همه ادیان اهل بادیه.

(۲). آج، لب: ناگرویدن.

(۳-۸). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۴). آو، بم: عربان، آج، لب: اهل بادیه.

(۵). معج: کس.

(۶). آج، لب: تاوانی.

(۷). آج، لب: گردشهای روزگار، معج: گردش بد.

(۹). بم: عربان، آج، لب: اهل بادیه. [.....]

(۱۰). آج، لب سبب.

(۱۱). آج، لب: زود بود که در آرد.

(۱۲). آو، بم: سبق بردگان.

(۱۳). آج، لب: نخستیان.

(۱۴). آو، بم: بیجارده است.

(۱۵). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

صفحه : ۴

«عین» من الاعذار، و يقال: اعذر اذا اتى بعذر و اعذر صار ذا عذر، یعنی آمدند عذر خواهند گان از جمله اعراب، و قراءت باقی قراء به تشدید «ذال»، و آن را دو وجه بود: یکی معتذرون بوده باشد در اصل، آنکه ادغام کردند «تا» را در «ذال» چنان که: تذکرون، و الاصل تتذکرون. و وجه دویم آن است که: من عذر باشد اذا غیب و مرض، یعنی تقصیر کنند گان. «من» تبیین راست. لِيُؤْذَنَ لَهُمْ، تا دستوری دهند ایشان را، و زجاج گفت: روا باشد که، معذرون «۱» معتذران باشند، نمایند که ما را عذری هست و ایشان را عذر نباشد. و معذر که بر تقصیر حمل کنند هم معتذر باشد و لکن عذر خواهند تقصیر باشد «۲». حسن گفت: اعتذروا بالكذب، عذر به دروغ می‌خواهند، و از اینکه جاست

قول علی - علیه السلام «۳»: المعاذیر اکثرها اکاذیب

، عذرها بیشتر دروغ باشد «۴». و رسول - علیه السلام - گفت:

ایاک و ما یعتذر منه

، دور باش از آنچه از او عذر باید خواستن. ضحاک گفت: اینان رهط عامر بن الطفیل بودند روز غزات تبوک، بیامدند و گفتند: یا

رسول الله؟ اگر با تو بیایم، اعراب طیّ قبیله ما را و فرزندان» (۵) ما را تعرّض رسانند ما را دستور باش» (۶) تا مقام کنیم. رسول - علیه السلام - گفت: خدای تعالی مرا خبر داد از اخبار و اسرار شما: ... قَدْ تَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ» (۷).
وَقَعِدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَبَنَسْتُمْ مِنْ جِهَادِ أَنْتُمْ أَنْتُمْ كَفَرُوا... وَبَنَسْتُمْ مِنْ جِهَادِ أَنْتُمْ أَنْتُمْ كَفَرُوا...
کفر. محمّد بن اسحاق گفت:

آیت در بنی غفار» (۸) بن خفاف بن ایماء آمد که ایشان خویشان را بر رسول - علیه السلام - عرض می کردند، و عرض ایشان آن بود که تا رسول - علیه السلام - ایشان را دستوری دهد در تخلف تا با پس» (۹) ایستند، و می گفتند: ما به جهاد می آییم و در دل نداشتند و عاقبت وفا نکردند و بنشستند و به جهاد نرفتند. آنکه گفت:

(۱). همه نسخه بدلها: معذران.

(۲). اساس: باشند، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۳). همه نسخه بدلها که گفت.

(۴). مل: به دروغ بود.

(۵). همه نسخه بدلها: زنان.

(۶). آو، آج، بم، لب: دستوری ده.

(۷). سوره توبه (۹) آیه ۹۴.

(۸). اساس: بنی عفان، به قیاس نسخه آو، تصحیح شد. [.....]

(۹). همه نسخه بدلها: باز پس.

صفحه : ۵

سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ، به کافران رسد از جمله ایشان عذابی مولم دردناک، و برای آن منهم گفت که، آنان که تخلف کردند از جهاد همه کافر نبودند، بعضی کافر [ان]» (۱) بودند عذر به دروغ انگیزند» (۲)، بعضی مؤمنان بودند معذور بودند که ساز نداشتند و برگ نبود ایشان را، لا- جرم حق تعالی برای ایشان عذر بخواست گفت: لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى، [نیست]» (۳) بر ضعیفان که قوت ندارند و نه بر بیماران که بنیت» (۴) و صحت ندارند. وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ، و نه بر آنان که نیابند آنچه نفقه کنند بی برگ و بی ساز باشند حرجی و ضیقی و تنگی و بزه‌ای، برای آن که اینکه جمله معذور» (۵) باشند. إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ، چون نصیحت کنند اینان خدای و رسول را. و معنی نصح در آیت اخلاص عمل است از غش، يقال: نصح في عمله نصحا، و منه: التوبة النصوح، و فلان ناصح الجيب اذا كان خالص النية و الاعتقاد. ما على المحسين من سبيل، بر نیکوکاران راهی نیست، یعنی کس را با ایشان کاری نیست و ملامت و مذمت را بدیشان راهی نیست.

وَلَا عَلَى الَّذِينَ، و نه نیز بر آنان حرجی است که بر تو آیند تا تو ایشان را برداری، یعنی بر نشانی، تو گویی: من چیزی ندارم که شما را بر آن نشانم، ایشان برگردند گریان و چشمهای ایشان آب می» (۶) ریزد از اندوه بر» (۷) آن که چیزی ندارند که خرج کنند و با توبه جهاد آیند. و «حمل» در آیت عبارت است از برنشانیدن بر چهارپای، يقال: حملته» (۸) علی دایمی. و قوله: وَأَعْيُنُهُمْ، «واو» حال راست، و «من» تبیین است. حَزَنًا، نصب بر تمیز است، و «ان» مع الفعل در محل نصب است بقوله:

حزنا علی حذف الحرف الجارّ، ای حزنا علی ان لا یجدوا. چون حرف جرّ بیفگند فعل بدو رسید و عمل کرد [در او]» (۹)، و محلّ او نصب آمد، علی أنه مفعول له. و حزن،

- (۹-۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو. افزوده شد.
- (۲). آو، آج، بم، لب و.
- (۳). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.
- (۴). همه نسخه بدلها، بجز مج: قوت.
- (۵). مل: از آن که از جمله بیماراند.
- (۶). آو، آج، بم، لب: همی.
- (۷). مل: برای.
- (۸). او، آج، بم: حمل.

صفحه: ۶

المی باشد در دل به فوت کاری [۱۰۴-پ]

مأخوذ من حزن الارض و هی الارض الغلیظة.

مجاهد گفت: آیت در جماعتی از مزینه آمد. محمّد بن کعب القرظی و محمّد بن اسحاق گفتند: در هفت کس آمد از قبایل مختلف. واقدی گفت: هفت مرد انصاری بودند، چون بگریستند و مردمان رغبت ایشان در جهاد بشناختند «۱»، عثمان دو مرد را بر- نشانند و عباس دو را «۲»، و یامین بن کعب بن النضر سه کس را. واقدی گفت سی هزار مرد با رسول- علیه السلام- به تبوک حاضر بودند.

إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ، آنکه حق تعالی چون عذر معذوران بخواست و بگفت:

مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ، باز نمود که: آنان که بر ایشان سبیل است به دست و زبان و مذمت، ایشان کیستند! گفت: راه بر آنان است، یعنی ملامت «۳» به «۴» آنان راه یافته است که از تو دستوری می‌خواهند و ایشان توانگرند. «واو»، حال راست، ایشان راضی‌اند بدان که با خوالف از زنان و کودکان و بازماندگان و بیماران بنشینند، و خدای توفیق از ایشان باز گرفته است، و مهر بر دل‌های ایشان نهاده، بر آن تفسیر که دادیم، ایشان چیزی نمی‌دانند. آنکه حق تعالی از غیب خبر داد، گفت:

آن معذران «۵» متخلفان باز پس ماندگان متواریان از جهاد، چون شما باز آید، بیایند و از شما عذر خواهند و تعلّل کنند و چاره جویند در ارضای شما، نگر؟ عذر ایشان نپذیرید، بگو ایشان را که: عذر میخواهید که خدای تعالی خیرهای شما با ما داد. و اعتذار، اظهار چیزی باشد که اقتضای عذر کند. و فرق میان توبه و اعتذار آن است که: توبه، رجوع باشد از سیئی که واقع شود، و اعتذار اظهار آن باشد که اقتضای آن کند که آن سیئه واقع نبود، برای آن که توبه با خدای درست بود و اعتذار درست نبود. و قبول عذر بعضی علما گفتند واجب باشد چون صاحبش بر حق بود، و قال الشاعر:

فان يك ذنبی كل ذنب فانه معاذ الذنب كل المحو من جاء تائباً
قال آخر:

(۱). آو، آج، بم، لب: بدانستند.

(۲). آو، آج، بم، لب: دو مرد را.

(۳). مج و ملامت.

(۴). همه نسخه بدلها: بر.

(۵). مج، لب: اینکه معذوران. [...]

صفحه : ۷

إذا اعتذر الجانی محاً العذر ذنبه و کل امرء لا یقبل العذر مذنب

[و اینکه مذهب اصحاب وعید است که گفتند: قبول توبه بر خدای واجب است حملاً علی وجوب قبول العذر، گوئیم: که تسلیم کند که قبول عذر واجب است! و چه طریق است به وجوب آن! و در عقل و شرع دلیل نیست، و چگونه واجب بود؟ و المعاذیر اکثرها اکاذیب

، پس مذهب درست آن است که: خدای تعالی و یکی از ما به قبول توبه و عذر متفضل است] «۱». وَ سَیَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُوْلُهُ رُوْیْت، به معنی علم است اینکه جا. خدای تعالی گفت: خدای می داند عمل شما و پیغمبر «۲» نیز می داند و مورد اینکه کلمه «۳» وعید است. ثُمَّ تَرُدُّوْنَ، آنکه شما را با خدای برند، یعنی با جایی که حکم جز خدای را نباشد، خدای که نهان چنان داند که آشکارا. آنکه خبر دهد شما را بدانچه کرده باشید از نیک و بد، و اینکه جمله کنایات «۴» است از وعید.

آنکه گفت: آن «۵» جماعت متخلفان آمدند «۶» تا سوگند خورند برای شما تا «۷» از سر ایشان بگردید «۸» و ایشان را ملامت نکنید و رها کنید ایشان را از توبیخ و سرزنش، و اینکه هم از جمله معجزات رسول است - علیه السلام - برای آن که خبر است از غیب و مخبر «۹» بر وفق خبر آمد.

آنکه حق تعالی امر کرد رسول را و صحابه را که: از ایشان بگردید و اعراض کنید و رها کنید ایشان را از ملامت، اعراض استخفاف و اهانت، نه اعراض صفح و عفو چنان که یکی از ما گوید: دعه الی لعنه الله و حرّ سقره. إِنَّهُمْ رِجْسٌ که ایشان پلیدند عینا و حکما، چنان که در حق مشرکان بیان کردیم. وَ مَا وَاوَاهُمْ جَهَنَّمُ، و جای ایشان دوزخ است و بازگشت ایشان با آن جاست جزاء بدانچه کرده باشند و پاداشت بدانچه اندوخته باشند از عمل. و در آیت، دلیل است بر آن که: حکم منافق، حکم کافر است و نیز دلیل است بر بطلان قول مجبر [ه]

که گفتند: جزا بر

(۱). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۲). آو، بم: پیغامبرش.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مج: کلام.

(۴). همه نسخه بدلها بجز مج: کنایت.

(۵). همه نسخه بدلها: اینکه.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مج: خواهند آمد.

(۷). همه نسخه بدلها شما.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز مج: بگذری، بگذرید.

(۹). آو، در حاشیه آورده: معجز.

صفحه ۸ :

عمل «۱» نیست.

قوله: يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ، آنگه حق تعالی بیان کرد که: غرض ایشان در اینکه سوگند خوردن چیست «۲»، گفت: ایشان - یعنی منافقان - باز ایستاده‌اند از جهاد، سوگند خورند برای شما تا شما از ایشان «۳» راضی شوید و گمان برید که ایشان در آن سوگند راست گویند. اگر شما راضی شوید «۴» که احوال و نهان و دخلت و نیت ایشان ندانید، خدای از ایشان راضی نشود که ایشان فاسق‌اند و خارج از فرمان خدای. [۱۰۵- ر]

و مراد به فاسق، کافر است اینکه جا.

آنگه گفت: الأعراب أشدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا، اینکه اعراب، و اینکه، جمع عرب است، و عرب جنس بود، و واحد او عربی بود، به یای نسبت، اینکه «یا» دلیل وحدت باشد، کرومی و روم، و زنجی و زنج و یهودی و یهود و مجوسی و مجوس. آنگه اعراب جمع جمع بود، گفت: اینکه اعراب اجلاف جفات که ایشان را تربیت در بادیه و بیابان بوده است، و ایشان سخت تراند به کفر و نفاق. و نصب آن بر تمیز است، گفت: برای آن که ایشان را اختلاطی نبوده باشد با مردمان حضر که در میان ایشان علما و فقها و اهل خبرت و بصیرت باشند، و گفتند: مراد جماعتی اعراب‌اند که ایشان پیرامن مدینه بودند از اسد و غطفان، و ایشان در کفر و نفاق سخت تر بودند، و تقول «۵»: رجل عربي، اذا كان منسوباً الى العرب و ان سكن البلاد. و اعرابي، اذا كان من سكان البادية. وَ أَجْدَرُ، و ایشان سزاوارتر باشند بدان که حدود و قرآن «۶» و احکام سنت و شرایط شرع ندانند از آن که ایشان را نشو و تربیت در بیابان بوده باشد.

روایت کردند که: زید بن صوحان را «۷» در کارزار یمامه دست چپش بیفگندند، یک روز نشسته بود با جماعتی و اخبار روایت همی کرد. اعرابی بیامد و آن جا بنشست و گوش با حدیث او کرد، آنگه گفت: ان حدیثک لیعجبنی، و ان یدک

(۱). آو، آج، بم، لب قول مجبره.

(۲). اساس: است، به قیاس نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۳). همه نسخه بدلها به آن سوگند.

(۴). مج گمان برید.

(۵). آو، بم، لب: يقول. [.....]

(۶). همه نسخه بدلها: حدود قرآن.

(۷). آو رحمه الله، آج، لب رضیه الله.

صفحه ۹ :

لتربینی، حدیث تو مرا به تعجب «۱» همی آرد، یعنی نیکو می آید مرا، و لکن دست تو مرا به شک می افگند. گفت: چرا! گفت: برای آن که گمان می برم که «۲» در دزدی بریده باشند؟ گفت: یا اعرابی؟ اینکه دست چپ است. گفت: پس چه باشد! گفت: دزد را دست راست برند، گفت: ندانم من تا کدام دست برند، راست یا چپ! زید گفت: صدق الله حیث یقول: الأعراب أشدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا وَ أَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ، و خدای تعالی عالم است به احوال ایشان، حکیم است در اجرای احکام برایشان «۳» حق تعالی گفت: اعراب نیز بر دو قسمت‌اند: بعضی از ایشان آنانند که: يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا، که آنچه نفقه

کنند در سبیل خدای غرامت و تاوان «۴» شمارند. و «من» در اول آیت تبعیض راست، و «مغرم» مصدر است بمعنی الغرامه، و «غرم» و «غرامت» لزوم نایبه‌ای «۵» باشد در مال بی جنایتی و منه قوله: ... إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا «۶»، ای لازماً، و الغرام الحب اللازم، و قال «۷»:

إن غرامی فوق کل غرام

و الغریم، کل واحد من المتداینین، و الجمع غرماء، و غرمته، ای الزمته فی ماله.

و یَتَرَبَّصُّ بِكُمْ الدَّوَابُّ، و تربص، انتظار عاقبت چیزی باشد، و گوش آن می‌دارند تا دایره‌ای از دوایر بد بر شما گردد. و دوایر، عواقب مدمومه باشد. فزاع و زجاج گفتند: انتظار مرگ یا قتل ایشان می‌کردند. آنگه حق تعالی گفت: آنچه بر ایشان می‌اندازند بر خود برند «۸» و آنچه بدیشان می‌خواهند به خود بینند. عَلَيْهِم دَائِرَةُ السَّوْءِ، برایشان دایره بد باشد. ابن کثیر و ابو عمرو خواندند: عليهم دائرة السوء، به ضم «سین»، و باقی قراء به فتح «سین». و چون به فتح خوانی به معنی مصدر باشد، نحو قوله: وَظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ... «۹»، و چون به ضم خوانی، اسم باشد، و دایره خود بد

(۱). آو، مج: به عجب.

(۲). همه نسخه بدلها نباید که.

(۳). همه نسخه بدلها آنگه.

(۴). همه نسخه بدلها بجز مج: تابان.

(۵). مج: تاییه.

(۶). سوره فرقان (۲۵) آیه ۶۵.

(۷). مج شعر.

(۸). سوره فتح (۴۸) آیه ۱۲.

(۹). آج، لب: می‌برند.

صفحه : ۱۰

باشد، چه. معنی اضافه کردن با سوء گفتند چنان است که گویند: رأیته بعین «۱» رأسی و هو کشمس النهار. وَاللَّهُ سَمِيعٌ لِّأَقْوَالِهِمْ، عَلِيمٌ بِأَحْوَالِهِمْ.

آنگه پس از اینکه ذکر قسمت دیگر کرد از جمله اعراب، و از جمله اعراب کس «۲» هست. و مَن، در هر دو آیت نکره است موصوفه، کقول الشاعر:

ب من أنضجت غیظاً صدره

که ایمان دارد به خدای و روز باز پسین، یعنی روز قیامت که از پس او دگر شب نباشد، و آنچه نفقه می‌کنند در سبیل خدای آن را قربات و جای تقرب می‌شناسند.

زجاج گفت: در قربات سه وجه رواست: ضم را و سکون او، و فتح او، و لکن قراء جز به ضم نخوانده‌اند. و معنی قربت، ادای فعل باشد علی الوجه ألدی امر طلباً لرضاء الله و ثوابه. و فعل بر اینکه وجه نزدیک گرداند بنده را به رحمت. وَصَلَوَاتٍ [۱۰۵-پ]

الرَّسُولِ، ای: دعوات «۳» الرسول، اعنی دعای رسول ایشان را [نیز] «۴» قربات گرفته‌اند و دعای رسول تقربی می‌شناسند، و عبد الله

عباس گفت و حسن:

استغفار رسول ایشان را قربتی می‌شناسند، قتاده گفت: صلوات، دعا به خیر و برکت باشد، چنان که اعشی گفت:

تقول بنتی و قد قربت مرتحلا یا رب جنب «۵» ابی الاوصاب و الوجعا

علیک مثل الذی صلیت فاغتمضی «۶» یوما «۷» فان لجنب المرء «۸» مضطجعا «۹»

آنکه گفت: أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ، یعنی، صلوات رسول و دعوت و استغفار او ایشان را قربتی و ثوابی است. آنکه گفت بر سیل وعده و بشارت: سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ،

(۱). اساس: بعینی، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۲). همه نسخه بدلها: گفت که از جمله ایشان کس.

(۳). آج، لب: دعوة. [.....]

(۴). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

(۵). اساس: تجنب، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۶). اساس: فاغتمضی، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۷). مج، لب: نوما.

(۸). اساس: الارض، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز مج: عبارت «و عبد الله عباس گفت و حسن: استغفار رسول ایشان را قربتی می‌شناسند» که در فوق آیات آمده، پس از آیات نقل کرده‌اند.

صفحه : ۱۱

خدای ایشان را در رحمت خود برد که خدای آمرزنده گناه است و بخشاینده گناهکار. ضحاک گفت: اینکه آیت در عبد الله ذو البجادین آمد و قوم او. کلبی گفت:

در بنی اسلم و غفار و جهینه آمد.

و قوله: وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، رفع سابقون، به ابتداست، و خبر او رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، گفت: از پیش روندگان پیشینان «۱» آنان که از جمله اولیان سبق بردند به ایمان از جمله مهاجران که خانه و مال و ملک رها کردند و از مکه با رسول به مدینه هجرت کردند، و نیز انصار که در مدینه یاران رسول بودند، و او را یاری کردند، و اینکه گروهی بودند که پیش از هجرت به دو سال ایمان آورده بودند. و یعقوب خواند:

و الانصار، به رفع عطفاً علی قوله: وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، و روایت کردند که: بعضی صحابه روزی می‌خواندند: و الانصار الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ، به رفع «را» و حذف «واو» (الَّذِينَ) «۲». «أبی» ردّ کرد و خطا باز داد، با قول اَبی آمد. وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ، و آنان که متابعت ایشان کردند و بر ره ایشان رفتند در ایمان و هجرت و نصرت. و بر قراءت آن کس که به رفع خواند، انصار از جمله سابقان اولان نباشند. و بر قراءت آن کس که به جر خواند، انصار در اینکه جمله باشند. و ثعلبی امام اصحاب الحدیث در تفسیر آورد که: آن صحابی که و الانصار خواند، عمر خطاب بود «۳». ابی «۴» او را گفت: و الانصار، به جرّ باید خواندن. وَالَّذِينَ

اتَّبِعُوهُمْ، «او» از او حذف نباید کرد «۵». عمر، قول او نمی‌شنید و قبول نمی‌کرد تا عمر سه بار بخواند: و الانصار، الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ، و ابی گفت: وَ الْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ، بالجبر، و الواو. به بار چهارم عمر را گفت: چرا از من نشنوی؟ و الله لقد قرأت علی رسول الله: وَ الْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ، و أنت تبیع القرط بقیع الغرقد، گفت: آنکه که من بر پیغامبر اینکه خواندم «۶» تو به بقیع غرقد قرط می‌فروختی، عمر گفت: صدقت، راست می‌گویی، حفظتم و نسینا و تفرغتم و شغلنا و شهدتم و غبنا، شما یاد داشتی و ما فراموش کردیم، و شما فارغ بودید و ما مشغول بودیم، و شما حاضر بودید و ما غایب بودیم. آنکه گفت:

(۱). آو، آج، بم، مج: پیشینگان.

(۲). همه نسخه بدلها: واو، از و الذین.

(۳). اساس رضی الله عنه.

(۴). همه نسخه بدلها: ابی کعب.

(۵). همه نسخه بدلها: نباید کردن.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مج: می‌خواندم.

صفحه ۱۲:

یا ابی «۱»؟ انصار را خدای در جمله سابقان گرفت! گفت: آری، و با خطاب و پسرانش مشورت نکرد. عمر گفت: من پنداشتم «۲» در اینکه آیت ما را رفعتی دادند که [کس با] «۳» ما [در آن] «۴» مشارک «۵» نیست، گفت: خلاف آن است که تو پنداشتی، و مصداق اینکه در اول سوره الجمعه است فی قوله: وَ آخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ «۶»، و در وسط سوره الحشر: وَ الَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ «۷» وَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ «۸».

و اهل علم در سابقان اول خلاف کردند: أبو موسی الاشعری و سعید بن - المسیب و قتاده و ابن سیرین گفتند: آنان بودند که، به دو قبله با رسول - علیه السلام - نماز کردند. عطاء بن ابی رباح گفت: آنان که به بدر حاضر [آمدند، شعبی گفت: آنان اند که به بیعت رضوان حاضر] «۹» بودند.

و خلاف کردند در آن که اول کس که به رسول - علیه السلام - ایمان آورد که بود از پس خدیجه، چه در خدیجه خلاف نکردند که اول او بود. عبد الله عباس و زید أرقم و جابر بن عبد الله الانصاری و محمد بن المنکدر و ربیع و ابو حازم المدني و جمله اهل البیت گفتند که: امیر المؤمنین علی بود [۱۰۶- ر]

اول کس که به رسول ایمان آورد و نماز کرد. کلبی گفت امیر المؤمنین ایمان آورد و او را نه سال بود. مجاهد و محمد اسحاق گفتند: ده ساله بود، و محمد بن اسحاق گفت، عن عبد الله بن ابی نجیح، عن مجاهد، که او گفت: از چیزها که خدای تعالی به علی بن ابی طالب - علیه السلام - خواست، آن بود که سالی قریش را قحطی رسید و ابو طالب عیال بسیار داشت. رسول - علیه السلام - عمش را عباس گفت: یا عم؟ قحطی عظیم است، و ابو طالب از سبب عیال رنجور می‌باشد، بیا «۱۰» تا برویم و از وی تخفیفی کنیم. گفت:

(۱). اساس: ابا، به قیاس با نسخه آو و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۲). همه نسخه بدلها که. [.....] (۹-۴-۳). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۵). اساس: مشاورت، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۶). سوره جمعه (۶۳) آیه ۳.

(۷). سوره حشر (۵۹) آیه ۱۰.

(۸). سوره انفال (۸) آیه ۷۴.

(۱۰). همه نسخه بدلها: بیایی.

صفحه: ۱۳

صواب باشد. برفتند و به نزدیک أبو طالب شدند، و رسول- علیه السلام- او را گفت: یا عم؟ ما آمده‌ایم تا از عیال تو بعضی را از تو ببریم. گفت: عقیل را به من رها کنید و دیگران را شما دانید تا چه کنید. رسول- صلی الله علیه و آله- گفت: من علی را بردارم، و عباس، جعفر را برگرفت، و علی با رسول بود تا آن که رسول را خدای تعالی نبوت داد، و علی اول کس بود که به او ایمان آورد و با او نماز کرد، و جعفر با عباس می‌بود تا آنکه اسلام آورد از عباس مستغنی شد.

اسماعیل بن ایاس بن عقیف روایت کرد از پدرش عقیف که گفت: من مردی بازارگان بودم به مکه آمدم و به نزدیک عباس عبد المطلب فرود آمدم، و عباس دوست من بود، به یمن آمدی و عطر خریدی و در موسم باز فروختی. گفت: یک روز با عباس نشسته بودم در مکه، در وقت زوال آفتاب نگاه کردم جوانی نیکو روی را دیدم که بیامد و در قرصه «۱» آفتاب نگاه کرد، آنکه روی به کعبه کرد و گفت: الله اکبر، کودکی بیامد و بر دست راست او بایستاد و تکبیر کرد، و زنی بیامد و در قفای هر دو بایستاد و تکبیر کرد. ساعتی بود آن جوان به رکوع شد، ایشان [نیز] «۲» به رکوع شدند، چون سر برداشت ایشان [نیز] «۳» سر برداشتند، [آنکه جوان «۴» به سجده شد، ایشان نیز به سجده شدند. چون سر برداشت، ایشان نیز سر برداشتند] «۵». من عباس را گفتم: امر عظیم، کاری عظیم است؟ آن چیست که اینان می‌کنند! گفت: نمی‌دانی اینکه جوان پسر برادر من است- محمد بن عبد الله بن عبد المطلب- و آن زن خدیجه است- بنت خویلد زن محمد است، و محمد دعوی می‌کند که: خدای مرا بدین «۶» دین بفرستاده است، و الله ما اعلم علی ظهر الارض احدا علی هذا الدین غیر هؤلاء الثلاثة، و به خدای که من بر اینکه دین کس را نمی‌شناسم بر همه پشت زمین جز اینکه سه گانه را. عقیف گفت: در دل من اوفتاد که کاشکی تا من چهارم اینان بودمی. اینکه حدیث «۷» روایت کرد «۸» پس از آن که اسلام آورده بود.

(۱). آج، لب: قرصت.

(۲-۳). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۴). مل: چون.

(۵). اساس: ندارد، از آج، افزوده شد.

(۶). همه نسخه بدلها: به اینکه.

(۷). آو، آج، بم، لب: از او.

(۸). آو، آج، بم، لب: کردند.

صفحه: ۱۴

و در خبر است که ابو طالب، علی «۱» را گفت: اینکه دین چیست که تو بروی «۲»!

گفت: ایمان به خدا و رسول است و نماز برای خدای. وی گفت: اما محمد تو را جز با خیر دعوت نکند، با او ملازمت کن و او را مطاوعت نمای. و انس بن مالک روایت کند که، رسول- صلی الله علیه و آله- گفت:

«صلت الملائکة علی و علی علی سبع سنین لانه لم یرفع الی السماء شهادة ان لا اله الا هو» «ألمنی و من علی» فریشتگان صلوات فرستادند هفت سال بر من و بر علی برای آن که در اینکه هفت سال گفت: لا إله إلا الله «۴»، و گواهی «۵» وحدانیت و تصدیق به نبوت بر آسمان نبردند الا از من و از علی.

عباد بن عبد الله روایت کرد که، از امیر المؤمنین «۶» شنیدم که می گفت بر منبر: «۷» انا عبد الله و اخو رسوله و لا یقولها بعدی الا کذاب و لقد صلیت قبل الناس سبع سنین ، گفت: من بنده خدایم و برادر رسول او. پس از من کس نگوید اینکه مگر دروغزنی، و من نماز کرده‌ام با رسول- علیه السلام- هفت سال پیش از همه مردمان.

معاذة العدویة گفت: از امیر المؤمنین علی شنیدم بر منبر بصره که می گفت: انا الصدیق الاکبر امت قبل ان یؤمن أبو بکر و اسلمت قبل ان یسلم،

گفت: من صدیق اکبرم، ایمان آوردم پیش از آن که ابو بکر ایمان آورد، و اسلام آوردم پیش از او «۹». ابو نخیله «۱۰» روایت کرد، گفت: من و عمار به حج رفتیم به ریزه فرو آمدیم، به نزدیک ابو ذر. به نزدیک او «۱۱» سه روز مقام کردیم، چون بخواستیم آمدن، من گفتم: یا اباذر؟ اختلاطی پدید آمد در میان مردم، چه باید کردن ما را! گفت: «۱۲» الزم [۶۰۱-پ]

کتاب الله و علی بن ابی طالب فاشهد علی رسول الله «أنه قال: علی اول من آمن بی و اول من یصافحنی یوم القیامة و هو الصدیق الاکبر و الفاروق بین الحق و الباطل و إنه

(۱). مل علیه السلام. [...]

(۲). همه نسخه بدلها: اویی.

(۳). همه نسخه بدلها: الله.

(۴). سوره صافات (۳۷) آیه ۳۵، سوره محمد (۴۷) آیه ۱۹.

(۵). همه نسخه بدلها: گواهی.

(۶). آو، آج، لب: علی، مل: علی- علیه السلام.

(۷). آج: یقالها.

(۸). آج، بم، مع، مل: بسبع.

(۹). آو، آج، بم، لب: از آن که او اسلام آورد.

(۱۰). آو، آج، بم: ابو الخیله، لب: ابو النخیله.

(۱۱). آو، آج، بم: بر او.

(۱۲). آو، آج، بم صلی الله علیه و آله.

گفت: علی اوّل کس است که به من ایمان آورد، و اول کس است که دست در دست من نهد روز قیامت، و او صدیق اکبر است، و فرق کننده است میان حق و باطل، و او پیشوای مؤمنان است، و مال پیشوای ظالمان. و اخبار در اینکه معنی بسیار است، و از او روایت کرده‌اند اینکه بیتها:

«۲۱» انا اخو المصطفی لا شک فی نسبی [معه] ربیت و سبطاه هما ولدی جدی و جد رسول الله منفرد و فاطم زوجتی لا قول ذی فند صدقته و جمیع الناس فی بهم من الضلالة و الاشراک و النکد فالحمد لله شکرا لا شریک له البر «بالعبد و الباقي بلا آمد و خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین گوید:

ما کنت احسب ان الامر «۳» منصرف «۴» عن هاشم ثم منها عن ابی الحسن «۵»

الیس اوّل من صلی لقبلتهم و اعرف الناس بالآثار و السنن

و آخر الناس عهدا بالنبی - و من جبریل عون له فی الغسل و الکفن

من فیه ما فیهم لا یمترون «۶» به و لیس فی القوم ما فیه من الحسن

ماذا ألدی ردکم عنه فنعرفه «۷» ها إن بیعتکم من أغبن الغبن

و مخالفان [ما] «۸» اگر چه روایت کرده‌اند که: از جمله سابقان أبو بکر بود و زید ابن حارثه، تسلیم کنند که امیر المؤمنین برایشان سابق بود در ایمان، جز آن که گفتند که علی کودک بود و أبو بکر پیر، و ایمان علی را آن موقع نبود که ایمان أبو بکر را، گوئیم: ایمان علی لا جرم لا عن کفر باشد، و ایمان جز او ایمان عن کفر باشد. و اگر مراد به موقع و نفی موقع قبول است، محال باشد اینکه دعوی کردن برای آن که تا رسول دعوت نکرد علی غیب ندانست که ایمان آوردن بدو واجب است. و اگر رسول - علیه السلام - علی را از روی صغر سن «۹» بدان جا ندانست که او را دعوت

(۸-۱). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۲). اساس: الیس، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۳). آو، آج، بم، مل، لب: هذا الامر. [...]

(۴). آو، آج، بم: منصرفا.

(۵). همه نسخه بدلها: ابی حسن.

(۶). آو، آج، بم، میج: یمترون.

(۷). آو، آج، بم: فیعلمه، میج: فنعلمه.

(۹). اساس: صغرش، به قیاس نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

او، اتفاق است که هیچ پیغامبر را و هیچ فریشته را بدین طریق «۲» نیست، و اگر تعلل به صغر سن است، اعتبار در اینکه معنی به سن نیست، بل به کمال عقل است اگر منکر و مبتدع «۳» نیست که عیسی یک ساعته در گهواره پیغامبر باشد، و می گوید:

«۴» ... إني عبد الله آتني الكتاب وجعلني نبيا، وجعلني مباركا اینکه ما کنت و اوصانی بالصلاة و الزکوة ما دمت حيا، و يحيي را می گوید «۵» ... و آتيناها الحکم صبيا «۶»، ای النبوة، علی نمی شاید که یا «۷» نه ساله یا ده ساله یا به روایتی دوازده ساله مؤمن باشد و ایمان او به موقع باشد. دیگر، آن «۸» دعوی کردن خروج است از اسلام، برای آن که اتفاق است که، علی جز یک بار ایمان نه آورد «۹» که معروف است از او، و دگر روایت نکردند از او که او وقتی تجدید «۱۰» اسلام و ایمان کرد. و اگر آن را واقعی نبود و به دیگر وقت آن را تدارک نبود، او خود مؤمن نبوده باشد، چه در حیات رسول و چه بعد عثمان که امامت کرد. و آن که اینکه روا دارد در حق او مقطوع علی کفره باشد، دگر «۱۱» نه روایت کردند مخالفان عن طرق مختلفه از رسول - علیه السلام - که او گفت:

لو وزن ایمان علی با ایمان امتی. و فی روایه: و ایمان امتی. لرجح ایمان علی علی ایمان امتی الی یوم القیامه، اگر ایمان علی با ایمان جمله امت من برسنجند، ایمان علی بر «۱۲» ایمان امت من بچربد تا روز قیامت. و اخبار در اینکه معنی بسیارست، اما ما سواه آنان که جز او اند، اخبار در ایشان مختلف است و ذکر آن در تواریخ هست.

فأما سابقان انصار - علی ما جاء فی الاخبار - اهل بیعت بر عقبه بودند، بیعت اول، و آن هفت کس بودند. و در بیعت دوم هم بر عقبه هفتاد کس بودند. [۱۰۷- ر]

و

(۱). مل: تاوان.

(۲). مل: بر اینکه اطلاع.

(۳). آو، آج، بم، مج، لب: مستبدع.

(۴). سوره مریم (۱۹) آیات ۳۰ و ۳۱.

(۵). اساس: می گویند، به قیاس نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۶). سوره مریم (۱۹) آیه ۱۲.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل: تا.

(۸). همه نسخه بدلها: اینکه.

(۹). نه آورد/ نیاورد. [.....]

(۱۰). آو، آج، بم، لب: به تجدید.

(۱۱). آج، مج، لب: و گر.

(۱۲). همه نسخه بدلها جمله.

صفحه: ۱۷

آن، آنکه بود که أبو زراره، و مصعب بن عمیر بن هاشم بن عبد الدار به نزدیک ایشان رفت و ایشان را قرآن بیاموخت. و او اول کس بود که در مدینه نماز جماعت کرد. و از آن پس سعد «۱» معاذ و عمرو بن الجموح و بنو عبد الله الأشهل «۲» ایمان آوردند و جماعتی بسیار از زنان و جوانان. و مصعب بن عمیر صاحب رایت رسول بود روز بدر و احد، و چون مردم به هزیمت بشدند روز

احد، او با رسول- علیه السلام- مقام کرد تا شهید شد. رسول- علیه السلام- در حق او گفت: از او شریفتر مرد «۳» ندیدم، او را به مکه دیدم، دو برد قیمتی پوشیده و نعلینی در پای کرده شراکش از زر، و دو غلام بر راست و دو غلام بر چپ، و هر یکی از ایشان قبعی حیس در دست گرفته و مردمان را می‌دادند، و رسول- علیه السلام- چون کسی چیزی از طرایف بهدیه پیش او آوردی، آن برای مصعب بن عمیر نگاه می‌داشتی، و خدای تعالی در حق او فرستاد: وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ، فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ «۴». او را برادری بود «۵»- ابو عزیز بن عمیر- گفتند «۶»: روز بدر او را به اسیری بگرفتند، برای حرمت مصعب دست از او برداشتند، و گفتند: برو که راحت گشاده است. گفت: کجا روم؟ اگر شما مرا رها کنی، دگر قوم مرا بگیرند. اینکه قوم او را بگرفتند و با خانه بردند و بند بر نهادند «۷» و طعام آوردند او را از نان و خرما، دست به نان نکرد و خرما بخورد برای آن که اهل مکه را نان بیش باشد از خرما، و اهل مدینه را خرما غالب بود بر نان. اینکه جماعت مصعب را گفتند: برادرت را بگرفته‌ایم به اسیری و بند ندارد برای حرمت تو، گفت: لا و لا «۸» کرامه له، بندی گران بر «۹» نهی تا اسلام آرد یا فدیة کند که آن حلی که مادر او دارد، در همه مکه کس ندارد. او را بند بر نهادند، چون خود را فدیة کرد و برفت روز احد برادر را دید- مصعب را- گفت: و الله که من کشم اینکه را، و قوام او می‌داشت تا فرصت یافت و او را بکشت. خدای تعالی در حق او بفرستاد.

(۱). آو، آج، بم: سعید بن.

(۲). همه نسخه بدلهای، بجز لب: عبد الأشهل.

(۳). آو، آج، بم: مردم، لب: مردی.

(۴). سوره نازعات (۷۹) آیه ۴۰ و ۴۱.

(۵). آو، بم او را.

(۶). آو، آج، بم، لب: گفتندی.

(۷). اساس: بر نهادند، به قیاس با نسخه مج و مفهوم عبارت در عبارات بعدی، تصحیح شد.

(۸). آو، آج، بم، لب: و الله.

(۹). همه نسخه بدلهای او.

صفحه : ۱۸

فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ، وَ آثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ «۱»، اینت عجب برادری در ایمان به اینکه منزلت؟ و برادری در کفر به آن پایه، که برادر را بکشد، یکی مؤمن و یکی کافر، یکی قاتل و یکی مقتول، یکی سعید و یکی شقی، [شعر] «۲»:

سری و دلی «۳» دیده باشی مشاكل سعید و شقی دیده باشی «۴» برادر

نسب یکی و فعل مختلف، اصل یکی و فرع متباین، [شعر] «۵»:

علی کاسمه ابداء علی و عیسی ساقط و سخ «۶» دنی

هما ثمران من شجر و لکن علی مدرک و اخوه نی «۷»

نه ایمان آن، اینکه را سود دارد، و نه کفر او آن را زیان دارد.

لا ینفع الرجس من قرب الزکیّ و لا علی الزکیّ لقرب الرجس من ضرر

وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ، گفت «۸» آنان بودند که از پس سابقان ایمان آوردند از مهاجر و انصار «۹»، گفتند: آنان بودند که در عهد صحابه پس از رسول ایمان آوردند.

در عرف آنان را که در عهد رسول در خدمت بودند و در صحبت او بودند، ایشان را صحابه گفتند، و آنان را که پس از عهد رسول بودند تابعین، و آنان که پس از ایشان بودند اتباع تابعین. آنکه حق تعالی جمع کرد از میان همه در رضای خود گفت: رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ، خدای تعالی راضی است از ایشان، و ایشان از خدای راضی اند. وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، بجا رده «۱۰» است برای ایشان بهشتهایی که در زیر درختان آن جویها می رود. و اهل حجاز: من تحتها خواندند، و در مصاحف ایشان «من» نوشته است، و «من» ابتدای غایت را باشد، و «تحتها» ظرف باشد. خَالِدِینَ فِیْهَا، در آن جا همیشه باشند، و نصبش بر حال است. ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ، آن «۱۱» رستگاری بزرگ «۱۲» و ظفری بزرگ است [۱۰۷-پ].

(۵-۱). سوره نازعات (۷۹) آیه ۳۷ و ۳۸ و ۳۹.

(۲). اساس: ندارد، به قیاس نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. [...]

(۳). آو، آج، بم، لب: گردنی، مل، معج: و دنی.

(۴). آو، آج، بم، لب: باشد.

(۶). آج، لب: و سخی.

(۷). آو، آج، بم، لب: نبی.

(۸). همه نسخه بدلها: گفتند.

(۹). مل، معج و.

(۱۰). مل، لب: بجا رده.

(۱۱). آو، آج، بم اینکه.

(۱۲). همه نسخه بدلها: رستگاری و ظفری.

صفحه : ۱۹

[قوله تعالی] «۱»:

[سوره التوبه (۹): آیات ۱۰۱ تا ۱۱۸]

اشاره

وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابِ عَظِيمٍ (۱۰۱) وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۰۲) خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صِيْلَاتِكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۰۳) أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۰۴) وَقُلْ اْعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ سَيُرَدُّونَ إِلَىٰ

عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُبَيِّنُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۰۵)

وَ آخَرُونَ مُرْجُونَ لَأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۰۶) وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَ كُفْرًا وَ تَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لِيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۰۷) لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَّهَرُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ (۱۰۸) أَفَمَنْ أُسِّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أُسِّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۰۹) لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۱۰)

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَ عَدَاً عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبِشِرُوا بِبَيْعِكُمْ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۱۱) التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِلُونَ السَّائِحُونَ الزَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النََّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحَافِظُونَ لِجُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۲) مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۱۱۳) وَ مَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَ عَدَّهَا بِإِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ (۱۱۴) وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۱۵)

إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ (۱۱۶) لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُفٌ رَحِيمٌ (۱۱۷) وَ عَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتِ الْأَرْضُ بِمَا رَحَّبَتْ وَ ضَاقَتِ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَ ظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۱۸)

ترجمه

و از آنان که پیرامن شماوند از عرب «۲»، منافقانی هستند و از اهل مدینه سخت شدند «۳» بر منافقی، تو ندانی ایشان را، ما دانیم ایشان را «۴»، عذاب کنیم ایشان را دوبار پس باز برنشان «۵» به عذابی بزرگ. و دیگران مقر آمدند «۶» به گناهشان «۷»، در آمیختند کرداری نیک، و دیگری بد «۸»، باشد که خدای توبه پذیرد ایشان را، که خدای آمرزگار است بخشاینده.

[۱۰۸-ر]

بگیر از خواسته‌هاشان «۹» زکات تا پاک کنی «۱۰» ایشان را، و زیادت گردانی به آن، نماز کن «۱۱» بر ایشان که نماز و دعای تو آرامشی بود ایشان را، و خدا شنوا و داناست. نمی‌دانند «۱۲» که خدای، اوست که پذیرد توبه از بندگان وی «۱۳»، و فرا گیرد «۱۴» صدقه‌ها «۱۵»، و خدای اوست توبه دهنده «۱۶»، بخشاینده است.

(۱). اساس: ندارد، به قیاس آو، و دیگر نسخه بدلها. افزوده شد.

(۲). آج، لب: اهل بادیه.

(۳). آج، لب: مصراند.

(۴). آو، آج، بم زود بود که.

(۵). آج، لب: باز گردانیده شوند. [.....]

- (۶). آج، لب: اقرار دادند.
- (۷). همه نسخه بدلها: گناهانشان.
- (۸). مج باشد.
- (۹). اساس: خواسته‌هایشان / خواسته‌هایشان، آج، لب: مالهای اینکه با بیان حق خدای را برای استحقاق که.
- (۱۰). آج، لب: پاک گردانیم.
- (۱۱). آج، لب: رحمت خواه.
- (۱۲). آج، لب: ای ندانستید.
- (۱۳). مج: بندگانش، آج، لب: بندگان خود.
- (۱۴). مج: ها گیرد، آج، لب: قبول می کند.
- (۱۵). اساس: صدقها / صدقه‌ها، آج، لب: حقوق مالی را.
- (۱۶). آج، لب: توبه پذیرنده.

صفحه : ۲۰

بگو بکنی، که داند «۱» خدای کردار شما و رسولش و مؤمنان، و باز برند «۲» شما را با دانای «۳» نهران و آشکارا. خبر دهد شما را بدانچه کرده باشی.

و دیگران باز پس داشته‌اند برای فرمان خدای، یا عذاب کند ایشان را، و یا توبه پذیرد برایشان، و خدای داناست و محکم کار.

[۱۰۸-پ]

و آنان که گرفتند مسجد به زیانی «۴» و کافری «۵» و جدا کردن میان مؤمنان، و نگهداشتن «۶» راه برای آنان که کار زار کنند «۷» با خدای و رسولش پیش از «۸» اینکه، و سوگند می‌خورند که ما نمی‌خواهیم مگر نیکوی، و خدای گواهی می‌دهد که ایشان دروغ می‌گویند.

مه ایست «۹» در آن جا هرگز، مسجدی که بنا کنند بر پرهیزگاری از نخست روز سزاوارتر که بایستی در وی، در او مردانی هستند که دوست دارند که پاک باشند و خدای دوست دارد پاکیزگان را.

[۱۰۹-ر]

آن کس که بنا نهد بنای وی بر ترس از خدای و خشنودی بهتر باشد [یا آن کس که بنا

(۱). آج، لب: زود بود که بیند.

(۲). آج، لب: زود بود که باز گردانند.

(۳). آو، بم: وادانده. [...]

(۴). آج، لب: مسجدی برای مضرت مسلمانان.

(۵). آج، لب: برای کفر، آو، میج: و کفر.

(۶). آج، لب: و برای سازدادن.

(۷). آج، لب: آن کس که حرب کرد.

(۸). آج، لب: پیش از بنای مسجد.

(۹). مه ایست / مایست.

صفحه : ۲۱

نهد[۱] بنای وی بر کرانه چاهی رزیده[۲]، در افتد [به آن] [۳] در آتش دوزخ، و خدای راه ننماید گروه ستمکاران را. زایل[۴] نباشد[۵] بنایی که ایشان، آن که بنا کردند شکی در دل‌های ایشان، مگر که پاره پاره شود دل‌های ایشان و خدای داناست و محکم کار.

که خدای بخرد از مؤمنان جانهای[۶] ایشان و مال‌های ایشان به آن که[۷] باشد ایشان را بهشت، کار زار کنند در راه خدای، بکشند ایشان، و بکشندشان و عده‌ای بر او واجب در توریت و انجیل و قرآن، و کیست وفا کننده‌تر به پیمان وی از خدای! شادمانه باشی به بیعی[۸] به آن که بیعت کرد [ی] [۹] به وی، و اینکه اوست رستگاری بزرگ [۱۰۹-پ]. توبه کنندگان خدای پرستان شکر کنندگان در راه داران رکوع کنان سجود کنان فرمایندگان به نیکوی باز دارندگان از نابایست[۱۰] و نگاه دارندگان حدهای خدای، و مژده ده مؤمنان [را] [۱۱].

(۱). اساس: افتادگی دارد، از آو، افزوده شد.

(۲). آج، لب: رودی که اصلش از سیل ویران شده، مع: کناره رزیده، بم: و کناره ریزنده.

(۱۱-۳). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۴). مع: به زایل.

(۵). آو، مع: بنایی که ایشان کردند.

(۶). آو، بم: تنهای، آج، لب: ارواح.

(۷). آج، لب: به بدل آن که.

(۸). آو، بم، مع: به بیعتان. آج، لب: به خریدن و فروختن شما. [.....]

(۹). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد، آج، لب: مبیعت کردید.

(۱۰). آو، بم، مع: ناشایست، آج، لب: ناکردن.

صفحه : ۲۲

نباشد[۱] پیغمبر را و آنان را که ایمان آرند[۲] که آمرزش خواهند برای هنبازگیران، و اگر چه باشند خداوندان نزدیکی از پس آن که روشن شد ایشان را که ایشان اهل دوزخ‌اند.

[۱۱۰-ر]

و نبود آمرزش خواستن ابراهیم برای پدرش الا از وعده‌ای، وعده داد[۳] وی را چون پیدا شد وی را که وی دشمن خدای است، بیزار شد از وی که ابراهیم توبه کننده‌ای بردبار است.

و نبود خدای که گمراه کند گروهی را پس از آن که راه داد ایشان را تا بیان کند ایشان را آنچه پرهیزند[۴] که خدای به هر چیزی داناست.

که خدای او راست پادشاهی آسمانها و زمین، زنده کند و بمیراند و نیست شما را از جز خدای از دوستی و نه یاری[۵].

[۱۱۰-پ] [۶]

توبه پذیرفت (۷) خدای بر پیغامبر و یاران او - مکی و مدنی - آنان که پی او گرفتند در وقت دشواری (۸) از آن پس که نزدیک بود که بچسبد (۹) دل‌های گروهی از ایشان پس توبه پذیرفت (۱۰) برایشان که وی بدیشان مهربان و بخشاینده است.

- (۱). آج، لب: نسزد.
- (۲). آو، بم: آوردند.
- (۳). آج، لب: که وعده دادند.
- (۴). آو، بم، مج: پرهیزند.
- (۵). آج، لب: خدای هیچ دوستی و نه هیچ یاری دهنده.
- (۶). اساس: تزیغ، به قیاس با قرآن مجید، تصحیح شد.
- (۷). آج، لب: به حقیقت بازگشت و توبه داد خدای.
- (۸). آج، لب: دشواری.
- (۹). آو، بم: بخیبند، آج، لب: میل کند.
- (۱۰). آج، لب: بازگشت.

صفحه : ۲۳

و بر آن سه کس آنان که باز پس افگندند (۱) ایشان را آنکه که تنگ شد برایشان زمین با فراخی آن و تنگ شد برایشان تنهای ایشان، و پنداشتند که پناه نیست از خدای مگر به او، پس توبه پذیرفت (۲) از ایشان تا توبه کنند که خدای توبه پذیرنده و بخشاینده است.

قوله: وَ مَمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ، حق تعالی چون طرفی ذکر نیکان و بزرگان صحابه از مهاجر و انصار بکرد و آنچه ایشان را خواهد بود، ذکر جماعتی از منافقان کرد که بعضی در مدینه بودند و بعضی بیرون مدینه بر پیرامن. مفسران گفتند: مراد به منافقان بیرونی چند قبیله‌اند: مزینه و جهینه و اسلم و اشجع و غفار، و اینکه جماعت پیرامن مدینه بودند. وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا، در کلام حذفی هست و اختصاری و تقدیر آن است که: وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ قَوْمٍ، او منافقون مردوا علی النفاق، و نیز در مدینه قومی هستند یا منافقانی هستند که ایشان مرداند (۳) بر نفاق، یعنی طاغی و باغی، يقال: مرد یمرد مردوا، فهو مرد و مرید، و منه: الشیطان المرید، و اصل کلمه از ملاست است، و منه: الامرد و منه: الصیرح الممرد، ای المملس، و ارض جرداء مرداء لا- تنبت شیئا. و المرءاء (۴)، الصیرح المرءاء، و نسبت آن کلمه به اینکه از آن جا باشد کانه لا- خیر فیه، پنداری او را از همه خیری ساده بکرده‌اند. این زید گفت:

مردوا، ای اقاموا علیه و لم یتوبوا. و أنشد أبان بن تغلب:

مرد القوم علی جنتهم اهل بغی و ضلال و اشر

ای، اصروا (۵) علیه. ابن اسحاق گفت: لَجُوا فیه، لجاج بردند در او. فَرَّاءُ گفت:

مرنوا علیه، خوگوار و معتاد شدند بر آن. زخجاج گفت: در کلام تقدیم و تأخیری هست، و التقدير: وَ مَمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ منافقون مردوا علی النفاق و من اهل المدینه كذلك. حق تعالی گفت: از اینان که پیرامن شمااند [۱۱۱- ر] منافقانی هستند، و

(۱). آج، لب: باز گذاشته بودند.

(۲). آج، لب: باز گشت [.....]

(۳). اساس: تمارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۴). آو، آج، بم، معج، لب: المرادة.

(۵). آج، لب: اصبروا.

صفحه : ۲۴

نیز [از] «۱» اهل مدینه جماعتی متمرّد، طاغی، مصر بر کفر و نفاق، تو ایشان را ندانی ای محمّد؟ ما دانیم ایشان را، برای آن که نفاق «۲» اظهار ایمان باشد با ابطان «۳» کفر، و ایشان کفر در باطن دارند و عالم به باطن منم، تو ظاهر شناسی و بس. آنگه «۴» گفت: سُنْعَدْبُهُمْ مَرَّتَيْنِ، ما ایشان را دوبار عذاب کنیم. قتاده گفت: در اینکه آیت چه «۵» بوده است گروهی را که در حق مردمان زبان دراز کرده‌اند و می‌گویند: فلان از اهل بهشت است و فلان از اهل دوزخ است. چون ایشان را گویی تو کیستی! «۶» گوید: ندانم، آن کس که احوال خود نداند، احوال دیگران کمتر داند. در اینکه باب تکلف چیزی می‌کنی که پیغامبران نکردند، نبینی که نوح - علیه السلام - می‌گوید: ... وَ مَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ «۷». و شعیب - علیه السلام - می‌گوید: [... وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ «۸»]، و حق تعالی می‌گوید با رسول علیه السلام «۹» [«۹»] «۱۰» که: لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ. اما قوله: سُنْعَدْبُهُمْ مَرَّتَيْنِ، مفسران در اینکه دو عذاب خلاف کردند، بعضی گفتند، و آن روایت سدی است از ابو مالک از عبد الله عباس که: یک عذاب آن بود که، رسول - صلی الله علیه و آله - روز آدینه‌ای بر منبر خطبه می‌کرد، برخاست و اشارت کرد و گفت: یا فلان؟ برون شو از مسجد که تو منافقی؟ یا فلان و یا فلان؟ و جماعتی را نام برد، و ایشان را به نفاق گواهی داد و از مسجد بیرون کرد و رسوا کرد ایشان را. اینکه فضاحت یک عذاب است، و عذاب دوم عذاب گور است. مجاهد گفت: عذاب اول قتل و سبی است و عذاب دوم عذاب گور است. قتاده گفت: عذاب اول دوبله است و دوم عذاب گور. ابن زید گفت: عذاب اول مصائب است در اموال و اولاد، و دوم عذاب دوزخ است.

(۱۰-۱). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۲). آو، آج، بم، لب و.

(۳). معج: من ابطان.

(۴). همه نسخه بدلها: پس آنگه.

(۵). آو، آج، بم: حثّه.

(۶). همه نسخه بدلها: چیستی.

(۷). سوره شعراء (۲۶) آیه ۱۱۲.

(۸). سوره انعام (۶) آیه ۱۰۴، و هود (۱۱) آیه ۸۶.

(۹). آج، لب منع غیبت گفتن.

صفحه : ۲۵

عبد الله عباس گفت: عذاب اول زکات مال ستن است از ایشان بر کره ایشان، و دوم عذاب گور. محمد بن اسحاق گفت: عذاب اول آن است که، ایشان را به تیغ در اسلام آورد^(۱) بر رغم ایشان بی آن که ایشان را در آن خیری و نفعی مأمول است. دوم عذاب گور. سهام^(۲) عذاب دوزخ.

بعضی دیگر گفتند: عذاب اول آن است که فریشتگان بر روی و پشت ایشان می‌زدند عند قبض روحشان، دوم عذاب گور و گفتند: تفسیر او در سوره النحل است، فی قوله: ... زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ^(۳).

مقاتل بن حیان گفت: عذاب اول تیغ بود برایشان روز بدر، و عذاب دوم بنزدیک مرگ.

حسن بصری گفت: عذاب اول قوله: مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثَقِفُوا أَخْدُوا وَ قَتَلُوا تَقْتِيلًا^(۴).

و عذاب دوم عذاب گور.

عطا گفت: عذاب اول امراض و محن دنیا است بر سبیل عقوبت بی عوض، و بیان آن که، در آخر سورت گفت: أَوْلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ^(۵) ... و المعنى: يعذبون بالامراض. آنکه گفت: ایشان را در آن لطفی و اعتباری نبود، بیان: ... ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَكَّرُونَ^(۶)، بل لطف دیگران را بود.

ضحاک گفت: عذاب اول عذاب گور است، و عذاب دوم عذاب دوزخ.

و گفتند: عذاب اول به احراق مسجدی که کرده بودند، رسول- علیه السلام- بفرمود تا بسوختند، و دوم عذاب دوزخ.

و گفتند: عذاب اول مال خرج کردن در طاعت تو، و عذاب دوم خویشان و دوستان را کشتن به فرمان تو. ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ، آنکه ایشان را در قیامت با عذابی بزرگ برند، و آن عذاب دوزخ است.

قوله: وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ، مفسران گفتند: آیت در جماعتی آمد که ایشان از رسول- علیه السلام- باز پس استادند در غزات تبوک. چون رسول برفت، پشیمان

(۱). آو، آج، بم، مل، لب: آوردند.

(۲). آو، بم: سیم، آج، مل، مج، لب: سیوم. [...]

(۳). سوره نمل (۱۶) آیه ۸۸.

(۴). سوره احزاب (۳۳) آیه ۶۱.

(۵). سوره توبه (۹) آیه ۱۲۶.

(۶). سوره توبه (۹) آیه ۱۲۶.

صفحه : ۲۶

شدند گفتند: ما در سایه و راحت و آسایش، و رسول خدای و صحابه او در جهاد و شدت و رنج سفر؟ به خدای تعالی که ما خویشان را در استونهای مسجد بندیم و خود را بازنگشاییم تا رسول ما را باز نگشاید^(۱) و توبه ما قبول نکند^(۲) و عذر ما نپذیرد^(۳). همچنین کردند، چون رسول- علیه السلام- در آمد، گفت: اینان کیستند و چرا خویشان را در اینکه جا بسته‌اند! گفتند: اینان آنان‌اند که با تو [۱۱۱-پ]

به غزات نیامدند^(۴)، سوگند خورده‌اند که، خویشان باز نگشایند تا تو ایشان را باز گشایی^(۵)، گفت: من نیز سوگند می‌خورده‌ام^(۶) که ایشان را باز نگشایم تا مرا نفرمایند^(۷). اینان تنعم کردند و از من باز ایستادند و از صحبت من و از جهاد رغبت نمودند، خدای

تعالی اینکه آیت فرستاد بر «۸» رسول - علیه السلام - فرمود: تا ایشان را باز گشادند. ایشان بیامدند و گفتند: یا رسول الله؟ مالهای ما فدای تو است، بفرمای تا بردارند و به صدقه بده برای ما تا کفارت گناه ما باشد و برای ما استغفار کن. رسول - علیه السلام - گفت: مرا فرموده‌اند که از مال شما چیزی بردارم، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: **خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا**. خلاف کردند در عدد ایشان که چند کس بودند، روایت کرده‌اند از امیر المؤمنین علی و عبد الله عباس که: ده کس بودند، از جمله ایشان ابو لبابه الانصاری. سعید حیر گفت و زید اسلم که: هشت کس بودند، از ایشان هلال بود و ابو لبابه و [کردم و مرداس و ابو قیس. قتاده و ضحاک گفتند: هفت کس بودند، از جمله ایشان جد بن قیس بود و ابو لبابه] «۹» و حرام و اوس جمله از انصار بودند. عطیه گفت از عبد الله عباس که: پنج کس بودند، یکی از ایشان ابو لبابه بود. و بعضی دگر گفتند: آیت در ابو لبابه آمد خاص. مجاهد گفت: آیت در ابو لبابه آمد آنکه که قریظه

(۱). مل، معج: باز گشاید.

(۲). همه نسخه بدلها: کند.

(۳). همه نسخه بدلها: بپذیرد.

(۴). مل و.

(۵). مل رسول - علیه السلام.

(۶). آو، آج، بم، معج، لب: سوگند می خورم، مل: سوگند خورده‌ام.

(۷). مل: بفرمایند.

(۸). همه نسخه بدلها: لفظ «بر» را ندارند.

(۹). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

صفحه ۲۷:

را گفت: اگر بر حکم سعد معاذ فرود آیی ذبح و کشتن باشد چنان که در سوره الانفال برفت. زهری گفت: آیت در ابو لبابه آمد چون به غزات تبوک نرفت پس پشیمان شد خویشتن به ستون مسجد باز بست و گفت «۱»: طعام و شراب نخورم تا بمیرم: یا خدای توبه‌ام بپذیرد. هفت شبان روز هیچ نخورد تا بیوفتاد و هوش و قوت از او برفت، خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد و توبه او قبول کرد. و رسول - علیه السلام - به نفس خود بیامد و او را باز گشاد. ابو لبابه گفت: یا رسول الله؟ آن سرای که در وی اینکه گناه کردم به جایگاه رها کنم، و آن مال که به دوستی او تو را رها کردم از آن به در آیم. رسول - علیه السلام - گفت: جمله مال نه و لکن یک ثلث. حق تعالی گفت:

وَ آخِرُونَ يَعْنِي: و آخرون من المتخلفين. و جماعتی دیگر از جمله باز ایستادگان از غزات تبوک آنان‌اند که: اعتراف دادند به گناهشان. **خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا، عَمَلِي صَالِحٍ** در آمیختند با عمل بد. **عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ، مَفْسِرَانِ** گفتند: عسی از خدای تعالی واجب باشد، و ما بیان کردیم که: «لعل» و «عسی» را چه تفسیر باشد از خدای تعالی، و برای آن گفت: تا مکلف قطع نکند، بل متردد می‌باشد بین الخوف و الطمع، همانا خدای توبه ایشان بپذیرد که خدای تعالی غفور و رحیم است، آمرزنده گناهان و بخشاینده بر بندگان.

آنگاه گفت: **خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ**، فراگیر ای محمد از مالهای ایشان. و من تبعيض راست برای آن مال ایشان جمله برنگرفت به صدقه. بعضی گفتند:

زکات است، بعضی دگر گفتند: مانده کفارت است، بعضی گفتند: صدقه تطوع است. تُطَهَّرُهُمْ وَ تَزَكِّيَهُمْ، ایشان را پاکیزه بکنی به آن و مزکی بکنی ایشان را به آن و دو «۲» قول است، یکی آن که: هر دو به یک معنی است، و لکن عطف کرد یکی را بر دیگر «۳» لاختلاف اللفظین کالتای و البعد و الکذب و المین. و قولی دیگر آن است: تزکیهم تزیدهم «۴» و تمیهم «۵» تا مالهاشان برکت در او پدید آید «۶»، من الزکاء و هو النماء و الزیاده. وَ تُطَهَّرُهُمْ، به رفع و محلّ او نصب است بر حال، ای مطهرا لهم

(۱). همه نسخه بدلها هیچ. [.....]

(۲). آو، آج، بم، مل، لب: در او

(۳). همه نسخه بدلها: دیگری.

(۴). اساس: تزینهم، به قیاس با نسخه او، تصحیح شد.

(۵). اساس: تمیهم، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۶). آو، آج، بم، لب: تا مالشان بیفزاید و برکت دهد.

صفحه : ۲۸

و مزکیا. و اگر بها در آیت نبودی، محلّ او رفع «۱» بودی بر صفت صدقه، ای: صدقه مطهره مزکیه، و لکن بها ضمیر صدقه است شاید «۲» تا فعل او بود و جواب نیست تا محلّ او جزم باشد، و مثله قوله تعالی: فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا، يَرْثُنِي «۳» ...، به رفع، و مثله قول الشاعر:

متی تآته تعشو «۴» الی ضوء ناره تجد خیر نار عندها خیر موقد

ای: متی تآته عاشیا. و مسلمة بن محارب «۵» در شاذ خواند: تطهروهم و تزکهم به جزم به جواب امر، و گفته‌اند: معنی آن است که: تصلحهم، که ایشان را به آن باصلاح آری. و گفتند: [۱۱۲-ر]

ترفع منازلهم، منزلت ایشان رفیع بکنی از منازل منافقان، وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ، دعا کن ایشان را، و الصلوة فی اللغة الدعاء، کقول الاعشى:

صلی علی دنها و ارتسم

«۶».

ای، دعا لها، و منه

قول النبی - علیه السلام: «۷: ۸» اذا دعی احدکم الی طعام «فلیجب فان کان مفطرا فلیاکل و ان کان صائما فلیصل»،

ای: فلیدع له، گفت: چون یکی را از شما دعوت کنند با طعام «۹»، باید تا اجابت کند «۱۰»، اگر روزه دار نباشد طعام بخورد، و اگر روزه دار باشد دعا کند آن کس را، إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ، کوفیان خواندند:

صلاتک بر واحد، و باقی قرآ خواندند: ان صلواتک بر جمع سلامت و کسر «تا». در قراءت اول به نصب «تا». ابو عبید اختیار وحدان «۱۱» کرد و گفت: صلاة اگر چه واحد است از جمع سلامت بیش باشد. برای آن که جنس است و مصدر است، و مصدر بر

جمع افتد، نبینی که خدای تعالی جمله مکلفان عالم را به لفظ واحد نماز

(۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها و چاپ مرحوم شعرانی، براساس قواعد نحوی محلی از اعراب دارد و محل آن تابع موصوفش

است، بنابر اینکه محل «تطهرهم» نصب است گرچه لفظ آن مرفوع می‌باشد.

(۲). آو، بم: شاید.

(۳). سوره مریم (۱۹) آیه ۵ و ۶.

(۴). اساس: تعشوا، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۵). اساس: محارم، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۶). آج: وارثم.

(۷). اساس: طعامه، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۸). آو، آج، بم: فلیصلی.

(۹). همه نسخه بدلها: طعامی. [...]

(۱۰). آو، آج، بم، لب: کنند.

(۱۱). مل: جمع.

صفحه : ۲۹

فرمود بقوله: وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ «۱» ...، و در جمع گویند: خمس صلوات الی عشر، و اینکه جمع قلیل «۲» باشد، و ابو حاتم اختیار جمع کرد و گفت: آن کس که ظن برد که واحد «۳» از جمع بلیغتر است غلط افتاد او را، الا تری الی قوله: مَا نَقَدْتِ كَلِمَاتِ اللَّهِ «۴»، و قوله: وَ صَدَقْتِ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا «۵»، حق تعالی گفت: دعای تو ایشان را سکونی و طمأنینتی باشد. عبد الله عباس گفت: رحمة لهم. قتاده گفت:

وقار «۶» لهم. کلبی گفت: طمأنینه لهم بان الله قیل منهم، دلهاشان ساکن شود به آن که خدای تعالی [از ایشان] «۷» قبول کرد، و گفتند «۸»: صلاة آن است که، والی چون مال بستاند بگوید: آجرک الله فیما اعطیت و بارک «۹» لک فیما ابقیت، آنچه دادی خدایت به مزد کناد، و آنچه رها کردی خدای بر آن برکت کناد.

عبد الله بن ابی اوفی روایت کرد که: چون کسی صدقه‌ای پیش رسول آوردی، او گفتی:

اللهم صل علی ال فلان.

روزی پدرم صدقه‌ای بنزدیک رسول برد علیه السلام، گفت:

اللهم صل علی ال ابی اوفی.

عکرمه گفت: اینکه صدقه فرض است، و حسن گفت: کفارت است، و ابو علی جبائی گفت: واجب است بر هر ساعی که دعا کند متصدق را چنان که رسول - علیه السلام - گفت «۱۰»: و الله سمیع علیم، و خدای تعالی می‌شنود گفتار ایشان و می‌داند کردار ایشان. أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ، عکرمه گفت: سبب نزول آیت آن بود که، چون خدای تعالی توبه ایشان پذیرفت و اینان را با منازل و درجات خود برد، منافقان طعنه زدند و گفتند: اینان همان قوم‌اند که دیروز «۱۱» با ایشان حدیث نمی‌شایست کردن «۱۲» و مسالمه «۱۳» و مکالمه با ایشان روا نبود، و اکنون

(۱). سوره بقره (۲) آیه ۴۳.

(۲). آو، آج، بم، لب: قلت.

(۳). آو، آج، بم، لب او.

- (۴). سوره لقمان (۳۱) آیه ۲۷.
- (۵). سوره تحریم (۶۶) آیه ۱۲.
- (۶). اساس: وقار، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.
- (۷). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.
- (۸). اساس: گفت، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.
- (۹). آو، آج، بم، لب الله.
- (۱۰). آو، آج، بم، لب: کرد.
- (۱۱). اساس: دی روز، آو، بم: دین روز.
- (۱۲). آو، آج، بم، لب: نمی یاریست گفتن. [.....]
- (۱۳). آو، بم: مسأله.

صفحه : ۳۰

با پایه خود رفتند، چه افتاد ایشان را! خدای تعالی بیان کرد که: سبب، توبه و صدقه ایشان بود که توبه ایشان به موقع قبول افتاد و صدقه ایشان به جای حق «۱» و اینکه آیت فرستاد: أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ، گفت: آن خدای است که توبه قبول کند از بندگانش و صدقات بستاند، أَلَمْ يَعْلَمُوا «۲»، نمی دانند اینکه منافقان که اینکه طعن می زنند که قبول توبه به خدای است - جل جلاله - صدقات او ستاند و او گیرد. و معنی اخذ، قبول باشد و ایقاع آن به موقع استحقاق ثواب. ابو هریره گوید، از رسول - علیه السلام - شنیدم که گفت: به آن خدای که جان من به امر اوست که هیچ بنده ای نباشد که صدقه ای دهد از کسبی حلال، و خدای تعالی جز حلال و پاک نپذیرد، و بر آسمان نشود الا صدقه پاک، و الا آن صدقه در دست کرم خدای می نهد خدای ازو بستاند آن را و می پروراند چنان که یکی از شما اسب کره «۳» را پروراند، یک لقمه که برای خدای داده باشد مانند کوهی عظیم شود. آنگه اینکه آیت بر خواند: أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ. وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ النَّوَابُ الرَّحِيمُ، و ثواب، رجوع باشد که بنای مبالغت کثیر الرجوع باشد، در صفت بنده آن باشد که، بسیار توبه کند و با در خدای شود، و در صفت خدای تعالی آن باشد که، بسیار قبول توبه کند [۱۱۲-پ]

و رحمت با سر بنده آرد، و رحیم و بخشاینده است.

قوله: وَقُلْ اَعْمَلُوا، حق تعالی در اینکه آیت امر کرد مکلفان را به طاعت، گفت:

بکنی آنچه شما را فرموده اند بر آن وجه که فرموده اند، و روا بود که: اَعْمَلُوا، بر سیل تهدید گفت، چنان که گفت: اَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ «۴»، آنچه خواهی می کنی که لا محال عمل شما را عرض «۵» خواهد افتادن بر خدای و بر پیغامبر و امامان، اما قوله: فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ، «سین» برای خلوص فعل آمد به استقبال و اخراج او از معنی

(۱). آج، لب: ایشان به موقع اجابت استحقاق قبول افتاد.

(۲). آو، بم او، آج، لب: ای.

(۳). آج، لب: کره اسبی.

(۴). سوره فصلت (۴۱) آیه ۴۰.

(۵). آو، آج، بم، لب: عوض.

صفحه : ۳۱

حال، که خدای تعالی عملهای شما بخواهد دیدن. آنگاه در «یری»، دو قول گفته‌اند:

یکی آن که، به معنی علم و معرفت است، و یکی آن که به معنی رؤیت بصر است، و درست آن است که، به معنی رؤیت بصر است برای آن که متعدی است به یک مفعول، و اگر به معنی علم بودی، متعدی بودی به دو مفعول، و از اینکه عذر خواستند [به] «۱» آن که گفتند «۲»، چنان که رؤیت بر دو ضرب است، یکی به معنی ابصار و یکی به معنی علم. علم همچنین بر دو ضرب است، یکی به معنی معرفت و یقین و آن متعدی الی مفعول واحد، کقولک: علمت زیدا، یعنی معرفت شخصی، و آن که متعدی باشد به دو مفعول، به معنی ظن بود، چنان که: علمت زیدا فاضلا، یعنی ظننته فاضلا، و چون علم اینکه جا به معنی معرفت است و متعدی به یک مفعول است.

و بر اینکه قول اعتراضی دیگر هست، و آن آن است که: فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ، خدای ببیند، اگر بر علم تفسیر دهند لازم آید که خدای تعالی عالم بود به علمی محدث، برای آن که «سین»، استقبال راست چنان که بگفتیم معنی آن باشد که: خدای بداند یا بخواهد دانستن چنان که آن جا معنی «۳» آن است که: خدای تعالی عمل شما بخواهد دیدن به آن معنی که بر او عرض خواهد افتادن. پس معنی آیت آن است که:

خدای تعالی اما بر سبیل حث و ترغیب امر فرمود که طاعت کنی و محرض و باعث اینکه کرد که گفت: عمل شما بر خدای و رسول عرض خواهد افتادن تا مکلفان را داعی باشد به آن که طاعت کنند، و اما بر سبیل تهدید، گفت: آنچه خواهی می‌کنی که عمل شما عرض خواهد افتادن بر خدای و رسول و مؤمنان. و اینکه عرض و وقت او را در او دو قول است: یکی آن که به قیامت باشد، و یکی آن که در اخبار آمده است که: اعمال امت هر شب دو شبی «۴» و پنج شبه بر رسول - علیه السلام - عرض کنند و بر ائمه. و مراد به مؤمنان امامان «۵» معصوم باشد برای آن که، معطوف‌اند بر خدای و رسول چنان که فرمود در آیت ولایت:

(۱). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۲). اساس: گفت، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۳). آو، آج، بم، لب: به معنی.

(۴). اساس: دوشنبه‌ای، آو، آج، بم، لب: دوشنبه.

(۵). اساس: امام، به قیاس نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

صفحه : ۳۲

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا «۱» - الایه، و قوله: ... فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ... «۲»، و قوله:

... أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ... «۳»، و مانند اینکه بسیار است.

و ستردو، و شما را باز گردانند با خدای که داناست. علم غیب داند و به نهان «۴» و آشکارا عالم باشد. فَيَبِّئُكُمْ، خبر دهد خدای شما را به آنچه کرده باشی «۵»، خبر دادن کنایت است از جزا و پای داشت «۶» و عقوبت، چنان که یکی از ما گوید: خبر به تو رسد، و اینکه خبر «۷» به تو آید و با تو بگویند و من با تو بگویم، و آنچه مانند اینکه باشد.

وَ آخِرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ، مدنیان خواندند و حمزه و کسائی و خلف و حفص، و کسائی راوی عن ابی بکر: مرجون، بی همزه، و باقی قراء خواندند: مرجئون، به همز علی وزن «مفعولون» و وزن قراءت اول «مفعون» باشد برای آن که «لام» است که از او بیفتاده

است از «۸» همزه ساقط «۹». بر قراءت «۱۰» اول «۱۱» ارجیت باشد «۱۲»، بر قراءت دوم ارجات، و علی هذا قرئ: ارجه و اخاه، و ارجئه [و] «۱۳» أخاه و الارجاء، التأخیر. و اصل همزه است و قراءت اول محمول است علی تخفیف الهمزه. حق تعالی گفت: وَ آخِرُونَ، گروهی دیگر هستند مؤخر و باز پس داشتند «۱۴» برای فرمان خدای، و کار ایشان در مشیت است. اما عذاب کند ایشان را اگر خواهد و اما توبه ایشان بپذیرد.

مفسران گفتند: اینکه جماعت آن سه کس بودند که در حق ایشان آمد: وَ عَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا «۱۵» - الایه، و قصه آن بیاید در جای خود - إن شاء الله. و ایشان آنان بودند [۱۱۳- ر]

که از غزات تبوک باز استادند «۱۶» لا عن نفاق و لکن از توانی و تقصیر و آنکه قوله: آن اجتهاد و مبالغه نکردند در توبه که ابو لبابه و اصحابش کردند،

-
- (۱). سوره مائده (۵) آیه ۵۵.
 - (۲). سوره تحریم (۶۶) آیه ۴.
 - (۳). سوره نساء (۴) آیه ۵۹. [.....]
 - (۴). آو، بم، مل، لب: به پنهان.
 - (۵). آو، آج، بم، مل، لب و.
 - (۶). همه نسخه بدلها: پاداشت.
 - (۷). همه نسخه بدلها: حدیث.
 - (۸). همه نسخه بدلها: آن.
 - (۹-۱۲). همه نسخه بدلها و.
 - (۱۰). مع: و وزن قراءت.
 - (۱۱). آو، آج، بم، لب از.
 - (۱۳). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.
 - (۱۴). همه نسخه بدلها: باز پس داشته.
 - (۱۵). سوره توبه (۹) آیه ۱۱۸.
 - (۱۶). آو، بم، مل، مع: ایستادند.

صفحه : ۳۳

رسول - علیه السلام - بفرمود تا ایشان را برانند و هجران کردند از ایشان، و فرمود صحابه را: تا با ایشان سخن نگویند، ایشان مهجور و متروک شدند و کس با ایشان سلام و صباح و مکالمت و مخالطت نکرد. زنان ایشان بیامدند و گفتند: یا رسول الله، ما از خانه ایشان بیرون آییم! گفت: نه، و لکن ایشان را تمکین مکنی از مقاربت.

ایشان بر اینکه قاعده پنجاه روز بمانند با حزن و گریه و خوف و اضطراب و قلق، آنکه قبول توبه‌شان آمد، حق تعالی گفت: کار «۱» ایشان به خدای است، اگر خواهد عذاب کند ایشان را، و اگر خواهد عفو بکند ایشان را. و اینکه آیت دلیل است بر آن که، خدای را باشد که قبول توبه نکند [و] «۲» او به قبول آن متفضّل است، چه اگر واجب بودی موقوف نبودی بر مشیت، چه آنچه واجب باشد، بر مشیت موقوف نبود، و فاعلش را از آن که کردن «۳» محیص نباشد. و اما در کلام عرب لوقوع احد الشیئین

[باشد] «۴»، یقال: فعلت اما هذا و اما ذاك. و در امر تخییر را باشد، افعل امّا هذا و اما ذاك، و خدای تعالی عالم است [به آنچه خواهد کردن، اینکه ابهام بر مکلفان کرد تا مغری نشوند به قبیح «۵» و از میان خوف و رجاء باشند. و خدای تعالی عالم است] «۶» به مصالح بندگان و آنچه ایشان را با صلاح آرد، و حکیم است آنچه فرماید به حکمت و مصلحت فرماید قوله:

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا - الْآيَةَ، مفسران گفتند: بنو عمرو بن عوف مسجد قبا به نماز گاه خود گرفتند و رسول را - علیه السلام - آن جا بردند تا یک روز نماز جماعت کرد. بنو اعمام «۷» ایشان را حسد آمد بر ایشان، گفتند: ما نیز مسجدی کنیم «۸» در پهلوی مسجد ایشان و از رسول در خواهیم تا آن جا نماز کند به ما، و چون ابو عامر الزّاهب آید از شام، او را به امام آن مسجد کنیم. و اینکه ابو عامر از ایشان بود، و پدر حنظله بود - که او را غسیل الملائکه گفتند «۹». روز احد او را بکشتند و در معرکه او

- (۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج توبه. (۶-۴-۲). اساس: ندارد، به قیاس آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. [.....]
- (۳). آج، مج، لب: آن کردن.
- (۵). آج، لب: به قبح.
- (۷). همه نسخه بدلها: بنی اعمام.
- (۸). مل: بکنیم.
- (۹). همه نسخه بدلها، بجز مج: گفتندی.

صفحه : ۳۴

را شسته یافتند، رسول را بگفتند، گفت: من دیدم فریشتگان را که از غسل او پرداخته بودند با ابریق زرّین با آسمان می شدند، و اینکه ابو عامر ترسا بود و راهب بود در جاهلیت، چون رسول - علیه السلام - بیامد و به پیغامبری «۱»، بنزدیک رسول آمد و او را گفت: اینکه دین چیست که آوردی! رسول - علیه السلام - گفت: دین حنیفی است، دین ابراهیم، گفت: من بر آن دینم. رسول او را گفت: تو بر آن دین نه‌ای. او گفت:

اینکه دین ابراهیم است و لکن تو چیزی در آورده‌ای «۲» که از آن نیست.

رسول - علیه السلام - گفت: نه چنین است که تو گفتی،

و لکن جئت بها بیضاء نقیة،

و لکن دینی است پاکیزه روشن که آورده‌ام. ابو عامر گفت: امات الله الکاذب منا «۳» طریدا وحیدا غریبا، آن را که از ما دروغ می گوید، خدای او را بمیراناد غریب، تنها، رانده. پیغامبر - علیه السلام - گفت: آمین؟ و او را ابو عامر الفاسق خواندی «۴». چون اینکه برفت، گفت: هیچ قوم را نیابم که با تو کارزار کنند و الا «۵» با ایشان باشم بر تو، در احد، و چند غزات «۶» در میان کافران با رسول و لشکر رسول کارزار کردی تا روز حنین. چون روز حنین بود و هوازن بگریختند، او نیز بگریخت و به شام شد و کس فرستاد به منافقان که: چندانی که توانی ساز و سلاح به دست بنهی و برای من مسجدی بنا کنی که من بنزدیک قیصر روم می شوم «۷» تا از او لشکری بستانم و بیایم با محمد کارزار کنم و ایشان را از مدینه بیرون کنم. اینکه جماعت بیامدند - و دوازده مرد بودند: ثعلبة بن خاطب بود و معتب بن قشیر، و ابو حبیبة بن الازعر، و عباد بن حنیف برادر سهل بن حنیف، و حارثة بن عامر «۸» و پسرانش مجمع، و زید، و نبتل بن الحارث «۹»، و بجاد بن عثمان، و بخدج، و ودیعة بن ثابت، و مسجدی بنا کردند در پهلوی مسجد قبا. و مجمع بن حارثة امام مسجد بود، چون فارغ شدند بیامدند و رسول

- (۱). مل: بیامد به پیغمبری، دیگر نسخه بدلها: بیامد پیغامبری.
- (۲). مج: در او آورده‌ای.
- (۳). آو، آج، بم، لب: عنا.
- (۴). همه نسخه بدلها: خواندندی.
- (۵). آو، آج، بم، لب: الّا و من.
- (۶). مل: کزّات.
- (۷). آو، آج، بم، مل: می‌روم.
- (۸). آو، آج، بم، مل: حارث بن عامر، چاپ مرحوم شعرانی: جاریه بن عامر.
- (۹). اساس: نفیل بن الحارث، به قیاس با نسخه مج، تصحیح شد. [.....]

صفحه : ۳۵

را گفتند: یا رسول الله؟ یک روز آن جا آی «۱» و نماز کن آن جا برای ما، و اینکه آن وقت بود که رسول- علیه السلام- ساز آن می‌کرد تا به غزات تبوک شود.

رسول- علیه السلام- گفت: من مشغولم، چون باز آییم آنگاه بگویم که چگونه باید کردن «۲». چون رسول- علیه السلام- باز گشت، ایشان آمدند و گفتند: ما می [۱۱۳-پ]

خواهیم تا به مسجد ما آیی و آن جا نماز کنی و دعا کنی ما را به برکت. رسول به در «۳» مدینه بود هنوز در شهر نرفته بود، پیراهنی «۴» بخواست تا در پوشد و آن جا رود. جبریل آمد- علیه السلام- و اینکه آیات «۵» آورد: وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضَرَارًا وَ كُفْرًا وَ تَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ، گفت: آنان که بگیرند مسجدی، یعنی بنا کنند و بسازند «۶» مسجدی برای ضرار و مضرت. و ضرار، مضاره باشد و نصب او بر مفعول له است. و کُفْرًا، عطف است بر ضرار. و تَفْرِيقًا، و برای تفریق و پراگندن میان مؤمنان. و اِرْصَادًا، انتظار، و انتظار و راه پابیدن آن کس که او کارزار کرده است با خدای و پیغامبرش پیش از اینکه، یعنی ابا عامر الزّاهب تا از شام بیاید و از روم لشکر آرد.

آنگه باز گفت کفر و نفاق ایشان که: ایشان سوگند می‌خورند «۷» که ما الا خیر و نیکویی نمی‌خواهیم. و «حسنی»، تأنیث احسن باشد، و از «۸» آن بود که ایشان را رسول گفت: چرا خود به مسجد من نیایی به نماز کردن! گفتند: ما اینکه مسجد برای بیماران و پیران و ضعیفان کرده‌ایم که نتوانند به مسجد تو آمدن، و برای شبهای زمستان و روزهای باران. و بر اینکه سوگند خوردند که: غرض ما در اینکه باب جز خیر و صلاح نیست، حق تعالی تکذیب کرد ایشان را گفت: وَاللّٰهُ يَشْهَدُ اِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ، خدای گواهی «۹» می‌دهد که ایشان دروغزن‌اند.

آنگاه نهی کرد رسول را، گفت: لا- تَقُمْ فِيهِ اَبَدًا، هرگز آن جا مرو و آن جا مه‌ایست «۱۰»، و نهی به ظاهر رسول راست و به معنی رسول را و جمله مؤمنان را که در آن

(۱). مل: آیی.

(۲). آو، آج، بم، لب: چه باید کرد.

(۳). همه نسخه بدلها: و رسول- علیه السلام- بر در.

(۴). آو: پرهن، آج، بم، مل، مج، لب: پیرهن.

(۵). مل: آیت.

(۶). مل مسجد را بنا کردند و بسازیدند.

(۷). مل، مج: می خوردند.

(۸). آو، آج، بم، مج، لب: آن.

(۹). آو، آج، بم، مل، لب: گواهی، مج: گواهی.

(۱۰). مه ایست / مایست.

صفحه: ۳۶

مسجد ضرار شوند. آنگه مدح کرد مسجد دیگر را، رسول- علیه السلام- چون اینکه آیات «۱» آمد، مالک بن الدخشم را- و او از بنی عوف بود- و معن بن عدی را و عامر بن البکیر «۲» را گفت: بروی و به مسجد اینکه ظالمان شوی و ویران «۳» بکنی و بسوزی. برفتند، تا آن جا رسیدند. و مالک بن الدخشم را آن جا قبیله‌ای بود، برفت و پاره‌ای آتش آورد، و آتش در او نهادند و کسانی که آن جا بودند بگریختند. و گفتند: بعضی اهل آن «۴» مسجد مقام کردند آن جا [تا] «۵» آتش به ایشان رسید و بعضی را از ایشان بسوخت، و مسجد ویران «۶» شد. و رسول- علیه السلام- فرمود تا: به خاک افگن کردند و مزبله‌ای شد آن. و ابو عامر الزاهب به شام بمرد غریب، وحید، تنها «۷». و کعب بن مالک در حق او می گوید:

معاذ الله من فعل خبیث کسعیك «۸» فی العشیره عند «۹» عمرو

و قلت بان لی شرفا و ذکرا فقدما بعث ایمانا بکفر

و در خبر هست که: مجمع بن حارثه که امام آن مسجد بود. در عهد عمر خطاب «۱۰» بیامد و از او امامت مسجد قبا خواست، گفت: لا- و لا- کرامه، نه تو امام مسجد ضرار بودی؟ گفت: مهلا یا امیر المؤمنین، لا تعجل علی، ساکن باش و تعجیل مکن بر من ای امیر المؤمنین؟ و الله که من جوان بودم و ایشان پیران بودند و من قرآن دانستم و ایشان ندانستند، و من بر احوال ایشان مطلع نبودم و اگر احوال ایشان و آنچه در دل داشتند من دانستم، یک ساعت با ایشان مقام نکردم. عمر او را معذور داشت، و امامت مسجد قبا بفرمود او را.

و عطا روایت کند که در عهد عمر خطاب «۱۱» شهرها که گشاده می شد مسلمانان

(۱). آو، آج، بم، لب: آیت.

(۲). آو، آج، بم، مج، لب: عامر بن الشکر، مل: عامر بن الشکر.

(۳-۶). مل، مج: بیران.

(۴). آو، آج، بم از. [.....]

(۵). اساس: ندارد، به قیاس نسخه آو، و دیگر نسخه بدلهها، افزوده شد.

(۷). آو، آج، بم، لب: و طرید.

(۸). آو، آج، بم، لسعیك.

(۹). مل، مج: عبد.

(۱۱-۱۰). اساس رضی الله عنه.

صفحه: ۳۷

را او می‌فرمود تا آن جا مسجدها بنا [می] کردند، و نهی کرد ایشان را که رها کنند که کسی مسجدی در بر «۲» مسجدی بنا کند، یا پهلوی مسجدی بر سیل حسد و ضرار و منازعت.

آنکه حق تعالی فرمود رسول را که: در آن مسجد مقام مکن «۳»، آنکه مدح مسجدی دیگر کرد و گفت: لَمَسَجِدُ أُسَسِ عَلِي التَّقْوَى، مسجدی را که بنا بر تقوی و پرهیزگاری کرده باشند از اول روز در آن جا سزاوارتر باشد که باستی «۴»، در آن جا مردانی هستند که دوست دارند پاکیزگی «۵»، و خدای تعالی پاکیزگان را دوست دارد.

مفسران خلاف کردند در آن که آن مسجد کدام است، عبد الله عمر «۶» و زید بن ثابت و ابو سعید الخدری گفتند: مسجد رسول است در مدینه. ابو سلمه گفت، از عبد الرحمن بن «۷» ابی سعید الخدری پرسیدم، [۱۱۴-ر]

گفتم: از پدر «۸» چه شنیدی در اینکه مسجد که خدای تعالی گفت: أُسَسِ عَلِي التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ، گفت، از پدر «۹» شنیدم که گفت: یک روز رسول - علیه السلام - در حجره بعضی زنان بود. من در نزدیک او شدم، گفتم: یا رسول الله؟ آن مسجد کدام است که خدای تعالی گفت آن را: أُسَسِ عَلِي التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ، مثنی سنگ ریزه بر گرفت و بینداخت و اشارت کرد به مسجد خود، گفت:

مسجد کم هذا مسجد المدینه،

گفت: اینکه مسجد شماس است مسجد مدینه، هم ابو سعید الخدری روایت کرد گفت: یک روز مردی از بنی خدره و مردی از بنی عوف با یکدیگر خصومت کردند در باب اینکه مسجد تا اینکه مسجد که بنا کرده بر تقوی کدام است! خدری گفت: مسجد رسول است. عوفی گفت: مسجد قباست. پیش رسول آمدند به حکومت، رسول - علیه السلام - گفت:

مسجد مدینه است. ابن بریده و ابن زید و عروه بن الزبیر گفتند: مسجد قباست، و

(۱). اساس: ندارد، به قیاس نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها: برابر.

(۳). همه نسخه بدلها: قیام مکن.

(۴). آو، آج، بم، مل، لب: بایستی، مج: باستی.

(۵). آو، آج، بم، مج، لب: دوست دارنده پاکیزی اند.

(۶). مل: عبد الله عوف.

(۷). اساس: عبد الله بن، به قیاس نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۸). مل، مج، لب: پدرت.

(۹). همه نسخه بدلها: پدرم. [...]

صفحه: ۳۸

اینکه روایت علی بن ابی طلحه است از عبد الله عباس. قوله: من اول يوم احق، «من»، ابتدای غایت است، و گفته‌اند: «من» در امکنه باشد و «مد» در ازمنه، و لکن توسع کرد چنان که زهری گفت:

لمن الدیار بقنّه»^(۱) الحجر اقوین من حجج و من شهر

قوله: أَحَقُّ أَنْ تُقَوْمَ فِيهِ سزاوارتر و حق تر آن است که اینکه جا باشی با آن که آن جا بودن قبح^(۲) و معصیت است بر معنی آن که، اگر قیام در آن مسجد حق بودی هم آن اولیتر بودی که [در مسجد]^(۳) اینکه جات مقام کردی، و علی هذا قولهم: فعل الواجب اولی من ترکه، و فعل الندب خیر من فعل القبیح. و اگر چه در قبیح و ترک واجب خیری و صلاحی نباشد. و گفته‌اند علی ظاهر الحال، پیش از آن که حال ایشان در آن ظاهر شد و پرده نفاق ایشان دریده شد آن مسجدی بود و عبادتگاهی فی القیام فیهِ^(۴) خیر و صلاح و قیل علی ظنهم و اعتقادهم انّ لهم فیما^(۵) فعلوه خیرا، برای آن که ایشان برای ظن و اعتقاد خیر و صلاح می کردند، و اگر چه ظن خطا بود و اعتقاد جهل، و علی هذا قوله: أذَلِكَ خَيْرٌ نَزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُومِ^(۶)، و قوله: ... أذَلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ^(۷).

قوله: فِيهِ فِيهِ رِجَالُهُ، اول ظرف قیام است و دوم ظرف کون الرجال. و قوله:

يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا، در جای صفت مردان^(۸) است، ای محبوبون للتطهر. وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ، ای المتطهرین، آنکه ادغام کرد چنان که در نظایر او برفت.

قوله: أَمْ نَسَسَ بُنْيَانَهُ، قراء خلاف کردند، نافع خواند و ابن عامر: اسس، به ضم همز^(۹) و کسر «سین» علی ما لم یسم فاعله بُنْيَانَهُ به رفع. باقی قراء، اسس، به فتح همزه «و سین» علی الفعل المستقیم، بُنْيَانَهُ به نصب علی المفعول به. و در شاذّ عماره خواند: آسس علی وزن آمن. و افعال و فعل در تعدیه یکی باشند^(۱۰) بر قراءت آن

(۱). اساس: نقیته، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۲). آو، آج، بم، مل، مج: قبیح.

(۳). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۴). آو، آج، بم، مج، لب: فیها.

(۵). آو، آج، بم: فیها.

(۶). سوره صافات (۳۷) آیه ۶۲.

(۷). سوره فرقان (۲۵) آیه ۱۵.

(۸). اساس: مراد، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۹). همه نسخه بدلها: همزه.

(۱۰). آو، مل، لب: باشد.

صفحه : ۳۹

کس که بر فعل مستقیم خواند، اسس معنی آن باشد که: آن کس که بنای خود یعنی بنای مسجد بر تقوی و پرهیزگاری نهد و رضای خدای تعالی، بهتر باشد یا آن که بنای بنیت خود بر کرانه چاهی^(۱) ویران^(۲) یا چاله‌ای ویران نهد که فرو شود و یا [او]^(۳) را با خود به دوزخ فرو برد. و قراءت آن کس که بر فعل مجهول خواند، معنی همان باشد برای آن که، اگر چه او تولای بنا کند بر نفس خود یا دیگران کنند هم برای او کنند و به امر او کنند، و اینکه جا تقدیر محذوفی بیاید کردن تا معنی روشن شود، و تقدیر آن باشد که: افمن اسس بنیانه له، آن کس بهتر باشد که بنا برای او که کنند بر تقوی و رضوان کنند، یا آن که بنای^(۴) شفا جُزْفِ

نهند، یا تقدیر بر حذف مضاف باید کردن و اقامه المضاف الیه مقامه، و التقدير: ابناء من اسس بنيانه على تقوى [من الله و رضوان خير] «۵» گفت: بنای آن کس که بنای او بر تقوی کنند به باشد یا بنای آن کس که بر خلاف اینکه باشد! و بر هر دو قراءت اینکه تقدير مطرد باشد و معادله «۶» و مساوات روا بود که بین البانیین باشد [على ظاهر الكلام. و روا باشد که بین البنائین «۷» باشد] «۸» علی هذا التقدير. و همزه در اول آیت استفهام راست به معنی انکار. و «اس»، قاعده و بنیاد دیوار باشد، و كذلك الاساس. و جمع لاس، اساس.

و بنیان مصدر است، چون: سبحان و غفران، و واحدش بنیانه «۹» باشد، کضرب و ضربته، قال اوس:

کبنیانه القرى موضع رحلها «۱۰» و آثار نسعیها من الدف ابلق

[۱۱۴-پ]

ابو علی گفت اینکه، و گفت: روا نباشد که «بنیان» جمع «بنا» باشد که آن جمع که بر وزن فعلا ن باشد، کقضبان و زغفان واحدش «۱۱» بر فعلیل باشد، کقضیب و رغیف، و «تا» ی وحدان در او نشود چنان که شاعر گفت: در بنیانه، و

(۱). آو، آج، بم، لب یا گوی.

(۲). آو، آج، بم، مج: بیران.

(۳-۸). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

(۴). آو، آج، بم، مل، مج او. [.....]

(۵). اساس: ندارد، به قیاس دیگر نسخه بدلها و با توجه به قرآن مجید، افزوده شد.

(۶). مل: معادات.

(۷). آج: بنانین.

(۹). مل: بنیت.

(۱۰). آو، آج، بم: رجلها.

(۱۱). اساس: جمعش، به قیاس با نسخه لب، تصحیح شد.

صفحه : ۴۰

انما در مصادر باشد، کضرب و ضربته، و قطع و قطعته، و قال أبو زید: بنیت ابنی بنیا و بنیانا و بناء و بنیه، و جمعها «۱» بنی، و انشد «۲»:

بنی السماء فسویها بنیتها و لم تمد باطناب و لا عمد

پس، بنا و بنیه، مصدر است و برای اینکه بنا در برابر فراشا نهاد، فی قوله: جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً «۳» ... و البنیة البقعة المبنیه، فعلیه «۴» بمعنی مفعول «۵»، و تسمى «۶» الكعبه بنیه، و بناء وضع آلت باشد بعضی بر بعضی به وجه «۷» التراق، و اس الحایط حیفته «۸» باشد. و قوله: عَلِي تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ جَارٍ وَ مَجْرُورٍ اسْتَدْرَجَ فِي مَحَلِّ حَالٍ اسْتَدْرَجَ، و التقدير: افمن اسس بنيانه متقيا مرضيا لله تعالى. و كذلك قوله:

عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارٍ، و التقدير: مخاطر، مجارفا، مغررا، ملقيا نفسه و بناه في الخطر.

و رضوان مصدر است، و مراد به او رضای خدای است - جل جلاله. و لفظ «خیر» و «شر»، صالح باشد دو معنی را: یکی تفضیل و

یکی بلا تفضیل را. و در آیت تفضیل «۹» راست، هر کجا قرینه «من» باشد معنی تفضیل بود، [یقال] «۱۰»: هذا خیر من ذلك و فلان شر من فلان. و آن جا که «من» نباشد، تفضیل نباشد، چنان که شاعر گفت:

و الخیر «۱۱» و الشر مقرونان فی قرن فالخیر متبع و الشر محذور

اما قوله تعالى: وَافْعَلُوا الْخَيْرَ «۱۲»...، محتمل است هر دو را: الفعل الخیر، و الافضل من الافعال. و شفا، کرانه چاه باشد، یقال: شفا البئر، و شفیر الوادی و ضفة النهر. و حافة الشیء و جانبه «۱۳». و حد الدار و حاشیة الكتاب و طرة الثوب. و التثنیة شفوان، و «الف» او منقلبه «۱۴» است از «واو»، به دلالت تثنیه [که] «۱۵» گفتیم. و در جُزْفٍ، دو قول گفتند، یکی: «بئر لم تطو»، چاهی ناپیراسته و به سنگ برنیاورده.

(۱). اساس: جمعا، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۲). مج شعر.

(۳). سوره بقره (۲) آیه ۲۲.

(۴). اساس: فعیل، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۵). همه نسخه بدلها: مفعول.

(۶). آو، آج، بم، مل، لب: یسَمی.

(۷). همه نسخه بدلها: بر وجه.

(۸). مل، لب: جنبه، لب: حینه. [.....]

(۹). مل: بلا تفضیل.

(۱۰-۱۵). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۱۱). آو، آج، بم: فالخیر.

(۱۲). سوره حج (۲۲) آیه ۷۷.

(۱۳). آو، آج، بم، لب: الشیء جانبه.

(۱۴). آو، آج، بم، لب: منقلب.

صفحه : ۴۱

و الجرف، ایضا: الهوة، چاله‌ای باشد کنارها به باران ویران شده «۱»، و اصله من اجتراف الشیء و اقتلاعه، یقال: جرف السیل الارض و اجترفه، آن باشد که زمین بکند و خاک از و برد. [و منه: المجرفة لآله الجرف]. «۲» و قوله: هار، از مقلوب است، و اصله: هائر من هار یهور هورا، فهو هائر و تهوّر تهورا و انها «۳» انهيارا، و یقال ایضا: هار یهار، کهاب یهاب، و خاف یخاف. و «الف» او، منقلبه است از «واو» و معناه سقط. و الهائر الساقط، و مثله فی القلب من قول «۴» الشاعر:

لم یعننی عن هواها عاق

ای عائق، و قوله ایضا [شعر] «۵».

اث به الأشاء و العبری

ای، لائث، ای دائر مطیف، و الأشاء «۶» النخل، و العبری السیدر الذی علی شاطی «۷» الانهار. و منه قولهم: شاکی السیاح و شائک السیاح، ای تام «۸» السیاح. فأنهار به، ای سقط بصاحبه و اوقعه من الانهیار «۹»، و آن کناره حوض و جوی بریهدن «۱۰» باشد صاحبش را و بنا کننده‌اش را در آتش دوزخ افگند و فرو [شود] «۱۱» آن با صاحبش به آتش دوزخ. روایت کرده‌اند از جابر عبد الله الانصاری که او گفت: آن جا بگذشتم دود دیدم که از آن جا می‌برآمد «۱۲». روایت «۱۳» کردند که: مردی بقعه‌ای از آن جا بر کند دود از او بر آمد. خلف بن یاسین الکوفی گوید: با پدرم به حج رفتیم به آن مسجد رفتیم که پیغامبر - علیه السلام - «۱۴» به دو قبله در او نماز کرد «۱۵»، و محراب او به جانب بیت المقدس بود و

(۱). همه نسخه بدلها: بیران شده.

(۲). اساس: ندارد، به قیاس آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

(۳). همه نسخه بدلها: و انهارا.

(۴). همه نسخه بدلها: القلب قول.

(۵). اساس: ندارد، از مج، افزوده شد.

(۶). اساس: الاشیاء، به قیاس به نسخه مج، تصحیح شد.

(۷). اساس: ساق، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

(۸). مج: تمام. [.....]

(۹). بم: الانهار.

(۱۰). آو، بم: ریهدن، آج، لب: رهیدن.

(۱۱). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۱۲). آو، آج: بر می آمد.

(۱۳). همه نسخه بدلها: و روایت.

(۱۴). مل در او بود.

(۱۵). مل: کرده بود.

صفحه : ۴۲

اینکه در روزگار بنی امیه بود. چون کار با ابو جعفر المنصور «۱» افتاد، بفرمود تا قبله بگردانیدند، گفت «۲»: نباید «۳» که «۴» کسی که نداند «۵» به آن قبله نماز کند یعنی مسجد قبا، و اینکه عمارت که امروز هست آن است که منصور کرد بر دست عبد الصمد بن علی گفت: و مسجد ضرار دیدم ویران شده «۶» و دود از وی بر آمد و امروز مزبله است. وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ، خدای راه ننماید به بهشت کافران را.

لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ، حق تعالی باز نمود در اینکه آیت که: کردن آن مسجد علامتی است ایشان را بر نفاق [۱۱۵-ر]

و کفرشان، و کردن آن بنا در دل ایشان شکی و نفاقی شده است ثابت که زایل نشود تا دل ایشان بر جای باشد مگر دلهاشان پاره

پاره کنند، و اینکه خبر باشد از آن که: ایشان بر کفر میرند» (۷) و رجوع و نزوع نکنند از کفر. بعضی گفتند، مراد آن است که: ایشان مولع بودند بر آن کردن و پنداشتند که می‌کنند چنان که قوم موسی را گمان بود در عبادت عجل. اینکه قول عبد الله عباس است و ابن زید. کلبی گفت: حسره و ندامت (۸)، برای آن که ایشان پشیمان شدند بر آن بنا کردن، نه پشیمانی توبه، پشیمانی آن که رنجشان ضایع شد و مال تلف و مقصود نا حاصل. سدی گفت و مبرد و حبیب: لا یزال هدم بنیانهم ریبه، ای حرازه و غیظا، ویران کردن (۹) آن بنا در دلهاشان خشمی و اندوهی گشت ثابت، دایم و مقیم که زایل نشود از دلهای ایشان. إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ، ابن عامر و حمزه و حفص و ابو جعفر و یعقوب، به فتح «تا» خواندند، بر آن که فعل دل را باشد باسناد الفعل اللّامزم الی القلوب، و الاصل: الا ان تتقطع (۱۰)، به «تائین»، الا که دلهای ایشان پاره پاره شود، و باقی قراء به ضم «تا» خواندند بر فعل مجهول اسناد کرده با مفعول: إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ، الا که دلهای ایشان پاره پاره کنند پس آن زایل شود به زوال القلوب. و بر این وجه که تفسیر دادیم استثنای متصل باشد، و اگر تفسیر بر آن نهند

(۱). آو، آج، بم، لب: ابو جعفر منصور.

(۲). همه نسخه بدلها: گفتند.

(۳). آو، آج، بم، مل: بیاید.

(۴). آو، آج، بم، لب: تا.

(۵). آو، آج، بم، لب: باز نداند.

(۶). آو، آج، بم، مل، مع: بیران.

(۷). لب: می‌بمیرند. [.....]

(۸). آو، آج، بم: حسرت و ندامت.

(۹). همه نسخه بدلها: بیران کردن.

(۱۰). اساس: تقطع، به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

صفحه : ۴۳

که: الا ان یموتوا (۱)، الا که بمیرند. و قوت اینکه قول، قراءت ابی است: فی قلوبهم حتی الممات، و قوله: تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ، عبارت باشد از آن که بمیرد و دلهاشان بیوسد و بریزد. بر اینکه وجه (۲)، استثنای منقطع باشد، و اگر به جای (۳) إِلَّا در اینکه آیت که به معنی استثناست «الی» بنهند، معنی (۴) همان باشد برای آن که «الی» انتهای غایت را بود، و استثنا اینجا از زمان مستقبل باشد، و زمان مستقبل را نهایت به او رسد، و مثله قولهم (۵): لالزمنک او تعطینی حقی. معنی (۶) محتمل است هر دو وجه را، الی ان تعطینی و الا ان تعطینی حقی. وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ و خدای تعالی داناست به آنچه در دلهای ایشان است، حکیم است در آنچه فرمود از هدم و احراق مسجد ضرار.

قوله: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ، خدای - جل جلاله - چون حدیث کافران و منافقان بکرد و باز نمود که ایشان به آنچه می‌کنند مستحق کشتن اند، مسلمانان را ترغیب کرد بر جهاد ایشان، گفت: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى، خدای بخیرد از مؤمنان جانها و مالشان به آن که به بها بهشت بدهد.

محمّد بن کعب القرظی گفت: سبب نزول آیت آن بود که، چون انصاریان لیلۃ العقبه با رسول الله بیعت کردند به مکه - و ایشان هفتاد مرد بودند - عبد الله رواحه گفت: یا رسول الله؟ شرطی که خدای را با ما هست و شرطی که تو را هست با ما بگو، گفت:

امّا شرط خدای من آن است که: [او را پرستی و به او شرک نیاری و انباز نگیری. و شرط من آن است که: «۷» آنچه جان و مال خود را از آن حمایت کنی مرا از آن حمایت کنی. گفتند: کردیم یا رسول الله؟ فما لنا، ما را چیست! گفت: الجنة، بهشت شما راست. گفتند: ربح البيع لا نقیل و لا نستقیل، ما قیله نکنیم و قیله نخواهیم، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. اهل اشارت گفتند: قیمت متاع به سه چیز پیدا شود: به مشتری و دلال و بها.

(۱). مل، معج: تموتوا.

(۲). آو، بم: دو وجه.

(۳). آو، آج، بم، لب اینکه.

(۴). آو، آج، بم، لب: به معنی.

(۵). اساس: قوله، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۶). آو، آج، بم، لب: به معنی.

(۷). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

صفحه ۴۴:

چون مشتری جلیل «۱» بود و دلال نبیل بود و بها جزیل بود، لا جرم متاع نفیس شد پس از آن که خسیس بود. جلیل «۲» شد پس از آن که ذلیل بود، کثیر شد پس از آن که یسیر بود، کبیر شد پس از آن که صغیر بود، رفیع شد پس از آن که وضعیع بود، مالک شد پس از آن که هالک بود، شریف شد پس از آن که ضعیف بود، کامل شد پس از آن که خامل بود، عظیم شد پس از آن که ذمیم «۳» بود، علیّ شد پس از آن که دنی بود، ثمین شد پس از آن که مهین بود، اینکه اوصاف نفس مؤمن است و مالش. إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى، [خدای] «۴» خریدار است و دلال محمّد مختار است، و بها بهشت دار القرار است، به آن «۵» مشتری و دلال و بها، متاع قیمتی شد «۶».

بعضی اهل [۱۱۵-پ]

اشارت گفتند: نعم المشتري المولى، و نعم الدلال المصطفى، و نعم الثمن جنه المأوى، نعم المشتري رب البریه، و نعم الدلال خیر البریه، و نعم الثمن عيشه رضیه، نعم المشتري الملك الجبار، و نعم الدلال سيد الابرار، و نعم الثمن دار القرار، نعم المشتري الرب «۷» الرحیم، و نعم الدلال الرسول الکریم، و نعم الثمن جنه النعم.

سؤال کردند که: چرا نگفت که بهشت می‌فروشم، گفت: بنده می‌خرم، گفتند: برای آن که آن کس که چیزی فروشد یا از حاجت فروشد یا برای سود، و اینکه هیچ دو بر خدای روا نیست. گفت: مرا بهشت بهای نیست و لکن بنده در خور است. پس او بنده خراست از آن کش بنده در خور است. دگر آن که، اگر گفتم من بهشت می‌فروشم، که زهره داشتی که گفتم من بهشت می‌خرم، یا من بهای بهشت دارم؟ بهشت ناخریده ماندی و بنده از اینکه خیر بریده، پس یأس پدید آمدی و افلاس پیدا شدی. قوله: مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، گفت: مرا اینکه مبیعت و مشارات با مؤمنان است که کافر مرا نشناسد، و آن که کسی را نشناسد چیزی قیمتی از او به بهای اندک بخرد.

دگر آن که، کافر را آن منزلت ننهم که با او مبیعت کنم. تا از تو متابعت نباشد از او

(۱). همه نسخه بدلها، بجز معج: خلیل.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و میج: خلیل.

(۳). آو، آج، بم: دمیم.

(۴). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد. [.....]

(۵). همه نسخه بدلها: به اینکه.

(۶). مل، لب: باشد.

(۷). آو، آج، بم، لب: الولی.

صفحه : ۴۵

مبايعت نباشد، چون تو از متابعت «۱» فرمان او استنکاف کنی، او از مبايعت مال و جان تو رغبت نمايد. دگر آن که [اینکه] «۲» مبايعت در سرای شرع می‌رود و شارع در اینکه میانه دلال است، آن که به اینکه سرای حاضر نیاید و به اینکه دلالت «۳» معرفت ندارد، اینکه دلال او را کی رسد که مبايع ما باشد نه مبايع ما نبود تا متابع «۴» ما نبود، فَاتَّبِعُونِي يُحِبُّكُمْ اللَّهُ... «۵»، دعوی دوستی او می‌کنی کمر خدمت ما بر میان بند تا از او به جزا «۶» محبت یابی. قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحِبِّكُمْ اللَّهُ «۷»، آن که خواهد که چیزی خرد اول به دلال شود تا دلالش دلالت کند، و آن که چیزی بهایی دارد، به دلال تسلیم کند تا دلال عرض کند تا که را [رغبت] «۸» ثابت باشد. کافر را جان و مال بهای «۹» نیست، لا جرم بر اینکه در گاهش «۱۰» روای «۱۱» نیست. و آن جان و مال که به اینکه بها بهای نیست در خود بس «۱۲» بهای نیست. هر که چیزی با بها دارد در اینکه در گاه پر بها دارد، پس اول از تو معرفت باید تا از دلالت شفقت بود که: ... وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا «۱۳». تا از مشتریت «۱۴» صفت «بود» «۱۵» که: إِنْ اللَّهُ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، تا تو بیگانه باشی او را چه کرا «۱۶» کند که با تو شراء کند، و چون آشنا شدی او را چه منع کند از آن که با تو بیع کند. پس اول قدم در نه، دست بیعت «۱۷» بده تا به نوبت دوم به صفت بیع دست بر دست زنند، پای در نه و دست بده و جان و مال از دست بده تا چو مالت نباشد، مالت باشد، و چون جانت نباشد جانت باشد. تا تو مالک خودی، تو را جز مالک مالکی نباشد، و آن را که مالک، مالک بود «۱۸» به غایت هالک بود. چو «۱۹» از

(۱). آو، آج، بم و. (۱۵-۸-۲). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۳). همه نسخه بدلها: دلال.

(۴). اساس: تو، به قیاس با نسخه مل، تصحیح شد.

(۵-۷). سوره آل عمران (۳) آیه ۳۱.

(۶). آو، آج، بم، لب: از او جزای.

(۹). آو، آج، بم، لب: بهایی.

(۱۰). آو، آج، بم: دکانش.

(۱۱). آو، آج، بم، لب: روایی.

(۱۲). آو، بم، لب: او را بر خودش.

(۱۳). سوره احزاب (۳۳) آیه ۴۳. [.....]

(۱۴). بم: مشتری.

(۱۶). کرا/ کری.

(۱۷). آو، آج، بم، لب: دست به بیعت.

(۱۸). اساس: نبود، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۱۹). همه نسخه بدلها، بجز مج: چون.

صفحه : ۴۶

ملک خود بیزار شدی، به ملک من در آمدی لا جرم فردا مالک را با ملک و ملک [من] «۱» کار نبود و بر مملوکان راه نبود که: ...
ما عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ «۲».

قوله: أَنْفُسِهِمْ، تنها و جانهای ایشان. نفس مؤمن با مدینه‌ای ماند یا شهرستانی است «۳» و جوارح او سواد و رستاق «۴» آن است، و عروقتش مجاری میاه و جویهای آن است، و حواشی «۵» که بر روی اوست «۶»، بروج آن است و آن شهرستانی است خوش و آبادان، نزه و جامع. قال الله تعالى: وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ يُادِنُ رَبَّهُ «۷».

آنکه اینک مدینه را چهار حد است: یکی، با آدم «۸» ابو البشر است: خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ «۹» ... و یکی با ابراهیم: مَلَأَ أَيْكُمُ إِبْرَاهِيمَ «۱۰»، یکی با محمد مصطفی:

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ «۱۱» ...، یکی با پدرت: ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ «۱۲».

و اینک مدینه را چهار در است: یکی، بر توحید و شهادت گشاده، و دیگر به راه صدق «۱۳» و زهدات نهاده، و یکی با اخلاص و طاعت، و یکی با جمعه و جماعت. ای عجب اگر مدینه خربه تو را چهار در می‌باید «۱۴»، علم رسول را یکی «۱۵» نباید!
نیز مالت را چهار حد است: یکی با زکات، یکی «۱۶» با صدقات، یکی «۱۷» با نفقات، چهارم با صلوات.

بعضی اهل علم گفتند: اشتری، به معنی اختار «۱۸» است، چنان که گفت:

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَهَ بِالْهُدَى «۱۹» ...، ای اختاروا الضلالة علی الهدی، گفت: نفس مؤمن اختیار کردم که او مرا اختیار کرد،
و او را [۱۱۶-ر]

خواستم که

(۱). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۲). سوره توبه (۹) آیه ۹۱.

(۳). آو، آج، بم، لب: با شهرستانی و.

(۴). آج، لب: روستاق.

(۵). آج، مل، مج، لب: حواشی.

(۶). آو، بم: بروی است، آج، لب: بر او بست.

(۷). سوره اعراف (۷) آیه ۵۸.

(۸). آو، آج، بم، لب: که.

(۹). سوره نساء (۴) آیه ۱. [...]

(۱۰). سوره حج (۲۲) آیه ۷۸.

(۱۱). سوره توبه (۹) آیه ۱۲۸.

(۱۲). سوره احزاب (۳۳) آیه ۵.

(۱۳). آو، آج، بم، لب: مصدق، مل، مج: راه به صدق.

(۱۴). همه نسخه بدلها مدینه.

(۱۵). همه نسخه بدلها: یک در.

(۱۶-۱۷). همه نسخه بدلها: دیگر.

(۱۸). همه نسخه بدلها، بجز مل: اختیار.

(۱۹). سوره بقره (۲) آیه ۱۶ و ۱۷۵.

صفحه : ۴۷

او مرا خواست، منافق مرا نخواست، نخواستمش، وَلَٰكِنَّ كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاثَهُمْ فَجَبَلْنَاهُمْ «۱» ... چون مالش مرا نشایست، گفتمش: [قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ «۲»]... «۳»، مؤمن چون مرا اختیار کرد، منش اختیار کردم. هُوَ اجْتَبَاكُمْ «۴» ... و مال برای چون من دارد «۵» من بستدم از او، وَ يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ «۶» ... نه هر درختی بستان را شاید، نه هر نباتی ریحان باشد، و نه هر تنی و مالی درگاه ما را شاید.

اشارهٔ اخری: عزیز مصر یوسف را بخريد و خواص اهلش را به خدمت او مشغول کرد و اهلش را گفت: اَكْرِمِي مَثْوَاهُ «۷» ... همچنین حق تعالی چون تو را بخريد ملائکه ملكوت را به خدمت تو مشغول کرد تا بهری حافظان تواند، و بهری دبيران تواند. بهری خازنان تواند، و بهری پامردان و و كيل دران «۸» و عذر خواهان تواند، ... وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا «۹». اشارهٔ اخری: زليخا يوسف را بخريد و به خانه برد و همه دل بدو داد و او را به منزل كرامت و لطافت فرود آورد و آنكه محبوسش كرد، آنكه مملكت بدو «۱۰» افتاد بعد الحبس حق تعالی همچنين تو را بخريد، به انواع اكرام و اعزاز بناخت، وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ «۱۱» ... در دنيا بازداشت كه.

الدنيا سجن المؤمن.

آنكه در زندان با توبه راز «۱۲» درآمد، از سر ناز با تو راز كرد كه:

«۱۳» «۱۴» من دعانی اجبته، و من سألتني اعطيته، و من اطاعني «شكرته»، و من عصاني سترته، و من قصدني ابقيته»، و من عرفني حيرته، و من احببني ابتليتته، و من احببته قتلته، و من قتلته فعلى

(۱). سوره توبه (۹) آیه ۴۵.

(۲). سوره توبه (۹) آیه ۵۳.

(۳). اساس: ندارد، به قیاس نسخه آو، از قرآن مجید افزوده شد.

(۴). سوره حج (۲۲) آیه ۷۸.

(۵). همه نسخه بدلها: چون برای من داد. [.....]

(۶). سوره توبه (۹) آیه ۱۰۴.

(۷). سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۱.

(۸). مل: وکیلداران.

(۹). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۷.

(۱۰). مج: با او.

(۱۱). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۷۰.

(۱۲). اساس: برانوا، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۱۳). آج، لب: اعطانی.

(۱۴). مل: ابغته.

صفحه : ۴۸

الله دیته، و من علی دیته فأنا دیته {

گفت هر که مرا بخواند اجابت «۱» کنم، و هر که از من بخواهد بدهمش، و هر که طاعت من دارد شکرش کنم، و هر که در من عاصی شود پوشم «۲» او را، و هر که قصد من کند «۳» مقصودش در کنار «۴» نهم، و هر که مرا شناسد متحیرش «۵» کنم، و هر که مرا دوست دارد به بلاش «۶» ابتلا کنم، و هر که را دوست دارم او را بکشم، و هر که را «۷» من کشم دیت من دهم، و آن را که دیت من دهم، دیت او من باشم، قال الشاعر:

و لقد هممت بقتلها من حبها كيما تكون خصيمني في المحشر

طمعا يطول على الصراط وقوفنا فتلد عيني من فنون المنظر

فنكون اول عاشقين تحاكما يوم القيامة و الخلايق حضري

آنکه پس از حبس و قتل، پادشاهی به دست تو دهد که: وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمَلَكًا كَبِيرًا «۸».

اشاره آخری: تو را بخیرید تا ابلیس طمع بردارد و بداند که تو ملک اویی، گرد تو نگردد، پس اگر ابلهی از جمله شما با او بیعی «۹» کند «۱۰»، بیع او باطل باشد که بیع بر «۱۱» بیع باطل باشد «۱۲» چنانستی که حق تعالی گفت: تو را نفسی هست و مالی و هر دو محنت و آفت تو است، نفس دشمن تو است و مال فتنه تو و مرا بهشتی است که مرا از آن به «۱۳» چیزی نیست، و لکن مرا به کار نیست. آن آفت بیار و به اینکه نعمت «۱۴» بدل کن، جان بده «۱۵» و جان «۱۶» بستان، و مال بده و رضای خدای رحمن بستان.

اشاره آخری: آن رفوگر جامه خلق بخرد، و آن ریاض اسب تو سن بخرد، و آن

(۱). همه نسخه بدلها بجز بم: اجابتش.

(۲). همه نسخه بدلها: باز پوشم.

(۳). همه نسخه بدلها: هر که به من آید.

(۴). آو، آج، بم، لب: کنارش.

(۵). آو، آج، بم، لب: والهش. [.....]

(۶). آو، آج، بم، معج، لب: به بلایش.

(۷). آو، آج، بم، معج، لب: آن را که، مل آن که را.

(۸). سوره انسان (۷۶) آیه ۲۰.

(۹). آو، آج، بم، لب: بیعتی.

- (۱۰). همه نسخه بدلها آن.
 (۱۱). همه نسخه بدلها سر.
 (۱۲). همه نسخه بدلها اشاره اخری.
 (۱۳). آو، آج، بم، مل، لب: بهتر.
 (۱۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: اینکه نعمت ببر.
 (۱۵). اساس: بدیه، به قیاس نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد، همه نسخه بدلها: تن بده.
 (۱۶). مل: جان.

صفحه : ۴۹

صاحب بصیرت متاع بد بخرد، چه گویند ایشان را چه خواهی کردن «۱»! گویند:
 اصلاح «۲» اینکه به دست ما راست شود، آنگه آن را به ریاضت و اصلاح به حد صلاح برند. همچنین حق تعالی بنده بر عیب بخرد
 و او را بپسندید و عیبا بر او پوشید و گنااهش «۳» بیامرزید.
 اشاره اخری: پادشاه چون ضیعتی ویران «۴» بخرد چون به دست او افتد، معماران برگمارد و آن را تیمار بدارد و به حال عمارت باز
 آرد تا هر که ببیند باز نشناسد.
 همچنین حق تعالی بنده‌ای بر عیب «۵» بخرد و او را به توفیق موفق کرد و به تأیید مؤید و به تسدید مسدد کرد، و بر جمله «۶» مکرم
 کرد تا آثار رحمت و حسن نظر او بر آن پیدا شد.
 اشاره اخری: در خبر است که جابر روایت کرد که: در بعضی سفرها «۷» با رسول - علیه السلام - بودیم «۸». مردی شتری داشت
 ضعیف بد مرد بازو «۹» درمانده بود نمی رفت و تکلیف مرد شده بود «۱۰» و کس نمی خرید و کاری نمی کرد. بر رسول آمد و
 بازو «۱۱» شکایت کرد «۱۲». رسول - علیه السلام - گفت: مرا فروش «۱۳» [۱۱۶-پ]
 گفت: یا رسول الله چه خواهی کردن آن را! آن به هیچ کار نیاید، گفت: رواست.
 رسول - علیه السلام - آن را «۱۴» بخرد. در خبر است که چون از ملک آن مرد با ملک رسول افتاد، قوت گرفت و به نشاط شد و در
 لشکر از پیش همه اشتران بودی «۱۵». اگر حسن «۱۶» ملک رسول بر شتری پیدا شد، حسن ملک مالک الملوک «۱۷» بر بنده
 عاصی پیدا شد چه عجب «۱۸».

(۱). آو، آج، بم، لب اینکه، مل، مج اینکه را.

(۲). همه نسخه بدلها: صلاح.

(۳). همه نسخه بدلها: گنااهش. [.....]

(۴). همه نسخه بدلها: بیران.

(۵). مج: پر عیب.

(۶). همه نسخه بدلها: به رحمت.

(۷). آو، آج، بم: سفر.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز مج: بودم.

(۹). آو، آج، لب: با او، مل: به آن، مج، تا او.

- (۱۰). مج: نشده بود.
 (۱۱). مل، مج: با او.
 (۱۲). مج: استکانت کرد.
 (۱۳). مل: به من فروش اینکه را.
 (۱۴). همه نسخه بدلها: او را.
 (۱۵). آو، آج، بم، لب: رفت.
 (۱۶). مج: حق.
 (۱۷). مج، لب اگر. [...].
 (۱۸). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج بود.

صفحه : ۵۰

جابر بن عبد الله الانصاری می‌گوید: اینکه شتر پیش من «۱» بود و رسول آن را به من سپرد، به بدر حاضر آمد و به احد حاضر آمد و به حدیبیه حاضر آمد. رسول - علیه السلام - او را به من بخشید، من داشتم او را تا پیر شد تا در عهد عمر خطاب «۲». آنگه در پیش عمر شدم، گفتم: چه گویی شیخی را که به بدر و احد و حدیبیه با ما حاضر بود، و امروز از او کاری نمی‌آید! گفت: آن کیست! گفتم: اینکه شتر رسول است، آن را از من به بهای گران بخرید و آزاد کرد و در میان شتر صدقه کرد تا می‌چرید و کس را بر او سیل «۳» نبود، اگر خریده رسول و آزاد کرده عمر، کس را بر او راه نبود «۴»، تو خریده خدایی و امید است که آزاد کرده او باشی، همانا در دنیا شیطان را بر تو راه نبود و در قیامت نیران را.

اشارهٔ اخری: کسی چیزی خرد معیوب «۵» و او عیب [آن] «۶» نداند در شرع او را بود که به عیب او را رد کند چون عالم باشد به عیب آن پیش از عقد بیع او را نرسد که به عیب رد کند، حق تعالی تو را بخرید و عالم بود به عیوب تو، اشتراک «۷» علام الغیوب بسائر العیوب، امید آن است که چون تو را با همه عیب قبول کرد، به گناهت رد نکند تا در بندگی او بمانی که تو را بندگی او به از آزادی دیگران - شعر:

آزاد مکن ز بندگی هیچ مرا کاین «۸» بندگی از هزار آزادی به

اشارهٔ اخری: مردی بنده‌ای خرد «۹» و آنگه او را به نام آزاد «۱۰» بخواند «۱۱»، بنزدیک بعضی فقها آن است که آن عتق «۱۲» است، [به آن آزاد شود] «۱۳». حق تعالی تو را بخرید و به نام خود [ت] «۱۴» بخواند، او را نام مؤمن است. تو را مؤمن خواند، امید آن است که همنام خود را از آتش دوزخ آزاد کند.

اشارهٔ اخری: بو بکر وراق «۱۵» گفت: بنده را هیچ نباشد که بدان تقرب کند به

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مل: بر من.

(۲). اساس رضی الله عنه.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مج: سیلی.

(۴). لب: نبودی.

(۵). همه نسخه بدلها: معیب. (۱۴-۱۳-۶). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

- (۷). مل: اشتری.
 (۸). مج: آن.
 (۹). آج، لب: خرید.
 (۱۰). آو، آج، بم، مل، لب: آزادان، مج: آزان.
 (۱۱). مل، مج: برخواند.
 (۱۲). آج: عتیق.
 (۱۵). همه نسخه بدلها: أبو بکر وراق. [...]

صفحه : ۵۱

خدای جز مال و جان، حق تعالی گفت: هر دو به من فروش تا آن طاعت که بدان هر دو کنی بدو معجب نشوی که تصرف در ملک غیرى کرده باشی، عجبت نرسد تا عجب تو طاعت تو را حقیر نکند،
 «۲۱» لو لم «تذنبوا فخشیت» علیکم ما هو اشد من ذلك العجب العجب.
 اشاره اخری: نفس و مال از تو بخیرید تا بدان با مردم خصومت نکنی، نگویی:
 مالی و حالی و احوالی و جمالی، و فی ارتقاء المنازل جلالی و افراسی و جمالی و شائی «۳» و غنمی و ماشیتی و مالی و نعمی و جودی بها و کرمی، برای آن که کس برای کس با مردمان «۴» خصومت نکند تا از اینکه در دسر مسلم باشی و بر مردمان عزیز و مکرم باشی.

اشاره اخری: تن و مال از تو بخیرید تا از هر دو به [در] «۵» آیی، تو مانی و دل، به دل تا بر او ناز کنی، و به دل باز و «۶» راز کنی از دل بر او ذل کنی، دلت بدو مطلع «۷» باشد و او بر دلت مطلع باشد.

اشاره اخری: هر که او بنده‌ای خرد و بنده را مالی باشد، مال و بنده سید را باشد جز که سید مال بر حال خود رها کند تا بنده آزاد شود مال او را باشد، حق تعالی گفت: مرا به مال تو حاجت نیست، و ما تُنفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلْأَنْفُسِكُمْ ... و ما تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوفَّ إِلَيْكُمْ «۸» ...، إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ «۹» ...، [گفت] «۱۰»: مال مبتذل دار که تو راست و من با تو رد کرده‌ام، و نفس عزیزدار که مراست.

اشاره اخری: اینکه کرم نگر؟ بنده بنده او، و مال مال او، و بهشت بهشت او، [و مالک او] «۱۱» و ملک او و بها از نزدیک او، بنده خود و مال خود از بنده خود به بهشت خود بخیرید، هم او صاحب، هم او مالک، هم او مشتری.

(۱). اساس: اولم، به قیاس با نسخه او، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۲). همه نسخه بدلها: لخشیت.

(۳). آج، مج: شاتی.

(۴). آو، آج، بم، لب: برای آن کس که برای مال مردمان با کسی، مل، مج: برای آن که کس برای مال دیگران با مردمان. (۱۱-۱۰-۵). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۶). همه نسخه بدلها: بر او.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مج و لب: مطلع.

(۸). سوره بقره (۲) آیه ۲۷۲.

(۹). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۷.

صفحه : ۵۲

فیک الخصام و انت الخصم و الحکم اشاره اخری: مردی بنده‌ای خرد به بهای اندک یا بسیار، و او را کاری فرماید یا خوار یا دشخوار، و او را اجرت نباید دادن برای آن که او بها بداد یک بار، کرم او نگر که بنده خود به مال خود بخرد آنکه او را [۱۱۷- ر]

کاری فرمود که به مصلحت او باز گردد، آنکه می گوید بنده من مزدت بر من است، رنجت ضایع نیست، إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ ﴿۱﴾، إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا ﴿۲﴾.

اشاره اخری: هر ﴿۳﴾ که بنده‌ای خرد برای کاری، از دو کار خرد: یا باز فروشد یا آزاد کند. اگر مرد محتاج بود بفروشد، و اگر کریم باشد با احتیاج هم بنه فروشد ﴿۴﴾، پس حاجت بر من روا نیست و من اکرم الا-کرمین ام، چه منع است از آن که تو را آزاد کنم؟ اشاره اخری: مخلوقان بنده برای آن خرنند ﴿۵﴾ تا ایشان را نگاه دارد، بنده من؟ تو را بخردم تا تو را نگاه دارم.

کل یرید رجاله لحيوته یا من یرید حیاته لرجاله در سایر احوالت نگاه می دارد، در خواب و بیداری و تنهایی و سفر و حضر ﴿۶﴾.

یا نائما و الخلیل یحرسه

من کل سوء یدب فی الظلم

کیف تنام العیون عن ملک یاتیک منه فوائد النعم

قُلْ مَنْ يَكْلُوْكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ ﴿۷﴾.

اشاره اخری: عادت چنان رفتست ﴿۸﴾ که، آن کس که بنده خرد و فرزند ندارد و خویشی و وارثی، چیزی که دارد به نام او بکند ﴿۹﴾. حق تعالی گفت: صورت حال من با تو اینکه ﴿۱۰﴾ است تو بنده منی و مرا خویش و پیوند نیست و زن و فرزند نیست، هر چه مراسم به حکم تو است، الَّذِينَ يَرْتُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۱۱﴾.

(۱). اساس: اجر المحسنين با توجه به آج و ضبط قرآن مجید تصحیح شد: سوره اعراف (۷) آیه.

(۲). سوره کهف (۱۸) آیه ۳۰.

(۳). همه نسخه بدلها کس.

(۴). بنه فروشد/ بنفروشد.

(۵). آو، آج، بم، لب: بخرنند. [.....]

(۶). همه نسخه بدلها شعر.

(۷). سوره انبیاء (۲۱) آیه ۴۲.

(۸). رفتست/ رفته است.

(۹). آو، آج، بم، لب: نام آن بنده بکند.

(۱۰). آو، آج، بم، لب: آن.

(۱۱). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۱.

صفحه: ۵۳

اشارهٔ اخری: بنده «۱» هر چه آفریدم با فنا برم از دنیا، آنگه به آخرت «۲» باز آرم و بهشت باز آفرینم که تو از آن منی و بهشت از آن تو، و دوزخ باز آفرینم که به نام دشمنان تو است تا چندان که تو اینکه جا منعم باشی ایشان آن جا معذب باشند، تا توبه مراد من باشی و ایشان به کام تو.

اشارهٔ اخری: در شرع کسی «۳» کنیزکی خرد چون از او بار بر گرفت، فروخت «۴» از او برخاست برای حرمت حمل «۵». بنده من؟ تو از من بار امانت داری، باری که آسمان و زمین بر نگرفت و کوه قوت آن نداشت، وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ «۶»... تا امانت حلیت تو است بیع بر تو حرام است آمن «۷» باش که از ملک خودت بیرون نکنم.

اشارهٔ اخری: آن که بار دارد تا بار نبیند «۸» و ندانند که حملی حقیقی بوده است، او را مادر فرزند نخوانند تو نیز آنگه بدین مثبت باشی که بر اینکه بمانی، امانت که داری نگاه داری، در امانت خیانت نکنی، چه اگر نه چنین کنی هر چه کرده باشی که صورت فرمان برداری دارد و به معنی بی‌فرمانی باشد، یک ره باد عدل بر او فرستم تا چون خرمن خاک بروید «۹»، باد جایی که آب نباشد در آتش ریزد، وَ قَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا «۱۰».

قوله تعالی: بِأَنَّهُمْ لَهَمُ الْجَنَّةِ، بدان که «۱۱» بهشت ایشان را باشد. قتاده گفت: بها کرد با ایشان و بها «۱۲» گران کرد. حسن بصری گفت: بنگرید بدان «۱۳» بیع و بیعت که بیعی سودمند است که خدای تعالی با هر مؤمنی کرد [۱۵] «۱۴» ست به خدای که هیچ مؤمن نماند که در اینکه بیع نه آمد «۱۵». در خبر است که اعرایی به رسول بگذشت و

(۱). مل و.

(۲). آو، آج، بم، مل، لب تو را.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج که.

(۴). آو، آج، بم، لب: فروختن.

(۵). آو، آج، بم، لب: حمله.

(۶). سوره احزاب (۳۳) آیه ۷۲.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل: ایمن، مل: امیدوار.

(۸). آو، بم، مل، مج، لب: نهد، آج: بنهد. [...]

(۹). مل، مج: بروز، آج: برود.

(۱۰). سوره فرقان (۲۵) آیه ۲۳.

(۱۱-۱۳). همه نسخه بدلها: به آن که.

(۱۲). آو، آج، بم: بهای.

(۱۴). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۱۵). آو، آج، بم، لب: نیامد، مل، مج: نیاید.

صفحه: ۵۴

رسول اینکه آیت می خواند، گفت: اینکه کلام کیست! گفتند «۱»: کلام خدای. گفت:
 بیع و الله مریح لا نقیله و لا نستقیله. آنگه با رسول - علیه السلام - به غزات رفت، بازنگشت تا شهید شد «۲». اصمعی انشا [د] «۳» کرد
 اینکه بیتها، [و گفت: صادق راست - علیه السلام]: «۴»

أثافی من بالنفس النفیسة ربها فلیس لها فی الخلق کلهم ثمن

بها نشتری الجنات ان انا بعثها بشيء سواها ان ذلكم غبن

اذا ذهب نفسی بدنیا اصبتها فقد ذهب الدنیا و قد ذهب البدن «۵»

و گفت، صادق - علیه السلام - گفتی: یا «۶» دون همت؟ تو خود را نمی شناسی، نگر که خویشان جز به بهشت نروشی که بهای تو
 بهشت است، بأن لهم الجنة، و انشد الحسین بن عاصم الکوفی:

من یشتری قبه فی الخلد عالیة فی ظل طوبی رفیعات مبانها

دلالتها المصطفی و الله بائعها ممن اراد و جبریل منادها

قوله: یقاتلون فی سبیل الله، در جای حال است، یعنی مقاتلین فی سبیل الله. در آن حال که ایشان مقاتلت و کارزار کنند در سبیل
 خدای، یعنی جهاد با کافران.

فَیَقْتُلُونَ وَ یُقْتَلُونَ، می کشند ایشان دشمن را و نیز ایشان را می کشند و جای هر دو حال است [۱۱۷-پ]، ای قاتلین و مقتولین در
 حال که کشنده باشند و کشته، بعضی کشنده و بعضی کشته و روا بود که یک مرد هم کشنده باشد به اول و هم او به آخر کشته. و
 اما بر قراءت حمزه و کسائی و خلف که به عکس خواندند: فیقْتلون و یقتلون، علی تقدیم المقتولین علی القاتلین، هم اینکه معنی
 درست آید، برای آن که «واو» ایجاب ترتیب نکنند. و وجهی دیگر از او آن است که: ایشان را بکشند و آنگاه آن باقی مسلمانان
 کشنده «۷» ایشان را بکشند. وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا، نصب او، در وجه را

(۱). مل: گفت.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل: شهید نشد.

(۳). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه مل، افزوده شد.

(۴). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۶). آو، آج، بم، لب: ای.

(۵). همه نسخه بدلها: الثمن.

(۷). آو، آج، بم، لب: کشندگان، مج: کشتندگان.

اعجبنی الشیء حیاً شدیداً. و دیگر آن که، «وعد» در کلام مقدر باشد، ای وعد ذلک وعدا واجبا علیه الوفاء به، و از دو وجه وفا کردن بدو واجب است: یکی آن که «۶» جزاست بر عمل و ثواب بر جهاد، و اینکه واجب است. و دگر «۷» انجامز وعد است و خلف وعد «۸» قبیح باشد، و اینکه مشتمل بود ثواب و عوض را، ثواب بر یقتلون، و عوض بر یقتلون. فی التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِیلِ وَ الْقُرْآنِ. زجاج گفت: آیت دلیل می‌کند بر آن که جهاد واجب بوده است بر قوم موسی و عیسی چنان که بر امت محمد - صلی الله علیه و آله و علیهم. فَاسْتَبَشِرُوا بِبِعِیْكُمْ، شادمانه باشید «۹» به بیعی که کردی که در [او] «۱۰» همه سود است و هیچ زیان نیست. و لفظ بیع و شری در آیت مجاز است و تشبیه، یعنی حق تعالی در اینکه آیات با شما آن می‌کند که معامل «۱۱» کند با معامل، از آن که چیزی بستاند و چیزی بدهد، و مثله قوله:

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا «۱۲» ...، چون صورت قرض دارد آنچه می‌ستاند تا بیشتر و بهتر و نیکوتر باز جای دهد، آن را قرض خواند. وَ ذَلِكُمْ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ، آن فلاح و ظفر «۱۳» بزرگوار است که چیزی در مقابله آن نیوفند «۱۴».
 آنگه وصف کرد اینکه مؤمنان را که اینکه مبیعت می‌کنند، گفت: التَّائِبُونَ، و رفع او بر خبر مبتدای محذوف است، و التَّقْدِيرُ: هم التَّائِبُونَ، ایشان توبه کارانند و با درگاه من آیند گانند و با طاعت رجوع کنندگان. و وجهی دیگر در رفع او آن است که: مبتدا باشد و خبرش به آخر مقدر، و هو قوله: لَهُمُ الْجَنَّةُ. و وجه سوم «۱۵» آن است که: روا بود که رفع او بر فاعلیت بود بدل ضمیر فاعل آن فی قوله: يُقَاتِلُونَ. کَانَ سَائِلًا سَأَلَ وَقَالَ مِنْ هُمُ! فقال: التَّائِبُونَ. و در مصحف ابی و عبد الله مسعود جمله منصوب است بر

(۱). آج، بم، لب: بر دو وجه است. [.....]

(۲). همه نسخه بدلها: مصدری.

(۳). همه نسخه بدلها: لا من لفظ الفعل.

(۱۰-۴). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۵-۶). همه نسخه بدلها: از آن جا که.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز آج آن که.

(۸). آو، لب است، و خلف وعد.

(۹). آو، بم، لب: باشی.

(۱۱). بم: معامله، مل: معاملی با معامل

(۱۲). سوره بقره (۲) آیه ۲۴۵.

(۱۳). همه نسخه بدلها: ظفری.

(۱۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: نیفتند.

(۱۵). آو، آج، بم، لب: سیم، مل، مج: سیوم.

صفحه : ۵۶

«یا» و «نون»، بر آن که صفت مؤمنان است، و نصب او بر مدح باشد کأنه قال:

اعنی التَّائِبِينَ، یا در محلّ جرّ علی صفة المؤمنین. العابدون، خدای پرستانند، و اصل عبادت بگفتیم که تذللّ باشد من قولهم: طریق معبد، ای مدلّ موطوء.

الحامدون، شکر گزارند گان نعمت او باشند. السائجون، در او خلاف کردند:

مؤرج گفت: روزه داران باشند به لغت هذیل. و اعمش از ابو صالح روایت کرد از «۱» رسول - علیه السلام - «۲» گفت: سیاحه امتی الصوم،

سیاحت و رفتن امت من روزه باشد، چنان که زهد و عبادت سلف آن بود که در زمین رفتندی، عبادت امت من به جای آن سیاحت، روزه است، و اینکه قول عبد الله مسعود است، و عبد الله عباس و سعید جبیر و مجاهد «۳» و حسن گفتند «۴»: آنانند که روزه فرض دارند. و بعضی دگر گفتند:

آنانند که صایم الدهر باشند. سعید جبیر گفت: دلیل بر آن که سائح، صایم باشد آن است که: آن جا که ذکر سائح کرد، ذکر صایم نکرد، و آن جا که صایم گفت، سائح نگفت تا تکرار نباشد. سفیان بن عینه گفت: روزه دار را برای آن سائح خواند که او عادت خود رها کرده باشد از طعام و شراب و نکاح، قال الشاعر:

تراه یصلی ليله و نهاره یظلّ کثیر الذکر لله سائحا

حسن بصری گفت: آنان باشند که از حلال روزه دارند و از حرام امساک کنند و مردمان عهد ما از حلال روزه می دارند و از حرام امساک نمی کنند.

بعضی علما گفتند: برای آن روزه دار را سائح خواند که، در خبر می آید که، فردای قیامت اهل بهشت را - هر کس «۵» را - منزلی «۶» [۱۱۸- ر]

و درجه و جای معین باشد، مگر روزه دار را که خدای تعالی او را گوید: تو در بهشت می گرد و سیاحت می کن تا آن جا فرود آی که تو را دل خوش آید.

عطا گفت: سائحان، غازیان و مجاهدان باشند. عکرمه گفت: سائحان، طالبان علم اند که ایشان بروند و سیاحت کنند در طلب علم. الزاکون الساجدون، رکوع

(۱). آو، بم، مج، لب: که.

(۲). آج، مل که او. [.....]

(۳). آو، آج، بم، لب است.

(۴). همه نسخه بدلها: گفت.

(۵). همه نسخه بدلها: کسی.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: منزلی.

صفحه : ۵۷

کنندگان و سجود کنندگان باشند، یعنی نماز بسیار کنند. الامر بالمعروف، امر «۱» معروف کنندگان و نهی منکر کنندگان مردمان را به طاعت فرمایند و از معصیت باز دارند. و الحافظون لحدود الله، و حدهای خدای نگاه دارند و از آن تعدی نکنند و اوامر و نواهی خدای را مراعات کنند، اوامر او را امتثال کنند و از نواهی اجتناب نمایند. و بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ، بشارت و مژده ده ای محمد مؤمنان را.

قوله: ما كان للنبي و الذين آمنوا أن يستغفروا للمشركين، بعضی مفسران گفتند، سبب نزول آیت آن بود که: چون ابو طالب را وفات نزدیک رسید، رسول - علیه السلام - به بالین او آمد او را گفت:

یا عم- إِنَّكَ اعْظَمُ النَّاسِ عَلَيَّ حَقًّا وَ احْبَبُهُمُ إِلَيَّ،

گفت: ای عم؟ در همه جهان آن حق که تو راست بر من کس را نیست، و آن دوستی که تو را در دل من است کس را نیست، و حق تو بر من از حق پدرم بیشتر است، مرا به کلمتی یاری ده، یعنی کلمه «۲» شهادت. ابو جهل حاضر بود و عبد الله بن امیه، گفتند: ترغّب عن ملّة عبد المطلب! ابو طالب گفت: انا علی دین عبد المطلب.

و به روایتی دیگر آن است که، او را گفتند: یا با طالب؟ نه ما از تو همه عمرت شنیدیم که تو گفتی من بر ملت ابراهیم! گفت: گفتیم، و امروز همین می گویم و من بر ملت ابراهیم «۳». رسول- علیه السلام- گفت: لا جرم استغفار می کنم برای تو، پس رسول- علیه السلام- استغفار می کرد برای او اینکه آیت آمد، و اینکه باطل است از آن جا که اتفاق است که اینکه سورت [به آخر] «۴» عهد رسول آمد و آخر عمر او، و ابو طالب در ابتدای اسلام فرمان یافت اینکه هر [د] «۵» و اتفاق است، دیگر آن که: اگر اینکه حدیث درست باشد، اینکه دلیل ایمان ابو طالب کند نه دلیل کفر او، برای آن که چون گفت من بر دین عبد المطلب، عبد المطلب بنزدیک ما و در اخبار و روایات ما و مخالفان نیز آن است که مسلمان بود. در «۶» حدیث ابرهه صباح آمد که: چون عبد المطلب بنزدیک او حاضر آمد، او گمان برد که او آمده است تا او را شفاعت کند تا از آن جا برگردد، او گفت: ای ملک؟ من برای آن آمده‌ام که کسهای «۷» تو شتران من گرفته‌اند، بفرمای

(۱). مل به.

(۲). مل: به کلمه.

(۳). لب: ابراهیم ام.

(۴-۵). اساس: ندارد، از او، افزوده شد.

(۶). همه نسخه بدلها: نه در.

(۷). او، آج، بم، لب: کسان.

صفحه : ۵۸

تا به جای باز دهند، او گفت: من پنداشتم خردی داری، من از راه دراز «۱» آمده‌ام با لشکرهای «۲» گران و با پیلان تا اینکه خانه که شرف شماس- قدیما و حدیثا- «۳» در اوست ویران «۴» کنم. تو در شتری چند گرگن حدیث می کنی، گفت: چنین است، مرا با شتر خود کار است، از حدیث خانه اندیشه ندارم «۵» که: انّ للیت ربّیا یحفظه، خانه را خدای هست که نگاه دارد و اینکه نباشد «۶» الا سخن مؤمنان و موخّردان، جز جاهلی نباشد ابلهی که اینکه حدیث روایت کند، آنگه گوید: فرقی نیست در کفر میان ایشان که به خراب خانه آمده بودند و میان عبد المطلب که آن گفت. [و اما به روایت دیگر که گفت: «۷» من بر ملت ابراهیم ام، آن کس که گوید گوینده اینکه کلمت کافر باشد، کافر او باشد برای آن، که رسول- علیه السلام- [را] «۸» می فرماید «۹»: وَ اتَّبِعْ مِلَّةَ اِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا «۱۰» ... و رسول می گوید:

انا علی ملّة ابراهیم.

و از یوسف علیه السلام- حکایت اینکه است: وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ اَبَائِي اِبْرَاهِيمَ وَ اِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ «۱۱» ...، دگر آن که پیغامبر گفت: برای او استغفار می کنم و استغفار می کرد، و مسلمانان نیز در رسول نگاه کردند برای پدران مشرک خود استغفار می کردند تا خدای تعالی آیت فرستاد و نهی کرد. اگر اینکه روایت درست است، استغفار رسول- علیه السلام- برای ابو طالب- رحمه الله علیه- من ادل الدلیل علی ایمانه باشد، برای آن که، رسول- علیه السلام- که قبله و قدوه همه عالم است در علوم دین چگونه شاید که اینکه

مایه نداند از اصول دین که برای مشرکان مصرّ بر کفر، استغفار نشاید کرد که او را واجب آن است که از او تبرا کند و در امت او کمتر کس اینکه هر دو مسأله «۱۲» داند «۱۳»، اینکه طعن بر رسول است، آنگه اگر درست شود، هم آیت را و هم روایت را، تفسیری [۱۱۸-پ]

ظاهر و تأویلی در خور است. اما روایت ممتنع نباشد که رسول- علیه السلام- برای ابو طالب استغفار کرد. و

- (۱). آو، آج، بم، لب: دور.
- (۲). آو، آج، بم، لب: لشکری.
- (۳). آو، آج، بم، لب: قدیمان و حدیثان.
- (۴). آو، آج، بم: بیران. [.....]
- (۵). آو، آج، بم، لب: نمی دارم.
- (۶). اساس: باشد، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.
- (۷-۸). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.
- (۹). همه نسخه بدلها: می فرماید.
- (۱۰). سوره نساء (۴) آیه ۱۲۵.
- (۱۱). سوره یوسف (۱۲) آیه ۳۸.
- (۱۲). آو، آج، بم: ملت.
- (۱۳). آو، آج، بم، مل، معج: دانند که.

صفحه : ۵۹

آنان «۱» که دیدند از رسول- علیه السلام- ایشان را ایمان را ابو طالب معلوم نبود، گمان بردند که رسول- علیه السلام- برای مشرکی استغفار می کند، ایشان برای مشرکان استغفار کردند، خدای تعالی آیت فرستاد و ایشان را تنبیه کرد. بر گمان بد و ظن خطا که بر رسول بردند، گفت: ندانی که پیغامبر را نباشد «۲» که برای مشرکان استغفار کند. و اما تفسیر آیت آن است که: اینکه نهی نیست، بل نفی است چنان که گفت: ما کان لکم أن تُنبئوا شجرها «۳» ...، و قوله: و ما کان لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ «۴» ...، و ما کان لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ «۵» ...، و محال است گفتن که، اینکه آیات را معنی نهی است برای آن که، انبات درخت و مرگ مقدور ما نیست، ما را از آن چگونه نهی کند و حدیث ایمان ما را به آن امر کرده اند نه نهی، پس اینکه آیت ما را و آن آیات را معنی نفی باشد، یعنی نباشد و نکند و روا ندارد پیغامبر و هیچ مؤمنی که استغفار کند برای مشرکان به علت خویشی، پس از آن که روشن شده باشد که ایشان را- یعنی پیغامبر را- و مؤمنان را- که ایشان اهل دوزخ اند.

آنگه بیان کرد حدیث ابراهیم- علیه السلام- که او برای عمش چرا استغفار کرد.

و علت حسن آن پیدا کرد آنان را که ندانستند، گفت: و ما کان استغفار ابراهیم لآبیه إلیّا عن موعده و عدها إیاه، گفت: نبود استغفار ابراهیم برای پدرش- یعنی برای عمش آزر- چنان که بیان کردیم در آیاتی که رفت- در سوره البقره و سوره الانعام- که: آزر عم ابراهیم بود و پدرش تارخ نام بود. خلاف از میان راویان در «حا» و «خا» افتاد که: تارخ به «حا» ی نامعجمه است یا به «خا» ی معجمه؟ آلا از وعده ای «۶» داد او را به ایمان ابراهیم- علیه السلام- عمش را دعوت کرد با ایمان. او وعده داد ابراهیم را و گفت: ایمان خواهم آوردن. ابراهیم- علیه السلام- برای او استغفار کرد، استغفار مشروط، و شرط اگر چه در ظاهر لفظ نیست، لابد در نیت

باشد که نشاید که ابراهیم - علیه السلام - عالم نباشد به اینکه مسأله، او «۷» استغفار چنین کرده

(۱). آو، آج، بم، لب: اینان.

(۲). مل: نشاید.

(۳). سوره نمل (۲۷) آیه ۶۰.

(۴). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۴۵.

(۵). سوره یونس (۱۰) آیه ۱۰۰.

(۶). آو، آج، بم، لب که. [...]

(۷). آو، آج، بم: و.

صفحه : ۶۰

باشد که: اللهم اغفر لابی اذا آمن.

و روایتی دگر آن است که: او اظهار ایمان کرد بر ابراهیم و گفت: من مؤمنم.

ابراهیم - علیه السلام - برای او استغفار کرد، چنان که گفت: وَ اغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ «۱»، گفت: بیامرز پدرم را که او از جمله ضالان بود، نگفت از جمله ضالان است.

و بعضی دگر گفتند: وعده ابراهیم داد پدرش را به استغفار، و اینکه قول نیک نیست برای آن که خلاف ظاهر قرآن است، و اینکه قول مقتضی آن باشد که ابراهیم - علیه السلام - استغفار نکرد بل وعده استغفار داد، و حق تعالی نه چنین گفت، بل گفت: نبود استغفار ابراهیم پدرش را الا از وعده‌ای که داد او را پس استغفار و حسن او معلل بکرد به وعده. و اگر وعده وعده استغفار بودی، معلل بودی به نفس خود، و الشیء لا یعلل بنفسه. و قوله: وَعَدَهَا إِيَّاهُ، در وعد ضمیر مرفوع مستکن است، و ضمیر پدر باشد و «ها» ضمیر منصوب متصل است برای آن که مفعول اول وعده است و رجوع [او] «۲» با موعده است، و ایّاه، ضمیر منصوب منفصل است بر مفعول دوم وعده. آنکه بیان دیگر در آن که وعده از پدر بود به ایمان، آن است که گفت: فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عِبْدُ اللَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ، چون پیدا شد ابراهیم را - علیه السلام - که او دشمن خدای است و آن وعده خلاف است و آن اظهار «۳» ایمان نفاق است [از] «۴» او تبرّأ کرد و بیزار شد. و بعضی مفسران گفتند: اینکه علم ابراهیم و اینکه بیان روز قیامت باشد که او پندارد که عمش مؤمن بود و آن وعده حق بود و در آید و گوید: اللهم ابي اللهم ابي، بار خدایا پدرم پدرم؟ حق تعالی گوید: بیارید او را، بیارندش بر صورت کفتاری، [ابراهیم] «۵» گوید: بار خدایا: اینکه کیست! گوید: اینکه عم تو است آزر بت تراش، و او بر کفر بود با تو دروغ گفت و منافق بود. عند آن حال ابراهیم از او تبرّأ کند إِنَّ اِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ، که ابراهیم اوّاه بود و بردبار.

در معنی اوّاه، چند قول گفتند: شهر بن حوشب روایت کرد به روایتی مرسل که، رسول - علیه السلام - گفت: چون او را پرسیدند از اوّاه گفت:

الأوَّاه، الخاشع

(۵-۴-۱). سوره شعراء (۲۶) آیه ۸۶.

(۲). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۳). بم: ظاهر.

صفحه : ۶۱

الله المتضرع {

، [۱۱۹- ر]

گفت: لایه کننده باشد.

انس روایت کند که: زنی بنزدیک رسول- علیه السلام- سخنی گفت که رسول را از آن کراحتی حاصل شد، عمر «۱» بانگ بر او زد «۲»، رسول- علیه السلام- گفت: «۳» دعواها «فأنها أوأهه»

رها کنی او را که او اوأهه است، گفتند: یا رسول الله؟ اوأهه چه باشد! گفت: خاشعه.

کعب الاحبار را پرسیدند از معنی اوأه، گفت: آن باشد که چون ذکر دوزخ شنود «۴» آه «۵» کند.

عبد الله مسعود و عبید بن عمیر گفتند: اوأه، دعاء باشد، بسیار دعا. عطا گفت:

هو الجامع «۶» الدعاء، مرد جمع کننده «۷» دعا کننده باشد. از عبد الله مسعود پرسیدند، گفت: اوأه، رحیم باشد، و قتاده هم اینکه گفت و حسن بصری نیز. عبد الله عباس گفت: اوأه تواب باشد، توبه کار. مجاهد گفت: اوأه، موقن «۸» باشد. عکرمة گفت: مستیقن «۹» باشد به لسان الحبشه، گفت: نینی که چون حبشی را چیزی گویند او بداند که آن چیست، گوید: [آوه؟] «۱۰» یعنی عرفت.

ابن ابی نجیح گفت: مؤتمن باشد. کلبی گفت: اوأه، مرد تسیح کننده باشد در بیابان «۱۱» خالی وحش «۱۲». عقبه بن عامر گفت: مردی باشد که ذکر خدای بسیار کند. و حکم روایت کرد از حسن بن مسلم که: مردی بود که ذکر خدای بسیار کردی و روزگار خود بر تسیح و تهلیل مستغرق کرده بودی، حدیث او پیش رسول- علیه السلام- می کردند، گفت: او اوأه است، و گفته اند: اوأه، آن باشد که قرآن بسیار خواند.

(۱). اساس رضی الله عنه.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مع: بر آورد.

(۳). اساس: دعوه، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۴). مل: رود.

(۵). آو، آج، بم، لب: واه.

(۶). مل مع.

(۷). مل با.

(۸). مع: مؤمن.

(۹). اساس: مستیقن، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۱۰). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد، آج، مع: آواه. [.....]

(۱۱). آو، آج، بم: بیان.

(۱۲). آج، لب: خشن.

صفحه : ۶۲

عبد الله عباس گفت در عهد رسول - علیه السلام - مردی بود قرآن بسیار می خواندی، او را وفات رسید. رسول - علیه السلام - بر او نماز کرد و او را دفن کرد، آنکه گفت:

رحمك الله انك كنت لأواها،

خدای بر تو رحمت کناد که تو او اه بودی، یعنی قرآن بسیار خواندی. و گفته اند «۱»: آن باشد که آواز بلند بردارد به ذکر خدای و دعا و قرآن، و در آن میانه آه بسیار گوید: و در خبر است که ابراهیم - علیه السلام - [بسیار] «۲» گفتی:

«۳» آه من النار قبل ان لا تنفع»

آه، آه از دوزخ پیش از آن که آه سود ندارد.

شعبه روایت کرد از ابو یونس که او گفت: در مدینه قاضی بود، او روایت کرد از ابو ذر که، ابو ذر گفت: مردی بود که گرد خانه طواف کردی و در میانه دعا گفتی:

آوه آوه «۴»؟ ابو ذر، رسول را گفت: یا رسول الله؟ نیک است اینکه که اینک مرد می کند.

رسول - علیه السلام - گفت:

دعه فانه اوّاه

، گفت: رها کن او را که او اوّاه است.

گفت شبی بیرون آمدم رسول را دیدم که او را به دست خویش به چراغ دفن می کرد.

نخعی گفت: اوّاه، فقیه باشد. فزّاء گفت: آن باشد که از گناه آه کند. سعید جبیر گفت: معلم خیر باشد. عطا گفت: تایب باشد از جمله معاصی که خدای تعالی آن را کاره بود. ابو عبیده گفت: آن باشد که از سر ترس آه بسیار گوید و از سر نفس «۵» تضرّع کند و ملازم طاعت باشد. زجاج گفت: اینکه قول جامع است هر چیزی را که در اوّاه «۶» گفتند: و اصل او از تاوّه است، و آن آه گفتن باشد «۷» از درد دل و فعل از او تاوّه آید تاوّه «۸» آید، و اوّه یاوّه تاویها، قال المثقب العبدی:

إذا ما قمت ارحلها بليل تأوه آهه الرجل الحزين

و قال الزّاجز:

أوه الزّاعى و وضوا كلبه

(۱). آو، بم: گفته ان.

(۲). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۳). همه نسخه بدلها: ینفع.

(۴). آج: اوّاه اوّاه.

(۵). همه نسخه بدلها: یقین.

(۶). آو، آج، بم: در واه.

(۷). در اساس، عبارت: هر چیزی را ... آه گفتن باشد، تکرار شده است.

(۸). دیگر نسخه بدلها: تاوّه تیاوّه.

صفحه : ۶۳

و يقول العرب: اوه «۱» من كذا، قال الشاعر:

فأوه «۲» لذكرها اذا ما ذكرتها و من بعد ارض دونها و سماء

و عرب، أوه گوید، و ثلاثی مجرّد نیامده است از او، و اگر آمده بودی، آه یؤوه «۳» علی وزن قال يقول. و الحلیم «۴»، بردباری باشد که شتاب نکند به عقاب و مهلت دهد مستحق را به مقتضی حکمت با آن که قادر باشد بر تعجیل عقوبت.

قوله: وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ - الاية، مجاهد گفت: وجه اتصال آیت به آیت مقدم «۵» آن است که خدای تعالی چون مسلمانان را نهی کرد از آن که برای کافران استغفار کنند آنان که پیش از آن استغفار کرده بودند، گفتند: یا رسول الله؟ پس حکم ما چیست که ما ندانستیم که نشاید «۶»، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: خدای اضلال نکند گروهی را پس از آن که هدایت داد ایشان را، یعنی حکم نکند به ضلال ایشان پس از آن که توفیق ایمان داد ایشان را، و با ایشان الطاف [۱۱۹-پ]

کرد که ایشان عند آن اختیار ایمان و طاعت کردند تا بیان کند ایشان را آنچه ایشان را واجب است از آن اجتناب کردن، پس مجاهد گفت: اینکه آیت خاص است در استغفار برای مشرکان، و عام است در سایر معاصی.

مقاتل و کلبی گفتند: سبب نزول آیت آن بود که، خدای تعالی احکامی در شرع بفرمود از: قبله «۷»، فرایض و جز آن. جماعتی مسلمانان یاد گرفتند و کار بستن گرفتند آن را و غایب شدند بر آن، خدای تعالی آن احکام منسوخ بکرد. چون از سفرها باز آمدند، رسول - علیه السلام - و صحابه بر خلاف آن عمل می کردند، گفتند: یا رسول الله؟ حکم ما چیست در آن که عمل کردیم بر آن و ندانستیم که منسوخ است!

خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: من اضلال هیچ قوم نکنم پس از هدایت یعنی ابطال عمل ایشان نکنم که بر منسوخ عمل کرده باشند نه به قصد، بل از سر نادانی تا

(۱). اساس: أوه، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۲). اساس: فأوه، آو، آج، بم: تأوه، با توجه به قرینه فوق: يقول العرب، تصحیح شد.

(۳). آو، آج، بم: يؤه.

(۴). مل: و حلیم. [...]

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مج: اول.

(۶). آو، بم: لب: نباید کرد.

(۷). همه نسخه بدلها و.

صفحه : ۶۴

بیان کند برای ایشان احکام ناسخ را و اضلال، به معنی ابطال عمل آمد، فی قوله:

وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ «۱»، ای فلن يبطل اعمالهم. ضحاک گفت: معنی آن است که، خدای تعالی عذاب نکند و اضلال نکند هیچ قوم را از ره بهشت تا بیان نکند برای ایشان و حلال از حرام جدا نکند، و اینکه آیت جاری مجرای آن باشد که گفت: ... وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا «۲».

إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ، خدای تعالی به همه چیز عالم است، مصالح او داند، بیان «۳» می‌کند به حسب مصلحت.
 إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وجه اتصال اینکه آیت به آیات متقدم «۴» آن است که، خدای تعالی چون احکام کفار با اختلافش در آیات اول بگفت و حدیث مسجد ضرار و مانند آن، [گفت] «۵» تا «۶» اینکه احکام مفوض به خدای است از آن جا که ملک آسمان و زمین او راست، خلقا و ایجادا و حکما و تغیرا «۷». و ملک اتساع مقدر «۸» باشد آن را که سیاست و تدبیر او را رسد «۹». و تصرف بر حقیقت خدای راست - جل جلاله - که او قادر است بر احیاء و اماتت، مرده را او زنده کند و زندگان را او بمیراند و شما را که خلقانی بدون او یاری و یاورى نیست، بل ولی و والی و متولی «۱۰» و اولی به شما و کار شما خدای است - جل جلاله - و یاری دهنده به کارهای شما را خدای است «۱۱» - جل جلاله. و فعل، بنای مبالغت باشد از آن جا که قیاس فاعل اقتضا - کند، چون سمیع و علیم و بصیر.

قوله: لَمَّا تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ - الایه، حق تعالی گفت: توبه پذیرفت «۱۲» خدای تعالی از پیغامبر - صلی الله علیه و آله - و بر اصحاب او از مهاجر و انصار - رضی الله عنهم - از آنان که متابع او بودند، بدان که بنزدیک ما توبه پیغامبران

-
- (۱). سوره محمد (۴۷) آیه ۴.
 - (۲). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۵.
 - (۳). مل آن.
 - (۴). آج، لب، مقدم.
 - (۵). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.
 - (۶). اساس: با، دیگر نسخه بدلها: ندارد.
 - (۷). آو، آج، بم: تغیرا.
 - (۸). مل، مج: مقدور.
 - (۹). آو، آج، بم، لب: باشد.
 - (۱۰). آو، آج، بم، لب: متوالی.
 - (۱۱). آو، آج، بم، لب: بر کارهای شما خداست. [...]
 - (۱۲). آو، بم: پذیرفت.

صفحه : ۶۵

- صلوات الله عليهم - نه از گناه باشد، چه گناه برایشان روا نیست «۱» نه صغیره و نه کبیره به هیچ وجه، و بنزدیک ما توبه را اثر نبود در اسقاط عذاب «۲»، و انما اسقاط عقاب خدای کند - جل جلاله - عند توبه به تفضل و حظ توبه در تحصیل ثواب باشد و قبول توبه از خدای تعالی به معنی ضمان ثواب بود بر او. و توبه، طاعتی است از طاعات، و حظ طاعت «۳» ثواب بود نه اسقاط عقاب، و توبه پیغامبران - عليهم السلام - بر سبیل خشوع و خضوع و اخبات و انقطاع بود با خدای تعالی، و توبه معصومان هم بر اینکه وجه باشد، اما توبه مهاجر و انصار آن «۴» که از ایشان عصمت او درست شود توبه او هم بر اینکه وجه بود، و توبه دیگران چون توبه ما باشد از گناه از کبیره و صغیره.

و حقیقت توبه بیان کردیم که چه باشد، و در لغت رجوع باشد، و تاب الله علی العبد، آن باشد که رحمت بسر او آرد «۵»، آنکه وصف کرد یاران رسول را از مهاجر و انصار و گفت: آنان اند که متابع اویند در وقت عسرت و آن ساعت دشخواری «۶» بود و

تنگی طعام و شراب و نایافت چهار پای در غزات تبوک.

جابر بن عبد الله الانصاری گفت، سه عسرت بود: عسرت آب، و عسرت زاد، و عسرت چهار پای. مردم گرسنه و تشنه، پیاده مانده بود^(۷) به حدی که ده مرد^(۸) را یک شتر بود، به مراوحه بر او نشستندی به نوبت و فرو می آمدندی و زاد ایشان خرما بد^(۹) و جو بود^(۱۰) و روغن گاو طعم بگردانیده، یک خرما از مزاده [۱۲۰-ر]

بگرفتندی و مردی در دهن نهادی و یک دو بار بمزیدی تا^(۱۱) به صاحبش دادی تا بر هر ده بگردیدی، آنگه با استخوان آمده [بودی]^(۱۲) آنگه جرعه آب بر سر آن باز خوردی^(۱۳).

عبد الله عباس گفت: بی آبی و سختی صحابه در غزات تبوک به جایی رسید

(۱). آو، بم: بر ایشان راه نیست.

(۲). همه نسخه بدلها: عقاب.

(۳). آو، آج، بم: توبه.

(۴). آو، آج، بم، مل، لب: آنان.

(۵). آج: با سر آورد.

(۶). مج: دشواری.

(۷). آو، آج، بم، مل، مج، لب: بودند.

(۸). همه نسخه بدلها: به ده مرد.

(۹). آو، بم، مج، لب: خرما بد بود.

(۱۰). مل: خوید، آو، آج، بم، مج: جوید.

(۱۱). همه نسخه بدلها: بمزیدی و.

(۱۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

(۱۳). مل: باز خوردندی. [.....]

صفحه : ۶۶

که، ما یک روز به منزلی فرود آمدیم به گرمگاه، و تشنگی بر ما غالب شد چنان که نزدیک بود که نفس ما منقطع شود، مرد بود که شتر را می کشت و آن آبی و [تر]^(۱) ی که در شکم شتر بود از آن می خورد. صحابه نزدیک رسول آمدند و گفتند: یا رسول الله؟ ما از تشنگی هلاک می شویم و ما دانیم که خدای تعالی دعای تو رد نکند، چرا برای ما دعا نکنی تا خدای تعالی ما را آبی دهد. رسول- علیه السلام- دست برداشت و دعا کرد، خدای تعالی بارانی عظیم بفرستاد و آبی و سیلی بسیار^(۲) در آمد و ما آنها بر گرفتیم که از لشکرگاه بیرون رفتیم همه زمین خشک بود و اینکه باران جز به لشکرگاه ما نیامده بود، مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَهُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ، حمزه و حفص خواند [ند]^(۳) یزغ به «یا»، دگر قراء به «تا»، و در مصحف عبد الله مسعود «کادت» نوشته است، و حمزه گفت: چون، «کاد» می خوانم، یزغ به «یا» بخوانم برای آن که فعل مقدم است و تأنیث نه حقیقی است، و در فاعل «کاد» سه وجه گفتند: یکی آن که، شأن و امرست، و التقدیر: کاد الشان و الامر. ابو علی گفت اینکه در «کاد» روا باشد، در «عسی» روا نباشد، برای آن که خبر در «کاد» ملازم بود در بیشتر احوال، و در «عسی» نه چنین باشد، بل فاعل «عسی» بیشتر مفرد باشد، نحو: عسی ان یخرج زید، و قوله: وَ عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ...^(۴)، و وجه دوم آن است که: فاعل کاد قلوب باشد، و کلام در تقدیم و

تأخیر بود، و التقدیر: من بعد ما کاد قلوب فریق منهم تزیغ، و مثله: تقدیم خیر کان علی اسمها نحو قوله: ... وَ كَانَتْ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۵﴾. و وجه سوم ﴿۶﴾ آن است که: در او ضمیر آنان باشد که ذکر ایشان رفته است از رسول - علیه السلام - و صحابه او آن که ایشان را چون یک قبیل و یک جنس کرده ﴿۷﴾ است برای آن که فعل موخّذ گفت که ایشان را به منزلت یک شخص فرود آورد، حق تعالی گفت پس از آن که در شدت و سختی کار به جایی رسید که نزدیک بود که بچسبد ﴿۸﴾ و میل کند دل گروهی از ایشان، یعنی از راه بشود. و زیغ، میلی باشد بر جهت فساد، قال الله تعالی:

(۳-۱). اساس ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

(۲). آو، آج، بم، لب بسیار.

(۴). سوره بقره (۲) آیه ۲۱۶.

(۵). سوره روم (۳۰) آیه ۴۷.

(۶). مل، لب: سیوم.

(۷). آو، آج، بم، مل، مع: بچسبند.

(۸). در اساس، لفظ «کرده»، تکرار شده است.

صفحه : ۶۷

فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ ... ﴿۱﴾، و قال: رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا ... ﴿۲﴾، گفتند سبب نزول آیت آن بود که: مردی بود در جمله صحابه، او را ابو خیمه عبد الله بن خیمه گفتند. او از رسول - علیه السلام - باز پس استاد در غزات تبوک ده روز. و اینکه مرد دو زن داشت یک روز به گرمگاه در آمد، اینکه زنان هر یکی عریشی ساخته بودند و برفته و آب زده و جامه فکنده و آب سرد نهاده و طعامی ساخته. او در آمد ایشان پیش او رفتند و او در عریش آمد و بنشست جایی بود خنک و آبی سرد و طعامی ﴿۳﴾، و زنان به خدمت او ایستاد [ه] ﴿۴﴾. با خویشان اندیشه کرد و گفت: من روا دارم که من اینکه جا بنشینم بر چنین حال ﴿۵﴾ و رسول خدای و صحابه او سلاح در گردن ﴿۶﴾ در گرما و سرما و باد و باران در رنج؟ و الله که من با اینکه زنان حدیث نکنم تا ساز نکنم و از قفای رسول بنشوم.

آنگاه برگ بساخت و زنان با او حدیث می کردند و او جواب نمی داد، و شتر پیش آورد و زادی که داشت و برگی بر او بست و بر نشست و برفت تا به رسول - علیه السلام - رسید به تبوک. مردم گفتند: یا رسول الله؟ سواری می آید از راه. رسول - علیه السلام - گفت:

کن ابا خیمه

، ابو خیمه باشد ﴿۷﴾ که پیش آمد، ابو خیمه بود.

رسول - علیه السلام - گفت: چگونه افتاد که از من باز پس ایستادی و اکنون بیامدی!

گفت: یا رسول الله؟ قصه چنین افتاد و گفت و آنچه رفته بود ﴿۸﴾ حکایت بکرد با رسول - علیه السلام. خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد و گفت از پس آن که دل گروهی بر ﴿۹﴾ ابو خیمه و مانند او جماعتی که باز ماندند از صحبت رسول. آنگه مدد توفیق ایشان را دریافت تا برفتند و رضای رسول دریافتند و توبه کردند و خدای تعالی توبه ایشان قبول کرد، و ذلک قوله: ... ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا ﴿۱۰﴾. و بعضی دگر گفتند: من بعد ما کاد یزیغ قلوب فریق منهم، مراد آنانند که [۱۲۰-پ]

ایشان را فی ساعه العسره، از بی زادی و بی آبی و بی برگی رنج رسید تا نزدیک بود که دل ایشان از راه حق میل -

- (۱). سوره صف (۶۱) آیه ۵.
- (۲). سوره آل عمران (۳) آیه ۸.
- (۳). مل نیکو.
- (۴). اساس: ندارد، از مل، افزوده شد.
- (۵). مل: حسن حال.
- (۶). همه نسخه بدلها افکنده.
- (۷). آو، میج، مل: باش. [.....]
- (۸). آو، آج، بم، میج، لب: آنچه رفت.
- (۹). همه نسخه بدلها: چون.
- (۱۰). سوره توبه (۹) آیه ۱۱۸.

صفحه : ۶۸

کند و برگردد. آنگه حق تعالی ایشان را به توفیق و لطف مدد کرد تا ثبات کردند، توبه کردند، و خدای توبه ایشان پذیرفت «۱». چون توبه کردند از آن خطرات وسوس.

إِنَّهُمْ بِهِمْ رَوْفٌ رَحِيمٌ رَأْفَتٌ بَلِغٌ تَرِيبٌ رَحْمَةٌ، وَ فِيهِ لَعْنَتَانِ: رَعُوفٌ عَلٰی وَزْنِ فَعُولٍ «۲»، قَالَ كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ الْاَنْصَارِيُّ:

نطیع نبینا و نطیع ربنا هو الرّحمن کان بنا رءوفا
و رءوف، علی وزن فعل، [قال] «۳»:

تری للمسلمین علیک حقا کفعل الوالد الرؤف الرّحیم

قوله: وَ عَلٰی الثَّلَاثَةِ الَّذِيْنَ خُلِفُوا- الاية، گفت: و بر آن سه کس که ایشان را باز پس افکندند و باز پس گذاشتند. و در معنی اینکه دو وجه باشد «۴»، یکی آن که: فعل را حوالت به خدای بود به معنی خذلان و منع لطف. و افعال ما لم یسم فاعله، بسیار حواله باشد به خدای تعالی، نحو قوله: عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ... «۵»، و وجه دیگر آن که: حوالت تخلیف و ترک به صحابه رسول باشد که برفتند و ایشان را با پس «۶» رها کردند.

و عکرمه خواند: خلفوا، به فتح «خا» و «لام» و به تخفیف، ای قعدوا خلف رسول الله و بعد خروجه، کما قال: فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ «۷»- الاية. و از صادق- علیه السّلام- روایت کردند که او خواند: خالفوا به «الف». و اینکه سه مرد یکی کعب بن مالک [الشاعر بود و مراره بن الربیع و هلال بن امیه، و هر سه انصاری بودند. روای خبر گوید:

عبد الرحیم بن عبد الله بن کعب بن مالک] «۸» که او گفت، جدم گفت: من هرگز از رسول- علیه السّلام- باز نه استادم «۹» در بدر و [احد و] «۱۰» حنین و جز آن تا که غزات تبوک آمد. رسول- علیه السلام- ساز رفتن می کرد و گرمای گرم «۱۱» بود و او ان میوه بود، من نیز دو شتر را ساز راست کردم «۱۲» و من تندرست بودم و به قوت هیچ عذر نبود مرا. چون

(۱). آو، بم، مل: پذیرفت.

(۲). اساس: فعیل، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۱۰-۳). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۴). مل: گفتند.

(۸-۵). سوره نمل (۲۷) آیه ۱۶.

(۶). آج، مل: باز پس.

(۷). سوره توبه (۹) آیه ۸۱.

(۹). نه استادم/ ناستادم.

(۱۱). مج: گرم گرما.

(۱۲). آو، آج، بم: دو شتر داشتم راست کردم.

صفحه: ۶۹

صحابه برگ خود بساختند و مرا وقت خوش می آمد و میوه و سایه، و عزم داشتم که نروم و چیزکی چند بود از جمله ساز که به دست نبود، هر روز گفتمی: بخرم، دگر باره گفتمی: نتوان خریدن، تا رسول- علیه السلام- بیرون شد، من هر روز گفتمی: امروز بخرم و فردا بروم بر اثر رسول. هر روز که به بازار رفتمی، نیافتمی تا رسول- علیه السلام- برفت و مرا میسر نشد و از آن صحبت باز ماندم. چون ایشان دور برفتند و من [و] «۱» اینکه دو مرد دیگر باز ماندیم، مرا پشیمانی سخت پدید آمد از آن جا که چندان که در مدینه می گشتم از بازماندگان جنس خود کس را نمی دیدم، جماعتی منافقان بودند و جماعتی بیماران و اصحاب «۲» الأعداء و الأمراض، و زنان «۳» و کودکان، و عدد ایشان جمله هشتاد و اند کس بودند و از آن که مردم بسیار بودند با رسول- علیه السلام- نظر وی به هر یک «۴» نرسید «۵»، مرا یاد نکرد تا که به تبوک جمله رسید، گفت: ما فعل کعب بن مالک، [کعب مالک] «۶» چه کرد! یکی از جمله ما گفت: او را تنعم منع کرده است و خویشان داری. معاذ جبل گفت: خلاف آن است که تو گفتمی، ای رسول الله؟ ما از او الا خیر ندانیم. ایشان در اینکه بودند که ابو خيثمه برسد که قصه او گفته شد. چون رسول- علیه السلام- غزات تبوک تمام کرد و آنچه مقصود بود حاصل کرد «۷»، برگشت از آن جا روی به مدینه نهاد. من با خویشان اندیشه کردم، و گفتم: چه عذر آرم و چه بهانه سازم! چنان که «۸» اندیشه کردم مرا به از آن نیامد که راست گویم چون رسول- علیه السلام- در مدینه آمد اول به مسجد رفت و دو رکعت نماز کرد و عادت او چنین بودی که، چون از سفر در آمدی ابتدا به مسجد کردی «۹»، دو رکعت نماز کردی، مردمان باز مانده می رفتند و هر یکی عذری به دروغ می خواستندی و رسول- علیه السلام- از ایشان قبول می کرد و برای ایشان استغفار می کرد. من در پیش رسول شدم، در روی من تبسه می کرد با خشم و مرا گفت: نه چهار پای خریده بودی تا بیایی! من گفتم: یا رسول الله؟ اگر به جای تو دیگر کس بودی، من با او عذرها

(۶-۱). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد. [.....]

(۲). همه نسخه بدلها: من اصحاب.

(۳). آو، آج، بم، لب: مردمان.

(۴). آو، آج، بم، لب: به هر کس.

(۵). آو، آج، بم، مل، لب: نمی رسید.

(۷). آو، آج، بم، لب: حاصل شد.

(۸). همه نسخه بدلها: چندان که.

(۹). همه نسخه بدلها و.

صفحه : ۷۰

آوردمی که از من قبول کردی، و لکن با تو جز راست «۱» نتوانم گفتن، چه اگر جز راستی «۲» گویم تو را به وحی معلوم کنند و من با تو جز راست نتوانم گفتن، مرا هیچ عذر نبود جز توانی و تکاسل، و امید می‌دارم که برای آن که من با تو دروغ نگفتم خدای تعالی توبه من قبول کند. [۱۲۱-ر]

و مرا عفو کند. رسول- علیه السلام- روی به قوم کرد [و گفت: «۳»]

اما هذا فقد صدقکم

الحديث، اما اینکه مرد راست بگفت.

آنگاه مرا گفت: بر خیز و برو تا خدای را در تو چه حکم است. من برخاستم و از مسجد بیرون آمدم، قوم من روی در من نهادند به ملامت و مرا گفتند: چرا عذر نخواستی که پیغامبر از تو قبول کردی چنان که از دیگران، و برای تو استغفار «۴» کردی و چندانی بگفتند که من بر آن گفتن پشیمان شدم، و خواستم تا بروم و خویشتن را دروغزن کنم و از آن قول باز آیم. دگر باره گفتم: علی [کل] «۵»، حال، راست به از دروغ باشد، و اگر در دروغ نجاتی بود در راست بهتر بود و از آن جا برفتم. رسول- علیه السلام- صحابه را گفت: با ایشان هیچ سخن مگوئید «۶» و اختلاط مکنی و از آن «۷» هجران «۸» نمایی، کس گرد ما نگشت و با ما سخن نگفت و جواب سخن ما باز نداد. من سخت دلتنگ شدم و چنان دانستم که جهان تاریک و متغیر است و پنداشتم خانه‌ها «۹» و منازل نه آن است که بود، و من به نماز در مسجد می‌شدم و رسول- علیه السلام- به گوشه چشم به من «۱۰» نگریدی و روی بگردانیدی، و زنان ما از ما هجران کردند و من و اصحابان من در دلتنگی و گریه و جزع ماندیم تا من شبی برخاستم و به بام سرای پسر عمم فرو شدم از دلتنگی و بر او سلام کردم، مرا جواب نداد و چندان که با او سخن گفتم «۱۱» جوابم نداد [او را گفتم: به خدای بر تو، تو نمی‌دانی که من خدای و رسول را دوست دارم؟ جواب نداد تا «۱۲»] دوم بار، سه‌ام بار «۱۳»

(۱). آو، آج، بم، مج: راستی.

(۲). آو، آج، بم: راست.

(۳-۱۲). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۴). آو، آج: استغفاری.

(۵). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه مج، افزوده شد.

(۶). مل، مج: نگوی.

(۷). همه نسخه بدلها: ایشان. [.....]

(۸). آج، مج، لب: هجرت.

(۹). اساس: خانه‌ها/ خانه‌ها.

(۱۰). آو، آج، بم، لب: در من.

(۱۱). آو، آج، بم، لب پاسخ نکرد و.

(۱۳). آو، آج، بم، لب: دو سه بار.

صفحه : ۷۱

باز گفتم و سوگند دادم، گفت: خدای به داند «۱». از آن جا به در آمدم، بر دگر روز در بازار مدینه نشسته بودم، مردی ترسا، نبطی، از اهل شام در بازار آمد و می گفت: کعب بن مالک کدام است! او را به من راه نمودند. پیامد نامه‌ای مرا داد از آن ملک غسان «۲»، و در آن جا نوشته بود: امّیا بعد چنین گفتند مرا که، صاحب تو را جفا کرده است و برانده و چون تو مرد ضایع نما، بر خیز و بنزدیک من آی تا آنچه مراد تو است حاصل کرده شود. با خود گفتم: اینکه تمام محنتی «۳» است؟ آن نامه «۴» بسوختم.

چون چهل روز بر اینکه بگذشت، رسول مرا گفت: از زن دور شو، گفتم: یا رسول الله! طلاقش دهم! گفت: نه، و لکن نزدیکی مکن با او. من به خانه رفتم، او را گفتم خیز و به «۵» خانه خود رو، و آن دو کس را نیز هم اینکه فرمود. اما هلال بن امیه، مردی پیر بود، زن او پیامد و گفت: یا رسول الله! هلال بن امیه مردی پیر است و او را اربی نباشد «۶» به زنان، و نمی گیرد او را از خدمتگاری، دستور باشی تا من پیش او باشم و او را خدمت می کنم! گفت: روا باشد. بر اینکه کار مدت پنجاه روز بر آمد، من بر بام سرای خود نماز بامداد می کردم که از سر کوه «۷» ندایی شنیدم که:

بشارت باد تو را ای کعب مالک! من به روی در افتادم به شکر و دانستم که خدای فرج فرستاد. همان ساعت سواری می تاخت و بشارت می آورد مرا، من آن جامه‌ها «۸» که داشتم به او دادم و برخاستم و به مسجد رفتم. چون از در مسجد در شدم، طلحه بن عبید الله بر پای خاست و مرا در کنار گرفت و گفت: مبارک باد که خدای تعالی توبه شما پذیرفت. من پیامدم و رسول را سلام کردم و روی رسول - علیه السلام - از بشر و بشاشت روشنایی می داد، مرا گفت: بشارت باد تو را به بهتر روزی که در همه عمر تو بوده است تا از مادر زادی؟ گفتم: یا رسول الله! امن عندک أم من عند الله! از نزدیک تو یا از نزدیک خدای! گفت:

لا بل من عند الله،

بل از نزدیک خدای، و اینکه

(۱). مل: بهتر داند.

(۲). آو، بم، مل: غان.

(۳). آو، آج، بم، لب: محنت.

(۴). آج، مج، لب بگرفتم، مل از وی بستدم و.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مج: با.

(۶). آو، آج، بم، لب: حاجتی کم باشد.

(۷). اساس: تلغ، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۸). آج، لب: من از جامه‌هایی.

صفحه : ۷۲

آیت بر خواند: لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ - الی قوله: ... وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ «۱».

من گفتم: یا رسول الله! از توبه من آن باد که عهد می کنم که جز راست نگویم، و آن که از جمله مال خود بیرون آیم و صدقه کنم. رسول - علیه السلام - گفت: جمله نباید صدقه کردن، بعضی بده و بعضی باز گیر. گفتم: همچنین کنم. آنگه گفت: از اینکه حال که رفت ما را بر من هیچ از آن خوشتر نیامد که من با پیغامبر خدای دروغ نگفتم. و نیز آن دو صاحب من هر دو راست گفتند

و خدای تعالی به برکت آن صدق «۲»، ما را توبه کرامت کرد و توبه از ما قبول کرد، و امید چنان است که در باقی عمر ما را نگاهدارد، از آن که دروغ گوئیم. پس اینکه سه کس آن بودند که از رسول - علیه السلام - تخلف کردند نه از نفاق، و لکن از تکاسل، و توانی [۱۲۱-پ]. آنگه حق تعالی وصف کرد حال ایشان، گفت: حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ، گفت: تا زمین فراخ برایشان تنگ شد. «با»، به معنی مع است، و «ما» مصدر [یَه] «۳» است، و تقدیر آن است که: مع رحبها. وَ ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ أَنْفُسُهُمْ، نفس ایشان برایشان تنگ شد، یعنی ایشان را از خود ملال آمد و دل‌های ایشان از غم و اندوه تنگ گشت. وَ ظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ، و گمان بردند، یعنی بدانستند و متیقن شدند که: از خدای تعالی پناهی نیست به کس مگر به او، و اینکه ظن اینکه جا به معنی یقین است، و مانند اینکه در قرآن و اشعار بسیار است، منها قوله: إِنَّنِي ظَنَنْتُ أَنْنِي مُلاقٍ حِسَابِيهِ «۴»، و قوله: وَ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ «۵»، و قوله: وَ ظَنَّ دَاوُدُ أَنْمَا فَتَنَاهُ «۶». و قال الشاعر:

فقلت لهم ظنوا بألفي مدجج سراتهم في الفارسي المسرد

یقین شناختند که ایشان را ملاذی و مفری و ملجایی نیست از خدای مگر به او.

ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيُتُوبُوا، آنگه توبه داد ایشان را تا توبه کردند، یعنی توفیق توبه داد و الطافی

(۱). سوره توبه (۹) آیه ۱۱۹. [.....]

(۲). اساس: بر کردن صدقه، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۳). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۴). سوره حاقه (۶۹) آیه ۲۰.

(۵). سوره قیامت (۷۵) آیه ۲۸.

(۶). سوره ص (۳۸) آیه ۲۴.

صفحه : ۷۳

کرد با ایشان که عند آن اختیار توبه کردند، و اینکه چنان بود که در دعا گویند: تَابَ اللَّهُ عَلَيْكَ، ای وَفَّقَكَ اللَّهُ لِلتَّوْبَةِ «۱». و جهی

دگر آن است که: قبول توبه ایشان کرد تا در مستقبل بر آن مقام کنند و به آن تَمَسِّكُ کنند، لِيُتُوبُوا، ای ليرجعوا «۲» [به] «۳» و

يحتجوا به عند الله، تا فردا آن توبه مقبول ایشان را حجتی باشد اذا رجعوا الى الله.

و جهی دگر آن است که: توبه ایشان قبول کرد تا همچنان شدند که بودند، و اینکه وجه نیکوست و هو

كقوله - عليه السلام: التائب من الذنب كمن لا ذنب له.

إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ، که خدای توبه پذیرنده است و بخشاینده، و اینکه از شأن و کار اوست تا چنان پنداری که او را صنعت

است. و فعال و فعیل بنای مبالغت باشد.

[قوله تعالی] «۴»:

[سوره التوبة (۹): آیات ۱۱۹ تا ۱۲۹]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (۱۱۹) مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنِ رَسُولِ اللَّهِ وَ لَا يَرْعَبُوا بِأَنفُسِهِمْ عَنِ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لَا نَصَبٌ وَ لَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَطْؤُنَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَ لَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نِيلاً إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۱۲۰) وَ لَا يَنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً وَ لَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۲۱) وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (۱۲۲) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَ لِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ اللَّهُ مَعَ الْمُتَّقِينَ (۱۲۳)

وَ إِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَتَيْكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَأَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَ هُمْ يَسْتَبِشِرُونَ (۱۲۴) وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَأَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَ مَاتُوا وَ هُمْ كَافِرُونَ (۱۲۵) أَوْ لَا يَرُونَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَ لَا هُمْ يَذَكَّرُونَ (۱۲۶) وَ إِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَاهُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (۱۲۷) لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ (۱۲۸) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (۱۲۹)

ترجمه

ای آنان که بگرویدی بترسی از خدای و باشی با راستیگران»۵.

[۱۲۲-ر]

نباشد اهل مدینه «۶» را و آنان را که پیرامن ایشان‌اند از اعراب که باز پس استند از پیغامبر خدای و رغبت نکنند به تن خود از تن او، اینکه به آن است که تا نرسد به ایشان تشنگی و نه رنجی و نه گرسنگی در راه خدای، و نهند پای بر جای «۷»، به خشم آرد کافران را، و نیابد از دشمن دریافتنی مگر بنویسند «۸» ایشان را به آن کرداری نیک، که خدای ضایع نکند مزد نیکوکاران «۹».

(۱). اساس: التوبه، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۲). اساس: ارجعوا، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۳-۴). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

(۵). آو، آج، بم، لب: راستگویان.

(۶). آج، لب: نرسد مر کسان مدینه.

(۷). آج، لب: و نسپردند پی سپردنی که.

(۸). آج، لب: نوشته شود.

(۹). آج، لب را.

صفحه : ۷۴

و نفقه نکنند نفقه کوچک و نه بزرگ، و نبرند «۱» وادی «۲»، الا بنویسند «۳» ایشان را تا پای داشت «۴» دهد ایشان را خدای، نیکوتر آنچه کرده باشند.

[۱۲۲-پ]

و نباشد «۵» مومنان «۶» که بروند جمله، چرا نروند از هر گروهی از ایشان جماعتی تا فقه آموزند در دین و بترسانند گروه خود را

چون باز شوند باز ایشان تا باشد که پرخیزند» (۷).

ای آنان که بگرویدی، کارزار کنی با آنان که بنزدیک شما اند از کفار، و باید تا یابند در شما درستی، و بدانی که خدای با پرهیزگاران است.

و چون بفرستد «۸» سورت «۹»، از ایشان کس باشد که گوید: کدام را از شما بیفزود اینکه سورت ایمان «۱۰»، فایده آنان که ایمان دارند، بیفزاید ایشان را ایمان «۱۱»، و ایشان شادمانه باشند «۱۲».

[۱۲۳-ر]

و اما آنان که در دلهای ایشان بیماری است، بیفزاید ایشان را کفر با کفر «۱۳»، و بمیرند «۱۴»، و ایشان کافر باشند.

(۱). اساس: نه برند. [.....]

(۲). آج، لب: مسافت هیچ رودخانه.

(۳). آج، لب: نوشته شد.

(۴). آو، بم: پاداشت، آج، مج، لب: پاداش.

(۵). اساس: نه باشد.

(۶). آو، بم: نباشند مؤمنان را.

(۷). همه نسخه بدلها: پرهیزند.

(۸). آج، لب: فرو فرستاده شود.

(۹). آو، بم، مج: سورتی.

(۱۰-۱۱). آو، بم: ایمانی.

(۱۲). اساس: باشد، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد، آج، لب: مژده یابند.

(۱۳). آج، لب: خبثی با خبث، آو، بم: و اکفرشان.

(۱۴). آو، آج، بم، لب: بمردند.

صفحه : ۷۵

نبینی «۱» که ایشان را بیازمایند در هر سالی یک بار یا دو بار، آنگه توبه نکنند و نه «۲» نیز عبرت گیرند.

و چون بفرستد «۳» سورتی، بنگرند بهری «۴» با بهری، می بینند «۵» شما را از کسی! پس برگردند، بر گرداند خدای دلهایشان، به آن که «۶» گروهی اند که نمی دانند.

[۱۲۳-پ]

آمد به شما پیغامبری از شما سخت بر او و آنچه کفر آری، حریص است بر شما «۷»، به مؤمنان [مهربان و] «۸» بخشاینده است.

اگر برگردند، بگو: بس مرا خدای، نیست خدای مگر او، بر او «۹» اعتماد کردم، و او خداوند ملک «۱۰» بزرگوار است.

قوله تعالی: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ، خدای تعالی در اینکه آیت خطاب کرد با مؤمنان و ایشان را امر کرد به آن که از خدای تعالی بترسند و با صادقان و راستیگران «۱۱» باشند. نافع گفت مع محمّد و اصحابه. ابن جریج گفت: مع المهاجرین، دلیلش قوله:

لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ، الی قوله: هُمُ الصَّادِقُونَ «۱۲». ضحاک گفت: مع النّبیین و الصّديقین، گفت: امروز با اینان باش تا فردا با ایشان باشی، ... فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصّٰدِقِينَ «۱۳». بعضی دگر گفتند: مراد آنانند

- (۱). آج، لب: ای نمی بینند، مع: نبینید.
- (۲). آو، آج، بم، لب ایشان. [...]
- (۳). آج، لب: فرو فرستاده شود.
- (۴). آو، آج، بم، لب از ایشان.
- (۵). آج، لب: هیچ بینند.
- (۶). آج، لب: به سبب آن که.
- (۷). آو، بم: ور شما، آج: آنچه رنج کشیده باشید در آن، یا رنج کشیدن شما حریص است بر کار شما.
- (۸). اساس: لفظ «بخشاینده» تکرار شده، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.
- (۹). آو، بم: ور او.
- (۱۰). آج، لب: پروردگار عرش.
- (۱۱). آو، آج، بم، لب: راستگویان، مل، مع: راستگیران.
- (۱۲). سوره حشر (۵۹) آیه ۸
- (۱۳). سوره نساء (۴) آیه ۶۹.

صفحه : ۷۶

که در دگر آیت ذکر ایشان کرد فی قوله: رجالٌ صَدَقُوا ما عَاهَدُوا اللهُ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ... «۱»، آنان که قضای نحب کردند: عیبه حارث بود و حمزه «۲» عبد المطلب و جعفر بن ابی طالب. و آن کس که منتظر بود امیر المؤمنین علی است. کلبی گفت از ابو طالب از عبد الله عباس که او گفت: ای مع علی بن ابی طالب و اصحابه، گفت: با علی ابو طالب باشی و اصحابان او. جابر ابن عبد الله انصاری روایت کرد از ابو جعفر الباقر - علیه السلام - که گفت:

«۳ مع الصادقین [ای]» مع آل محمّد

، با آل محمّد باشی. یمان بن ریّان گفت: راستگوی باشی چنان که آن سه کس بودند که خدای تعالی ذکر ایشان گفت: وَ عَلِيّ الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا - الاية.

عبد الله عباس گفت: با آنان باشی که ایشان صادق النیة، خالص العمل، مستقیم القلوب باشند، راست نیت، خالص عمل، راست دل، آنان که با رسول به تبوک شدند دون آنان که نشدند. عبد الله مسعود گفت: و کونوا من الصادقین، و اینکه قراءت اوست و قراءت عبد الله عباس.

عبد الله مسعود گفت: از دروغ هیچ جدی و هزلی راست نشود به آن «۴» قدر که پدر فرزندش را چیزی وعده دهد آنکه «۵» وفا نکند «۶»، اگر خواهی بخوانی: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ، هیچ در قرآن «۷» رخصت می بینی در دروغ گفتن؟ و در خبر می آید که: بنده راست می گوید،

لا يزال يصدق حتى يكتب عند الله صديقا

، تا نزدیک خدای تعالی نام او در جریده صدیقان بنویسند.

و انّ العبد لا يزال يكذب حتى يكتب عند الله كذابا

، و همچنین بنده دروغ می گوید تا چندان دروغ بگوید که بتزديك خدای نام او در میان «۸» دروغزنان بنویسند. و در خبر است که

- (۱). سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۳.
- (۲). اساس: حمزه و، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.
- (۳). اساس: ندارد، از مل، افزوده شد. [.....]
- (۴). آو، آج، بم: نه آن، مل، لب: نه با آن، مع: نه تا آن.
- (۵). اساس: آن کس، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.
- (۶). مل: وفا کند.
- (۷). اساس: دروغ، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.
- (۸). آو، آج، بم، مل، لب: جریده.

صفحه : ۷۷

رسول- علیه السلام- گفت:

عليكم بالصدق فان الصدق يهدي الى البر وان البر يهدي الى الجنة، واياكم والكذب فان الكذب يهدي الى الفجور و ان الفجور يهدي الى النار،

گفت: بر شما باد که راست گویی که صدق راه نماید به برّ، و برّ راه نماید به بهشت، و دور باشی از دروغ که دروغ راه نماید به فجور و فجور راه نماید به دوزخ.

و در خبر است که: یک روز ابو ذرّ غفاری- رحمه الله علیه- حدیثی روایت می کرد از رسول- علیه السلام- جماعتی صحابه او را به دروغ می داشتند و تصدیق او نمی کردند. چون رسول- علیه السلام- در آمد او شکایت با رسول کرد، رسول- علیه السلام- گفت:

ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء [۴۲۱-ر]

اصدق لهجة من ابي ذرّ،

گفت: آسمان سایه بر کس نیفکند و زمین کس را بر نگرفت راستیگرتر (۱) از آن بو ذر. چون اینکه می گفت، امیر المؤمنین علی از در مسجد می در آمد، رسول گفت:

الّا هذا الرّجل المقبل فانه الصّدیق الاکبر و الفاروق الاعظم.

قوله: ما كان لأهل المدينة و من حولهم من الأعراب أن يتخلفوا عن رسول الله، گفت: نباشد اهل مدینه را: ظاهر او نفی است و معنی نهی، چنان که گفت:

و ما كان لكم أن تؤذوا رسول الله... (۲)، یعنی نشاید و حرام است اهل مدینه را و آنان را که پیرامن مدینه‌اند از اعراب جهینه و مزینه و اسلم و اشجع و بنی غفار که از پیغامبر- علیه السلام- باز پس استند در غزواتی که او رود. و «ان»، مع الفعل در تأویل مصدر است در محل رفع بر اسم کان. و لا یرغبوا بأنفسهم عن نفسِهِ، و نه آن که رغبت نمایند به خویشتن و تن و جان خود از او، و از تن و جان او، یعنی جان خود را صیانت کنند و جان او را ابتدال و تن و جان خود به فدای او نکنند، يقال: رغب فيه اذا اراده، و رغب عنه اذا لم یرده. ذلك بأنهم، اینکه بر سبیل تعلیل (۳) گفت، اینکه برای آن است که: لا یبصّه بیهم ظمًا، نرسد به ایشان تشنگی، يقال: ظمی یظمًا ظمًا، فهو ظمی و ظمآن و اظمأته انا اظماء. و لا نصب، و نه رنجی. و النصب و الوصب و التعب واحد، يقال: نصب ینصب نصبًا، فهو نصب و ناصب (۴)، و قال التّابعی:

کلینی لهم یا امیمه ناصب و لیل اقایه بطیء الكواکب

(۱). آو، آج، بم، مل، لب: راستگوتر، مج: راستگیرتر.

(۲). سوره احزاب (۳۳) آیه ۵۳.

(۳). آو، بم: تعلل.

(۴). اساس الكواکب، با توجه به دیگر نسخه‌ها و معنی عبارت زائد تشخیص داده شد.

صفحه : ۷۸

وَلَا مَحْمَصَةٌ، و نه گرسنگی، و اصل اینکه کلمه من ضمور البطن باشد، يقال:

رجل خميص البطن و امرأه خمصانه. فِي سَبِيلِ اللَّهِ، ای فی جهاد الاعداء و قتال المشركين، در راه خدای که غزات است و جهاد با مشرکان. وَلَا يَطْؤُنَ مَوْطِنًا، و پای بر هیچ جای نهد و هیچ قدمی بر ندارد که در آن کافران را غیظی و خشمی باشد.

وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نِيْلًا، و از دشمنان هیچ اصابتی نکند از قتلی و جراحتی «۱» و آنچه ایشان رنجور شوند و دلتنگ از غارت و سبی و مالی و جز آن. إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ، آلا و ایشان را به آن، عمل صالح بنویسند، حق تعالی اینکه آیت بر سبیل ترغیب فرمود مؤمنان را بر جهاد، و باز نمود که: هیچ حالتی از حالات و نه خطوتی از خطوات و هیچ رنجی و اندک و بسیار به ایشان نرسد، و آلا ایشان را به آن حسنتی بنویسند، و خدای - جل جلاله - از عدل او آن است که: رنج نکوکاران ضایع نکند «۲». و اینکه آیت، از جمله آن آیات است که، دلیل می کند بر عدل خدای تعالی، و آن که عمل هیچ عامل به اندک و بسیار بر او فرو نشود.

مفسران در حکم آیت خلاف کردند، قتاده گفت: اینکه حکم خاص است به رسول - علیه السلام. چون او به نفس خود به جهاد رفتی، هیچ کس را از مسلمانان نبودی که از او تخلف کردی، اما آنان که از بعد او بودند از ائمه، واجب نیست بر جمله مسلمانان که با ایشان مساعدت کنند، و اینکه موافق مذهب ماست در آن که جهاد فرض بر کفایت است، چون جماعتی که با ایشان غنا و کفاف باشد، به آن قیام کنند از باقی بیفتند «۳». و او زاعی گفت و عبد الله بن المبارك و الفزاری و الشَّعْبِي «۴» و ابو جابر و سعد بن عبد العزيز، گفتند: آیت عام است جمله امت را اول و آخر ایشان را. ابن زید گفت: اینکه آنگاه بود که در مسلمانان قلتی بود، فاما چون مسلمانان بسیار شدند آیت منسوخ شد بقوله تعالی: وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيُنْفِرُوا كَافَّةً «۵» - الاية، و اینکه قول

(۱). اساس: جراحی، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۲). آو، آج، بم، لب: ضایع نگزارد.

(۳). آو، آج، بم، لب: بیوفتند.

(۴). اساس: و السعی، آج، لب: الشیعی، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۵). سوره توبه (۹) آیه ۱۲۲. [.....]

صفحه : ۷۹

صحیح است از آن جا که درست شد که، جهاد از فرض «۱» کفایات است، و اگر حکم آیت منسوخ نبودی جهاد از فروض اعیان بود [ی] «۲».

قوله تعالی: وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً، عطف است بر آیت اول، گفت:

و نفقه نکنند نفقه اندک و بسیار، و کوچک و بزرگ. و لا یقطعون وادیا، و قطع هیچ مسافت نکنند از اینکه سر که روند و از آن سر که باز آیند. إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ، اَلَّا برای ایشان بنویسند، تا به وقت جزا خدای تعالی ایشان را پاداشت «۳» دهد بیشتر و بهتر از آن که کرده باشند.

جماعتی [۱۲۴-پ]

بسیار روایت می کنند از رسول- علیه السلام- چون:

امیر المؤمنین علی- علیه السلام- و ابو الدرداء، و ابو هریره، و ابو امامه الباهلی، و عبد الله بن عمر، و جابر بن عبد الله، و عمران بن حصین که، رسول- علیه السلام- گفت: هر که او نفقه بفرستد برای غازیان و او به خانه بنشیند، به هر درمی هفتصد درم بنویسند او را، و هر که او به نفس خود غزا کند، به هر درمی که در آن خرج کند خدای تعالی او را روز قیامت هفتصد [هزار] درم عوض بدهد، آنکه اینک آیت برخواند: ... وَ اللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ «۴».

قوله: وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً، کلبی گفت از عبد الله عباس که، سبب نزول آیت آن بود که: چون رسول- علیه السلام- به غزا رفتی هیچ کس از مسلمانان باز نماندی «۵» از او اَلَّا منافقان و معذوران از اصحاب بلایا. چون خدای تعالی در حق منافقان آیات فرستاد و عیب و نفاق ایشان آشکارا کرد. چون از غزات تبوک تخلف کردند، مسلمانان گفتند: ما از اینکه پس هرگز باز نه استیم «۶» از رسول- علیه السلام- اگر او رود و اگر سریتی را فرستد چون پس از آن رسول- علیه السلام- سریتی را نامزد کرد به غزاتی، جمله مسلمانان برون رفتندی و رسول را تنها رها کردند در مدینه، خدای تعالی اینک آیت فرستاد:

(۱). آو، بم، مل، مج، لب: فروض.

(۲). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۳). مج، لب: پاداش.

(۴). سوره بقره (۲) آیه ۲۶۱.

(۵). مل، مج: نماندندی.

(۶). نه استیم / ناستیم / نایستیم.

صفحه : ۸۰

وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً، گفت: مؤمنان نباید تا جمله بروند، رسول- علیه السلام- را تنها رها کنند، و قوله: كَافَّةً. نصب او بر حال باشد، و او عبارت باشد از جمله و عموم، و اصل او از «کف» باشد که منع بود، برای آن که چون همه باشند، مزاحمت کنند، و بهری بهری را منع کنند، فَلَوْ لَا نَفَرْنَا، ای وهلا، چرا از هر طایفه گروهی بنروند و گروهی با رسول- علیه السلام- مقام نکنند تا از او فقه آموزند و قوم خود را که رفته باشند به غزا، چون باز آیند بیاموزند و وعظ و زجر کنند ایشان را، و [اینکه]

قول عبد الله عباس است و ضحاک و اختیار جبائی.

[مجاهد گفت: آیت در حق] «۱» گروهی آمد از صحابه رسول که ایشان به قبایل و احیای عرب رفته بودند به بادیه «۲» تا ایشان را فقه آموزند. چون عتاب [معاتبان از متخلفان] «۳» غزات تبوک بشنیدند، بترسیدند، پس از آن هر سریت که رفت، ایشان آن کار رها کردند و با ایشان برفتند، [خدای تعالی اینک آیت] «۴» بفرستاد و گفت: چرا به عوض آن که با سریت [می روی] «۵»، به نزد رسول نیایی و از او فقه نیاموزی تا چون نزدیک قوم خود باز شوی [ایشان را بیاموزی] «۶» و ایشان را وعظ و زجر کنی تا از معاصی پرخیزند «۷» و حذر کنند.

و کلبی گفت: آیت در بنی اسد آمد که ایشان را قحطی [رسید برخاستند] «۸» و بجمله زنان و کودکان را برگرفتند و با مدینه آمدند و گفتند: ما آمده‌ایم تا فقه آموزیم از رسول - علیه السلام - [سعرها گران بکردند] «۹» و راهها پلید می‌داشتند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، گفت: نه نیک کردند، چرا گروهی از ایشان نیامدند و فقه [نیاموختند تا چون با قوم] «۱۰» خود رجوع کردند و ایشان را وعظ و تذکیر گفتندی تا ایشان حذر کردند.

و حسن بصری گفت: مراد به اینکه [فرقت جماعت نافراند] «۱۱»، و معنی آیت آن است که: چرا از هر قومی گروهی به غزا نرفتند تا مستیقن و مستبصر شدند به نظر و اعتبار و در [احوال کفار و نصرت خدای] «۱۲» تعالی مسلمانان را و خذلان او کافران را

(۱۲-۱۱-۱۰-۹-۸-۶-۵-۴-۳-۱). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۲). آو، آج، بم، لب: پیاده.

(۷). همه نسخه بدلها: پرهیزند.

صفحه: ۸۱

تا چون با قوم خود شدند از کافران ایشان را تحذیر کردند و [بترسانیدندی تا ایشان] «۱» از کفر باز آمدندی «۲» تا ایشان را مثل آن نرسد که ایشان «۳» را رسید.

و باقر - علیه السلام - آن قول گفت که از عبد الله عباس [و ضحاک حکایت کردیم] «۴» چون مسلمانان بسیار شدند، خدای تعالی گفت: به مناوبه جهاد کنی، چون جماعتی بروند جماعتی با رسول مقام کنند [تا فقه بیاموزند، دگر] «۵» نوبت اینان بروند و ایشان مقام کنند. و گروهی استدلال کردند به اینکه آیت بر وجوب عمل به خبر واحد، گفتند: خدای [تعالی حث کرد طایفه‌ای] «۶» را بر تفقه تا چون به نزد قوم خود روند انذار کنند ایشان را و فقه آموزند. و طایفه اسمی است واقع بر جماعتی اندک [۱۲۵-ر] که عدد ایشان به حدّ تواتر نباشد، بل جاهی «۷» بود که عبارت بود از یک کس، فی قوله: وَ لِيَشْهَدَ عَدَاِبَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ «۸»، و اگر یک کس حاضر «۹» باشد هم روا بود، و اگر قوم ایشان را از ایشان قبول کردن «۱۰» واجب نبود در انذار و اعلام ایشان قوم خود را هیچ فایده نبود، جواب اینکه، آن است که ما گوییم:

آنچه ظاهر آیت اقتضا می‌کند، بیش از اینکه وجوب نفر نیست بر هر طایفه‌ای از هر جماعتی برای تفقه، مستفاد آیت وجوب تفقه باشد و وجوب طلب او، و تسلیم «۱۱» نکنیم که طایفه واقع اند «۱۲» بر گروه اندک، بل روا بود که طایفه اسمی باشد که بر عددی افتد که ایشان به حدّ تواتر باشند، و خیر ایشان [ایجاب] «۱۳» علم کند، و اگر تسلیم کنیم که اینکه یکی باشد یا جماعتی اندک از آن جا که چون انذار براینان واجب بود قبول بر ایشان واجب بود که می‌شنوند پیش آن که نظر کنند و بحث کنند. و خدای تعالی عند انذار منذران بر شنوندگان ایجاب حذر کرد و حذر قبول نباشد، بل روا بود که حذر «۱۴» بعد البحث عن ذلك باید کردن، نبینی که چون خاطر فراز آید، مکلف «۱۵» را عند

(۱۳-۶-۵-۴-۱). اساس: افتادگی دارد، از آو، افزوده شد.

(۲). آو، آج، بم: استادندی.

(۳). آو، آج، بم، لب: اینان.

(۷). همه نسخه بدلها: جایی.

(۸). سوره نور (۲۴) آیه ۲. [.....]

(۹). همه نسخه بدلها: و اگر یکی حاضر.

(۱۰). آو، آج، بم، مل، لب: کردند.

(۱۱). آو، بم: مسلم، آج، لب: حکم.

(۱۲). همه نسخه بدلها: باشد.

(۱۴). اساس، عذر به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۱۵). لب: متکلف.

صفحه : ۸۲

خطور الخاطر واجب نیست او را که آنچه به دل او بگذرد^(۱) اعتقاد کند، انما واجب بر او نظر است تا چون نظر کند^(۲) علم حاصل کند خود را، آنکه موافق ادله باشد قبول واجب بود بر او. همچنین ممتنع نباشد که بر اینکه مستمعان^(۳) انذار بحث و نظر و اجتهاد واجب باشد تا از آن اقوال، قبول آن کنند که موافق ادله باشد- و الله اعلم بالصواب.

قوله تعالی: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ، حق تعالی به اینکه آیت خطاب کرد با مؤمنان و گفت: ای گرویدگان؟ هر گروهی از شما کارزار کنی با آنان که^(۴) به شما نزدیکترند و متعلق اند از خویشان و همسایگان و نزدیکان، و اینکه در معنی جاری مجرای آن است که خدای تعالی گفت: وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ^(۵)، و چنان که رسول- علیه السلام- گفت: «الجار احق بصقبه».

و آیت دلیل است بر آن که واجب است بر اهل هر [ثغری قتال کردن با]^(۷) آن کافران که در نواحی و ولایت ایشان باشند بر سبیل دفاع از خویشان و از بیضه اسلام چون بر او خائف باشند [و اگر چه امام حاضر] نباشد و آن کس که او اقرب را رها کند^(۸) و با ابعد کار زار کند، اگر به اذن امام کند مصیب باشد و اگر [نه به اذن امام کند]^(۹) مخطی باشد. وَ لِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً، اینکه امر غایب است و باید تا در شما درشتی یابند^(۱۰) و با ایشان رفق [و لین نکنی. و مفضل عن]^(۱۱) عاصم خواند: غِلْظَةً، بفتح الغین.

ابو الحسن اخفش گفت: من فتح نشاسم، و زجاج گفت در او سه لغت است: فتح، و ضم- [و کسر، و کسر فصیح تر است]^(۱۲)، یعنی درشت باشی با ایشان که چون چنین

(۱). اساس: بگذرد و، به قیاس با نسخه آو، و جمیع نسخ، تصحیح شد.

(۲). اساس: نظر کنند، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۳). اساس: مستمعان، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۴). اساس: تا از آن، به قیاس با نسخه آو. و دیگر نسخه بدلها. تصحیح شد.

(۵). سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۱۴.

(۶). اساس: ناخواناست (نصفصه)، آو، بم: یصفه، آج، مل: یصفیه، لب: یصفیه، با توجه به منابع لغت و حدیث تصحیح گردید.

(۷-۹-۱۱-۱۲). اساس: بریدگی دارد، از آو، افزوده شد.

(۸). آو، بم: نکند. [.....]

(۱۰). آو، بم: باشد، مج: یابند.

صفحه : ۸۳

باشی، ایشان شما را چنین یابند برای آن که واجد، موجود در اعلیٰ «۱» ما هو به [یابد].
 وَاعْلَمُوا أَنَّهُ اللَّهُ «۲» وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ [سوره، بعضی نحویان گفتند: «ما»] «۴» زیادت است.
 بعضی دگر گفتند: برای آن آورد تا «اذا» بر جزا مسلط شود تشبیها باذ ما و حیثما، و از اینکه جا در جواب او [«فا» باز آمد، فی قوله:
 فمَنهم] «۵». و ضمیر راجع است با منافقان در قول حسن و زجاج. حق تعالی گفت چون سورتی انزال کنند و از آسمان به زمین
 فرستند، [از منافقان کس] «۶» باشد که گوید بعضی بعضی را گوید: ایکم زاده هذہ ایمانا، اینکه سورت که را ایمان بیفزود، بر
 سبیل تهکم و سخریت. [یعنی ما را به نزول اینکه سورت] «۷» هیچ ایمان نیفزود. حق تعالی جواب داد ایشان را و گفت: اَمَّا مُؤْمِنَانِ رَا
 اَیْنَكُم سورت ایمان بیفزود، و ایشان به نزول اینکه [سورت شادند] «۸»، و حقیقت [«۹» آن است که: ایشان عند نزول سورت ایمان
 نیفزایند، و لکن چون اینکه زیادت عند نزول سورت بود، آن را به سورت اضافه [کرد. ضحاک گفت: از عبد الله] «۱۰» عبّاس:
 مراد به سورت، سورتی است محکم که در او احکام و حلال «۱۱» و حرام باشد.
 وَ اَمَّا الَّذِیْنَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ و اما [آنان که در دل ایشان بیماری باشد] «۱۲» [

[۱۲۵-پ]

یعنی شک و نفاق سورت ایشان را رجس باز به رجس «۱۳» فزاید، یعنی کفر با سر کفر، یعنی ایشان عند نزول سورت کفر بیفزایند و
 حوالت با سورت هم از اینکه طریق است که گفته شد، و مثله
 قوله- علیه السلام: کفی بالسلامة داء،
 تو را درد تندرستی بس است، یعنی تندرستی درد است برای آن که درد عند آن حاصل آید و سلامت ادا به درد کند، و قال
 الشّاعر:

اری بصری قد رابنی بعد صحّة و حسبک داء ان تصح و تسلما

(۱). کذا در اساس، او، اج، بم، لب: موجود را علی. (۱۲-۱۰-۹-۷-۶-۵-۴-۲). اساس: بریدگی دارد، به قیاس با نسخه آو،
 افزوده شد.

(۳). کذا: در اساس (!) همه نسخه بدلها: ... باشد که از معاصی او اجتناب کنند.

(۸). مل، مع: شادمانه اند.

(۱۱). همه نسخه بدلها: احکام حلال.

(۱۳). همه نسخه بدلها: رجس بر رجس.

صفحه : ۸۴

وَ مَا تُؤْتَا وَ هُم [کافِرُونَ] «۱»، «واو» اول، عطف است و دوم حال، و بمیرند ایشان و کافر باشند، یعنی علی کفرهم، بر کفر میرند.
 اَمَّا کلام در زیادت و نقصان ایمان: سلف بر آنند که، ایمان زیادت و نقصان پذیرد، و از صحابه روایت کرده اند و حدیث رسول-
 علیه السلام- که گفت:

لو وزن ایمان علی بایمان اهل الارض لرجح ایمان علی،

و مثل اینکه، عمر خطاب [گفت]

در حق ابو بکر صدیق. و از امیر المؤمنین روایت کرده‌اند که او گفت:

الایمان یبدو لمظنه بیضاء فی القلب فکلما ازداد الایمان عظمًا ازداد ذلك البیاض حتی بیض القلب کله، و ان التَّفَاق یبدو لمظنه سوداء فی القلب فکلما ازداد التَّفَاق ازداد ذلك السواد حتی یسود القلب کله،

گفت: ایمان پاره سپیدی باشد [که] «۲» در دل پدید آید، چندان که ایمان زیادت می‌شود آن سپیدی زیادت می‌شود تا همه دل سپید شود، و نفاق پاره سیاهی باشد که در دل پدید آید، چندان که نفاق می‌افزاید آن سیاهی می‌افزاید تا همه دل سیاه شود، آنگاه گفت: و ایم الله، به خدای که اگر دل مؤمن بشکافی سپید یابی، و اگر دل منافق بشکافی سیاه یابی. و از تابعین مانند اینکه حدیثها روایت کردند، و حقیقت او آن است که: آنچه زیادت گردد از ایمان، ادله و طرایق آن باشد که هر گاه که ناظر در دلیلی دگر نظر کند او را علمی دگر به مدلول حاصل شود، و یا «۳» آن کس که او ایمان به علم جمله داند، چون به تفصیل بداند، علم او زیادت شود چنان که یکی از ما چون عدد سورت‌های قرآن بر نماند «۴» جز که ایمان دارد که جمله قرآن حق است و صدق است و کلام خدای و وحی و تنزیل اوست آنگاه «۵» سورت‌های قرآن یک یک می‌آموزد و می‌شناسد و به هر یک ایمان زیادت «۶» می‌کند و از هر یکی وجه استدلال طلب می‌کند و دلیل می‌انگیزد بر آن که، نه کلام مخلوقان است و کلام خدای است زیادت در ایمان بر اینکه وجه باشد. اما، آن که

(۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، از قرآن مجید افزوده شد.

(۲). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۳). آو، آج، بم: ائما.

(۴). همه نسخه بدلها: قرآن نداند.

(۵). مل: آنگاه.

(۶). همه نسخه بدلها: تازه.

صفحه : ۸۵

ایمانی باشد ناقص، اینکه نه برای آن که «۱» ایمان عبارتی است از جمله علوم توحید و عدل، و از علوم عدل، [علم] «۲» نبوت و امامت و وعد و وعید که تا مجتمع نبود ایمان نخواند آن را، پس بعضی از اینکه علوم ایمان نباشد و اگر چه علم باشد.

قوله: أَوْ لَا یَزُونَ أَنَّهُمْ، «الف» استفهام راست و «واو»، عطف را و «لا» «۳» نفی را، و «۴» مراد به استفهام تقریب و ملامت است، و گفت: نمی‌بینند! جمله قراء به «یا» خواندند [علی الخیر من الغائب. و حمزه و یعقوب، به «تا» خواندند] «۵» خطاباً للمؤمنین، گفت: نمی‌بینی شما که مؤمنانی! که ایشان را، یعنی منافقان را به سالی در یک دو بار امتحان و ابتلا کنند به بیماری و اوجاع، و اینکه قول عطیه است. مجاهد گفت: به قحط [و] «۶» شدت. قتاده گفت: به غزو و جهاد، و گفتند: به دشمن، و گفتند:

ایشان را امتحان کنند نا یک بار معترف شوند و یک بار منکر، و اینکه سیرت منافقان باشد. مره الهمدانی گفت: فتنه اینکه جا کفر است، و اینکه بعید است. مقاتل حیان گفت: ایشان را رسوا کنند به اظهار نفاق، یمان گفت: به نقض عهد، و اولیتر حمل او باشد بر عموم. مره او مرتین، نصب او بر مصدر بود، کانه قال: فتنه او فتنین. ثم لا یتوبون و لا هم یدکرون، آنگاه ایشان نه توبه کنند و نه اندیشه کنند، نه با درگاه من آیند، و نه اندیشه باز آمدن کنند، و نه در آیات و عبر من تأمل و تفکر کنند، و الاصل یتدکرون.

وَ إِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً نَّظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ، حق تعالی در اینکه آیت هم ذکر منافقان کرد و غمز و لمز ایشان، و اظهار نفاق ایشان گفت: چون سورتی فرو فرستد «۷»، بهری از اینکه منافقان با بهری نگرند یعنی با یکدیگر نگرند. هیل یراکم من اخید، [در او

اختصاری هست، و التقدیر: و قالوا هل یریکم من احد [۸] و گویند: کس شما را می بیند [۹]! یعنی [۱۲۶-ر] هیچ کس را از مؤمنان به ما نظر هست، اگر کسی را به

-
- (۱). همه نسخه بدلها، بجز مل: اندک / اندک. [.....] [۶-۵-۲]. اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.
 - (۳). اساس: لام، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.
 - (۴). اساس و واو، که به قیاس با آو و دیگر نسخه بدلها زاید می نمود و حذف شد.
 - (۷). همه نسخه بدلها، بجز مل: فرو فرستند.
 - (۸). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.
 - (۹). آو، بم: می بینند.

صفحه : ۸۶

ایشان نظر باشد، بنشینند و بر جای نباشند. و اگر مسلمانان به خویشان مشغول باشند، برخیزند و بروند و باز گردند تا آن نشنوند ترس آن را که نباید که در حق ایشان بود. و بعضی دگر گفتند: ثُمَّ انصِرْفُوا، عن العمل بذلک، آنکه دعا کرد بر ایشان [و گفت: «۱» صِرْفَ اللّٰهِ قُلُوبَهُمْ، خدای دل ایشان بر گرداناد از رحمت خویشان عقوبه لهم علی کفرهم و نفاقهم، بیانش: بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ] [۲] لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ، حق تعالی گفت: آمد به شما پیغامبری هم از شما نه مجهولی که شما او را شناسی و حسب و نسب او و نفس و اصل او و دیانت و صیانت [۴] او. سدی گفت: من العرب من بنی اسمعیل، از عرب از فرزندان اسمعیل. عبد الله عباس گفت: در عرب هیچ قبیله نیست و الا در نسب رسول افتد از مضری و ربیعی و یمامی. صادق- علیه السلام- گفت: از ولادت جاهلیت چیزی به او نرسید، یعنی از پدران او هیچ کافر نبودند. ابو الحویرث روایت کند از عبد الله عباس که گفت، رسول- صلی الله علیه و آله- گفت:

ما ولدنی من سفاح اهل الجاهلیة شیء ما ولدنی الا نکاح کنکاح اهل الاسلام

گفت: مرا نژاد از سفاح اهل جاهلیت چیزی، و نژاد مرا الا نکاحی چون نکاح اهل اسلام، و اینکه هم دلیل است که از پدران او هیچ کافر نبودند. و در اخبار آمد که بعضی انبیاء بودند و بعضی اوصیا و بعضی ملوک، و جمله قراء خواندند: مِّنْ أَنْفُسِكُمْ، فی جمع نفس، و در شاذ عبد الله عباس [و ابن عتیبه] [۵] و عبد الله بن قسیط المکی [۶] و زهری و ابن محیص [۷]، و نیز روایت کرده اند از فاطمه زهرا- علیها السلام- که خواندند: من انفسکم به فتح «فا» بر

-
- (۱). اساس ندارد، از آو، افزوده شد.
 - (۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، از قرآن مجید افزوده شد.
 - (۳). آو، آج، بم، لب: تأخیر باشد، مل: خبر باشد و دعا، مج: خبر باشد.
 - (۴). آو، بم: وصایت.
 - (۵). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد، مل: ابن عمر.
 - (۶). اساس: بسیط المکی، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.
 - (۷). مج: ابن محیصن.

صفحه : ۸۷

افعل تفصیل از نفاست، به شما آمد پیغامبری از محتشمترین و نفیستترین شما. قتاده گفت: او را از شریفترین ایشان کرد تا حسد نبرند بر او به نبوت. یمان گفت: عالی نسبت، عزیز علیّه (۱)، سخت است بر او، چنان که گویند: عزیز علی، ای شقّ علی. ما عتّم، «ما» مصدری است، ای عتکم (۲) ای کفر کم و ضلالکم، سخت می‌آید بر او کفر و ضلال شما. ضحاک و کلبی گفتند: اثم و بزه و گناه شما. قتیبی گفت:

رنج شما و زیان شما. عبد الله عباس گفت: ضلال شما. ابن الانباری گفت: هلاک شما. حریص علیکم، حریص است بر شما، یعنی بر ایمان و صلاح شما. قتاده گفت: حریص است بر ضلال شما تا ایمان آرید. فراء گفت (۳): بخیل است به شما که در دوزخ شوی بالمؤمنین رؤف رحیم، به مؤمنان مهربان و بخشاینده است.

حسین بن الفضل گفت: هیچ پیغامبر را خدای تعالی به دو نام خود بر نخواند الا رسول ما را که او را گفت: رؤف رحیم در اینکه آیت، و خود را گفت: ... إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُفٌ رَحِيمٌ (۴).

یحیی بن جعهه گفت: عمر هر کس که او آیتی آوردی از قرآن ثبت نکردی تا دو گواه گواهی ندادی (۵) مگر اینکه آیت که اینکه دو آیت مردی بیاورد. چون بیاورد بنوشت و گفت: گواه نخواهم، کان و الله كذلك، به خدای که رسول خدای چنین بود. و گفتند: اینکه آخر آیتی است که از قرآن آمد و اینکه سورت آخر سورتی است که تمام فرود آمد از قرآن.

قتاده گفت: آخر القرآن عهدا بالسماء (۶) الایتان فی خاتمه براءة. و در خبر است که: صلاح صالح مردی در خواب دید رسول را- علیه السلام- که نشسته بود، و جماعتی صحابه با او نشستند (۷). مردی از جمله آشنایان در آمد و خواست تا بنشیند. رسول-

(۱). همه نسخه بدلها: عزّ. [.....]

(۲). اساس: عتّم، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۳). همه نسخه بدلها یعنی.

(۴). سوره حج (۲۲) آیه ۶۵.

(۵). مل، مج: ندادندی.

(۶). اساس: با بم، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۷). آو: نشسته بودند، آج، مل، لب: نشسته بود، مج: نشسته.

صفحه : ۸۸

علیه السلام- او را دست گرفتش و با بالای صحابه نشاندهش (۱)، مردمان گفتند: یا رسول الله؟ اینکه کیست که او را رفعت دادی بر بزرگان صحابه! گفت: اینکه مردی است که در عقب هر نمازی خاتمه سوره براءت بخواند، لقد جاءکم رسول من أنفسکم- الی آخره (۲).

فَإِنْ تَوَلَّوْا، اگر برگردند و پشت بر کنند و اعراض کنند از تو و ایمان به تو، فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ، بگو بس است [۱۲۶-پ] مرا خدای و با نصرت او و معاونت او، مرا به کس حاجت نیست، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، به جز او خدای دیگر نیست، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ [وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ] (۳)، بر او اعتماد کردم و توکل کردم، و او خداوند عرش بزرگوار (۴) است، و آنچه در عرش آمده است از اقوال و اخبار [گفته] (۵) شده است، فلا وجه لإعادته (۶).

(۱). آو، آج، لب: دست گرفت و بالای دست صحابه بنشانند، مل، مج: دست گرفت بر بالای صحابه نشانند.

(۲). همه نسخه بدلها: تا آخر سورت.

(۳). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، از قرآن مجید افزوده شد.

(۴). مج: بزرگ.

(۵). اساس: ندارد، از مج، افزوده شد.

(۶). آج تمت المجلدۃ التاسعة و يتلوه فی المجلدۃ العاشرة، قوله تعالى عزّ و علا فی اول سورة یونس - علیه السلام، و قد جعل المص المفسر قدس سره فی اصل تصنیفه و تألیفه الاولی مختتمه بآیه: اَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ... و الثانية مبتداه به آیه: وَ جَاءَ الْمُعَذَّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ... و نحن جعلنا هما كما ترى توفيقاً بين آخر الكتاب و تنصيفاً له فی الكتابة لدى الكتاب بل ذوی الالباب لتسهيل الحفظ و تحمیل العدلين فی كل باب وفق الله تعالى. و بورك له فی الدنيا و نفع له فی المرجع و المآب و اديم لصاحبه و وفق لاتمامه العبد الضعیف النحیف المذنب الرّاجی بالعمر السّعیّد و العیش الرّغید بمحمّد و آله الطّاهرين الشّافعين يوم الحساب، رحمۃ ربّه الروف الباری عبد الغفار بن عبد الواحد بن کمال الدّین عبد الله القرشي، فی تاریخ ثالث شهر ربیع الاول سنه تسع و اربعین و تسعمائة من الهجرة النبویة، اللّهم اغفر لصاحبه و ساعیه و کاتبه و قاریه و سامعه و مطالعه و ناظره بمحمّد و آله الطّیّبین الطّاهرين. نیز نسخه لب، پس از عبارت: فی كل باب وفق الله تعالى، افزوده است: اللّهم اغفر لصاحبه و ساعیه و کاتبه و قاریه، بصاحبه و سامعه و مطالعه و ناظره بمحمد و آله الطّیّبین الطّاهرين. تحریراً فی تاریخ بیست و پنجم شهر جمادی الاول سنه هزار و هفتاد به اتمام رسید سنه ۱۰۷۰. تمت و وفق لاتمامه الکاتب العبد الضعیف النحیف المذنب الرّاجی، میرزا علی کتاب نویس ولد درویش محمّد مشهدی.

صفحه : ۸۹

[سورة یونس]

«۱» اینکه سورت صد و نه آیت است و هزار و هشتصد «۲» و سی و دو کلمت است، و هفت هزار و پانصد و شست «۳» و هفت حرف است.

روایت است از ابو امامه از ابی کعب که رسول خدای - صلی الله علیه و آله - گفت: هر که او سورت یونس بخواند، خدای تعالی به عدد هر کس که ایمان داشتی «۴» به یونس، و آن که نداشت، و با عدد آنان که با فرعون غرق شدند، ده حسنتش «۵» بنویسد «۶».

[سورة یونس (۱۰): آیات ۱ تا ۱۱]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (۱) أَمْ كَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صَدَقَ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ (۲) إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۳) إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ

يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (۴)
هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ
يَعْلَمُونَ (۵) إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ (۶) إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَ
رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ (۷) أُولَئِكَ مَاوَاهُمْ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۸) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۹)
دَعَاؤُهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۰) وَ لَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ
اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجْلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۱)

[ترجمه]

به نام ایزد بخشاینده بخشایشگر

آن «۷» آیتها کتاب محکم است.

بود «۸»

(۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد، مج: سوره یونس علیه السلام.

(۲). مج: هفصد. [.....]

(۳). همه نسخه بدلها: شصت.

(۴). آو، بم، مل، مج: هر کسی که ایمان داشت.

(۵). آج، لب: ده حسنه در نامه اعمال او.

(۶). اساس: بنویسند، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد، مل و الله اعلم بالصواب.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مج: اینکه.

(۸). آج، لب: آیا بود.

صفحه : ۹۰

مردمان «۱» را عجیبی که وحی کردیم به مردی از ایشان که بترسان «۲» مردمان را و بشارت ده «۳» آنان را که بگرویدند «۴» که ایشان راست سابقه اخلاص نزدیک خدای ایشان، گفتند کافران: اینکه جادوی است روشن.

[۱۲۷-ر]

بدرستی که خدای شما، خدای است آن که بیافرید آسمانها و زمین در شش روز، پس مستولی شد بر عرش، تدبیر می کند کار را،

نیست شفاعت خواهی مگر از پس فرمان او، آن خدای است خداوند شما، پرستی [او را]، «۵» اندیشه نمی کنید «۶»؟

با اوست «۷» باز گشت شما جمله «۸»، وعده خدای است بدرستی. که او ابتدا کند خلق را آنگه باز آفریند تا پاداشت دهد آنان را که

ایمان دارند «۹» و عمل صالح کنند به راستان و آنان که کافر شدند ایشان را بود شرابی از آبی گرم «۱۰» و عذابی دردناک به آنچه

کافر شده باشند.

[۱۲۷-پ] «۱۱»

او آن خدای است که کرد آفتاب را روشنای «۱۲» و ماه را روشنای «۱۳» و بینداخت «۱۴» آن را جایها تا بدانید عدد سالها و شمار،

نیافرید خدای آن مگر براستی،

-
- (۱). آو، بم: مردمانش.
 - (۲). آو، آج، بم، لب: بیم کن.
 - (۳). همه نسخه بدلها: مژده ده.
 - (۴). آو، آج، بم، لب، بگرویده‌اند.
 - (۵). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.
 - (۶). مج: نمی‌کنند.
 - (۷). آو، وا اوست.
 - (۸). مج: همه. [.....]
 - (۹). مج: ایمان آرند.
 - (۱۰). آج، لب: شراب آب گرم.
 - (۱۱). اساس: نفصل، به قیاس با قرآن مجید تصحیح شد.
 - (۱۲-۱۳). آج، لب: روشن.
 - (۱۴). آو، بم: به اندازه کرد، آج، لب: به اندازه.

صفحه : ۹۱

تفصیل دهد»۱ آیتها را برای قومی که بدانند.

بدرستی که در گردش شب و روز و آنچه آفرید خدای در آسمانها و زمین دلیلهایی»۲ هست گروهی را که بترسند. آنان که امید ندارند ثواب ما، و راضی شدند به زندگانی دنیای نزدیکتر و ساکن شدند»۳ به آن، و آنان که ایشان از آیات ما غافل‌اند.

ایشان»۴ جایهای ایشان در دوزخ بود به آنچه کرده باشند [۱۲۸-ر].

آنان که ایمان دارند و کار نیکو کنند، ثواب دهد ایشان را خدای ایشان به ایمانشان، می‌رود در زیر آن جویها در بهشتها»۵ نعمت. دعوی ایشان در آن جا، مترها خدایا که توی، و تحیت ایشان در آن جا درود باشد، و باز پسین دعوی ایشان آن بود که گویند، سپاس خدای را»۶ خداوند جهانیان.

و اگر تعجیل کند خدای برای مردمان بدی تعجیل کردن ایشان [به]»۷ نیکی تا فراز رسد»۸ به ایشان اجل ایشان، رها کنیم آنان را که امید ندارند ثواب ما را در گمراهی ایشان تا متحیر شوند»۹.

(۱). اساس: تفصیل دهیم (با توجه به: نفصل)، با توجه به معنی آیه شریفه قرآن، آورده شد.

(۲). آو، بم، لب و آیتها.

(۳). آج، لب: بیارامیدند، آو، بم: بیارامند.

(۴). آو، بم: اوشان.

(۵). آو، آج، بم، لب: پر.

(۶). آج، لب: مر خدای را.

(۷). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۸). آو، بم، مج، لب: بگزارند، آج: بگذارند.

(۹). همه نسخه بدلها: کفرشان می گردند. [.....]

صفحه : ۹۲

قوله تعالی: الر، [الر] «۱» آیتی نشمرند کوفیان [چنان که] «۲»: (الم و طه)، برای آن که اینکه «۳» ملایم سر آیت نیست و آن دو هست. و ابن کثیر و نافع و ابو جعفر «۴»، الر به تفخیم خوانند، و حمزه و کسائی و ابو عمرو و ابن عامر، به امالت خواندند. و از عاصم خلاف است، هبیر «۵» از او امالت «۶» روایت کند و [دیگران تفخیم.

آنچه در حروف] «۷» [۱۲۸-پ]

مقطع آمده است گفته شد در سورة البقره. عکرمه و سعید جبر و شعبی گفتند: الر و حم و ن «۸» چون جمع کنی، الرّحمن باشد. قتاده گفت: من اسماء القرآن، ابو روق گفت: فاتحه السّورة، و گفتند: عزائم الله، و گفتند:

قسم و سوگند است. مجاهد و قتاده گفتند: مراد به آیات [آیات] «۹» توریت و انجیل و کتابهای پیشین است، برای آن که، تلک، اشارت باشد به مؤثی غایب. و دیگر مفسران گفتند: مراد به آیات، قرآن است و کتاب قرآن است، و حکیم و محکم «۱۰» است و اینکه به قرآن لایق است، و دگر آن که ذکرى نرفته است توریت و انجیل را، و قرآن را ذکر می رود و، تلک، مانع نیست از آن که اشارت باشد به حاضر چنان که گفت: الم، ذلک الکتاب... «۱۱»، و مراد قرآن است. پس تلک، اینکه جا به معنی هذبه باشد، و: ذلک آن «۱۲» جا به معنی هذا، چنان که رفته است. و حکیم، و محکم «۱۳» باشد به حلال و حرام و حدود و احکام. مقاتل گفت: [محکم است] «۱۴» از باطل، در او هیچ دروغ نیست، و اینکه فعلیل باشد به معنی مفعیل، کقول الاعشى فی وصف قصیده: ته:

و غریبه تأتی الملوک حکیمه قد قلتها ليقال من ذا قالها

و گفته اند: مراد حاکم است فعلیل به معنی فاعل، دلیله قوله: وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ... «۱۵»، حسن گفت:

حکیم، ای حاکم بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى «۱۶»، و بالنهي عن الفحشاء

(۹-۷-۲-۱). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۳). آو، آج، بم، لب لام.

(۴). آو، آج، بم، لب: جعفر.

(۵). لب: هبیره، آو، آج، بم، مل، مج: میسره.

(۶). مج: به امالت.

(۸). اساس: نون، با توجه به مج و ضبط قرآن مجید، اصلاح شد.

(۱۰). همه نسخه بدلها: حکیم محکم.

(۱۱). سوره بقره (۲) آیه ۱ و ۲.

(۱۲). اساس: اینکه، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۱۳). همه نسخه بدلها: و حکیم محکم.

(۱۴). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آج، افزوده شد.

(۱۵). سوره بقره (۲) آیه ۲۱۳.

(۱۶). مأخوذ از سوره نحل (۱۶) آیه ۶۰.

صفحه : ۹۳

و المنکر و البغی و بالجنة لمن اطاعه و بالنار لمن عصاه، گفت: قرآن کتابی است حکم کننده «۱» به عدل و احسان [عطا] «۲» و دادن خویشان و نهی کردن از کارهای زشت «۳» و منکر، و ظلم کردن و وعده بهشت آن را که طاعت دارد، و وعید دوزخ آن را که نافرمان باشد. عطا گفت: حاکم است به ارزاق و آجال بر وفق ارادت، آو بر حسب مصلحت.

أ کان لِلنَّاسِ عَجَباً، عبد الله عباس گفت: سبب نزول آیت آن بود که، چون رسول- علیه السلام- بیرون آمد به دعوی پیغامبری، کافران گفتند: خدای از آن بزرگتر است که او را از آدمیان پیغامبری «۴» باشد، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت مردمان را- یعنی اهل مکه را: عجب می آید آن که «۵» ما وحی کردیم به مردی از ایشان یعنی محمد- صلی الله علیه و آله. آن، مع الفعل در تأویل مصدر است در محل رفع [به] «۶» اسم کان، و عجباً، نصب است بر خبر کان، و التقدير: ا کان [ایحاوناً] «۷» الی رجل منهم عجباً، وحی کردن ما به مردی از ایشان عجب است؟ و قوله: أن أنذر الناس، آن مع الفعل در محل نصب است [به] «۸» آن که مفعول اوحیناست و در جای مصدر است، ای اوحینا الیه انذار «۹» الناس و تبشیرهم، گفت: مردمان را بترسان، یعنی کافران مکه را [و] «۱۰» مژده ده مؤمنان را که ایشان را بنزدیک خدای ایشان قدم صدق است. و ان مع اسمها و خبرها، در محل نصب است بوقوع البشارة علیه.

عبد الله عباس گفت: معنی قدم صدق، مزدی است نکو به اعمالی «۱۱» صالح که تقدیم کردند. ضحاک گفت: ثواب صدق، مجاهد گفت: اعمال صالح باشد. علی ابن ابی طلحه گفت از عبد الله عباس: آنچه سابق شده باشد ایشان را از سعادت در ذکر اول. قتاده گفت: سلف صدق. زید بن اسلم گفت: شفاعت رسول است- صلی الله علیه و آله. یمان گفت: ایمان ایشان است. عطا گفت: مقام صدق بود که

(۱). اساس: حکم کند، به قیاس آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. [...]

(۱۰-۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

(۳). مع: بنیت.

(۴). همه نسخه بدلها: پیغامبر.

(۵). مل: از آن که. (۹-۸-۷-۶). اساس: انذر، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۱۱). همه نسخه بدلها: اعمال.

صفحه : ۹۴

آن را زوال نبود و در او سختی نبود، بل نعمتی مقیم باشد و خلودی که با آن مرگ نبود. حسن گفت: عملی که تقدیم کرده باشند صالح بر آن قدوم کنند. ابو حاتم گفت: منزل صدق، نظیره قوله: رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ... «۱»، عبد العزيز بن يحيى گفت: معناه فی قوله: إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى... «۲»، زجاج گفت: منزلی رفیع باشد، و گفته‌اند: تقدیم «۳»

خداست - سبحانه و تعالی - اینکه امت را بر دگر امتان در بعث و نشور روز قیامت، و هو من

قوله - علیه السلام: نحن الاخرون السابقون يوم القيامة.

و قدم مقدّم، فعل به معنی مفعول، كالقبض و التّقص. آنکه اضافت کرد او را با صدق، و آن [از] «۴» صفت است، کمسجد الجامع و حب الحصید. ابن الاعرابی گفت: القدم المتقدّم فی الشرف، مرد پیشرو باشد در شرف، قال العجاج:

زل «۵» بنو العوام «۶» عن آل الحكم و ترکوا الملك لملك ذی قدم

ای، ذی اقدام، [او] «۷» ذی تقدّم «۸».

ابو عبیده و کسائی گفتند: هر [۱۲۹- ر]

سابقی در خیر و شرّ او بنزدیک عرب قدم باشد، يقال: لفلان قدم فی الاسلام «۹»، و له عندی قدم صدق و قدم سوء، و اینکه لفظ مؤنث است حملا علی قدم الجارحه، يقال قدم حسنه و قدم صالحه «۱۰»، قال حسان بن الثابت:

لنا القدم العليا اليك و خلفنا لأؤلنا فی طاعة الله تابع

و قال ذو الرمة:

لكم قدم لا ينكر الناس أنّها مع الحسب العادی طمّت علی البحر

و قال آخر:

(۱). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۸۰.

(۲). سوره انبیا (۲۱) آیه ۱۰۱.

(۳). آو، آج، بم: قدیم.

(۴). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

(۵). مل: قل.

(۶). آج، مل، مج، لب: العرام.

(۷). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد، آج، مج: ای.

(۸). آو، بم: مقدم. [...]

(۹). آو، بم: امساک

(۱۰). اساس: صالح، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

صفحه : ۹۵

قعدت «۱» بهم «۲» قدم الفخار و عودرت انسابهم منفضة «۳» من خالف

قال الكافرون، کافران گفتند: اینکه سحری است روشن، و «هذا» اشارت باشد به قرآن که ذکر او رفت فی قوله: «۴» تلك آیات الكتاب الحكيم، و کوفیان خواندند: إن هذا لساحرٌ مبینٌ بر وزن فاعل. بر اینکه «۵» قراءت، «هذا» اشارت باشد به رسول - علیه

السلام- حاشاه من ذلك.

قوله: إِنَّ رَبُّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ، حق تعالی گفت: خداوند شما آن خدای است که آسمانها و زمینها بیافرید در شش روز، به اینکه مدت انشا کرد و اختراع آن را «۶» با چندین انواع بدایع و عجایب. و بیان کردیم که لفظ «رب» در حق خدای تعالی مطلق گویند، و در حق جز خدای مقید. ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ، و بر عرش مستولی شد، و مثل اینکه آیت در «۷» سوره الاعراف ذکر برفت، و در خلق آسمان و زمین در اینکه مدّت، با آن که قادر بود که به یک طرفه العین بیافریند، در او دو قول گفتند: یکی آن که، دانست که فریشتگان را در آن لطفی و اعتباری باشد، و روا بود که دیگر «۸» مکلفان را چون بشنوند هم لطف باشد. و وجه دوم آن که: بتدریج آفرید، چنان که آدمی را بتدریج می‌رساند از حال به حال تا دورتر باشند از ابهام «۹» اتفاق و دعوی طبع و ایجاب و آنچه ملحدان و مبطلان گفتند فی قوله «۱۰»: يُدَبِّرُ الْأَمْرَ، کارها به تدبیر و تقدیر می‌فرماید. و ابو القاسم گفت: روا باشد که خلق آسمان و زمین به اینکه مدّت راست شود، و مقدور نبود به یک ساعت آفریدن، کالجمع بین الضدین و ان یکون الحركة الواحدة في محل. و اینکه چیزی نیست برای آن که اینکه اختراع جواهر است، و جواهر در وجود موقوف نیست بر وقتی دون وقتی، پس هیچ وقت نباشد و الا قادر الذات قادر باشد بر آن که چندان که خواهد بیافریند مادام تا در ازل نباشد، و نه چنین است جمع ضدین و احتیاج حرکت به «۱۱» محل، آنکه گفت:

(۱). آو، بم، فعدت، آج: فقدت، لب: قعدت.

(۲). آو، آج، بم، به.

(۳). اساس: مرفضة، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۴). آج، مل، مج، لب الر.

(۵). همه نسخه بدلها: و بر اینکه.

(۶). آو، آج، بم، لب: آنان را.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل تفسیر.

(۸). آج: ذکر.

(۹). آج، بم: ابهام.

(۱۰). مل، مج: و قوله، آو، آج، بم، لب: قوله.

(۱۱). آو، آج، بم، لب: در.

صفحه: ۹۶

ما من شَفِيعٍ، هیچ شفيعی نیست الا از پس فرمان او، یعنی تا او فرمان ندهد، کسی را شفاعت نرسد. و شفيع، سائل باشد در «۱» باب اسقاط مضار از غیرى، و اصحاب وعید گفتند: سائل باشد در حق غیرى زیادتی منافع. حق تعالی بیان کرد که: کس را شفاعت نباشد الا به فرمان خدای تعالی تا آنان که گفتند از مشرکان: ... هُوَ لَا يَشْفَعُ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ «۲»، اینکه بتان ما را شفيع باشند بنزدیک خدای، طمع بردارند و بدانند که اینکه شفاعت نرسد ایشان را و نه هیچ کس را تا خدای دستوری ندهد. و عرش محتمل است در لغت سه معنی را: یکی، به معنی ملک آمد، چنان که شاعر گفت:

أوا عرشي نلّم جانباه

دگر به معنی بناء، من قوله: ... وَ مِمَّا يَعْرِشُونَ» (۳)، و منه العریش» (۴). دگر به معنی سریر فی قوله: وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ» (۵)، و عرش خدای تعالی که آن را عرش عظیم خوانند از قسمت سیم» (۶) باشد، ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ، او خدای شماس است که از شما مستحق عبادت است به» (۷) نعمتهای که با شما کرد از اصول نعم که نعمت منعمان بی آن تمام نشود از حیات و قدرت و شهوت و نفرت و کمال عقل، فَأَعْبُدُوهُ، او را پرستی که سزاوار پرستش اوست به فعل اینکه نعمتها، أَفَلَا تَذَكَّرُونَ، اندیشه نمی کنی؟ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً، حق تعالی به طریق تذکیر نعمت خلق را دعوت کرد در آیت اول، باز در اینکه آیت به طریق ترهیب و تخویف و تحذیر گفت: مرجع و بازگشت شما برای جزا با اوست، و «جمیعاً» نصب او بر حال است، ای مجتمعی.

وَعَدَ اللَّهُ، نصب او بر مصدر است، ای وعد الله وعدا حقا، و قيل: وعد الله وعدا، و حق ذلك الوعد حقا، و روا بود که نصب او، «حقاً» بر حال بود. إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ، ابتدای خلق او کند و انشا و آغاز از عدم و هیچ نابوده باز اعادت کند پس از آن که [۱۲۹-پ]

نیست کرده باشد، و مراد به خلق، مخلوق است. و جمله قرآء انه

(۱). اساس حق غیری زیادت، به قرینه نسخه آو، و دیگر نسخه بدلهای، چون زاید می نمود، حذف شد. [.....]

(۲). سوره یونس (۱۰) آیه ۱۸.

(۳). سوره نحل (۱۶) آیه ۶۸.

(۴). اساس: العرش، به قیاس با نسخه مج، تصحیح شد.

(۵). سوره نمل (۲۷) آیه ۲۳.

(۶). آج: سوم، مل، لب: سیوم، مج: سه ام.

(۷). مج: با.

صفحه : ۹۷

خواندند به کسر همزه علی الابتداء، مگر ابو جعفر که خواند: «انه» به فتح همزه، علی تقدیر: لانه او بانه، كما قال الشاعر:

أ حَقًّا عِبَادَ اللَّهِ ان لست لاقيا بثينة او يلقى الثريا رقيها

قرآء گفت: فتح «الف» بر آن «۱» باشد مفعول حقا بود، ای حقا انه، چنان که در بیت هست. لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ، تا خدای - جل جلاله - آنان را که ایمان آورده باشند و عمل صالح کرده، جزا و پاداشت دهد به عدل و داستان» (۲) چنان که از حق ایشان هیچ نقصان نکند، آنکه ابتدای کلامی دیگر کرد [و گفت] «۳»: وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ، اما کافران را، ایشان را، شرابی باشد از حمیم، یعنی محموم، تافته، فعیل به معنی مفعول [باشد] «۴»، و عرب هر چه بجوشانند» (۵) آن را حمیم خوانند، قال المرقش «۶»:

و كل يوم لها مقطرة فيها كباء معدة و حميم

و عذاب أليم، و نیز ایشان را عذابی بود سخت مولم به درد آرنده بواجب و استحقاق به آن کفر که آورده باشند.

قوله: هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً، او آن خدای است که آفتاب» (۷) سبب» (۸) روشنای روز ساخت، و ماه» (۹) سبب روشنای شب. ابو علی گفت: ضیاء، از دو وجه بیرون نیست، یا جمع ضوء باشد کسوط و سیاط، یا مصدر ضاء یضوء [ضیاء] «۱۰» باشد، کقام» (۱۱)

قیاما، و عاذ عیادا» (۱۲). کلبی گفت: روی آفتاب و ماه اهل هفت آسمان را روشنای می‌دهد و پشتشان اهل هفت زمین را، و گفته‌اند: ضیاء، بلیغتر از نور باشد، برای آن آفتاب را ضیاء گفت و قمر را نور، و يقال: أضواء النّهار و انار اللیل و لا يقال: أضواء اللیل، و حق تعالی در آفتاب و ماه [د] «۱۳» و علامت و دلالت نهاد در گردانیدن

(۱). آو، بم: نه آن.

(۲). کذا در اساس و آج و آز و مل.

(۳). اساس: ندارد، از آج، افزوده شد.

(۴). اساس: ندارد، از مل، افزوده شد.

(۵). اساس: بجوشاند، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۶). اساس: امر القیس، به قیاس نسخه مل، و منابع لغت و شعر، تصحیح شد.

(۷-۹). آو، آج، بم، لب را.

(۸). مل: به سبب. [.....]

(۱۰-۱۳). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

(۱۱). آج، لب يقوم.

(۱۲). آو، آج، بم، مج، لب: عاد، عیادا، مل: اعداد اعیادا.

صفحه : ۹۸

ایشان در هوا معلق بی دعامه‌ای از زیر و علاقه‌ای از بالا، آنکه هر دو را به سیر مقدرّ کرد در اینکه بروج «۱» با ستارگان دیگر که آن را وصف کرد: ... بِالْحُنُسِ، الْجَوَارِ الْكُنُسِ «۲»، و سیر اینان چنان نهاد که راجع نشود «۳»، و قوله: وَقَدَّرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا، گفتند: قدر، به معنی جعل کرد برای آن متعدّی کرد آن را به دو مفعول. و بعضی دگر گفتند «۴»: آن خواست، و قدر له منازل، و آن را تقدیر کرد منزلی «۵». بعضی دگر گفتند: ضمیر راجع با قمر است، برای آن که او اقرب المذکورین است، و نیز برای آن که اعتنا به شأن او بیشتر «۶» است از آن که ماههای عرب بر اوست «۷» از محرم تا به ذو الحجه و معاملات و مداینات و آجال «۸» دیون و جز آن بر ماههایی است که علامت آن «۹» اهله باشد. و منازل، بیست و هشت منزل است بر عدد شبهای ماه، جز آن دو شب [که] «۱۰» در سرار «۱۱» در باشد که نبینند او را، و گفته‌اند: در نور آفتاب بود از وقت اجتماع تا به آن وقت که دوازده درج یا کما بیش [از] «۱۲» او باز پس افتد، علی خلاف بینهم فی ذلک، هر شب به یک منزل باشد از اینکه منازل، و نامهای منازل اینکه است:

الغفر، الزبانی، الاکلیل، القلب، الشّوْله، التّعایم، البلده، سعد الذّابح، سعد بلع، سعد السعود، سعد الاخبیه، فرغ الدّلو المقدم، فرغ الدّلو المؤخّر، بطن الحوت، الشّرطان «۱۳»، البطین، الثّریا، و الدّبران، الهقعه، الهنعه، الدّراع، الثّره، الطّرفه، الجبهه، الزّبره، الصّیرفه، العوّاء، السّماک، و اینکه اسماء کواکب است که منازل قمر باشد، و گفتند: اراد و قدرهما، یعنی برای آفتاب و ماه منزلی تقدیر کرد، و لکن اکتفا کرد به ذکر یکی از دگر «۱۴»، و چنان که گفت: وَاللّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ... «۱۵»، و چنان که شاعر گفت:

(۱). همه نسخه بدلها: اینکه دوازده برج.

(۲). سوره تکویر (۸۱) آیه ۱۵ و ۱۶.

(۳). آو، بم، مل، مج: نشوند.

(۴). اساس: گفت، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۵). آج، لب: منازل.

(۶). مل: اعتبارشان بیشتر، آو، آج، بم، مج، لب: اعتنا بشأن او بیشتر.

(۷). آج، لب: بروی است.

(۸). اساس: اوجال، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۹). مل عدد.

(۱۰-۱۲). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۱۱). اساس: سرا، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. [.....]

(۱۳). آج، مل، لب: الشرطین.

(۱۴). اساس: ذکر دو، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۱۵). سوره توبه (۹) آیه ۶۲.

صفحه : ۹۹

رمانی بامر کنت منه و والدی برینا و من جول الطوی رمانی

و منازل شمس با قمر «۱» و زهره و مشتری و مریخ و زحل و عطارد که جمله هفت‌اند، اینکه دوازده است که آن را بروج خوانند، و

آن: حمل است و، ثور و، جوزا و، سرطان و، اسد و، سنبله و، میزان و، عقرب و، قوس و، جدی و، دلو، و، حوت.

آنکه از تقدیر او - جل جلاله - آن است که: مقام اینکه کواکب در اینکه بروج مختلف ساخت، مقام ماه در هر برجی دو روز و

نیم «۲» باشد، و فلک به یک ماه «۳» ببرد، و مقام [۱۳۰- ر]

آفتاب در هر برجی یک ماه باشد، و فلک به یک سال ببرد، و مقام عطارد در هر برجی پانزده «۴» روز باشد، و فلک به شش ماه

ببرد، و مقام زهره در هر برجی بیست و پنج «۵» روز باشد و فلک «۶» ببرد، و مقام مریخ در هر برجی چهل و پنج روز باشد و فلک «۷»

ببرد، و مقام مشتری در هر برجی یک سال باشد و فلک به دوازده سال ببرد، و مقام زحل در هر برجی دو سال و نیم باشد و فلک به

سی سال ببرد.

و گفته‌اند: آفتاب چند صد و شصت بار ریع «۸» زمین است، و ماه از زمین «۹» مهتر است به سی و نه بار، و آفتاب از ماه مهتر است به

هزار و ششصد و چهل و چهار بار علی ما زعم اهل الحساب و الله اعلم بتحقیق ذلك.

آنکه بیان کرد که اینکه چرا کردم، گفت: لِتَعْلَمُوا عَیْدَ السَّیْنِ وَالْحِسَابِ، تا شما عدد سالها بدانی و حساب بشناسی برای آن که

حساب از دو گونه است: یکی حساب تازیان است، و آن بر ماه است، و یکی حساب پارسیان است، [و آن بر آفتاب است] «۱۰»،

اینکه بر فصول باشد و آن بر اهله.

آنکه گفت: اینکه همه بحق آفریدم نه بیاطل. بحکمت آفریدم نه بیازی، يُفَصِّلُ «۱۱» يُفَصِّلُ، به «یا» ردّ علی اسم الله تعالی، و باقی

قرآء به «نون» علی اخبار الله تعالی من «۲» نفسه علی سیل التعظیم، و قوله: ما خلق الله ذلك، اینکه اشارت است به خلق دون اعیان،

چه اگر اشارت به اعیان بود [ی] «۳» تلك گفتی «۴».

إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ، در اختلاف شب و روز، در اینکه سه قول گفتند:

یکی آن که، اختلاف آمد شد «۵» باشد، برای آن که بر خلاف یکدیگر باشند چه قطع مسافت باشد در جهات مختلف، و اکوان «۶»

به اختلاف جهات متضاد شوند فصل (۷) بر اختلاف، يقال: اختلفت الی فلان مدّه، آمد شد (۸) کردم بنزدیک فلان مدّتی، یعنی شب می آید و روز می شود. و روز می آید و شب می شود. و قولی (۹) دیگر آن است که: مختلف اند و با یکدیگر نمانند در شکل، چه یکی روشن و نورانی است و یکی تاریک و مظلم، پس از اینکه وجه به خلاف یکدیگرند. و قول سه ام (۱۰) آن است که:

مختلف اند در طول و قصر، گاه روز دراز است و شب کوتاه، و گاه شب دراز است و روز کوتاه، هر چه (۱۱) از شب بکاهد (۱۲) در روز افزایش، و هر چه از روز بکاهد (۱۳) در شب افزایش. و در سال دو روز باشد که شب و روز برابر باشد: یکی آن که، آفتاب به سر حمل فرود آید، و یکی که (۱۴)، آفتاب به میزان فرود آید. وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، و آنچه خدای تعالی در آسمان و زمین آفریده است. در آسمان: از ماه و آفتاب و ستارگان و بروج منازل و کواکب ثوابت و سیاره و انواع فرشتگان و عرش و

(۱). ترجمه همه نسخه‌ها با توجه به کلمه نفضل، می باشد. متن ترجمه قرآن مجید، «تفصیل دهد» است (رک: متن ترجمه آیه ۵ در همین سوره).

(۲). همه نسخه بدلها: عن.

(۳). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

(۴). مع: بودی.

(۵). بم، مل: آمد و شد.

(۶). اساس: و اگر آن، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۷). کذا در اساس و آو، آج، بم، مع، آز، آل، مل: به دو فصل.

(۸). بم: آمد و شد.

(۹). آو، آج، بم، آز: در قولی.

(۱۰). آو، بم: سیم، آج، مل، مع، لب: سیوم.

(۱۱). آو، آج، مل، مع، از: و هر چه، بم: تا هر چه.

(۱۲-۱۳). لب: بکاهد.

(۱۴). لب، آز: دیگر آن که، آو، آج، بم، مل: یکی آن که.

صفحه: ۱۰۱

کرسی و لوح و قلم و بهشت، و آنچه در زمین آفرید (۱) از انواع: حیوان و جماد از کوهها و دریاها و آدمیان و جنیان و بهایم و سباع و وحوش و طیور، آنچه تفصیل آن جز او نداند. لآیات، در اینکه جمله آیاتی هست و دلالتی و بیناتی آنان را که متقی باشند و از عقاب او بترسند و از معاصی او اجتناب کنند.

عبد الله عباس گفت: سبب نزول آیت آن بود که، کافران گفتند: ای محمد؟ آیتی بیار ما را تا ما به تو ایمان آریم. حق تعالی، اینکه آیت (۲) بفرستاد و گفت: اینکه همه، آیات و بینات و حجج و دلایل است بر الهیت و وحدانیت من، و لکن کسی را آیات باشد [که] (۳) در او نگرد.

آنگه گفت: إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا، آنان که (۴) ثواب ما امید ندارند و از عقاب ما بترسند و ایمان ندارند به بعث و نشور، و آن که ایشان را با نزد ما می باید آمدن و ملاقات (۵) حساب و کتاب. وَ رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا، و [به] (۶) زندگانی دنیا که نزدیکتر است

راضی شده‌اند» (۷) و همت «۸» ایشان از آن برتر نمی‌شود» (۹). و اطمینانوا بهما، و با دنیا ساکن شده‌اند و پشت به او باز داده و اعتماد کرده بر او، و آنان که از آیات و ادله و حجج ما غافل‌اند، بی‌خبراند.

عبد الله عباس گفت: مراد به آیت ما «۱۰»، قرآن است و محمد [علیه السلام] «۱۱» و حمل آن بر عموم کردن اولیتر باشد. و بعضی اهل لغت «۱۲» گفتند: رجاء، در آیت به معنی خوف است، چنان که هذلی گفت [۱۳۰-پ]:

إذا لسعتہ النحل لم یرج لسعها و خالفها فی بیت نوب «۱۳» عواسل «۱۴»

(۱). آو، آج، بم، لب، آز: آفریده است. [...]

(۲). آو، آج، بم، لب، آز: آیات.

(۳-۶). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

(۴). آو: آنا که / آنان که.

(۵). مل و.

(۷). مل: راضی شدند.

(۸). اساس: همه، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۹). اساس: نمی‌شوند، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۱۰). آج: آیات یا.

(۱۱). اساس: ندارد، از مل، افزوده شد.

(۱۲). آو، آج، بم، لب: اهل علم.

(۱۳). اساس: نور، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۱۴). اساس و دیگر نسخه بدلها: عوامل، به قیاس با منابع لغت و شعر، و چاپ مرحوم شعرانی، تصحیح شد.

صفحه: ۱۰۲

و علی ذلک فسیر قوله تعالی: ما لکم لا ترجون لله وقاراً «۱» - ای لا- تخافون لله عظمته. و تفسیر لقاء، پیش از اینکه مستقصی برفته است.

أولئک ما واهم النار، آنان که به اینکه صفت باشند از کافران، ایشان را ماوا و جای دوزخ است به آنچه کرده باشند، و اینکه هم از [آن] «۲» آیات «۳» است که دلیل می‌کند بر عدل خدای تعالی و آن که جزا بر عمل باشد.

إن الذین آمنوا و عملوا الصالحات، [گفت: آنان که بگرویدند و عمل صالح کردند، و اینکه آیت و امثال اینکه جمله دلیل است بر آن که عمل صالح از ایمان نباشد.] «۴» یهدیهم ربهم، خدای تعالی ایشان را هدایت دهد به ایمانشان.

هدی، در آیت به معنی ثواب است، یعنی ثواب دهد ایشان را به ایمانشان، نظیره قوله: ... و الذین قتلوا فی سبیل الله فلن یضل أعمالهم، سیدیههم و یصلح بهم «۵»، ای سبیبهم، برای آن که پس از کشتن و شهادت، هدایت به ایمان نباشد، و اگر شرح دهند بر هدایت به ره بهشت «۶» هم به معنی ثواب باشد. تجری من تحتهم الأنهار، در زیر ایشان جویها می‌رود و ایشان در بهشتهای نعیم «۷» باشند.

مجاهد گفت: یهدیهم بالتور علی الصراط، كما قال [الله] «۸» تعالی: ... و یجعل لکم نوراً تمشون به «۹».

در خبر است که رسول - صلی الله علیه و آله - جبریل را گفت:

کیف تجوز امتی الصراط،

امت من بر صراط چگونه گذرند «۱۰»! برفت و باز آمد و گفت:

خدایت سلام می کند و می گوید:

أنتك تجوز الصِّراط بنوری و علی بن ابی طالب یجوز الصِّراط بنورک و امتک تجوز الصِّراط بنور علی، فنور امتک من نور [علی] و

نور علی من نورک، و نورک من نور الله

، گفت: تو بر صراط به نور [۱۱] من گذری و علی بن

(۱). سوره نوح (۷۱) آیه ۱۳. (۱۱-۴-۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. [.....]

(۳). اساس: آیت، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۵). سوره محمد (۴۷) آیه ۴ و ۵.

(۶). مل، معج: بر بهشت.

(۷). آو، آج، بم: مقیم، آز: در بهشت مقیم.

(۸). اساس: ندارد، از آج، افزوده شد.

(۹). سوره حدید (۵۷) آیه ۲۸.

(۱۰). همه نسخه بدلها: بجز مل، گذارند.

صفحه: ۱۰۳

ابی طالب بر صراط به نور تو گذرد، و امت تو بر صراط به نور علی گذرند، و نور امت تو از نور علی باشد، و نور علی از نور تو، و نور تو از نور خدای.

و در خبر است که رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: چون بنده سر از گور بردارد، عمل صالحش پیش او آید بر نکوترین صورتی و هیأتی «۱»، او گوید: تو کیستی که من تو را بس نکو روی بینم و نکو سیرت و نکو طریقت مردی بینم! گوید: من عمل صالح توام، آنکه نور او شود و قاید او به بهشت. و کافر، چون سر از گور بردارد و عمل بد او در صورتی زشت و هیأتی زشت پیش او آید، او گوید: تو کیستی که من تو را مردی زشت روی و زشت سیرت می بینم! گوید: من عمل بد توام، [و با توام و] «۲» از تو مفارقت نکنم تا تو را به دوزخ سپارم، و اینکه، بر سیل مثل گفته است.

و بعضی دیگر گفتند: یهدیهم ربهم بایمانهم، الی الاعمال الصالحه، ای جعل ایمانهم لطفاً لهم فی الطاعات «۳» و الاعمال الصالحات «۴»، خدای تعالی به برکت ایمان ایشان را هدایت داد و لطف کرد تا عمل صالح کردند به ثواب، به بهشتی «۵» رسیدند که: تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ، که در آن جا جویها روان باشد از زیر ایشان، یعنی از زیر کوشکها و سریرها و بستانهای ایشان. و گفتند: مراد [آن] «۶» است که: تجری من دونهم و بین ایدیهم، مراد نه آن است که در زیر ایشان رود و ایشان زور «۷» آن، مراد آن است که، در پیش ایشان می رود تا ایشان را زهت باشد. و بعضی اهل معانی گفتند: در کلام حذفی و اختصاری هست، و تقدیر آن است که: یهدیهم ربهم بایمانهم الی مکان او الی جنه، تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ.

و در اخبار هست که: جویهای بهشت در اخادید و شقوق نرود، بل بر روی زمین رود و خدای تعالی بقدرت آن را راست می دارد «۸».

و در خبر است که: هر چهار جوی، به یک جای می‌رود از آب و می و شیر و

(۱). آو، بم، آز: بنیتی.

(۲). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۳). آج، لب، آز: فی الطاعة.

(۴). آج، مل، مج، لب، آز: الصالحة.

(۵). همه نسخه بدلها: به ثواب بهشتی.

(۶). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

(۷). آج، بم، لب، آز: زبر. [.....]

(۸). همه نسخه بدلها، بجز مل: می‌راند.

صفحه: ۱۰۴

انگین، و با یکدیگر آمیخته نشود. و بعضی دگر گفتند: مراد آن است که، تجری من تحت امرهم و فی تصرفهم، چنان که گفت: ... قَدْ جَعَلَ رَبُّكَ تَحْتِكَ سَرِيًّا^(۱)، و معلوم است که جوی در زیر مریم نبود، و آنما در حکم او بود و در تحت امر و فرمان او، و مثله قوله تعالی حکایه عن فرعون: أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي ...، ای فی حکمی و تحت تصرفی.

قوله: دَعَوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ، ای قولهم و کلامهم، سخن ایشان و گفتار ایشان در آن بهشتها آن بود که گویند^(۲): «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ» پاکی و منزهی از هر چه نقص باشد و عیب راه برد^(۳). طلحة بن عبید الله^(۴) گفت، از رسول - علیه السلام - پرسیدند که: تفسیر سبحان الله چه باشد! گفت:

هو تنزیه الله من کل سوء

تنزیه خدای باشد از همه بدی [۱۳۱- ر]. ابن الکوا از امیر المؤمنین علی پرسید که:

سبحان الله چه باشد! گفت:

۵ «کلمة رضیها الله لنفسه

، کلمتی است که خدای تعالی برای خود پسندیده است. مفسران گفتند: اینکه کلمه، علامتی باشد میان اهل بهشت و خدم ایشان در باب طعام، چون ایشان را آرزوی طعام و شراب باشد، گویند:

سبحانک اللهم...، ایشان طعام و شراب حاضر کنند بر خوانی نهاده، طول آن میلی در میلی بود، بر آن جا انواع طعام^(۶). چون از طعام و شراب فارغ شوند، شکر خدای بگزارند، فذلک قوله: وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. و مراد نه آن است که اینکه آخر سخن باشد [که پس از آن دگر سخن نگویند، یا اینکه سخن دگر نگویند، و لکن به اضافه به اول اینکه آخر باشد]^(۷) و حقیقت دعوی قولی باشد که به آن دعوت کنند با کاری. و تحیت، تکرمت باشد به حال نیکو، و از اینکه جا ملک را تحیت خوانند، و قال عمرو بن معدی کرب:

(۱). سوره مریم (۱۹) آیه ۲۴.

(۲). اساس: گوید، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۳). مل: عیب را بدان راه بود.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و میج: عبد الله.

(۵). مل: رضی الله.

(۶). مل و شراب بود.

(۷). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

صفحه: ۱۰۵

ازور بها ابا قابوس حتی انیخ علی تحیته بجند

ای علی ملکه، و قال زهیر «۱»:

من کل ما نال الفتی قد یلته الا التحیة

و سلام «۲» و خطاب نکو را تحیت از آن جا خوانند که، معنی او راجع است الی قولهم: احیاک الله حیة طیبة و حیاک الله ایضا. و تحیت اهل بهشت، سلام باشد، یعنی به سلامت رسیدی، بر یکدیگر سلام کنند چنان که در اینکه آیت گفت، و فریشتگان بر ایشان سلام کنند چنان که گفت: وَ الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ، سَلَامٌ عَلَيْكُمْ... «۳»، و خدای بر ایشان سلام کند چنان که گفت: سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ «۴»، و ابن کيسان گفت: افتتاح کلام به توحید و عدل کنند و اختتام به شکر و حمد، و قوله: اَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، «ان» مخففه است از ثقیله «۵»، و التقدير: انه الحمد لله، و «ها» ضمیر شأن و کار باشد، کقول الشاعر:

فی فنیة کسوف الهند قد علموا ان هالک کل من یحفی و ینتعل

و در شاذ بلال «۶» بن ابی برده و ابن محیص خواندند بتثقیل: ان الحمد لله «۷».

قوله: وَ لَوْ یُعَجَّلُ اللهُ لِلنَّاسِ [الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ، در آیت حذفی و اختصاری هست، و معنی آن است و تقدیر: و لو یجعل «۸» الله للناس] «۹» اجابة دعائهم فی الشَّرِّ کاستعجاله لهم «۱۰» بالاجابة فی الخیر لقضی الیهم اجلهم، ای لفرغ «۱۱» من هلا-کهم و عجل هلا-کهم. حق تعالی در اینکه آیت باز نمود که، آنچه از باب خیر باشد من به تو معجل دارم «۱۲»، و آنچه از باب شر باشد در آن تعجیل ننمایم، بل تأخیر کنم، گفت: اگر خدای تعالی تعجیل کردی در دعای آدمیان خود را یا یکدیگر را به شر، اجابت آن چنان که در باب خیر کرده است [و می کند] «۱۳» زود هلاک بر آمدی ایشان را، و اجل

(۱). همه نسخه بدلها: زهیر بن حباب الکلبی.

(۲). اساس: و السلام، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۳). سوره رعد (۱۳) آیه ۲۳ و ۲۴.

(۴). سوره یس (۳۶) آیه ۵۸.

(۵). اساس: ثقیل، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۶). اساس: هلال، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. [...]

(۷). آج، لب، از رب العالمین.

(۸). آج، لب، از: یعجل.

(۱۳-۹). اساس: افتادگی دارد، از آو، افزوده شد.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز لب: کاستعجالهم.

(۱۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: یفرغ.

(۱۲). همه نسخه بدلها: تعجیل دارم.

صفحه: ۱۰۶

مرگ به ایشان رسیدی.

مجاهد گفت: اینکه، آن باشد که مرد در وقت ضجارت بر خود و اهل و مال و ولد خود نفرین کند و گوید: لا بارک الله فیک و عجل الله هلاکک و دمر الله علیک، و آنچه بدین ماند خدای تعالی گفت: من اینکه دعا به تعجیل اجابت نکنم که دانم که اینکه دعا نه از دل کند «۱»، به وقت دوم پشیمان باشد و قتاده هم اینکه گفت.

شهر بن حوشب گفت: در بعضی کتب خوانده‌ام که، خدای تعالی فریشتگان موکل را گوید: آنچه بنده من در حال ضجارت گوید، بر او منویسی [و مثله فی المعنی قوله: وَ يَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالْشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا] «۲» [«۳»]، و قوله: لَقَضَىٰ إِلَيْهِمْ أَجَلَهُمْ، عامه قراء خواندند: لَقَضَىٰ إِلَيْهِمْ، بر فعل مجهول، و رفع [اجل، مگر ابن عامر و یعقوب، و در شاذ عوف و عیسی که ایشان خواندند: لقضی الیهم] «۴» اجلهم، بر فعل مستوی، اسنادا الی اسم الله تعالی، و نصب اجل بوقوع الفعل علیه «۵». و اعمش خواند: لقضینا الیهم اجلهم، و در مصحف عبد الله مسعود چنین است. و بعضی مفسران گفتند: آیت در نضر بن الحارث آمد آن جا که دعا کرد:

اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ «۶» - الایه، و «لام» فی قوله: لَقَضَىٰ، جواب «لو» است، و «لو» چون در اثبات شود و جوابش هم اثبات باشد به معنی امتناع چیزی بود از برای امتناع چیزی دیگر، چنان که در آیت هست، و قوله: استعجالهم، نصب او بر مصدری است لا- من لفظ الفعل، و اضافت مصدر با مفعول است، و مثله قولهم «۷»: ضربته «۸» ضرب زید عمرو، ای ضربا مثل ضرب عمرو زیدا، و قوله: إِلَيْهِمْ، برای آن گفت که در قضی معنی فرغ مضممر کرد و او را به الی «۹» تعدیه کنند، و مثله قوله: لِلَّذِينَ يُؤَلُّونَ مِنْ نِسَائِهِمْ... «۱۰»، برای آن که در اینکه «۱۱» «ایلاء»، معنی تبعید است، چون اینکه معنی در او تضمین کرد تعدیه کرد

(۱). آو، آج، بم: کنند.

(۲). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۱.

(۳-۴). اساس: افتادگی دارد، از آو، افزوده شد.

(۵). آو، آج، بم، مج، آز: الیه.

(۶). سوره انفال (۸) آیه ۳۲.

(۷). اساس: قوله، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۸). همه نسخه بدلها: ضربه.

(۹). آو، آج، بم، آز: علی. [...]

(۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۲۲۶.

(۱۱). همه نسخه بدلها: آن.

صفحه: ۱۰۷

او را به حرفی که بعد را به آن تعدیه کنند. بعضی دگر گفتند: «لام» [و] «ا» «الی»، متعاقب باشد «۲» در باب تعدیه فعل به او، تقول «۳» العرب [۱۳۱-پ]: قضیت الیه، و الاصل: قضیت له، كما یقال: اوجبت له، و الاصل: اوجبت الیه، قال الله تعالی: بِأَن رَّبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا «۴»، و یقال: فرغت الی فلان و لفلان، و قوله «۵» تعالی: سَيَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهُ الثَّقَلَانِ «۶». و قضا «۷» در مثل اینکه موضع «۸»، بن در آوردن باشد و تمام بستدن، یقال: قضیت الامر فانقضی، ای اتممته فتم، و منه قوله تعالی: فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ... «۹»، یعنی اجل به ایشان آن جا آمد «۱۰» و بن اجل ایشان بر آرند، و مرگ به ایشان رسانند. فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا، «فا»، تعقیب راست، و از پس رها کنیم آنان را که امید لقاء ما ندارند، یعنی به قیامت ایمان ندارند و امید ثواب من «۱۱» ندارند و از عقاب ما ترسند تا در جهل و تعدی و طغیان خود متحیر [و] «۱۲» متردد می گردند و می آیند و می شوند، و اینکه کنایت است از خذلان بر سبیل عقوبت بر «۱۳» کفر متقدم و تخلیت خدای تعالی میان ایشان و میان خود، سخطا علیهم بکفرهم، و قوله: يَعْمَهُونَ، در محل حال است، و العمه التَّحِيرُ و التَّرَدُّدُ. [قوله تعالی] «۱۴»:

[سوره یونس (۱۰): آیات ۱۲ تا ۲۱]

[اشاره]

وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكِ زُيِّنَ لِلْمُؤْمِنِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۲) وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِن قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَ مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكِ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ (۱۳) ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِن بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ (۱۴) وَ إِذَا تَتَلَوَّا بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَن أُبَدِّلَهُ مِن تِلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتَ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۵) قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۶) فَمَن أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ (۱۷) وَ يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَ لَا يَضُرُّهُمْ وَ يَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُبْتُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ شُجْرَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۱۸) وَ مَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَفُضِّتْ سِيِّئَتُهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۹) وَ يَقُولُونَ لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانظُرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ (۲۰) وَ إِذَا أَدْفَنَّا النَّاسَ رَحِمَةً مِّن بَعْدِ ضَرَاءِ مَسْتَهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلْ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنْ رُسُلُنَا يَكْتُوبُونَ مَا تَمَكُرُونَ (۲۱)

[ترجمه]

چون برسد به مردم سختی بخواند ما را بر پهلویش یا نشسته یا ایستاده، چون برگشاییم از او سختیش، برود پنداری که نخواند ما را تا رنجی که رسید به او، همچنین بیاراستند «۱۵» برای اسراف کنندگان آنچه می کردند ایشان.

(۱۴-۱۲-۱). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۲). مع: باشند.

- (۳). آو، آج، بم، مل: يقول.
 (۴). سوره زلزله (۹۹) آیه ۵.
 (۵). آو، بم، مج: قال، آج، لب، آز: قال الله.
 (۶). سوره رحمن (۵۵) آیه ۳۱.
 (۷). مل: قضی.
 (۸). آو، آج، بم: معنی.
 (۹). سوره قصص (۲۸) آیه ۱۵.
 (۱۰). مل، مج، لب: انجامند، آو، آج، بم: بر آرند.
 (۱۱). همه نسخه بدلها: ما.
 (۱۳). آو، آج، بم: و. [.....]
 (۱۵). آو، بم: بیارسته‌اند.

صفحه: ۱۰۸

[۱۳۲-ر]

بدرستی هلاک کردیم ما جماعات را از پیش شما چون ستم کردند و آمد به ایشان پیغامبرانشان به حجتها و ایمان نیاوردند، همچنین پاداشت «۱» دهیم گروه کافران را.

پس کردیم شما را خلیفتان در زمین از پس ایشان تا بنگریم که چگونه می‌کنی.

و چون بخوانند بر ایشان آیتهای ما روشن، گویند آنان که امید ندارند دیدار ما «۲» بیار قرآنی جز اینکه یا بدل [کن] «۳» آن را، بگو: نباشد مرا که بدل کنم آن را از بر خود، من پیروی نمی‌کنم مگر آن را که وحی کند «۴» به من، من می‌ترسم اگر عاصی شوم در خدایم عذاب روزی بزرگ.

بگو اگر خواستی خدای «۵»، نخواندمی «۶» آن را بر شما «۷» و نه بیاگاهانیدی «۸» شما را به آن باستادم در شما عمری از پیش اینکه، خرد نداری.

[۱۳۲-پ]

کیست ستمکارتر از آن که فرو بافد «۹» بر خدای دروغی یا دروغ دارد آیات او را که او ظفر نیابد گنهکاران.

و می‌پرستند از فرود خدای آنچه زیان نکند به ایشان و سود نکند ایشان را، و می‌گویند اینان شفاعت خواهان ما «۱۰» اند بنزدیک خدای، بگو: خبر می‌دهی «۱۱» شما

(۱). آج، لب: پاداش.

(۲). آو، آج، بم، لب: ثواب ما.

(۳). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۴). آو، آج، بم، مج: وحی می‌کنند.

(۵). آو، آج، لب: خواهد خدای.

(۶). اساس: نخواندی، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد

- (۷). آو: ور شما، آج: در شما.
 (۸). آو، آج، بم: بیا گاهانیدمی.
 (۹). آو: فرابافند.
 (۱۰). آو، آج، لب: شفیعان ما.
 (۱۱). آج، لب: چه خبر می دهید.

صفحه : ۱۰۹

خدای را به آنچه او نداند در آسمانها و نه در زمین، منزّه است او و بزرگوار از آنچه انباز می گیرند. و نبودند مردمان مگر یک گروه، خلاف کردند «۱» و اگر نه سخنی است سابق شده از خدای تو، حکم کردند «۲» میان ایشان در آنچه در آن خلاف می کردند «۳».

[۱۳۳-ر]

و می گویند چرا فرو نفرستادند بر او آیتی از خدایش «۴» بگو که: غیب خدای راست، گوش داری که من با شما از گوش دارندگانم.

و چون بچشانیم مردمان را رحمتی «۵» از پس سختی که رسد ایشان را چون بنگری ایشان را مگری بو [د] «۶» در آیات [ما] «۷» بگو خدای زود عقابتر «۸» است، و «۹» پیغامبران ما، یعنی فریشتگان می نویسند آن مکر که شما می کنی.

قوله تعالی: وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ، حق تعالی در اینکه آیت جزع آدمی و قَلَّتْ صبر او بیان کرد و باز نمود که: چون ادنی «۱۰» مایه رنجی به او رسد [در درگاه من آید و خویشتن با دعا و تضرع دهد علی الحالات، گفت: چون آدمی را رنج رسد] «۱۱» از بیماری و درویشی و هر رنجی که مردم را رسد. و ضرر، بر درویشی و بیماری بیشتر حمل کنند، در دعا گیرد و ما را خواندن گیرد در سایر احوال «۱۲» اگر بر

- (۱). آو، آج، لب: اختلاف کردند.
 (۲). آو، آج، لب: حکم کردند. [.....]
 (۳). آو، آج، لب، خلاف می کنند.
 (۴). اساس: خدایشان، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.
 (۵). آو: بخشایش، آج، مج، لب: بخشایشی.
 (۶-۷). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.
 (۸). آو، آج، لب: زود عذابتر.
 (۹). آو، آج، لب: که.
 (۱۰). همه نسخه بدلها، بجز مج: به آدمی.
 (۱۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.
 (۱۲). همه نسخه بدلها: احوالش.

صفحه : ۱۱۰

پهلوی خفته باشد و اگر بر جای نشسته باشد و اگر بر پای استاده باشد، از برای کشف ضرّ و بلا را، و غرض او آن باشد نه طلب ثواب آخرت. و قوله: لَجْنِبِهِ، ای مضطجعاً لجنبه، یقال: فلان مضطجع لجنبه و علی جنبه، و سقط لجنبه و علی جنبه و خرّ علی وجهه و علی وجهه، و نصب همه بر حال است. آنکه «۱» ما کشف ضرّ او کنیم و رنج از او برداریم و از بیماری او را شفا دهیم و درویشی و تنگدستی از او ببریم. مَرّ، ای استمرّ علی طریقه الاولی، با سر طریقه اول شود باز «۲» دعا رها کند و آن بلا فراموش کند و با سر غفلت و معصیت شود، کَانَ لَمْ یَدْعُنَا، «کاف» تشبیه است و «انّ» مخففه است از ثقیله و هر چه امثال اینکه است من قوله تعالی: کَانَ لَمْ یَغْنُوا فِیْهَا... «۳»، و: کَانَ لَمْ تَغْنِ بِالْأَمْسِ... «۴»، و: کَانَ لَمْ یَلْبَثُوا... «۵»، همه اینکه حکم دارد و ضمیر شأن و کار در او مضمر بود، و التّقدیر: کأنه لم يدعنا، و قال الشّاعر:

کان لم یكونوا حمی متقی اذا الناس اذ ذاک من عزّ بزّ

ای، کانهم لم یكونوا، پنداری هرگز ما را نخوانده است الی ضرّ، ای لضرّ، برای محنتی که به او رسید و او را پیش آمده. و «الی»، اینکه جا به جای «لام» است، چنان که بیان کردیم که اینکه دو حرف متعاقب «۶» باشند. آنکه گفت: کَذَلِکَ زُیْنٌ، همچنین بیاریند برای مسرفان «۷» و متعدّیان عمل ایشان. و «ما» مصدریه است، و معنی آن که: عمل ایشان بر چشم ایشان نکو باشد از آن جا که اندیشه نکرده باشند و ندانسته، چنان که گفت: ... وَ هُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً «۸»، و اضافت فعل ممکن است [۱۳۳-پ] که با شیطان حوالت باشد به اغراء و اغواء، و رواست که با خدای بود به خلق شهوت، چه خلاف نیست که شهوت به قبایح خدا آفریند، آنکه یاد دارد «۹» خلقان را هلاک آن ظالمان و کافران که پیش ایشان بودند.

(۱). همه نسخه بدلها که.

(۲). اساس: از، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

(۳). سوره اعراف (۷) آیه ۹۲.

(۴). سوره یونس (۱۰) آیه ۲۴.

(۵). سوره یونس (۱۰) آیه ۴۵. [...]

(۶). آو، آج، بم: معاقب.

(۷). اساس: مشرکان، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۸). سوره کهف (۱۸) آیه ۱۰۴.

(۹). همه نسخه بدلها: یاد داد.

صفحه : ۱۱۱

وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا، به حقیقت «۱» و درست ما هلاک کردیم آن جماعت را. و قرون، جمع قرن باشد، و اهل هر عصر را قرنی خوانند. لَمَّا ظَلَمُوا، چون بیدادی «۲» کردند. چه به کفر و معصیت و ظلم بر خود، و چه به تعدّی بر دیگران به انواع عذاب «۳» و نکال و استیصال. وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ، و پیغامبران با ایشان آمدند با معجزات. «با»، روا بود که تعدّی را باشد و روا بود که به معنی مع بود، کقولهم: اشتریت الدار بالآنها، ای مع آلاتها. عبد الله عباس گفت قرنی هشتاد سال باشد. وَ مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا، ایشان ایمان نیاوردند «۴» و از اهل ایمان نبودند، و اینکه «لام» برای تأکید نفی است، کقولهم: ما کنت لافعل کذا، من از آنان نه ام که اینکه کار کنم، چون خواهند «۵» که مبالغت کنند «۶» در نفی. کَذَلِکَ نَجَزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ، ما چنین پاداشت دهیم گروه

گناهکاران را.

حق تعالی گفت: من ایشان را به گناهشان هلاک کردم و شما را از پس ایشان در زمین خلیفه کردم. و خلیفه، فعلیه باشد به معنی مفعله باشد، یعنی باز گذاشته. و «ها» در او مبالغت را باشد، کعلامه و نسابه. و هر که از پس دیگری باشد او را خلیفه خوانند چنان که آدم را چون از پس جان بود. آنگه بیان غرض کرد، گفت: اینکه استخلاف و ایشان را بردن و شما را بر جای ایشان رها کردن برای آن است تا بنگرم (۷) که چه خواهی کردن، و اینکه بر سبیل تنبیه و زجر و وعظ است، یعنی دیدم که ایشان چه کردند، اکنون بنگرم تا شما چه خواهی کردن، و معنی آن که: نگر؟ آن نکنی که ایشان کردند تا آن نبینی که ایشان دیدند از عذاب و نکال. آنگه با حکایت احوال قوم رسول آمد، گفت: وَإِذَا تُلِي عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ، چون آیات ما بر ایشان خوانند در آن حال که روشن و مبین باشد و در او هیچ اشتباه و التباس (۸) نباشد. و نصب بَيِّنَاتٍ بر حال است. قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا،

(۱). مل: به تحقیق.

(۲). همه نسخه بدلها: ظلم و بیداد می کردند.

(۳). مل: عقاب.

(۴). اساس: آوردن، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۵). همه نسخه بدلها: خواهد.

(۶). همه نسخه بدلها: کند.

(۷). آج، لب، آز: مگر.

(۸). اساس: قیاس، با توجه نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

صفحه: ۱۱۲

گویند آنان که به بعث و نشور و ثواب و عقاب و جزاء و لقاء ایمان ندارند، امید (۱) ثواب ندارند و ترس عقاب، گویند: ائت بقران غیر هذا، قرآنی دگر بیار جز از اینکه یا بدل کن آن را به قرآنی دگر، جواب ده ای محمد ایشان را و بگوی که: مرا نباشد که آن را بدل کنم از بر خود، و اصل تلقاء، جهت برابر باشد، و مراد آن است که:

من عند نفسي. إِنْ أَتَبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ، «ان»، به معنی «ما» ی نفی است، بگو که من متابعت نکنم الا آن را که به من وحی کرده باشند، یعنی که من [جز] (۲) از وحی نگویم و از تلقاء نفس خود هیچ نگویم، چه اگر چنین کنم ایمن نباشم از عذاب روزی عظیم، یعنی روز قیامت. و آن کس که بدین آیت تمسک کرد در آن که نسخ قرآن به سنت نشاید کردن برای آن که رسول می گوید: مرا نباشد که آن را بدل کنم از خود، او را گوئیم: اینکه مسلم است که رسول را اینکه نباشد و جز به وحی نگوید، و لکن آنچه او گوید از سنت که قرآن بدان نسخ کنند، نه از او باشد، از خدای تعالی بود، چه او از خویشتن هیچ چیزی نگوید مگر به وحی، بیانه: وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (۳)، پس استدلال به اینکه آیت در اینکه باب بعید است.

آنگه تنبیه کرد ایشان را بر نبوت خود و صحت [قول] (۴) خود گفت: بگو ای محمد: [قُل] (۵) «وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ، وَنَهَ خدای شما را به آن اعلام کردی، يقال: ذریت کذا و

(۱). مل: و امید.

(۲-۴). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. [.....]

(۳). سوره نجم (۵۳) آیه ۳ و ۴.

(۵). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه مل، از قرآن مجید افزوده شد.

(۶). همه نسخه بدلها: تعرض مثل اینکه.

(۷). همه نسخه بدلها اکنون.

صفحه: ۱۱۳

بکذا، و أدرانی فلان، ای اعلمنی «۱». سیبویه گفت: با [یا] «۲» فصیح تر است، برای آن که لغت قرآن بر اینکه است، و حسن بصری خواند در شاذ: و لا ادراؤتکم به، [ای] «۳»، و لا اعلمتکم به، و اینکه لغت بنی عقیل است که ایشان با «الف» گردانند، و همچنین لغت طیّ یقولون: اعطأت و لبأت، بمعنی اعطیت و لبیت للجاریه «۴» و التّاصیه جارة و ناصاه، و انشد المفضّل [۱۳۴-ر]:

الأذنت اهل الیمامه طیّء بحرب کناصاه الاغز المشهّر

قالوا: بقی و رضی و نهی، بمعنی بقی و رضی و نهی، قال زید الخیل «۵»:

لعمرک ما اخشی التّصلعلک ما بقا علی الارض قیسی یسوق «۶» الابعرا

و قال آخر:

لزجرت قلبا لا یزیغ لزا جر انّ الغوی اذا نهی لم یعتب

ای، اذا نهی. و بزّی روایت کرد عن ابی کثیر «۷»: و لأدریکم، بر اثبات و ایجاب، [ای] «۸» و لأعلمکم الله به، اگر خدای خواستی من نخواندمی بر شما، [بل] «۹» خدای اعلام کردی شما را. عبد الله عتّیاس خواند: و لا اندرتکم به، من الانذار، و من شما را به آن نترسانیدمی. آنگه بر اینکه قول حجّت آورد، گفت: فقد لبثت فیکم عمرا من قبله، گفت: من پیش از اینکه عمری [در میان] «۱۰» شما زندگانی کردم و آن چهل سال بود، که اتفاق است که: خدای تعالی رسول را به چهل سالگی فرستاد- و به مکه ده «۱۱» سال مقام کرد و به مدینه سیزده سال «۱۲» و چون با جوار رحمت ایزدی شد شست «۱۳» و سه سال بود او را، از اینکه جا گویند: چهل سال عمری باشد اگر اینکه کاری بود [ی] «۱۴» ساخته و انداخته من پیش از اینکه بر من اثر [ی] «۱۵» بودی. أ فلا تعقلون، عقل

(۱). آج، آز، علمنی. (۱۵-۱۴-۳-۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

(۴). اساس: للحاره، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۵). آو، آج، بم، لب: زید بن الخیل.

(۶). اساس: یسوی، به قیاس با نسخه مج، تصحیح شد.

(۷). آج، مل، مج، لب، آز: ابن کثیر. (۱۰-۹-۸). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۱۱-۱۲). کذا در جمیع نسخ، ظاهرا مدّت توقف نبی اکرم (ص) در مکه ۱۳ سال و در مدینه ۱۰ سال بوده است. در کشف الاسرار

و عدّه الابرار (ج ۴ ص ۲۶۴) آمده است. قال ابن عباس: نبی رسول الله و هو ابن اربعین سنه و اقام بمکه ثلث عشره سنه و بالمدينه

توفی و هو ابن ثلث و ستین سنه.

(۱۳). همه نسخه بدلها: شصت.

صفحه: ۱۱۴

نداری شما یا عقل را کار نمی‌بندی! و صورت استفهام است و مراد تقریر است و ملامت.

آنکه گفت بر سبیل تعجب و ملامت: فَمَنْ أَظْلَمُ ظاهر استفهام است و معنی توبیخ و تقریر، گفت: کیست بیداد‌گرتر (۱) و ظالمتر از آن کس که او بر خدای دروغ فرو بافد؟ و افتراء، اختراع دروغ باشد از خویشتن که کس نگفته باشد، و دروغ ایشان بر خدای آن بود که، با او انباز کنند (۲) و او را زن و فرزند گفتند، و در او جبر گفتند که: لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا... (۳)، به بدل عدل و توحید، جبر و تشبیه گفتند: أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ، [یا] (۴) به آیات او تکذیب کند و آن را دروغ دارد از محمد و قرآن که معجز اوست و دیگر معجزات او. آنکه گفت: آنه، و [ها] (۵)، ضمیر شأن و کار راست، یعنی شأن و کار چنین افتاد (۶) که گناهکاران یعنی کافران فلاح و ظفر و نجات نیابند.

و يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ، آنکه وصف کرد ایشان را، گفت: می‌پرستند (۷) بدون خدای تعالی یعنی جز او. [و] (۸) گفتند: فرود او بتانی را. و «ما»، نکره موصوفه است و صالح بود لفظ او واحد و تنبیه و جمع را، و التَّقْدِيرُ: و يعبدون من دون الله شیئا، او اشیاء، که از صفت او آن است که: هیچ مضرت نکند ایشان را از آن جا [که] (۹) قادر نباشد بر آن، و هیچ منفعت نکند از آن که نتواند. و آنکه (۱۰) چون ایشان را از آن پرسند که چرا پرستی اینان را! گویند: هُوَ لَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ، اینان شفیعان مانند نزد خدای تعالی، و سبب آن بود که ایشان گفتند: عبادات ما خدای را بنشاید، ما از جمله آفریده‌های او چیزی اختیار کنیم و توجیه عبادت کنیم به او تا ما را به او نزدیک کند و شفیع ما باشد پیش او. [و] (۱۱) اینکه اعتقادی باطل است که عقل و شرع مخالف است اینکه را، و ظنی خطاست که ایشان بردند که عبادت غیر او [را بشاید و] (۱۲) ایشان را نافعتر بود از آن که عبادت او. حسن گفت: آن خواستند که اینان

(۱). آو، آج، بم، لب: بیداد کارتر. [...]

(۲). همه نسخه بدلها: بجز مل: گفتند، مل: گرفتند.

(۳). سوره انعام (۶) آیه ۱۴۸. (۱۲-۱۱-۹-۸-۵-۴). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

(۶). آو: افتا/ افتاد.

(۷). اساس: می‌پرستیدند، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۱۰). مل: آنگاه.

صفحه: ۱۱۵

شفیعان مانند در اصلاح معاش ما که ایشان به بعث و نشور ایمان نداشتند و سخن ایشان اینکه بود که، خدای تعالی حکایت کرد: وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ... (۱)، آنکه رسول را فرمود که بگو ایشان را بر سبیل الزام: أَلَمْ تَبَيِّنْ لِلَّهِ، شما آمده‌ای تا خدای را خبر دهی از چیزی که او نداند، و آن شفاعت اصنام است، و اینکه چیزی است که در علم خدای نیست، از آن جا که اینکه را اصلی نیست و اگر اینکه را اصلی بودی خدای دانستی، پس شما آمده‌ای تا خدای را چیزی بیاموزی که خدای نمی‌داند، و اینکه بر سبیل الزام می‌گوید بر طریق تهکم و سخریت. آنکه تنزیه کرد خود را و گفت: شَيْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ، منزّه است و پاکیزه از آن که با او انباز گیرند.

قوله: وَ مَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا، حق تعالی در اینکه آیت خبر داد که: مردمان همه یک امت بودند، و امت جماعتی

باشند مجتمع بر امری و مستمرّ بر طریقتی «۲»، و اصل او از اُمّ باشد، و آن قصد است، و مراد در آیت آن است که:

مردمان پیش از اختلاف بر یک دین و طریقت بودند.

مفسّران خلاف کردند که آن چه دین بود، بعضی گفتند: دین آدم بود- علیه السّلام- و خلاف نبود، پس خلاف پدید آمد چون قابیل هابیل را بکشت.

حسن بصری گفت: آن دین شرک بود، چنان که خدای [۱۳۴-پ]

تعالی گفت: كَانِ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ... «۳»، و قول اوّل، قول مجاهد و سدّی است.

عبد الله عباس گفت: میان آدم و نوح- علیهما السّلام- ده قرن بودند همه بر حقّ و دین و شریعت و میان ایشان خلاف نبود، در عهد نوح خلاف کردند و گفتند: خدای تعالی نوح را به ایشان فرستاد. و بعضی دگر گفتند: یک قول بودند روز میثاق، و اینکه قول آن کس باشد که به ذرّ گوید، و بیان کردیم که اینکه معتمد نیست در سوره الاعراف.

بعضی دگر گفتند به اینکه «ناس»، آنان را خواست که در سفینه نوح از غرق

(۱). سوره نحل (۱۶) آیه ۳۸.

(۲). آو، بم، مل، مج، آز: طریقی.

(۳). سوره بقره (۲) آیه ۲۱۳.

صفحه: ۱۱۶

برستند و در همه دنیا جز ایشان آدمی نبود، ایشان همه یک قول و یک ملت بودند بر شریعت نوح- علیه السّلام. عطا گفت: در عهد ابراهیم- علیه السّلام- مردم همه یک ملت شدند پس از هلاک نمرود و بر دین ابراهیم «۱» بودند تا عمرو بن لحي «۲» خلاقی بکرد و تفریقی در میان مردم افکند. کلبی گفت پیش از ابراهیم «۳» مجتمع بودند بر کفر، خدای تعالی ابراهیم «۴» را بفرستاد، مختلف شدند و بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر باستاندند. زجاج گفت: مراد عرب است که بر کفر بودند پیش مبعث رسول- علیه السّلام. چون رسول- علیه السّلام- بیامد، مختلف شدند بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر ماندند. و در حرف [مصحف] «۵» عبد الله مسعود آن است که: وَ مَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً (علی هدی فاختلّفوا عنه)، و اینکه قراءت، قول آنان را که گفتند: ملت اسلام بود تقوی «۶» کند، و اینکه خبر نیز به قوت اینکه قول توان بردن «۷» که رسول- علیه السّلام- گفت:

کلّ مولود یولد علی الفطرة فابواه یهوّدانه و ینصرّانه و یمجسانه.

چون «۸» جمله مردمان در وقت خلقت بر فطرت اسلام باشند تا مصلّ و اغراء کننده بر کفر، مادر و پدر باشند، دلیل آن کند که مردم بر اسلام بوده باشند، پس از آن به دخول شبهات و قلت فکر و نظر و دعوت مادر و پدر، و حب «۹» نشوت «۱۰» و عادت تقلید «۱۱» و مانند «۱۲» اینکه اسباب کافر شده باشند، قوله: فَاخْتَلَفُوا، اختلاف، ذهاب باشد در دو جهت یا بیشتر از جهات، و حدّ مختلفین اینکه بود که: یکی قایم مقام صاحبش نباشد «۱۳» فیما یرجع الی ذاته، چون سواد و بیاض و علم و جهل. و لولا کَلِمَةً سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ، اگر نه کلمتی است سابق شده از خدای تعالی که بندگان را در دنیا به تعجیل عقوبت نکند، اینکه قول کلبی است. ابو روق گفت: کلمت سابق آن است که، خدای تعالی دنیا را مدّتی کرده است، و آن مدّت را اجل نهاده است. بعضی

(۴-۳-۱). اساس: ابراهیم.

(۲). آو، بم، لب، آز: عمرو بن یحیی، مل: عمرو بن لحم.

(۵). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۶). لب: بقوی.

(۷). مج: توان بودن، آو، آج، بم، آز: توان برد. [.....]

(۸). آج، مل، مج، لب، آز: چون.

(۹). اساس: واجب، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۱۰). اساس: نشود، به قیاس با نسخه مل، تصحیح شد.

(۱۱). آو، آج، بم، آز: تکلیف.

(۱۲). اساس: تایید، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۱۳). آو، آج، بم، آز: بود، لب: نبود.

صفحه: ۱۱۷

دگر گفتند: آن کلمت آن است که، خدای تعالی بگفته است که هیچ کس را عقاب نکند الا بعد اقامه الحجّه علیه، چنان که گفت: ... وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا ﴿۱﴾.

حسن گفت: کلمت آن است که، در سابق حکم او رفته است، که حکم نکند میان ایشان در آنچه در آن خلاف می‌کنند به ثواب و عقاب الا روز قیامت. لَقَضِيَ بَيْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا، میان ایشان حکم کرده شدی و کار گزارده هم در دنیا تا مؤمن به بهشت شد [ی و] «۲» کافر به دوزخ.

و ابو روق گفت: لَقَضِيَ بَيْنَهُمْ، یعنی قیامت برانگیختی بر ایشان، و گفتند:

لفرغ من هلاکهم، هلاک بکردندی «۳» ایشان را و از ایشان فارغ شدند. و عیسی بن عمر خواند: لقضی بینهم، بر فعل مستقیم اسنادا الی اسم الله تعالی، حکم کردی خدای تعالی میان ایشان در آنچه ایشان در آن خلاف می‌کنند. و بر قراءت عامه، حکم کردندی «۴» میان ایشان بر فعل مجهول، و معنی یکی باشد، برای آن که آن حکم [نیز] «۵» با خدای تعالی مسند بود.

و يَقُولُونَ لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا آيَةً مِنْ رَبِّهِ، آنکه حق تعالی از تحکم و تعنت کافران حکایت کرد که، ایشان گفتند: لولا انزل، ای هلا انزل، چرا انزله «۶» نمی‌کند خدای بر محمد آیتی و دلالتی و علامتی، و مراد ایشان علامتی بود که ایشان عند آن مضطر و ملجأ گردند به معرفت، و مرادشان نه معجز بود چه، معجزات رسول - علیه السلام - بی اندازه بود «۷».

ابو علی گفت: آیتی خواستند بیرون قرآن، خدای تعالی گفت بگو ای محمد:

إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ، غیب خدای راست و او داند که مصلحت مکلفان در چیست از اظهار آیات و ابراز «۸» معجزات و مکلفان عند کدام «۹» [آیات] «۱۰» به صلاح نزدیکتر باشند،

(۱). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۵. (۱۰ - ۵ - ۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

(۳). مل: نکردندی.

(۴). مج: کردی.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مج: انزال.

(۷). مل: انذار نبود.

(۸). اساس: آنرا از، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۹). آو، آج، بم، آز: کرام. [.....]

صفحه: ۱۱۸

پس شما را نرسد که اقتراح کنی [۱۳۵-ر]

که باشد که در آن مصححت نبود، اینکه با خدای تفویض باید کردن که او عالم الذّات است و عالم به مصالح مکلفان. آنگه گفت، بگو ایشان را که: آنچه خدای وعده داده اس آن را منتظر باشی از نصرت مؤمنان و ظفر ایشان که من نیز نگرانم» (۱) و با شما به یک جای منتظرم. اما لو لا، به دو معنی آید: یکی امتناع الشّیء لوجود غیره، نحو قوله: فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ، لَلْبِثُ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» (۲). و قول عمر: «لولا علی لهلک عمر»، و دگر به معنی تحضیض آید، چنان که در اینکه آیت هست. قوله: وَإِذَا أَدَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسْتَهْمٍ، حق تعالی در اینکه آیت خبر داد که: چون بچشانیم مردمان را، یعنی کافران را و اینکه عموم [را] (۳) تخصیص است به قرینه می باید کردن (۴)، من قوله: إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا، برای آن که اینکه جز به حال کفّار لایق نباشد. «رحمتی»، یعنی نعمتی و خصبی. مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ، از پس «۵» قحط «۶» و تنگی و درویشی و سوء حالی «۷» و بیماری که به ایشان رسیده باشد. إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا، اینکه «اذا» ی دوم «۸»، جواب «اذا» ی اول است، و اینکه را «اذا» ی مفاجات گویند، و برای آن صالح است که جواب او «۹» باشد که از سر او جمله می آید متضمّن فعل برای آن که «اذا» ی اول ظرف است، و ظرف را چاره نباشد از عاملی، و عامل در او جواب او باشد، و اینکه جواب فعل باید «۱۰» یا چیزی که در او معنی فعل بود، چنان که در آیت هست من قوله: لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا، و التّقدیر: و اذا ادقنا الناس رحمة بعد الضراء مکر و «۱۱» فی آیاتنا، و لکن در معنی فرقی بسیار باشد میان آن که فعل صریح گفتی و میان اینکه که جمله‌ای گفتی «۱۲» از مبتدا و خبر، برای آن که اینکه جا مبالغتی هست که آن جا نیست، چه اینکه جا معنی آن است که: اذا لهم مکر ثابت

(۱). همه نسخه بدلها: نگران آنم.

(۲). سوره صافات (۳۷) آیه ۱۴۳ و ۱۴۴.

(۳). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

(۴). آو، آج، بم، لب: عموم را تخصیص به قرینه می باید کرد.

(۵). اساس: از سر، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۶). همه نسخه بدلها: قحطی.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مج: سوء حال.

(۸). آز: دؤم.

(۹). اساس: لو، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۱۰). آج، لب، از: می باید.

(۱۱). مج: مکر.

(۱۲). اساس: گفتند، به قیاس با نسخه مل، تصحیح شد.

صفحه: ۱۱۹

حاصل مستقر لا یزول، و آنگه آن معنی که: در «اذا» مفاجات «۱» هست از سرعت و فجأت، و معنی آن که: چون ما چنین کنیم به

عوض آن که باید» (۲) که ایشان شکر کنند و در حمد فزایند که بنگری ناگاه و نااندیشیده ایشان را در آیات ما مکرری باشد.

مجاهد گفت: مراد به مکر، استهزاء و تکذیب است. مقاتل بن حیان گفت:

اینکه مکر آن است که، ایشان عند اینکه حال نگفتند» (۳) که: اینکه خیر روزی است که خدای تعالی به ما داد، گفتند: سقینا بنوء کذا» (۴)، ما را به نوء عقرب و سرطان و حوت [و]» (۵) مانند اینکه آب دادند و باران. فرستادن باران» (۶) با نجوم حوالت کردند و نوء، بر آمدن ستاره‌ای باشد یا «۷» فروشدنش که ایشان گویند عند آن باران آید، و علی هذا قوله: وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ» (۸).

قُلْ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا، ای محمد» (۹)؟ تو جواب ده و بگوی که: خدای تعالی سریع مکرتر است، یعنی زود عقوبت تر است، و مکر از خدای تعالی عقوبت باشد، و برای آن مکر خواند آن را که در برابر مکر ایشان بود، بر ازدواج آن را مکر نام نهاد. و وجهی دیگر آن است که: برای آن مکر خواند آن را که، صورت مکر» (۱۰) دارد از امهال و از استدراج، نحو قوله: ... سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» (۱۱). و قوله: ... إِنَّمَا نُمِلِّي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ» (۱۲).

آنکه گفت: إِنَّ رِزْقَنَا يَكْتُمُونَ ما تَمَكَّرُونَ، رسولان ما، یعنی آن فریشتگان که موکلند بر بنی آدم از نویسندگان، می نویسند آنچه ایشان می کنند و می گویند از باب

(۱). مل: آن معنی که دارد از مفاجا هست.

(۲). آج، لب، از: می باید. [.....]

(۳). آو، بم: گفتندی، آج، لب، از: گفتندی، مل: بگفتندی.

(۴). اساس: بنو کلبی، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۵). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

(۶). همه نسخه بدلها: باران فرستادند، آن.

(۷). اساس: تا، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۸). سوره واقعه (۵۶) آیه ۸۲.

(۹). مل: محمد.

(۱۰). اساس: صورت مکر مکر، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۱۱). سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۲.

(۱۲). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۷۸.

صفحه: ۱۲۰

مکر از کفر و استهزاء و حوالت افعال خدای تعالی با نجوم و جز آن. جمله قَرَأَ [به] «۱» «تا» ی خطاب خواندند: تَمَكَّرُونَ، مگر روح، که او یمکرون خواند به «یا». و نیز از یعقوب روایت کردند، و در شاذ حسن و مجاهد و قتاده- ردا علی قوله: إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا.

[سوره یونس (۱۰): آیات ۲۲ تا ۳۶]

[اشاره]

هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرِينَ بِيَمِينِ بَرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنِ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (۲۲) فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغَيْتُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۳) إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنِبْ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۲۴) وَاللَّهُ يَدْعُوهُ إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۲۵) لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۶)

وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۷) وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَاءُكُمْ فَزَلُّوا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَاءُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ (۲۸) فَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لِغَافِلِينَ (۲۹) هُنَالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مِمَّا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۳۰) قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۳۱) فَذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالَةُ فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ (۳۲) كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۳۳) قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ (۳۴) قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۳۵) وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ (۳۶)

[۱۳۵-پ]

[ترجمه]

او آن است که رواند «۲» شما را در خشک و در دریا تا چون «۳» باشی در کشتی و براند به ایشان به بادی خوش و شادمانه شوند به آن، بیاید به ایشان بادی سخت و آمد به ایشان موج از هر جای و گمان برند که ایشان را گرد در گرفته‌اند به ایشان، بخوانند خدای را خالص بکرده او را طاعت، که اگر برهانی ما را از اینکه، باشیم از شکر کنندگان.

چون برهانید «۴» ایشان را که «۵» بنگری ایشان ظلم می‌کنند در زمین بنا حق، ای مردمان ظلم شما بر خود [است] «۶» برخوردار «۷» زندگانی دنیا، پس با ما «۸» باشد بازگشت «۹» شما، خبر دهیم شما را به آنچه کرده باشی «۱۰».

(۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

(۲). آو، آج، لب: می‌راند، مج: می‌رواند.

(۳). آو، آج، لب: شما.

(۴). آو، آج، لب: برهاند. [...]

(۵). آو، آج، لب: چون.

(۶). اساس: ندارد، از مج، افزوده شد، آو، آج: بر تنهای شماست.

(۷). مج: برخوردارید.

(۸). آو: و اما.

(۹). آو، بم: و از گشت.

(۱۰). آو، آج، لب: می کنید، مج: کرده باشیم.

صفحه : ۱۲۱

[۱۳۶-ر]

مثل زندگانی دنیا چون آبی است که ما «۱» فرود آریم از آسمان آمیخته «۲» به آن گیاه زمین از آنچه خورند مردمان «۳» و چهار پایان «۴». تا چون بگیرد زمین زینت خود و آراسته شود «۵»، [و] «۶» گمان برند اهلش که ایشان توانا شوند «۷» بر آن آید به ایشان فرمان ما به شب یا به روز، کنیم آن را دروده، پنداری که نبوده است دی «۸» همچنین، تفصیل دهیم آیتها را برای گروهی [که] «۹» اندیشه کنند.

و خدای می خواند با سرای سلامت، و راه نماید آن را که خواهد با راه راست.

و آنان را که نیکوی کنند نیکوتر باشد و بیشتر، و نرسد به روی ایشان گردی و نه خواری، ایشان اهل بهشت اند، ایشان در آن جا همیشه باشند [۱۳۶-پ].

و آنان که اندوختند بدیها، پاداشت بدی باشد «۱۰» بمانند آن، و برسد به ایشان خواری، نیامد «۱۱» ایشان را از خدای از نگاهداری، پندا [ر]

ی «۱۲» پوشیدند رویهاشان «۱۳» پارهها «۱۴» از شب تاریک، ایشان اهل دوزخ [اند] «۱۵» ایشان در آن جا همیشه باشند.

(۱). اساس: کما/ که ما.

(۲). همه نسخه بدلها: آمیخته شود.

(۳). آو، آج، بم، لب: مردم.

(۴). آو، آج، بم، لب: چهار پای.

(۵). آو، آج، بم، لب: بیاراید. (۱۵-۱۲-۹-۶). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

(۷). همه نسخه بدلها: توانا شدند.

(۸). آو، بم: دین. [.....]

(۱۰). آو، آج، بم، لب: یابند.

(۱۱). همه نسخه بدلها: نباشد.

(۱۳). همه نسخه بدلها: رویهای ایشان.

(۱۴). اساس: پارها/ پارهها.

صفحه : ۱۲۲

و آن روز که [گرد] «۱» کنیم ایشان را جمله، پس گوئیم آنان را که انباز گرفتند بر جای خود باشید شما و انبازان شما. جدا کردیم میان ایشان [و] «۲» گفتند انبازان ایشان ما را نپرستی «۳».

بس است خدای گواه میان ما و میان شما اگر «۴» ما از پرستش شما غافل شدیم.

[۱۳۷-ر]

آن جا بیازماید هر کسی آنچه در پیش او افکنده بود، و باز برند ایشان را با خدایی که خداوند ایشان «۵» است بدرستی، و گم شود از ایشان آنچه فرا بافته باشند.

بگو کیست که روزی می‌دهد شما را از آسمان و زمین، یا کیست که قادرست بر گوشها و چشمها، و کیست که بیرون آرد زنده از مرده، و بیرون آرد مرده را از زنده، و کیست که تدبیر کند کار را، گویند خدای بگو که نمی‌ترسی شما.

آن خدای است خداوند شما براستی، چیست پس «۶» حق مگر گمراهی کجا می‌گرداند شما را! همچنین واجب شد عذاب خدای تو بر «۷» آنان که فاسق شدند که ایشان ایمان نمی‌آرند.

[۱۳۷-پ]

بگو که هستند از انبازان شما کسی [که] «۸»

(۲-۱). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۸-۳). اساس: آنچه ما را می‌پرستید، که با توجه به ترجمه مجدد همین آیه در متن تصحیح شد. آو، بم: می‌پرستندی، آج، لب: می‌پرستیدند.

(۴). کذا در اساس، آو، آج، بم، مع، لب.

(۵). آو، آج، بم: با خدای آن که خدای ایشان.

(۶). آو، بم از.

(۷). آو، بم: ور.

صفحه: ۱۲۳

ابتدا کند خلق «۱» و آنگه باز آفریند! بگو خدای است که ابتدا کند خلق را پس آنگاه باز آفریند [ایشان را] «۲» چگونه می‌گرداند شما را.

بگو هستند از انبازان [شما] «۳» کسی [که] «۴» راه نماید به حق! بگو که خدای راه نماید به حق آن که او راه نماید به حق سزاوارتر که او را پی گیر کنند «۵» یا آن کس که راه ننماید «۶» مگر که راهش نمایند! چه بوده است شما را چگونه حکم می‌کنی؟

و پی‌گیری نمی‌کنند بیشتر ایشان مگر گمان را که گمان بنگزیراند «۷» از حق چیزی که خدای داناست به آنچه «۸» می‌کنی «۹».

قوله تعالی: هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ - الایة، قدیم - جل - جلاله - در اینکه آیت تذکیر نعمت خود کرد با بندگان، گفت: او آن خدای است که برد شما را در دریا و خشک «۱۰»، یقال: سار و سیرته، برفت و من بروانیدمش «۱۱»، و آن به تمکین باشد و اقدار و اعداد آلات، فی البر، در زمین بیابان «۱۲»، [۱۳۸-ر].

ابن عامر و ابو جعفر خواند [ند] «۱۳»: ينشركم «۱۴»، به «نون» و «شین» من النشر «۱۵»، او آن [است] «۱۶» که شما را می‌پراگند در زمین خشک و دریا. ابو علی گفت حجّت اینان که [اینکه] «۱۷» خواندند، قوله تعالی: وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً... «۱۸»، و بث از تفریق باشد، [و] «۱۹» قوله تعالی: فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ... «۲۰»، ... ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ «۲۱». و حجّت باقی قراء که يُسَيِّرُكُمْ خواندند، به «سین» و «یا» من التّسیر،

(۱). همه نسخه بدلها را. (۱۹-۱۷-۱۳-۴-۳-۲). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

- (۵). آو، آج، بم، لب: پی گیرند، مج: پی گیری کنند.
- (۶). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، در معنی لازم کلمه به مفهوم «راه نیابد». [.....]
- (۷). آج، مج، لب: بنگریزند.
- (۸). همه نسخه بدلها شما.
- (۹). «می کنی» ترجمه مناسب «تفعلون» به صیغه خطاب است که ضبط برخی از نسخه بدلها ماست.
- (۱۰). آج، لب، از: و در خشکی.
- (۱۱-۱۶). مل: بردمش.
- (۱۲). آو، بم، لب: خشک.
- (۱۴). اساس: نشیر، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.
- (۱۵). اساس: الشر، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.
- (۱۸). سوره نساء (۴) آیه ۱.
- (۲۰). سوره جمعه (۶۲) آیه ۱۰.
- (۲۱). سوره روم (۳۰) آیه ۲۰.

صفحه: ۱۲۴

قوله تعالی: قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ... «۱»، و هر دو معنی به یکدیگر نزدیکتر است «۲»، حق تعالی منت نهاد بر ما به تمکین او ما را از آن که در زمین او می‌رویم آنچه محل قدرت است از دست و پای و جوارح خلق اوست و قدرت که فعل به او توان کردن، از فعل اوست. چهار پای که بر پشت او سفر توان کردن از خلق اوست، و راه چنان ساختن که در او بتوان رفتن از فعل اوست. ستاره که به آن راه توان بردن از خلق اوست عقل، که به آن هدایت توان کردن در راه بردن از فعل اوست، برای آن «۳» نکوست که گوید: شما را من می‌برم در برّ و بحر، و اگر چه سیر فعل ماست. و برّ، زمین خشک باشد و بیابان «۴» فراخ که از میان دو شهر «۵» باشد. و «برّ»، نیکوی باشد. و «برّ»، گندم باشد، و اهل اشتقاق گفتند: اصل کلمه از سعت و فراخی است، و «بر»، [و «برّ»] «۶» هم از فراخی چیز «۷» است. و بحر مستقرّ آبی باشد فراخ، و اشتقاق او هم از فراخی است، و منه البحر المذی هو الشق، و البحيرة الابل الّتی «۸» تشقّ آذانه «۹»، و جمع قلیل بحر، ابحر باشد «۱۰» و جمع کثیرش بحور باشد «۱۱». و مرد فراخ عطا را از اینکه جا به بحر تشبیه کنند، و مرد بسیار علم را. حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ، «حتی»، انتهای غایت را بود، تا چون حاصل آمدی در کشتی. «کان»، روا بود که تامه بود به معنی حاصلتم، اولتر است که ناقصه باشد و جار و مجرور در محل «۱۲» خبر او، و تقدیر [ه] «۱۳» را کین فی الفلک حاصلین فیها. و فلک کشتیها باشد، اسم جنس است و اشتقاق او از فلک است و فلکة المغزل، برای دوران او در آب، و فلک را برای گردش، و بادریسه «۱۴» دوک را برای گردش، و اینکه لفظ [هم] «۱۵» واحد باشد و هم جمع، آن جا که

(۱). سوره انعام (۶) آیه ۱۱.

(۲). همه نسخه بدلها: نزدیک است.

(۳). آو، آج، بم که. [.....]

(۴). مج خشک.

(۵). اساس: دشمن، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۱۵-۶). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

(۷). مج، لب: خیر.

(۸). آو، آج، بم، لب، آز: الّذی.

(۹). آو، آج، بم: یشق اذنّها.

(۱۰). آو، آج، بم، لب، آز: و ابحر جمع قلت باشد.

(۱۱). آو، آج، بم، لب، آز: و بحور جمع کثرت.

(۱۲). آج، آز نصب.

(۱۳). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه مل، افزوده شد، آو، آج، بم، آز: تقدیر آن که.

(۱۴). آج، آز: با ریشه.

صفحه: ۱۲۵

واحدست فی قوله: ... فی الفلک المشحون (۱). و اینکه جا (۲) جمع است لقوله: وَ جَرینَ بِهِم بِرِیحٍ، حق تعالی اول آیت بر عموم نهاد و خطاب کرد با راکب بَرّ و بحر، آنگه تخصیص کرد راکب بحر را، گفت: حَتّی إِذَا کُنْتُمْ فی الفلکِ وَ جَرینَ بِهِم، و عدول کرد از خطاب با غیاب. و کشتیها ببرد ایشان را بِرِیحٍ طَیِّبَةٍ، به بادی خوش، و چون باد نرم باشد کشتی خوش رود و راست و آسان رود. وَ فَرِحُوا بِهَا، اهل کشتی و سکان او شادمانه شوند به آن باد و گمان برند که همچنان خواهد بودن. جَاءَتْهَا رِیحٌ عاصِفٌ بادی سخت برآید و دریا آشفتن گیرد و موجها خاستن گیرد، وَ جَاءَهُمُ المَوجُ مِنْ کُلِّ مَکَانٍ، از هر جای، و ایشان فرو مانند و بترسند و گمان برند که عذاب خدای به ایشان محیط شد و وقت هلاک نزدیک آمد. دَعَوْا اللّٰهَ، در دعا گیرند و دل با خدای راست کنند، و اخلاص کار بندند، و دست به دعا بردارند و گویند: بار خدایا! اگر ما را برهانی از اینکه جا، ما از جمله شاکران و شکر کنندگان باشیم.

فَلَمَّا أَنجَاهُمْ، چون خدای تعالی ایشان را برهاند از آن ورطه، إِذَا هُمْ یَبْغُونَ، ایشان را بینی که بغی کنند و ظلم و تعدی کردن گیرند در زمین. آنگه گفت: از (۳) بغی انسان مرا چه زیان است؟ ای مردمان ظالم باغی؟ بر خویشتن بغی (۴) می کنی و به جای خود بد می کنی (۵). وَ جَرینَ بِهِم، «نون»، ضمیر فلک است که جمع نهاد آن را، و «با»، تعدیه راست فی بهم، و فی قوله بِرِیحٍ، آلت (۶) راست چنان که: کتبت بالقلم، و ریح، مؤنث است برای آن گفت: طَیِّبَةٍ، و بیان کردیم در سورة الاعراف که: عرب بسیار عدول کنند از مخاطبه به مغایبه، و از مغایبه به مخاطبه، منها قول الشاعر:

بات تشکی الی النفس مجهشه و قد حملتک سبعا بعد سبعینا

آغاز به مغایبه کرد و آنگاه با خطاب رجوع کرد، و در آیت همچنین کرد. و قوله:

(۱). سورة شعراء (۲۶) آیه ۱۱۹.

(۲). آج، لب، آز: آن جا که.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل: آن. [...]

(۴). مل: ظلم.

(۵). آج فی قوله، مج، لب، آز قوله.

(۶). اساس: بر حاله، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

صفحه: ۱۲۶

فَرِحُوا بِهَا، ضمیر راجع است با باد، [و] «۱» جاءتها، «ها» ضمیر فلک است که به جمع کرد آن را، و عاصف، از اوصاف مخصوصه است، برای آن «تا» ی تأنیث در او نیارود فی قول الکوفیین: کحایض و طالق و طاهر و طامث، چون اینکه اوصاف مختص است به زنان و مشترک نیست بین الرجال و النساء، به [تا] «۲» ی تأنیث [۱۳۸-پ] حاجت نبود تا فرق کند بین المذکر و المؤنث. و بصریان گفتند: اینکه علت مطرد نیست و انما بر سیل نسبت است، ای ذات حیض و طهر و طلاق و ریح ذات عصف «۳»، و العصف شدۀ الریح و لا يستعمل الا فی الریح، قال الشاعر:

حتى اذا عصف ریح مزعزعه فیها «۴» قطار و رعد صوته رجل

وَ جَاءَهُمُ الْمَوْجُ «هم» ضمیر راکبان دریاست، و موج اسم جنس است و قوله:

أَحِيطَ بِهِمْ، کنایت است از هلاک، و منه قول الله تعالی «۵»: إِنْ بِهِ وَاللَّهِ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ «۶»، ای مهلك لهم «۷». دَعَا اللَّهَ، جواب «اذا» است، و عامل در او. و مُخْلِصِينَ، نصب بر حال است. و «دین»، طاعت است و نصب او بر مفعول به است، و قوله: لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا، در کلام حذفی و اختصاری هست، و التقدیر: یقولون لئن انجیتنا. و عرب حذف بسیار کنند چنان که بسیار جای نظایر آن برفت. و هذه، راجع است با حالت یا شدت و محنت، و «لام» اول در لئن «۸» جواب قسمی مضمهر است، و در دوم، لَنُكُونَنَّ جواب «ان» است. و «نون» تأکید راست، و «من»، تبیین راست و تبعیض نیز محتمل است.

آنکه حق تعالی در آیت دیگر گفت: وفا نکردند به آنچه گفتند، چون با حال سلامت و نجات افتادند با سر بغی و ظلم رفتند. و نجات، رستگاری باشد، و انجیته و نجیته به معنی واحد باشد، و نجوت به همچنین. و قوله: إِذَا هُمْ، مفاجات راست، که بنگری ایشان در زمین بغی می کنند بنا حق. آنکه گفت: اینکه ظلم که بر یکدیگر

(۲-۱). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۳). اساس: عاصف، به قیاس با نسخه مج، تصحیح شد.

(۴). آو، آج، بم، آز: منها.

(۵). همه نسخه بدلها بجز بم و آز قوله تعالی.

(۶). سوره بروج (۸۵) آیه ۲۰.

(۷). آو، آج، لب، آز: ای مهلكهم لهم.

(۸). اساس: اینکه، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

صفحه: ۱۲۷

می کنی، بر خود می کنی از آن جا که وبال آن راجع با شماست، [و] لَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ «۱» ... وَ مَا ظَلَمْنَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ «۴»، و قوله: فَمَنْ «۵» متاع الحیاه الدنیا، حفص خواند: متاع الحیوه الدنیا، به نصب «عین» علی التحذیر، چنان که الاسد، و المعنی: احذر الاسد، و وجهی دگر آن که: [به فعلی مضمهر منصوب باشد، کانه قال: تبغون متاع الحیوه الدنیا، مفعول به باشد. و وجهی دگر آن که مفعول له باشد، لقوله: إِنَّمَا بَعِثَكُمْ عَلٰی أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا. و وجهی دگر آن که] «۷» نصب او بر مصدری

محدوف الفعل باشد، کأنه قال:

تمتعون متاع الحیوة الدنیا. و باقی قراء، به رفع خواندند بر خبر مبتدای محذوف، کأنه قال: ذاک متاع الحیوة الدنیا. آنکه گفت: ثمَّ إِلینَا مَرَجِعُکُمْ، پس باز گشت شما با ماست، و ما خبر دهیم شما را به آنچه کرده باشی. مورد «۸» اینکه، مورد وعید است و تهدید، و خبر دادن کنایت است از جزا دادن- و اینکه را بیان رفت.

مقاتل گفت: یَبْعُونَ فِی الْأَرْضِ، بغی «۹» ایشان را در «۱۰» زمین به بت پرستیدن بود، و دیگران گفتند: هر چند ما ایشان را نعمت بیش دادیم، ایشان مؤمنان را غوائل بیشتر جستند.

آنکه مثل زد دنیا [را] «۱۱» و تشبیه کرد او را به آنچه مردم را از آن رغبت ببرد، گفت: إِنَّمَا مَثَلُ الْحَیَاةِ الدُّنْیَا، و [مثل «۱۲» و] «۱۳» مثل یکی باشد، کسبه و شبهه. و دنیا تأنیث ادنی باشد، افعال تفضیل، و آن صفت حیات است. و اینکه را برای آن حیات دنیا خواند که پس از اینکه حیاتی دیگر خواهد بودن در عقبی. آنکه گفت: با چه

(۱). سوره مائکة (۳۵) آیه ۴۳.

(۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، از قرآن مجید افزوده شد.

(۳). اساس: ندارد، از مل، افزوده شد.

(۴). سوره بقره (۲) آیه ۵۷. [.....]

(۵). اساس: و من، به قیاس با قرآن مجید، تصحیح شد.

(۶). سوره فتح (۴۸) آیه ۱۰.

(۷). اساس: افتادگی دارد، به قیاس با نسخه آج، افزوده شد.

(۸). اساس: یعنی، به قیاس با نسخه مج، لب، بم، مل تصحیح شد.

(۹). همه نسخه بدلها: و مورد.

(۱۰). همه نسخه بدلها: ایشان در.

(۱۱-۱۳). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۱۲). مج: مثال.

صفحه: ۱۲۸

مانند! کماء، چون آبی است که ما از «۱» آسمان فرود آریم، و حدّ مثل قولی سایر باشد که به او تشبیه کنند حال مذکور دوم را به حال مذکور اول. فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ، نبات و گیاه زمین به آن آمیخته شود. و برای آن گفت که: نبات با آب آمیخته شود، یعنی آب از او جدا نباشد و مادام آب با او باشد، تا نبات نیکوتر و سیرابتر باشد. آنکه تفصیل داد آن نبات را که از هر نوعی باشد. آنچه مردم خورند و آنچه چهار پای خورند. آنچه مردم خورند، چون: بقول و حبوب و فواکه، و آنچه انعام خورد در «۲» سایر انواع گیاه و حشیش. حتی، تا آنکه که در تمامی بغایت رسد و زمین زینت خود بگیرد و آراسته شود، اهل زمین «۳» گمان برند که: آن در دست و ملک و تصرف ایشان حاصل شد و ایشان را مستخلص شد. ناگاهی فرمان ما بیاید به شب و یا به روز، و آن را حصید و دروده کند، کَأَن لَّمْ تَعْنِ بِالْأَمْسِ، تا چنان شود که پنداری دی نبوده «۴» است، من قولهم: غنی بالمکان اذا اقام به، و المغنی المنزل، و المغانی المنازل، قال النّابغه:

غنیت بذلک إذ هم لک جیره منها بعطف رساله و توّد

آنکه خلاف کردند که اینکه تشبیه چیست و از کجاست! بعضی اهل معانی گفتند: تشبیه به آب است چون از آسمان فرود آید اول پاکیزه باشد و صافی و بسیار و خوش طعم، آنکه با نبات مختلط شود و طعم بگرداند [۱۳۹-ر] و بر خاک زمین آید تیره شود، و چون مدتی در غدیر و آبگیر بماند نضوب کند و خشک شود، متاع «۵» دنیا با اینکه ماند و حیات دنیا.

و بعضی دگر گفتند: تشبیه به نبات است که، اول چون بر آید در اوان خود و وقت ربیع که هوا به اعتدال باشد و بارانهای پیاپی باشد، نبات بروید تازه و طری و موق و معجب، تا روزی «۶» چند بر آید و هوا گرم باشد «۷» باران باز ایستد گیاه زرد شود و خشک شود، چنان که در دگر آیت فرمود:

(۱). همه نسخه بدلها، بجز آز: که آن را.

(۲). همه نسخه بدلها: از.

(۳). همه نسخه بدلها: و اهل آن زمین.

(۴). اساس: بوده، به قیاس با نسخه مل، تصحیح شد.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مج: و متاع.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مج: باز روزی. [.....]

(۷). همه نسخه بدلها: گرم شود.

صفحه: ۱۲۹

... كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيغُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا «۱».

بعضی [دگر] «۲» گفتند: حیات دنیا در قَلت لبث «۳» و بقا، به بقای آن آب و گیاه تشبیه کرد، و آنچه ظاهر حال است به آن، به ماند «۴» که تشبیه به گیاه و نبات است - و الله اعلم بمراده، کَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ، ما چنین تفصیل دهیم آیات را برای قومی که اندیشه کنند، و بیان و تفصیل برای همه مکلفان است و لکن اینکه قوم را تخصیص کرد «۵» به ذکر که ایشان منتفع باشند.

قوله: وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ - الايه، حق تعالی رسول را گفت: يا مُحَمَّد؟ ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ... «۶»، خلقان را با راه من دعوت کن و به اینکه کار قیام نمای که اینکه کار تو است، دعوت با شریعت و بیان ملت و طریقت حواله اینکه دعوت به تو است، از آن که در او رنج است چون نوبت به دعوت دار السّلام [رسد] «۷» که همه گنج است بی «۸» رنج، همه راحت است بی «۹» محنت، همه کرامت است بی «۱۰» اهانت، گفت: تو خاموش باش تا اینکه میزبانی من بکنم، وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ، چون سرای، سرای من است و مهمان «۱۱» مهمان من است و میزبان منم، همان اولیتر که دعوت من کنم، بنده «۱۲»؟ دعوتی به تو است و اجابتی به من، و دعوتی به من است و اجابتی به تو. آن دعوت که به تو است، دعای شب تو است تا من به اجابت مقرون کنم، ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ «۱۳»، آن دعوت که به من است و اجابت «۱۴» به تو، اینکه دعوت است و اجابت قوله تعالی: اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ «۱۵»، أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ «۱۶»، وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ... «۱۷»، لکن «۱۸» داعی الله نکو باشد که داعی، الله باشد چگونه باشد! اهل لسان گفتند: انّ السّلام

(۱). سوره حدید (۵۷) آیه ۲۰.

- (۲). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.
- (۳). آو، آج، مج: قَلْتُ لبث.
- (۴). لب: بماند.
- (۵). همه نسخه بدلها، بجز آو: کردند.
- (۶). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۵.
- (۷). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد، مج: رسید. (۱۰-۹-۸). لب: پی.
- (۱۱). آو: میهمان.
- (۱۲). آج، لب، آز: بنده من.
- (۱۳). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۶۰.
- (۱۴). مل، مج، لب: اجابتش.
- (۱۵). سوره انفال (۸) آیه ۲۴. [.....]
- (۱۶). سوره احقاف (۴۶) آیه ۳۱.
- (۱۷). سوره فصلت (۴۱) آیه ۳۳.
- (۱۸). آو، آج، مل، مج، لب، آز: اگر.

صفحه : ۱۳۰

دعا الانام من دار الملام الی دار السّلام، فمن ابی فدخولها علیه حرام و من لبّی فله الاکرام و الانعام، آخر: انّ المجید دعا العبید من الوعید الی المزید، فمن ابی فهو طرید، و من لبّی فهو للحقّ مرید «۱»، انّ الوهاب دعا الاحباب من الحجاب الی الثّواب، فمن ابی خلد «۲»، للعقاب، و من لبّی اهل للعتاب و یبقی الودّة ما بقی العتاب، یدعو من دار الی دار، و من قرار الی قرار، و من دنیا الی عقبی، و من دنیا دنیّة الی عیشة رضیّة، و من دار التّکلیف الی دار التّشریف، و من دار البلوی الی جوار المولی، و من دار الفناء الی دار البقاء، و من دار العناء الی دار الغناء، و من دار الزّوال الی دار الثّوال، و من دار اصلها مدر، و وعدھا غرر «۳»، و نفعها ضرر الی دار اصلها درر، و فرشها سرر، و اهلها غرر «۴»، من دار اولها بکاء، و اوسطها عناء، و آخرها فناء الی دار اولها عطاء، و اوسطها غناء، و آخرها بقاء.

حقّ تعالی گفت: خدای می خواند با سرای سلام. مفسران در معنی او خلاف کردند، قتاده گفت: الی دار السّلام لله «۵» با سرای خود می خواند، و سلام از جمله نامهای اوست، السّلام المؤمن، سرای سرای او، بنده در فنای او، در سرای بقای او در تشریف عطای او، در وعده لقای او، در امید لقای او، نعم الدّار و نعم الحال «۶» و نعم الجوار و نعم المیزان «۷». زجّاج گفت: دار السّلامه، مراد به سلام، سلامت است و آن دو لغت [اند: کالرضاع و الرضاعة، و اللذاذ و اللذاذة، و قال الشّاعر] «۸»:

تحییّ بالسّلامه امّ بکر و هل لک بعد قومک من سلام

ای، من سلامه. برای آتش سرای سلامت خواند که در او با سلامت باشند از آفات و عاهات و نکبات و بلیات از اعراض و امراض و صدود و اعراض از سکرت «۹» موت و حیرت فوت، قال الله تعالی: ادخُلوها بِسَلامٍ آمِنین «۱۰»، گفتند: مراد به سلام،

(۱). آز: حقّ المرید.

- (۲). اساس: خالد، به قیاس با نسخه آو، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.
- (۳). همه نسخه بدلها: غدر.
- (۴). همه نسخه بدلها، بجز آو، بم و.
- (۵). همه نسخه بدلها: الی دار الله.
- (۶). همه نسخه بدلها: الجار.
- (۷). همه نسخه بدلها: المزار.
- (۸). اساس: افتادگی دارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.
- (۹). آو، آج، بم، مل، آز: سکر.
- (۱۰). سوره حجر (۱۵) آیه ۴۶.

صفحه : ۱۳۱

تَحِيَّتِ اسْت، برای آتش سرای سلام «۱» خواند که اهلش به آن جا که رسیدند به سلام رسیدند، بافشاء السلام و اطعام الطعام و صلوة الارحام [من

قوله- عليه السلام: ۲] افشوا السلام و اطعموا الطعام و صلوا بالليل و الناس نیام تدخلوا الجنة بسلام، ای بسلامه.

و چون در شوند به سلام در شوند، ادخلوها بسلام... «۳»، و فریشتگان در ایشان [۱۳۹-پ]

به سلام در شوند «۴»... و الملائكة يدخلون عليهم من كل باب، سلام عليكم «۵»، و تحیت ایشان در آن جا سلام بود: تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ... «۶»، و طيب عيش ایشان به سلام بود: لا يسمعون فيها لغواً ولا تأثيماً، إلا قبيلاً سِلاماً سِلاماً «۷»، و از خدای تعالی بر ایشان سلام بود: سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ «۸».

اهل اشارت گفتند: سلام برای آن کند خدای بر ایشان که، ایشان از حقارت گناهکاری خود به عظمت بزرگواری او نگرند نیارند انبساط کردن، حق تعالی بر ایشان سلام کند تا مستأنس «۹» شوند.

جابر «۱۰» عبد الله انصاری روایت کرد که، رسول گفت- علیه السلام: در خواب دیدم که جبریل بر بالین من بودی و میکایل بر پایین من، با یکدیگر می گفتندی که برای او مثلی بزن، آنکه گفت: بشنو که گوشت شنوا باد، و بدان که دلت دانا باد، مثل تو و مثل امت تو، چون «۱۱» پادشایی «۱۲» است که سرایی بنا کند و در آن سرای خانه‌ای سازد و در آن خانه خوانی «۱۳» نهد، آنکه رسولی فرستد و قومی را به دعوت خواند، بعضی اجابت کنند و بعضی نکنند. پادشاه خدای است، و سرای اسلام است «۱۴»، و خانه

(۱). آو، آج، بم، لب، آز: سلامت. [.....]

(۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

(۳). سوره حجر (۱۵) آیه ۴۶.

(۴). آو، آج، بم، لب: در شدند، مل: فریشتگان برایشان سلام کننده شوند.

(۵). سوره رعد (۱۳) آیه ۲۳ و ۲۴.

(۶). سوره احزاب (۳۳) آیه ۴۴.

(۷). سوره واقعه (۵۶) آیه ۲۵ و ۲۶.

(۸). سوره یس (۳۶) آیه ۵۸.

(۹). آج، مج، لب، آز: مستانش.

(۱۰). مل: جابر بن.

(۱۱). همه نسخه بدلها، بجز مل مثل.

(۱۲). همه نسخه بدلها، بجز آج: پادشاهی.

(۱۳). آو، بم: خانی.

(۱۴). آو، آج، لب: سراسرای سلام است، بم، آز: سراسرای سلامت.

صفحه: ۱۳۲

بهشت است، و تو که محمدی رسولی. هر که تو را اجابت کند به اسلام درآید، و هر که به اسلام درآید به سرای سلام درآید، و هر که به سرای سلام درآید به طعام حاضر آید و به آن ممتّع^(۱) شود.

یحیی معاذ گفت: یا بن آدم؟ خدای^(۲) تو را به سرای سلام دعوت می‌کند، بنگر تا او را از کجا اجابت کنی. اگر از دنیاش اجابت کنی، به بهشت روی و اگر از گور اجابت کنی ممنوع شوی و محروم مانی. وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، حمل توان کردن علی معینین، بر دو معنی: یکی آن که، چون دعوت کرد لطف کند با آن که او خواهد تا مهتدی شود به راه راست، و حمل توان کردن بر ره بهشت، راه نماید به ره بهشت آن را که خواهد.

اهل اشارت گفتند: دعوت^(۳) عام کرد برای اظهار حجت، و هدایت خاص^(۴) کرد برای استغناى او از خلقتش، دعوت عام کرد که طریق است به نعمت، و هدایت خاص کرد که طریق است به منع.

قوله: لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى وَ زِيَادَةٌ - الايه، گفت: آنان را که کارهای نکو کنند از طاعات و ایمان ایشان، را ثواب و جزا از آن^(۴) نکوتر باشد. و حسنی، تأنیث احسن بود [و زیادت، حسنی که در برابر احسان است به استحقاق بود، و زیادت مراد به تفضل^(۵)] یعنی قوله تعالی: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا...^(۶)، و قوله:

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سَبْتَلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ^(۷) - الايه، و اینکه قول عبد الله عباس است، و گفت: لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى، مراد به احسان، گفت: ... لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ^(۸)، است، و به «حسنى»، بهشت است، و به «زیاده»، آنچه وعده داد^(۹) یکی را ده و یکی را هفتصد.

(۱). مل: ممتّع. [...]

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل تعالی.

(۳). آو، آج، لب، آز: دعوتی.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: جزا آن.

(۵). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

(۶). سوره انعام (۶) آیه ۱۶۰.

(۷). سوره بقره (۲) آیه ۲۶۱.

(۸). سوره محمد (۴۷) آیه ۱۹.

(۹). مج به او.

صفحه : ۱۳۳

امیر المؤمنین علی گفت - علیه السلام: «حسنی»، بهشت است و «زیاده»، غرفه‌ای است از یک دانه مروارید، آن را چهار در است. مجاهد گفت: حسنی، آن است که حسنه «۱» به حسنتی، و «زیاده»، مغفرت و رضوان است. ابن زید گفت: «حسنی»، بهشت است و «زیاده» آنچه ایشان را داد در دنیا از نعمت و انواع خیرات که ایشان را بر آن حساب خواهد. بعضی دگر گفتند: «زیاده»، [آن] «۲» است که، چون در بهشت قرار گیرند ابری بر آید بر ایشان، هر چه مشت‌های «۳» ایشان بود برایشان بیارد، اما قول آنان که گفتند: مراد به «زیاده»، دیدار خدای است، باطل است برای ادله عقل و سمع که برخاسته است «۴» برای آن که اینکه معنی بر خدای تعالی روا نیست. اما در آیت چند دلیل است بر آن که نشاید که مراد رؤیت باشد. یکی آن که: حق تعالی اینکه «حسنی» و «زیاده» را به جزای ایمان و عمل کرد، گفت آنان را که احسان کنند: حسنی باشد و زیاده. و بنزدیک آنان که اینکه معنی بر خدای روا دارند، جزا بر عمل نبود. پس تفسیر آیت دادن بر وجهی که اصلی «۵» از اصول ایشان نقض کنند، وجهی ندارد، پس «۶» واجب بود رجوع کردن از یکی از آن دو. دگر آن که: «زیاده»، بر چیزی هم از جنس آن چیز باشد، چنان که یکی از ما چیزی خرد چون استزاده کند و زیاده خواهد، گوید: «زدنی»، زیادتی بده هم از آن جنس دهد، برای آن که مفهوم از او «۷» اینکه باشد. وجه سه دیگر آن که: «زیاده»، بر چیز کم از آن چیز باشد که اصل بود، نبینی که آن کس که از عطار پاره‌ای آب گل «۸» خرد نکو نباشد که او را گوید: مرا به زیادت

(۱). همه نسخه بدلها: حسنتی.

(۲). اساس: ندارد: به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

(۳). مل: مشت‌های.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل: برخاست، مل: برخاست.

(۵). اساس: کاصلی / که اصلی.

(۶). همه نسخه بدلها: چه. [.....]

(۷). آو، بم: ازدیاد.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: گلاب.

صفحه : ۱۳۴

بر سر اینکه نافله‌ای مشک ده، و نیز آن که [از] «۱» بقال پاره‌ای برنج خرد قمطره‌ای «۲» شکر [۱۴۰- ر] بر سر آن زیادت نخواهد «۳». پس معلوم شد که حسنی به استحقاق باشد و زیادت به تفضل. و لا یرهق و جوههم قتر و لا ذله، الزهق الغشیان، یقال: رهقه مکروه اذا غشیه و لحقه و رهقه دین اذا رکه، و منه: غلام مراهق اذا قارب «۴» البلوغ، و ارهقه كذلك «۵» اذا غشیه «۶» اراه، قال الله تعالی: ... فَخَشِينَا أَنْ يُرَهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَ كُفْرًا «۷». و القتر، الغبار، واحدها قتره، و القطار رائحة المرق، و الاقتار التضييق «۸» فی المعیشه، و ابن قتره نوع من الحیات «۹» سمیت بذلك لاغبارها بالتراب، قال الشاعر:

متّوج برداء الملك يتبعه موج «۱۰» ترى «۱۱» فوجه الزّایات و القترا

[حق تعالی گفت: نرسد به رویهای ایشان گردی و مذلتی. عبد الله عبّاس و قتاده] «۱۲» گفتند: سیاهی روی خواست، بعضی [دگر] «۱۳» گفتند: کأبه «۱۴» و کسوف گرفتگی و دژمی. و حسن بصری خواند: قتر، بسکون التّاء «۱۵»، و هما لغتان، کالقدر و القدر، و نیز مذلتی و صغاری به ایشان نرسد. أولئك أصحاب الجنّة، ایشان اهل بهشت باشند و در آن جا همیشه باشند و مخلد «۱۶» باشند. قوله: وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ، و آنان که ایشان کسب سیئات و بدی کنند، حق تعالی بر عادت او در باب ترغیب و ترهیب و وعد و وعید چون ذکر مؤمنان و مطیعان و جزای ایشان بگفت، عقیب آن ذکر کافران و عصاء و پاداشت ایشان گفت، آیت اول در بیان «۱۷» فضل خود کرد بر مؤمنان، و در اینکه آیت بیان عدل خود

(۱). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها: قمطری.

(۳). اساس: خواهد، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۴). آج، آز، اذا اقارب.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مج و لب: ارهقه کذا، مج، لب: ارهقه کذا.

(۶). آو، آج، بم، مج، آز: غشیه.

(۷). سوره کهف (۱۸) آیه ۸۰.

(۸). آو، آج، بم، آز: التّضیق.

(۹). اساس: الحیوان، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۱۰). اساس: هوج، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

(۱۱). آج، آز: یری.

(۱۲-۱۳). اساس: افتادگی دارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. [...]

(۱۴). آو، آج، بم، لب، آز: کابه.

(۱۵). اساس: بسکون تا التّاء، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۱۶). همه نسخه بدلها: همیشه و مخلد.

(۱۷). همه نسخه بدلها: در آیت اول.

صفحه: ۱۳۵

کرد، آن جا که گفت: آنچه حقّ تو است بدهم و زیادت، از آن جا که حقّ دادن عدل است و زیادت دادن فضل، تا هم عدل را کار بسته باشد «۱» و هم فضل. در اینکه آیت گفت: آنان که ایشان بدی کنند، چون جزای ایشان دهم یکی را بیش از یکی پاداشت ندهم تا عدل کرده باشم، چه اگر آن زیادت که آن جا دادم اینکه جا بدهم، ظلم کرده باشم، جزاء «۲» مثلاً بمثل، سر بسر بر وفق عمل بی زیادت، و اگر نقصان کنم فضل کرده باشم چه حقّ من است و قبض [و] «۳» استیفاء به من «۴» است و در اسقاط آن اسقاط حقّ غیر نیست اگر همه اسقاط کنم «۵» اولی و افضل و احسن و اجمل، جز که حکمت اقتضای آن کردش که «۶» عقاب کفّار اسقاط نکنم و قرینه اینکه آیت «۷»: وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا... «۸»، دلیل آن است که زیادت در آیت اول فضل است و اکرام، و زیادت بر قدر مستحق، تا معنی هر دو آیت ملایم شود، بر «۹» اینکه وجه که بیان کردیم، چه اگر نه چنین باشد اینکه دو آیت را به

یکدیگر نسبت نبود. و «کسب»، هر فعلی بود که به آن جرّ منفعت یا دفع مضرّت کنند، و برای آن فعل سیئات «۱۰» را کسب خوانند که، فاعلش پندارد که به خود «۱۱» سود می‌کند، و سیئه فعلی باشد که یسوء صاحبها، صاحبش را دژم «۱۲» بکند. و رفع جزا را دو وجه باشد، یکی آن که: مبتدا بود و خبرش [مقدّر] «۱۳» مقدّم بود، و التّقدیر: فلهم جزاء سیئه، تا مطابق آیت اول بود فی قوله: لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى. وجه دوم آن که: او مبتدا بود و خبرش فی قوله: بِمِثْلِهَا، و التّقدیر: کاین [حاصل] «۱۴» بمثلها. وَ تَرَهَّقَهُمْ، ای تغشاهم. ذلّة، ای مذلّة، و به ایشان رسد مذلتی و مهانتی تمام، و برای آن تنکیر کرد تا ابهام کند بر

(۱). همه نسخه بدلها: باشم.

(۲). اساس: جز، مل: چه، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد. (۱۴-۱۳-۳). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۴). مل: آن من.

(۵). اساس: کنی، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۶). آج، مل، مج، لب، آز: کرد شرعا که.

(۷). همه نسخه بدلها فی قوله.

(۸). اساس: بمثلها، به قیاس با نسخه آج، با توجه به متن قرآن مجید، تصحیح شد، سوره شوری (۴۲) آیه ۴۰.

(۹). اساس: و، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز مج: سیئه. [.....]

(۱۱). اساس: به خوف، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۱۲). آو، آج، بم، لب، آز: اندوهگن.

صفحه: ۱۳۶

مخاطب تعظیم و تهویلش را، پنداری گفت: ذلّتی که آن را وصف ندانند، بر عکس آیت اول. ما لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ، ایشان را از خدای عاصمی و باز دارنده‌ای نباشد «۱» و پناه دهنده‌ای نباشد «۲». كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ، پنداری که رویهای ایشان را در پوشیده‌اند پاره‌هایی «۳» از شب سیاه به تاریک، یعنی رویهایشان سیاه باشد. و قوله: مُظْلِمًا، در نصب او دو وجه است، یکی آن که: حال بود از شب، کأنّه قال:

من اللّیل المظلم، چون «الف» و «لام» از او بیفگند، نصب کرد او را بر حال، چنان که: جاء زید راکبا، و المعنی زید الرّاکب «۴». و وجهی دگر آن است که: صفت قطعا باشد، و برای آن مظلمه نگفت که تأنیث نه «۵» حقیقی است و نیز فاصله‌ای هست میان صفت و موصوف، چنان که شاعر گفت:

لو أنّ مدحهُ حی منشرا احدا ایا ابا کنّ یا لیلی الامادیح

و قطع، جمع قطعه، و ابن کثیر و کسائی خواندند: قطع به تسکین «۶» «طا» و هما لغتان. ابو عبیده گفت: القطع ساعه من اللّیل، یقال: اتانا لقطع «۷» من اللّیل، ای فی ساعه من اللّیل، قال الشّاعر:

م علینا من قطع لیل بهیم

و بر اینکه قراءت، مُظْلِمًا، صفت باشد لا غیر، کقوله: وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ «۸».

أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ، ایشان اهل دوزخ باشند [۱۴۰-پ]

و ملازمان او بر سبیل تأیید و تخلید.

و يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا، [«یوم»، منصوب است بر اضممار فعلی مقدر کانه «۹»: اذکر یوم نحشرهم جمیعاً،] «۱۰» یاد کن ای محمد چون ما حشر کنیم ایشان را جمله، و نصب

(۱). اساس: باشد، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۲). دیگر نسخه بدلها: و پناه دهنده‌ای.

(۳). مل: از پاره‌ای.

(۴). اساس: زیدا الراكب، به قیاس با نسخه مل، تصحیح شد.

(۵). اساس: تأیثه، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۶). آو، آج، بم، لب، آز: به سکون.

(۷). اساس: اتانا القطع، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۸). سوره انعام (۶) آیه ۹۲.

(۹). مج، لب قال.

(۱۰). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

صفحه: ۱۳۷

جَمِيعًا، بر حال باشد از مفعول. و حشر جمع «۱» باشد از هر جانبی، و حشر گویند مردم جمع کرده را از هر نوعی، فعل به معنی مفعول. و محشر، مجمع مردمانی باشند «۲» گرد کرده بر اینکه وجه. آنگه گوئیم مشرکان را: مَكَانُكُمْ، نصب او بر اضممار فعلی باشد مقدر که حذف آن مستمر است در کلام ایشان، و التَّقْدِيرُ: الزموا مکانکم، بر جای خود باشی، قال الشاعر:

اقول لنفسي حين حوذر الهم ما كانك لما تشفقي حين مشفق

مکانک حتی ینطوی «۳» الغم تنجلی غمامه «۴» هذا العارض المتألق

أَنْتُمْ وَ شُرَكَائُكُمْ، قوله: أَنْتُمْ، ضمیر مرفوع منفصل است بدل از ضمیر مرفوع متصل که در فعل محذوف است، من قوله: الزموا، أَنْتُمْ وَ شُرَكَائُكُمْ، بر جای «۵» باشی شما و انبازان شما، یعنی معبودان شما، یعنی تا میان شما حکم کنیم «۶». آنگه گفت:

فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ، ای فَرَقْنَا بَيْنَهُمْ، میان ایشان جدا کنیم، يقال: زال الشيء عن مكانه و ازلته انا، و زيلته «۷» للمبالغة، و لفظ ماضی است و مراد مستقبل، چنان که نظایر او برفت در بسیار جای و وجهش گفته شد. وَ قَالَ شُرَكَائُهُمْ، و آن معبودان شما ایشان «۸»، گویند شما را: ما را نپرستی «۹». در او چند قول گفتند، مجاهد گفت:

خدای تعالی بتان را به آواز آرد تا گویند، ما خبر نداریم از عبادت شما ما را، و قولی دیگر آن است که: اینکه شیاطین «۱۰» گویند. آنگه گویند: اینکه را دو تأویل باشد، یکی آن که: شما ما را نپرستی «۱۱» عبادتی که به آن اعتداد «۱۲» و انتفاع باشد، و دگر آن که: در حال دهش و تحیر گویند چنان که کودک مذکور گوید. جبائی گفت: عبادت شما ما را نه [به] «۱۳» امر و اختیار و خواست ما بود، و برای آن اینکه تأویل باید کردن که بیان

- (۱). آج، لب، آز: جمیع.
- (۲). مج، لب، آز: باشد. [.....]
- (۳). مج، لب، آب: تنطوی.
- (۴). اساس: عمایه، به قیاس با نسخه مج، تصحیح شد.
- (۵). آج، لب، آز خود.
- (۶). آو، آج، بم، لب، آز: حکم کنم.
- (۷). آو، آج، بم، مج، لب، آز انا و زیلته.
- (۸). همه نسخه بدلها: معبودان ایشان.
- (۹). آو، آج، بم، لب، آز: شما ما را نپرستیدی، مل: ما نپرستیدی، مج: ما را نپرستید.
- (۱۰). آو، آج، بم، لب، آز را.
- (۱۱). آو، بم: شما را نپرستیدی، مج: شما ما را پرستید.
- (۱۲). آج، آز: اعتذار.
- (۱۳). اساس: ندارد، آز آو، افزوده شد.

صفحه : ۱۳۸

کردیم که: روا نباشد که اهل قیامت دروغ گویند، چه ایشان ملجأ باشند به ترک «۱» قبایح از آن جا که دانند به ضرورت که اگر خواهند تا کنند، ... حیلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ «۲» فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ، اینکه حکایت گفتار «۴» شرکاء مشرکان است و معبود ایشان که گویند: خدای بس گواه میان ما و شما که ما از عبادت شما غافل بوده‌ایم «۵». فَكَفَى بِاللَّهِ، «با» زیادت است، و المعنی کفی الله، و نصب شهیداً، بر حال باشد، برای آن گفت: بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ، تا شامل بود آن را که شاهدنا و علیکم.

و بعضی دگر گفتند: نصب شهیداً، بر تمیز است، و قوله: اِنْ كُنَّا، مخففه است از ثقیله، برای آن «لام» در خبر او باز آمد. و زجاج گفت: اِنْ، به معنی «ما» ی نافی است و «لام» به معنی اَلَّا كَأَنَّهُ قَالَ: ما كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ اَلَّا غَافِلِينَ. اینکه خبر راست است، برای آن که جمادات و بسیار احياء بی خبر بوده‌اند از عبادت مبطلان ایشان را.

هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَا اَسْلَفَتْ، «هنالك» ظرف مکان است، یعنی آن جایگاه بیازماید و مقاسات کند هر کسی آنچه کرده باشد و در پیش افکنده. و اهل کوفه خوانند، مگر عاصم: «تتلوا»، به «تا»، یعنی آن جایگاه برخواند «۶» هر نفسی آنچه کرده باشد «۷»، یعنی نامه نوشته او به اعمالش حجت عامه «۸» در قراءت «با» «۹» [قوله] «۱۰» وَ بَلَّوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ... «۱۱»، و حجت آنان که به «تا» خوانند «۱۲»، قوله: فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ... «۱۳»، و قوله: اِقْرَأْ كِتَابَكَ «۱۴»، و قوله:

- (۱). اساس: نزدیک، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.
- (۲). همه نسخه بدلها ذلك.
- (۳). سوره سبأ (۳۴) آیه ۵۴. [.....]
- (۴). اساس: کفار، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.
- (۵). آو، آج، بم، لب، آز: بودیم.

- (۶). آو، آج، بم، لب: برخوانند.
 (۷). آج، مج، لب: باشید.
 (۸). آج، مج، آز: عاصم.
 (۹). اساس: ما، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.
 (۱۰). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.
 (۱۱). سوره اعراف (۷) آیه ۱۶۸.
 (۱۲). همه نسخه بدلها، بجز آو: خواندند.
 (۱۳). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۷۱.
 (۱۴). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۴.

صفحه : ۱۳۹

... إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ ﴿۱﴾.

و گفتند: معنی «تتلوا»، تتبع باشد، و معنی آن که: تجازی ﴿۲﴾ علی حسب عمله من تلوت الرجل اتلوه تلوا، ای تبعته. وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ و ایشان را با خدای برند که خداوند ایشان ﴿۳﴾ است بدرستی و راستی و آنچه ایشان آن را پرستیده باشند به دروغ و افترا از ایشان گم شود و غنا ﴿۴﴾ و کفافی نکند ایشان را.
 قوله: مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، آنکه حق تعالی رسول را- علیه السلام- پیاموخت طریقت مجادله با ایشان، گفت از طریق مناظره با ایشان بگوی که:

کیست که شما را روزی می دهد از آسمان و زمین! از آسمان به باران و از زمین به نبات. و گفتند: از آسمان به تقدیر، و از زمین به تسبیب. أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ، یا کیست که او مالک سمع و بصر شما است که قادر است بر آن و آفریدن آن و درست داشتن آن و صرف [۱۴۱-ر]

آفات و عاهات از او، و خلق آن بر وجهی که به او بینند و شنوند ﴿۵﴾!

در خبر می آید که: خدای را تعالی بر چشم ما موکلان اند از فریشتگان که شیاطین را از چشمهای ما باز می رانند چنان که یکی از ما مگس را از انگبین باز راند. وَ مَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ، و کیست که زنده از مرده بیرون آرد و مرده را از زنده بیرون آرد! بر آن وجه که تفسیر دادیم در سوره آل عمران. وَ مَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ، و کیست که او تدبیر کارها کند در آسمان و زمین! آنکه جواب اینکه هیچ نباشد آن را که اندیشه کند و انصاف بدهد، الا آن که گوید: خدای.

حق تعالی خبر داد که ایشان عند اینکه حال تسلیم کنند و گویند: اللَّهُ، خدای است که اینکه کند و بر اینکه قادر باشد. فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ، بگو که شما نترسی از او که چون او را شناسی و عبادت نکنی و شکر نعمت او نکنی که نعمت بر شما منقطع کند و شما را مؤاخذت کند عاجلا و آجلا.

آنکه گفت: از که فَذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ، آن که موصوف است به اینکه صفات، و

(۱). سوره یونس (۱۰) آیه ۲۱.

(۲). آج، لب، آز: نحادی، مل: تجازی.

(۳). اساس: شما، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. [.....]

(۴). آج، مج، لب: غنایی.

(۵). همه نسخه بدلها: بشنوند.

صفحه : ۱۴۰

فاعل اینکه افعال است، خداوند شماسست بدرستی و سزای خداوندی و مستحق عبادت.

چون درست شد که حق اوست، از پس حق چه باشد جز ضلال و گمراهی؟ از که فائنی تُصِرْفُون، چگونه می بر گردانند «۱» شما را، و معنی آن که: چگونه می گردی از او و معرفت و عبادت او با چندین آیات و دلالات و عبر و عجایب؟ آنگه برای آن به لفظ ما لم یسم فاعله گفت از قوت آن [که] «۲» به هیچ وجه از آن انصراف و عدول و نفعه «۳» نمی کنند تا پنداری در آن مختار نه اند «۴». و مورد آیت مورد انکار است، و اگر فعل او بودی، هیچ کس بر فعل خود منکر نشود، پس در آیت دلیل است بر آن که انصراف ایشان و کفر ایشان به فعل و مشیت خدای نیست.

قوله: كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ، اهل مدینه و ابن عامر خواندند اینکه جا و در آخر اینکه سورت و در سورة المؤمن: «کلمات» علی الجمع، و دگر قراء بر وحدان «۵» خواندند: كَلِمَةُ رَبِّكَ، معنی کلمه، آن خبر است که خدای داد به آنچه در لوح بنوشت از آنچه در سابق علم او رفته بود که: ایشان ایمان نیارند. و آن که بر جمع خواند، گفت: آن «۶» جمله کلمات باشد تا «۷» کلامی از او حاصل آید، و هم اینکه معنی در کلمه که لفظ واحد است برود برای آن که ایشان قصیده‌ای را و خطبه‌ای را کلمه خوانند، و اگر چه لفظ واحد بود بر جنس حمل کنند صالح بود واحد را و جمع را، قوله: كَذَلِكَ، محل «کاف» نصب است، و تقدیر آن است مثل افعالهم جازاهم.

[در آن که] «۸» مشبه به فی كَذَلِكَ چیست دو قول گفتند، یکی آن که: لیس بعد الحق الا الضلال. آنگه «۹» اینکه حق است کلمه عذاب را و وجوب آن را بر ایشان در حقی و درستی «۱۰» نسبت «۱۱» کرد به آن. دوم آن که: آنچه رفت پیش [از اینکه] «۱۲» از عصیان ایشان جزا بر آن حق است و واجب. همچنین کلمت و حکم کردن به کفر بر اینان

(۱). مل: می گردانند. (۱۲-۸-۲). اساس: ندارد، از او، افزوده شد.

(۳). همه نسخه بدلها: تعدی.

(۴). آو، آج، بم، آز: مختارند.

(۵). مل: واحد آن.

(۶). مل، مج: از.

(۷). مل، مج: یا.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز آو، مل و مج: آن که.

(۱۰). آج، لب، آز: در حقی و راستی.

(۱۱). همه نسخه بدلها: تشبیه.

صفحه : ۱۴۱

واجب است، از آن جا که معلوم آن است که بر کفر میرند و هیچ اختیار ایمان نکنند.

و فسق، خروج باشد از فرمان خدای تعالی، و فاسق خارج باشد از فرمان خدای تعالی، و مراد به فسق اینکه جا کفر است، و روا بود

که مراد به کلمه، کلمه عذاب باشد و تقدیر آن بود که: وجبت «۱» علیهم کلمة العذاب بأنهم لا يؤمنون، کلمت عذاب بر ایشان واجب شد به «۲» آن که ایشان ایمان نخواهند آوردن و از ایشان کفر معلوم است. جبرائی گفت: معنی آن است که، آن که شما ایشان را بر کفر مصرّ یا بی دلیل آن است که، [آنچه] «۳» خدای تعالی گفت در حق ایشان که ایمان ندارند، حق است و صدق. قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ، آنکه گفت هم از اینکه طریق «۴» مجادله، گفت، بگو «۵» اینکه مشرکان را که: کس هست از اینکه انبازان شما، یعنی از اینکه معبودان شما که آن را انباز کرده‌ای با خدای که ابتدای خلق تواند کردن، و آنکه اعادت اختراع کند چنان که خدای تعالی می‌کند! آنکه «۶» از پس آن چون با فنا شده باشند باز آفرینند، اگر ایشان جواب دهند و تسلیم کنند و گویند: خدای است، فهو المراد، و الّا هم تو جواب ده «۷» و بگو که: خدای است که ابتدا خلق کند و بر اعادت عین قادر باشد، از آن جا که قادر الذات است. و قوله: فَأَنْتَى تُؤَفِّكُونَ، هم آن معنی دارد که: از که ... فَأَنْتَى تُصْرَفُونَ «۸». و آنی را اینکه جا دو معنی باشد: کیف، و اینکه معنی [۱۴۱-پ]

کیف، چنان باشد که «۹».

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ... «۱۰»، و معنی اینکه، چنان که گفت: فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ «۱۱». و الافك، الصّرف و القلب، و زمین قوم لوط [را] «۱۲» برای آن مؤتفکات خواند که، شهرها منقلب بود. و افک، دروغ باشد برای آن که مصروف بود از وجه خود، [فعل] «۱۳» به معنی مفعول.

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: وجب.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: با. [.....] [۱۳-۱۲-۳]. اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۴). مل، مج: آنکه هم از طریق، آو، آج، بم، لب، از: آنکه گفت هم از طریق.

(۵). آو، آج، بم، لب، از: مجادله که بگو.

(۶). آو، آج، بم، لب: آن که.

(۷). اساس: خواند، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۸). سوره یونس (۱۰) آیه ۳۲.

(۹). آو، آج، بم، لب، از گفت.

(۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۲۸.

(۱۱). سوره تکویر (۸۱) آیه ۲۶.

صفحه: ۱۴۲

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ - الایه، آنکه حق تعالی هم از طریق محاجت و مجادلت رسول را گفت: بگو ایشان را که، از [اینکه] «۱» شریکان [شما] «۲» کس هست که او کسی را به حق راه نماید. کوفیان خواندند، مگر عاصم: یهدی به فتح «یا» و سکون «ها» و تخفیف «دال». و اهل مدینه مگر ورش «۳»: به فتح «یا» و سکون «ها» و تشدید «دال» «۴». و ابن کثیر و ابن عامر و ابو عمرو: به فتح «یا» و «ها» و تشدید «دال». و یعقوب و حفص و اعشی و برجمی خواندند: به کسر «یا» و «ها» و تشدید «دال» یهدی. و اینکه اختلاف فی قوله تعالی: أَمَّنْ لَا يَهْدِي، آن دگر بر جای خود است.

حق تعالی گفت: بگو اینکه کافران را که، از اینکه معبودان شما هیچ هست که هدایت مدله کند «۵» کسی را به حق! اگر جواب دهند به انصاف، بگویند: نه، بل «۶» الله يهدى للحق خدای باشد که به حق هدایت کند، [و] «۷» اگر ایشان نگویند و انصاف ندهند،

تو بگو: قُلْ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ؛ آنکه گفت بر طریق حجاج و صورت استفهام و معنی جحد و تقریر که: أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَيَّ الْحَقُّ؟ آن کس که او راه نماید به حق، او اولیتر که متابعتش کنند به «۸» آن که: لَا يَهْدِي، اینکه اختلاف قراء [از] «۹» اینکه جاست بر قراء آنان که: يَهْدِي و يَهْدِي و يَهْدِي، اینکه هر سه قراء را معنی یهتدی باشد، ادغام کردند «تا» را در «دال»، تا «دال» مشدد شد «۱۰». [اما] «۱۱» بر قراء آن کس که اسکان «ها» کرد و تشدید «دال»، آن نه اختیار است برای آن که جمع ساکنین «۱۲» است علی غیر حدّه، و آن که یهتدی خواند به فتح «یا» و «ها» و تشدید «دال»، مراد یهتدی است، و آن کس که یهتدی خواند «۱۳»، «ها» را مکسور بکرد حملا علی المجزوم فأنه يحرك الی الكسر، از التقای ساکنین بگریخت با کسر

(۱۱-۹-۲-۱). اساس، ندارد، از آو افزوده شد.

(۳). اساس: و درس، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۴). مل یهدی.

(۵). همه نسخه بدلها: هدایت کند.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل، لب: قل. [.....]

(۷). اساس: ندارد، از مل، افزوده شد.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز آج، مل، از: یا.

(۱۰). اساس: شد و شدا، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۱۲). اساس: ساکن، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۱۳). آو، آج، بم، مل، لب، آز و.

صفحه: ۱۴۳

گریخت و «۱» «یا» را مکسور بکرد بر اتباع «ها» اتباع الكسرة الكسرة. و گفته‌اند: هو علی لغة من قال: نعبد و نستعين، و اینکه لغتی ضعیف است، و آنان که اینکه لغت گویند در افعال و نفع و تفاعل گویند، در یفعل که به «یا» «۲» باشد نگویند تا دو کسره حاصل نشود و معنی بر اینکه «۳» قراءتهای مشدد الدال [آن] «۴» باشد [که]: «۵» آن کس سزاوارتر بود که متابعت کنند او را [که او] «۶» به حق راه نماید یا آن که برای خود به حق راه نبرد الا «۷» که او را راه نماید، یعنی او در نفع خود به خود مستقل نباشد، پس آن که بر نفع خود قادر نباشد دیگری را چون نفع کند! و بر قراءت آن کس که یهتدی خواند، معنی آن باشد که: متابعت آن اولیتر باشد که به حق هدایت کند «۸» یا آن که هدایت نکند و نتواند الا که او را هدایت کنند، پس فرق اینکه است که: با تشدید، فعل لازم «۹» باشد، [و] «۱۰» با تخفیف متعدی «۱۱»، یقال: هدیته فاهتدی، و مضارع یهتدی، آنکه [به] «۱۲» ادغام یهتدی شد چنان که بیان کرده شد. و ابو عمرو به اختلاس «۱۳» برخواند بین بین، اعنی بین الحركة و السكون فی «الها»، و نیز قراءت اهل کوفه را حمل توان کردن بر معنی یهتدی «۱۴»، برای آن که بعضی عرب گفتند: هدیته فهتدی، ای اهتدی، کما یقال: نقصته فنقص، و زدته فزاد، و جبرته فجبر. و اینکه طریقه در فعلی برود «۱۵» که هم لازم باشد و هم متعدی، چون: زاد و نقص و جبر، اگر هتدی به هر دو معنی آمده باشد اینکه مطرد «۱۶» بود و الابه رود «۱۷». آنکه شرکاء را اگر به رؤسای ضلال «۱۸» و ائمه ضلال حمل کنند، بر او سؤال نیاید در باب هدایت و اهتداء، و چون بر اصنام حمل کنند بر او اینکه سؤال بیاید که چگونه گفت «۱۹» اصنام جماد را، که ایشان مهتدی نشوند تا

(۱). مل، لب: اگنین بگریخت و.

(۲). مل: تا.

(۳). همه نسخه بدلها: حاصل شود و معنی بر اینکه. (۱۲-۱۰-۶-۴). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۵). اساس: ندارد، از آج، افزوده شد.

(۷). آج، لب، از آن.

(۸). آو، بم، مج: کنند.

(۹). آج، لب، از: فعلی متعدی لازم.

(۱۱). آج، از: لازم. [.....]

(۱۳). اساس: اختلاف، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۱۴). لب: تهتدی.

(۱۵). اساس: نرود، با توجه به نسخه مج و لب تصحیح شده.

(۱۶). آج، لب، آب: مطرود.

(۱۷). بنه رود/ بنرود.

(۱۸). مل: خلال، ۱۹. اساس: حکومت گفتند، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

صفحه: ۱۴۴

هدایت نکنند ایشان را، و اصنام را اگر هدایت کنند [و اگر نکنند] «۱» مهتدی نشوند و نه هدایت کسی توانند کردن، جواب از اینکه آن است که گوئیم: چون مشرکان ایشان را به جای معبود نهادند و توجیه عبادت کردند با آن «۲»، حق تعالی از ایشان به کنایت احیاء عقلا خبر داد و گفت: *إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ ...* «۳»، و قوله تعالی: *... لَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَ لَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ* «۴». *وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا وَ تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ* «۵». و اینکه جاری مجری آن است که گفت [۱۴۲-]: *... فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ* «۶»، و كذلك قوله: *... إِنْ نِي رَأَيْتَ أَحَدَ عَشَرَ كُوكَبًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَيْتَهُمْ لِي سَاجِدِينَ* «۷». چون خضوع و سجده از کار عقلا باشد، به کنایت عقلا از او کنایت «۸» کرد و نگفت: خاضعه و ساجده، و جوابی دیگر از او آن است که: هدی، به معنی حمل آمده است، يقال: هدیته، ای حملته، و علی هذا قول الشاعر:

للفتی عقل یعیش به حیث یهدی ساقه قدمه

ای، حیث یحمل، و معنی آن بود که: نتوانند «۹» رفتن الا که ایشان را بگیرند، [و] «۱۰» منتقل نشوند الا که نقل کنند ایشان را، جز که «۱۱» اینکه «۱۲» لغتی است نامعروف و تفسیر قرآن بر اینکه لغت حمل نتوان کردن. *فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ*، چه بوده است شما را و چگونه حکم می کنی! و مورد آیت، مورد تجهیل و تضلیل رای ایشان است که با کمال عقل چگونه روا می داری تسویت کردن در عبادت میان اینکه جمادات و میان خدای تعالی که او اقدر القادرین است.

وَ مَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا، أَنْكِهِ گفت: اینکه کافران که عبادت اصنام می کنند، جز متابعت ظن و گمان نمی کنند، و نیز ظنی است لا عن اماره، که آن را حکمی

(۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه مج، افزوده شد.

- (۲). آو، بم، مل، مج: به آن
 (۳). سوره ملائکه (۳۵) آیه ۱۴.
 (۴). سوره اعراف (۷) آیه ۱۹۲.
 (۵). سوره اعراف (۷) آیه ۱۹۸.
 (۶). سوره شعراء (۲۶) آیه ۴.
 (۷). سوره یوسف (۱۲) آیه ۴. [...]
 (۸). آج، لب، آز، کفایت.
 (۹). اساس: توانند، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.
 (۱۰). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.
 (۱۱). آز: چرا که.
 (۱۲). آج، لب، آز معنی.

صفحه: ۱۴۵

نباشد، برای آن که سر از تقلید «۱» پدران و متابعت رای ایشان می‌کنند، چنان که خدای تعالی از ایشان حکایت کرد که: ... إنا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ «۲» - الایة. آنکه گفت:
 إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا، ظن و گمان از حق بنگزیراند «۳»، یعنی آن جا که علم باید، چون معرفت خدای تعالی و صفات او و جهت استحقاق و عبادت را و اصول دیانات از عقلیات، جز علم به کار نیاید آن جا، و ظن هیچ غنا نکند و انما ظن آن جا به کار آید که علم آن جا ممکن نباشد، چون علم حاکم به صدق مدعی عند اقامه بینه «۴» یا «۵» صدق مدعی علیه عند یمین، چون آن جا علم ممکن نیست، ظن قایم بود «۶» مقام علم [را] «۷»، و هر جا که علم ممکن باشد «۸»، با امکان علم، ظن را حکمی نبود، و انما ظن را آن جا حکم بود که صادر بود از آن امارات «۹» معروف: از عادت یا خبر یا ردّ او «۱۰» کردن با «۱۱» نظیرش نزدیک آن کس که قیاس از ادله به شرع «۱۲» گوید. إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ، خدای تعالی عالم است به آنچه ایشان می‌کنند، و اینکه بر سبیل تهدید و وعید گفت، یعنی «۱۳» عالمم به آن و بر من هیچ از آن پوشیده نیست تا هر کسی را بحسب استحقاق او جزا دهیم «۱۴» از ثواب و عقاب.

[قوله تعالی]

[سوره یونس (۱۰): آیات ۳۷ تا ۵۶]

[اشاره]

وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۳۷) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۸) بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ (۳۹) وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ (۴۰) وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ (۴۱)

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَ لَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ (۴۲) وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْىَ وَ لَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ (۴۳) إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئاً وَ لَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسِهِمْ يَظْلِمُونَ (۴۴) وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَمَا نَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعِيَةً مِنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (۴۵) وَ إِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَقَّعَنَّكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ (۴۶)

وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۴۷) وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴۸) قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرّاً وَ لَا نَفْعاً إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعِيَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ (۴۹) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتاً أَوْ نَهَاراً مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ (۵۰) أَمْ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ آلَانَ وَ قَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ (۵۱) ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (۵۲) وَ يَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلْ إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (۵۳) وَ لَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَ أَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۵۴) أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۵۵) هُوَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۵۶)

«۱۵»

[ترجمه]

و نبود اینکه قرآن که فرو بافند «۱۶» از فرود خدای و لکن راستی آنچه پیش اوست و تفصیل کتابی که شک نیست در وی از خدای جهانیان.

- (۱). همه نسخه بدلها: از سر تقلید.
- (۲). سوره زخرف (۴۳) آیه ۲۳.
- (۳). لب: بنگریزانند، مل: بنگریزد.
- (۴). مل: اقامه بینات.
- (۵). آو، آج، بم، آز: با، مل: تا.
- (۶). آج، لب، آز: قایم مقام علم بود.
- (۷). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه مل، افزوده شد.
- (۸). آج، آز: نباشد.
- (۹). همه نسخه بدلها، بجز بم: از امارات. [...]
- (۱۰). معج: به او.
- (۱۱). همه نسخه بدلها، بجز مل: یا، مل: تا.
- (۱۲). همه نسخه بدلها: ادله شرع.
- (۱۳). همه نسخه بدلها چون.
- (۱۴). همه نسخه بدلها: جزا دهم.
- (۱۵). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.
- (۱۶). آو، آج، بم: فرا بافند.

صفحه : ۱۴۶

یا گویند «۱» فرو بافت «۲» آن را بگو بیاری سورتی مانند او و بخوانی آن را که توانی از جز خدای اگر شما راستیگری.

[۱۴۲-پ]

بل به دروغ داشتند به آنچه محیط نشدند به علم آن «۳»، و نیامد به ایشان تأویل او، چنین دروغ «۴» داشتند آنان که از پیش ایشان بودند، بنگر چگونه بود عاقبت بیداد کاران؟

و از ایشان کس هست که ایمان دارد به آن، و کس هست که ایمان ندارد به آن، و خدای تو دانتر است به تباهی کنندگان. و اگر دروغ دارند تو را، بگو مراسم عمل من و شما راست عمل شما، شما بیزاری از آنچه من می‌کنم و من بیزارم از آنچه شما می‌کنی.

[۱۴۳-ر]

و از ایشان کس هست که گوش با تو می‌کنند «۵» تو بشنوانی کران را! و اگر چه «۶» عاقل نباشند.

و از ایشان کس هست که می‌نگرد به تو، تو راه نمایی کوران را! و اگر چه نبینند ایشان.

که خدای ستم نکند [بر] «۷» مردمان چیزی و لکن مردمان بر خود ظلم کنند.

«۸»

(۱). آو، آج، بم: می گویند.

(۲). آو، آج، بم: فرا بافت.

(۳). آو، آج، بم: به آن.

(۴). آو، آج، بم: به دروغ.

(۵). اساس: می‌کند، به قیاس با نسخه مج، تصحیح شد.

(۶). آو، آج، بم، مج ایشان.

(۷). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. [...]

(۸). اساس و دیگر نسخه بدلها: نحشرهم، به قیاس با ضبط قرآن مجید، تصحیح شد.

صفحه : ۱۴۷

و آن روز که حشر کند «۱» ایشان را پنداری که کمتر ناستادند مگر ساعتی از روز آشنایی بدهند میان ایشان، زیان کردند آنان که دروغ «۲» داشتند ثواب خدای را و نبودند راه یافتگان.

و اگر «۳» با تو نمایم بهری «۴» آنچه نوید «۵» می‌دهیم ایشان را یا جان برداریم تو را، با ماست باز گشت ایشان، پس خدای گواه است «۶» بر آنچه کنند ایشان.

[۱۴۳-پ]

و هر گروهی را پیغامبری هست، چون آید پیغامبرشان، حکم کنند میان ایشان به داستان «۷» و بر ایشان ظلم نکنند.

و گویند «۸»: کی باشد اینکه وعده اگر شما راستیگری «۹».

بگو که: من نتوانم برای خود زیانی و نه سودی آلا آنچه خدای خواهد، هر اتمتی را وقتی هست چون آید وقتشان، باز پس

ندارند» (۱۰) یک ساعت و نه فرا پیش» (۱۱) دارند.

بگو بینی اگر آید به شما عذاب او به شب یا به روز چه شتاب می‌کند» (۱۲) از او گناهکاران.

«۱۳»

پس چون بیفتد» (۱۴)،

(۱). اساس و دیگر نسخه بدلها: حشر کنیم، با توجه به ضبط کلمه به صورت «نحشهم» و اصلاح آن به «یحشرهم»، تصحیح شد.

(۲). آو، آج، بم: به دروغ.

(۳). آو، آج، بم، مج: ما.

(۴). مج: را.

(۵). اساس: نوبه، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۶). مج: گواست.

(۷). آو، آج، بم، آز: به عدل، مج: به راستی.

(۸). آو، آج، بم، لب، مج: می‌گویند.

(۹). آو، آج، بم: راست گوید.

(۱۰). مج: پس باز ندارند ایشان را.

(۱۱). آو، بم، با پیش، آج: باز پیش، مج: ها پیش.

(۱۲). آو، آج، بم، لب، مج: می‌کنند.

(۱۳). آو، آج، بم، آز، مج: الان. [.....]

(۱۴). آو، مج: بیوفتد، آج، آز: بتوقع.

صفحه: ۱۴۸

ایمان آری به آن اکنون، [و] «۱» بودی به آن شتاب می‌کردی.

[۱۴۴-ر]

پس گویند آنان را که ظلم کنند» (۲) بچشی عذاب جاودانی؟ جزا کنند شما را الا به آنچه کرده باشی!

«۳»

خبر می‌پرسند از تو که درست است آن! بگو: آری؟ به خدای من که آن درست است و نیستی شما عاجز کننده.

و اگر آن که هر نفسی» (۴) بود که ظلم کرده باشد آنچه در زمین هست فدیة کند به آن، و آشکارا می‌کنند» (۵) پشیمانی، چو» (۶) بینند

عذاب و حکم کنند میان ایشان به داستان» (۷) و بر ایشان ظلم نکنند.

خدای راست آنچه در آسمانها و زمین است، الا که نوید خدای درست است و لکن بیشترین ایشان ندانند» (۸).

او زنده کند و بمیراند و با او شوید» (۹).

قوله تعالی: وَ مَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ (۱۰)، خدای تعالی در اینکه آیت نفی کرد که اینکه قرآن مفتری و مختلق و

دروغی فرا بافته باشد و نه خدای گفته باشد و فرستاده. و آن مع الفعل در تأویل مصدر است، و محل او نصب است بر خبر کان، ای

مفتری. و اصل کلمه [۱۴۴-پ]

من الفری باشد، و هو القطع، يقال: أنه لیفری الفری، ای لیأتی بالعجب حتی كأنه یقطعه، و قوله: من دُونِ اللَّهِ، یعنی چنان

- (۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.
- (۲). آو، آج، بم، مج: ظلم کردند.
- (۳). آو، بم، مج: ای.
- (۴). آو، آج، بم، مج: را.
- (۵). آج، لب: کند.
- (۶). آو، آج، بم، مج، لب: چون.
- (۷). آو، آج، بم: به عدل، مج: براستی.
- (۸). مج: نمی‌دانند.
- (۹). آج، لب: باز شوند.
- (۱۰). آو، آج، بم، مج، لب، آز الایه.

صفحه: ۱۴۹

که مضاف نباشد با خدای تعالی، و دُونِ، اینکه جا به معنی غیر باشد، يقال: قطعت «۱» هذا الامر دون زید، ای من غیر «۲» زید و لم یکن لزید فیه صنع. و لکن تصدیق الذی بین یدیه، و لکن تصدیق اینکه کتاب که پیش آن بوده است، و مراد کتب است و لکن به لفظ جنس گفت، یعنی اینکه کتاب باور دارنده [است] «۳» کتب اوایل را از: توریت و انجیل و زبور و صحف، و قرآن نامی است علم اینکه کتاب را، و گفته‌اند: مراد به ما بین یدیه، آن است که در پیش دارد از بعث و نشور و حساب و کتاب و ثواب و عذاب «۴». و تفصیل الکتاب، و بیان کتاب از معانی که در او التباس و اشتباه باشد، و نظیر او تمیز و تقسیم «۵» باشد، و نقیض او تلبیس و تخلیط باشد. لا ریب فیه، شکی نیست [در او] «۶»، من رب العالمین، «من» ابتدای غایت راست، و گفته‌اند: مراد به تفصیل الکتاب، تفصیل احکام شرعی است، و فراء گفت، معنی قوله: و ما کان هذا القرآن: أن یفتری، ای لا ینبغی لهذا القرآن ان یکون مفتوی، یعنی نباید و ممکن نباشد که چنین کتاب و چنین کلام مفتوی باشد، چنان که گفت: و ما کان لنبی أن یغل و من یغلل یأت بما غل «۷» - الایه.

أم یقولون افتراه «ام»، تقریر «۸» حجتی است بعد حجت «۹»، یا گویند، و گفتند، معنی آن است که: بل اگر گویند، و گفتند: «میم»، صله است، و تقدیر آن است که: ایقولون، گویند بر سیل استفهام که: محمد اینکه قرآن فرو بافته است، تو در جواب ایشان بگوی که: فأتوا بشیورۃ مثله، اگر دعوی می‌کنی که اینکه قرآن کلام بشر است، و گفته و بافته و ساخته من است «۱۰»، شما نیز هم از عربی «۱۱» و فصیحان بیاری «۱۲» قرآنی همچین بافته و ساخته، اگر بتوانی «۱۳» سورتی بیاری همچین بر اینکه نظم و بر اینکه

- (۱). همه نسخه بدلها: فعلت.
- (۲). آو، آج، بم، آز: ای غیر.
- (۳-۶). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. [...]
- (۴). همه نسخه بدلها: عقاب.
- (۵). مل: تبیین.

(۷). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۶۱.

(۸). آو، آج، بم، آز: بقوته.

(۹). همه نسخه بدلها: حجّتی.

(۱۰). آو، بم، مج: انداخته من است، مل: انداخته تو است.

(۱۱). همه نسخه بدلها، بجز مج: عربان، مج: عربید.

(۱۲). و فصیحانید، بیارید.

(۱۳). همه نسخه بدلها، بجز بم: نتوانی.

صفحه : ۱۵۰

ترتیب، و هر کس را که خواهی بیاری، در خواهی و بخوانی و [بدو] «۱» استغاثت و استعانت کنی، اگر هیچ راست می گوی؟ اما قوله: فَأَتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ [۲]، و لم یقل:

مثلا، در او دو وجه گفتند، یکی آن که: راجع است با قرآن، و آن «۳» قول اولیترست، و قولی دیگر آن که: فَأَتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ، مثل سورت، و اینکه قول هم بر تأویل آن باشد که حمل کنند سورت را بر معنی، و سورت، منزلتی باشد محیط به آیات خدای تعالی چون احاطت سور که باره «۴» شهر [باشد] «۵» به شهر.

آنگه حق تعالی باز نمود که: ایشان چرا تکذیب کردند اینکه کتاب را، گفت:

برای آن که ندانستند، به دروغ داشتند، و در مثل گفته اند: النَّاسُ اَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا، مردم دشمن آن باشند که ندانند، و در قرآن بسیار چیزهاست «۶» که هر کس نتواند بدانستن، آلا، مگر که «۷» اندیشه کند یا رجوع کند با رسول - علیه السلام - برای آن که، قرآن بهری محکم است که مراد از او به ظاهر بدانند، و بهری متشابه است که معنی از او به ظاهر ندانند، بل محتاج باشند به دلیلی و مفسری که بیان مراد کند، كالصَّلٰوةِ وَ الزَّكٰوةِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ وَ غَيْرِ ذٰلِكَ. وَ لَمَّا يَأْتِيهِمْ تَأْوِيلُهُ، و تأویل آن هنوز به ایشان نیامد، و تأویل آن باشد که یؤول الیه عاقبة الامر. بعضی مفسران گفتند: مراد به تأویل، تفسیر است، و ضحاک گفت: آنچه عاقبت با آن شود از ثواب و عقاب.

آنگه گفت: همچنین تکذیب کردند و دروغ داشتند آنان که پیش ایشان بودند، یعنی نه اول مکذّب اینانند «۸» رسولان را - علیهم السلام - پیش از اینان مکذبان بوده اند، و لکن بنگر تا عاقبت ایشان کجا رسید از هلاک و عذاب استیصال، عاقبت اینان که عمل ایشان بر دست دارند هم اینکه بود، و اینکه بر سیل تهدید و وعید فرمود «۹».

کیف، در محل نصب است به خبر کان، و «انظر» در او عمل نکند، برای آن که

(۵-۱). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، از قرآن مجید افزوده شد.

(۳). همه نسخه بدلها: اینکه.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مج: باروی.

(۶). آج، آز: خبرهاست. [...]

(۷). آو، بم، مج: الا مگر کسی که، آج، لب، آز: آلا کسی که.

(۸). لب و.

(۹). همه نسخه بدلها و.

صفحه : ۱۵۱

استفهام را صدر کلام بود.

آنگه بیان کرد که: از اینکه مکذبان بعضی آن باشند «۱» که به اینکه کتاب ایمان آرند، و بعضی آن باشند که ایمان نیارند، و «من»، تبعیض راست، فی قوله: وَ مِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ، و «من»، نکره موصوفه است و صالح باشد واحد را و جمع را، یعنی قوم یؤمنون به. وَ رَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ، و خدای تو عالمتر است به آنان «۲» که اصرار کنند بر کفر، و به صلاح و ایمان نزدیک نشوند. و قوله: أَعْلَمُ، مراد نه کثرت علوم است، مراد آن است که: معلومات او را نهایت نیست، و او را در عالمی «۳» ذات کفایت است «۴»، محتاج نیست به چیزی دیگر از معنی که بدان عالم باشد.

آنگه گفت: یا محمد؟ اگر چنان باشد که تو را تکذیب کنند و به دروغ دارند، بگو که: عمل من مراست، و عمل شما شما راست، یعنی کفر شما مرا زیان ندارد، و ایمان و طاعت من شما را سود ندارد، و اگر «۵» بد است بر قول شما، هم شما را زیان ندارد، و اینکه همچنان است که گفت: لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينٌ «۶»، و چنان که در مثل گویند: کل شاه بر جلهها سناط [۱۴۵-]. أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ، شما بیزارید «۷» از آنچه من می کنم، و من بیزارم از آنچه شما می کنی، چنان که گفت: قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ، لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ «۸».

آنگه گفت: از اینکه کافران بعضی آنند که گوش با سخن تو می کنند و لکن اندیشه نمی کنند، لا جرم منتفع نمی شوند، بمثابت آنانند که کر باشند، گفت: تو توانی که کران را چیزی بشنوانی، و اگر چه عاقل نباشند؟ و اینکه بر سیبل قطع طمع گفت رسول را [علیه السلام] «۹» از ایمان ایشان، تا بدانند که ایشان ایمان نخواهند آوردن، و در باب نفی ایمان، اینان بمثابت آنانند که از ایشان مستحیل باشد، و به

(۱). اساس: باشد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مج: با آنان.

(۳). مج: عالم.

(۴). آج، لب، آز و.

(۵). آو، آج، بم، لب، آز نیز.

(۶). سوره کافرون (۱۰۹) آیه ۶.

(۷). مل: بیزاری.

(۸). سوره کافرون (۱۰۹) آیه ۱ و ۲.

(۹). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه مل، افزوده شد.

صفحه : ۱۵۲

نفی عقل کنایت «۱» کرد از قلت فهم و جهل.

آنگه گفت بر طریقی دیگر هم اینکه معنی: وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ، و از اینان جماعتی هستند که در تو می نگرند، و لکن بمثابت کوراند که چیزی نبینند «۲»، از آن جا که آنچه بینند بدان منتفع نشوند «۳». آنگه گفت بر سیبل یأس رسول از ایمان ایشان که: تو

کوران را راه توانی نمودن، و اگر چه ایشان چیزی نینند» (۴).

آنکه نفی ظلم کرد از خویشتن بر سبیل تمدح، گفت: إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا، خدای تعالی ظلم نکند بر مردمان به هیچ وجه، و لکن مردمان بر خود ظلم کنند، یعنی کفر و معاصی ایشان کنند که بدان مستحقّ ضرر عقاب شوند، پس بمثابت آن باشند که «۵» ظلم ایشان کرده باشند بر خود، چون جلب مضرت ایشان کرده باشند به خود، به اختیار خود. و در آیت، دلیل است بر آن که خدای تعالی ظلم نکند اندک و بسیار، برای آن که بر لفظ تنکیر گفت: شَيْئًا، و بر سبیل تمدح گفت. و وجه دلالت از اینکه آیت بر نفی ظلم از او- تعالی- بر آن طریقت باشد که بیان کردیم در نفی رؤیت فی قوله: لا- تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ... «۶»، اگر گویند: چرا نشاید که ظلم کند و بدان ظالم نباشد، چنان که علم کند و بدان عالم غیری باشد، و فعل هلك «۷» کند و بدان هلك «۸» غیری باشد! گوئیم: اینکه طریقتی «۹» مطرد است «۱۰»، آن که فعل کند از او اسم فاعل اشتقاق کنند، چون ضارب و قاطع و قاتل «۱۱»- الی ما لا یحصی. اما، عالم آن باشد که حاصل بود بر صفتی که از برای آن صفت از او صحیح باشد که فعل محکم «۱۲» کند، و اینکه صفت در شاهد از برای آن معنی «۱۳» باشد، و باشد که آن معنی فعل عالم باشد، و باشد که از فعل خدای بود در او، چون معنی حاصل آید،

(۱). مج: کفایت.

(۲). اساس: نه بینند/ نینند. [.....]

(۳). آج، لب، آز: نمی‌شوند.

(۴). اساس: نه بینند/ نینند، همه نسخه بدلها، بجز مج: نمی‌بینند.

(۵). همه نسخه بدلها: باشد که.

(۶). سوره انعام (۶) آیه ۱۰۳.

(۷). اساس: ملک، به قیاس با نسخه آو و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). اساس: مالک، به قیاس با نسخه آو و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). مج: طریقی.

(۱۰). همه نسخه بدلها که.

(۱۱). آج، لب، آز: قائل.

(۱۲). آو، آج، بم، لب، آز: بحکم.

(۱۳). همه نسخه بدلها: برای معنی.

صفحه: ۱۵۳

ایجاب صفت کند از آن جا که علّت است، سواء اگر فعل او باشد یا فعل غیر او، پس قدیم- جل- جلاله- علم نکند الا در محل- برای احتیاج علم به محل، و چون در محل- باشد، مختص شود به محل، ایجاب صفت آن جمله ادا کند «۱» که محل- علم بعضی از او باشد، و كذلك الکلام فی الهلك، برای آن که در غیری کند آن هلاک، پس اگر چه اسم فاعل بر اینکه وزن اشتقاق نکنند «۲»، قدیم را تعالی هالك و عالم نگویند به خلق علم و هلك در غیری، او را معلم و مهلك گویند، و اختلاف اینکه بنا به وضع لغت تعلق دارد و عبارت است که مختلف می‌شود- و لا مشاخه فی «۳».

و یوم یحشرهم «۴»، معنی آن است که: اذکر یوم نحشرهم، یاد کن ای محمد آن روز که ما ایشان را حشر کنیم. جمله قراء به «نون»

خواندند، مگر حفص که خواند:

يَحْشُرُهُمْ بِهِ «يا»، اضافه‌ی اسم الله تعالى فی قوله: إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا.

و روا بود که، عامل در او يَتَعَارَفُونَ باشد، و آنکه نصب او بر ظرف باشد. و روا بود که، معنی كَأَنَّ لَمْ يَلْبَثُوا، عامل باشد در او، ای شبه حالهم بحال من «۵» یلبث ساعة من النهار یوم نحسهم. و قوله: كَأَنَّ لَمْ يَلْبَثُوا، در محل او سه قول گفتند، یکی آن که: صفت یوم است، و یکی آن که: صفت مصدری است محذوف، ای حشرا مشبهها، و یکی آن که: حال است، و اینکه اولیتر است، و تقدیر چنان بود که: و یوم نحسهم مشبهها حالهم حال من یلبث ساعة من النهار. حق تعالی تشبیه کرد حال ایشان را بر حال کسی که یک ساعت از روز مقام کرده باشد «۶» جایی، و اینکه مبالغت باشد در وصف قلت لبث ایشان در دنیا و قلت بقاء و حیات ایشان آن جا، و گر چه عمری دراز بوده باشد ایشان را در «۷» آن جا که مصیر و مرجع با فنا بوده باشد باضافت الی ما لا یتناهی «۸» عمر که ایشان را در آخرت خواهد بودن، آن حیات را به ساعتی از روز تشبیه کرد. و بعضی دگر گفتند: كَأَنَّ لَمْ يَلْبَثُوا فی قبورهم، إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ،

(۱). آو، آج، بم، مل، مع: آن جمله را کند، لب، آز: جمله‌ای را کند.

(۲). آج، آز: بکنند.

(۳). همه نسخه بدلها: فیها، لب ای لا نزاع. [...]

(۴). اساس و دیگر نسخه بدلها: نحسهم، به قیاس با ضبط قرآن مجید، تصحیح شد.

(۵). آج، لب، آز لم.

(۶). لب، آز در.

(۷). آو، آج، بم، مع، لب، آز. از.

(۸). آج، آز: ما یتناهی.

صفحه : ۱۵۴

پندارند که ایشان را در گور یک ساعت مقام بوده است، و نظیره قوله: ... إِذِ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثُمْ إِلَّا يَوْمًا «۱».

يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ، یکدیگر را بشناسند و آشنایی «۲» بدهند با یکدیگر بمنزلت دو کس که مدتی یکدیگر را ندیده باشند، چون بینند آشنایی بدهند و یکدیگر را بشناسند، و تفاعل از میان جماعت «۳» باشد چنان که مفاعله از میان دو کس باشد، يقال: تقابل «۴» القوم و تضاربوا. آنکه گفت: قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ، زیان کنند آنان که به بعث و نشور و ثواب و عقاب ایمان ندارند، و ما كانوا مُهْتَدِينَ، و مهتدی و راه یافته به راه بهشت و ثواب نباشند.

وَإِمَّا تُرِيبُنَّكَ، بدان که: «نون» تأکید در شرط نشود جز که «ما» با او باشد، چنان که «اذ» و «حیث» عمل جزم نکنند «۵» تا «ما» با ایشان نباشد، تقول: حیثما «۶» تجلس اجلس، و: اذما تخرج اخرج. و «نون» تأکید در امر شود و نهی و استفهام و عرض و جواب قسم و جزا مشتبّه «۷» است به آن. و رؤیت در آیت رؤیت عین است، چه اگر رؤیت قلب بودی، متعدی بودی به سه مفعول «۸». حق تعالی گفت: یا محمد! اگر ما با تو نمایم بعضی از آنچه ایشان را وعده داده‌ایم از عذاب آجلا «۹»، یا تو را با جوار رحمت بریم و قبض روح کنیم. و توفی استیفای خیر باشد علی الکمال. فَالْأَيْنَا، «فا» جواب شرط است، مرجع و مآب ایشان با ماست، و اینکه بر طریق تهدید و وعید باشد، كما قال الله تعالى: إِنَّ رَبَّكَ لَبَلَمْرْصَادٍ «۱۰»، خدای تو بر راه ایشان است.

آنکه گفت: ثُمَّ اللَّهُ، یعنی بیرون از اینکه و پس از اینکه، خدای تعالی بر آنچه ایشان می‌کنند گواست «۱۱»، یعنی بعد ذلک و وراء ذلک، یعنی بدین قناعت نیست که مرجع ایشان با ماست، پس از آن نیز گواست «۱۲» من است بر افعال ایشان. و بعضی نحویان

- (۱). سوره طه (۲۰) آیه ۱۰۴.
- (۲). آو: واشناسی.
- (۳). همه نسخه بدلها، بجز مج: جماعتی.
- (۴). مل، مج، لب: تقاتل، آو، بم: یقاتل، آج، آز: یقابل.
- (۵). همه نسخه بدلها، بجز مج: نکند.
- (۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: حیث ما.
- (۷). آو، مل، مج: مشبه.
- (۸). آو، آج، بم، آز: به مفعول.
- (۹). آو، آج، بم، آز: عاجل، مل، مج، لب: عاجلا. [.....]
- (۱۰). سوره فجر (۸۹) آیه ۱۴.
- (۱۱). مل، لب: گواه است.
- (۱۲). همه نسخه بدلها، بجز مل: گواهی.

صفحه: ۱۵۵

گفتند: ثمّ در آیت به معنی «واو» است، برای آن که معنی العطف یجمعها» ۱. و مورد آیت، تسلیت رسول است - علیه السلام - اگر آنچه در حق ایشان موعود است از [عذاب و] «۲» نکال، اگر تو بمانی تا ببینی و اگر تو را وفات آید تا ببینی از ایشان فوت نخواهد شدن، مرجعشان «۳» با من است، به هیچ حال محیص نیست ایشان را از آن. وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ، گفت: هر جماعتی و امتی و قرنی «۴» و اهل روزگاری را پیغامبری باشد، چون پیغامبر ایشان بدیشان آید و حجت برایشان گیرد، خدای تعالی میان ایشان حکم کند به عدل و داد «۵» و راستی، و القسط العدل، و القسط، النّصیب بالعدل و السّویة «۶»، و الاقساط العدل و القسط الجور، و اصلهما واحد لأنّ المقسط، هو العادل الی الحق، و القاسط العادل عن الحق، و قیل: قسط اذا جاز، و اقسط اذا زال الجور [۱۴۵-پ]

وَهُمْ لَا يُظَلِّمُونَ، و بر ایشان ظلم نکنند و از حق ایشان هیچ نقصان نکنند.

آنکه حق تعالی حکایت کرد استبطای ایشان قیامت را و دوزخ را و آنچه ایشان را وعده داد از بعث و نشور، و گفت، می گویند ایشان - یعنی اینکه کافران: متی هَذَا الْوَعْدُ، اینکه وعده کی خواهد بود که «۷» تو می گویی از بعث و نشور و حساب و کتاب و ترازو و بهشت و دوزخ! و «متی» سؤال باشد از وقت، و «وعد» خبری «۸» باشد متضمّن نفع و راحت، و قوله: إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ، شرط تعلق دارد به محذوفی، و التّقدیر: فأتوا به ان کنتم صادقین، بیاری اگر راست می گویند «۹»، و «وعید»، خلاف «وعد» باشد، خبری بود متضمّن مضرّت و مساءت، و روا بود که محذوف فعل وعد باشد، و تقدیر چنان بود که: متی هذا الوعد الذی وعدتموه ان کنتم صادقین فیما وعدتم «۱۰»، کجاست آن وعده که گفتید «۱۱» اگر راست گفتید «۱۲» در آن وعده [که

(۱). آج، مل: بجمعها.

(۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

(۳). همه نسخه بدلها: که مرجع ایشان.

- (۴). آو، آج، بم، لب، آز: فرقی.
- (۵). همه نسخه بدلها: داستان.
- (۶). همه نسخه بدلها، بجز مل: و التَّسْوِيه.
- (۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: اینکه که.
- (۸). مل: چیزی.
- (۹). آو، آج، بم، لب، آز: می گویی.
- (۱۰). اساس: وعدتموه، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.
- (۱۱، ۱۲). همه نسخه بدلها بجز مج: گفتمی، مج: گفتند. [...]

صفحه : ۱۵۶

دادی] (۱). و صدق خبری باشد که مخبرش علی ما هو به باشد.

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ در اینکه آیت حق تعالی رسول را فرمود تا: براءت کند از حول و قوت خود، و به خلقان نماید، و ایشان را اعلام کند که خیر و شر و نفع و ضرر او به دست او نیست و به امر او نیست (۲)، از آنچه به خدای تعالی تعلق دارد از مرگ و زندگانی و بیماری و تندرستی و قبض و بسط روزی و جذب و خصب زمان و ثواب و عقاب، بل اینکه جمله به خدای تعلق دارد، و آنچه او بر آن مالک است و قادر (۳)، به تملیک (۴) و اقدار اوست، که هر تصرف که ما توانیم کرد به (۵) حیات و قدرت توانیم کردن، و حیات و قدرت از اوست - جل جلاله.

پس، هر چه ما می کنیم از آن که افعال ماست و تصرفات ما، هم به واسطه (۶) ملک اوست، و اگر او نخواهد ما نتوانیم کردن، بدان معنی که او آلت ندهد و تمکین نکند، و قوله: إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ، مشیت خدای تعالی تعلق دارد به جمله افعال، که او هیچ فعل نکند که (۷) نه آن را مرید باشد. و اما افعال ما هر چه مأمور است بدان از جهت او آن را مرید باشد، و آنچه منهی است از قبل او از آن آن را (۸) کاره باشد، و آنچه جز اینکه است (۹) از مباحات و قبایح، آن را مرید نباشد، و قبایح را کاره باشد، و مباح را نه مرید باشد و نه کاره، برای آن که جاری مجرای عبث بود. آنگه گفت: لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ، هر امتی را و جماعتی را، بل هر نفسی را اجلی و وقت وفاتی هست. و بیان کردیم که اجل وقت مضروب باشد، حق تعالی گفت: چون وقت وفاتشان در آید، آن وقت که من زده باشم و نهاده، از آن وقت ایشان را یک ساعت تقدیم و تأخیر نکنند. و استقدام و استئجار، طلب تقدیم و تأخر (۱۰) باشد، و به معنی تقدیم و تأخیر آید (۱۱) همچنین. و نفع، لذت باشد یا سرور یا آنچه مؤدی باز آن (۱۲) یا با یکی از آن، و ضرر غم

(۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

(۲). آج، لب، آز: نی.

(۳). آج، مل، مج، لب، آز بر آن.

(۴). مل: به تملک.

(۵). آج، آز: از.

(۶). آو، آز: و.

(۷). مل: او.

(۸). آج، لب، آز: از قبل او آن را.

- (۹). آو، آج: آنچه حرام است.
 (۱۰). آو، آج، بم، مج، لب، آز: تقدیم و تأخیر.
 (۱۱). آو، آج، بم، لب، آز: آیت.
 (۱۲). همه نسخه بدلها، بجز مل: به آن، مل: با آن.

صفحه: ۱۵۷

بود یا الم یا آنچه مؤدی بود باز آن «۱» یا با یکی از آن، و معنی استثناء آن است که: *أَلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ* ان «۲» *يَمْلِكُنِي*.
قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا، حَقَّ تَعَالَى كُفِرْتُمْ بِهِ فَسُحْقَىٰ إِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا لَّهُمْ لَا يُرَوَّنَ (۱۰۰).
 رأيتهم، می بینید «۳»، و المعنی علمتم، می دانید «۴» که اینکه «۵» کافران گناهکاران به چه می شتابند از عذاب، اگر عذاب ما بدیشان آید به شب یا به روز؟ یعنی شما چه دانید که آن چه آفت و بلاست، آن عذاب که ایشان بدان استعجال می کنند و می خواهند تا به زودی بدیشان رسد، اگر بیاید آن عذاب به شب یا به روز، و در کلام تقدیم و تأخیری هست تا معنی مستقیم شود، و آن آن است که: *أَعْلَمْتُمْ مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ* «۶» *الْمَجْرُمُونَ مِنَ الْعَذَابِ* ان اتیکم العذاب بیاتا او نهارا. و رؤیت، به معنی علم است برای آن که در جمله استفهامی شده است، یعنی می دانید که چه آفت است که ایشان می خواهند که به سر ایشان آید از عذاب خدای اگر به شب آید یا به روز! و عذاب، المی باشد مستمر، و منه: *عَذَابُهُ* «۷» *اللِّسَانِ* لاستمراره فی الکلام «۸»، و: *مَاءٌ عَذْبٌ* «۹» *إِذَا كَانَ مَسْتَمِرًّا فِي الْحَلْقِ*.
 و البیات و البیتوتة، الايقاع باللیل «۱۰»، و اینکه جایگاه در جای ظرف نهاد «۱۱»، ای لیل و نهارا، و اشتقاق او از فراخی باشد سمی بذلک *لَا تُسَاعِدُ الضَّيَاءَ فِيهِ، وَ مِنْهُ النَّهْرُ لَا تُسَاعِدُهُ، وَ اسْتَنْهَرَ الْفَتْقَ إِذَا اتَّسَعَ*. ما ذا یستعجل منه، اینکه استفهام «۱۲» به معنی انکار است. زجاج گفت: موضع «ما» رفع است به ابتدا و «ذا»، به معنی الذی است، ای ما الذی یستعجل منه المجرمون، و گفت: روا باشد «۱۳» و «ماذا»، یک اسم باشد، و التقدير: ای شیء يستعجل منه المجرمون، چیست آن عذاب که بدان استعجال

- (۱). همه نسخه بدلها بجز مل: به آن، مل: با آن.
 (۲). آو، آج، بم، آز: از. [.....].
 (۳). آو، آج، بم، لب، آز: می بینی.
 (۴). آو، آج، بم، لب، آز: می دانی.
 (۵). آج، لب، آز: ای.
 (۶). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، از قرآن مجید افزوده شد.
 (۷). آج، آز: عذاب.
 (۸). همه نسخه بدلها: فی استمراره علی الکلام.
 (۹). آو، آج، بم، مج، لب، آز: عذاب.
 (۱۰). مل: فی اللیل.
 (۱۱). آو، بم، لب، آز: نهاده.
 (۱۲). آو، بم، آز: استفهامی.
 (۱۳). لب: که.

صفحه : ۱۵۸

می‌کنند؟ و منه، ضمیر او جایز است که راجع باشد با خدای و جایز است که راجع باشد با استعجال.
 قوله: «ثم» همزه استفهام در حرف عطف برده است، و استفهام بر حقیقت از وقوع عذاب است. و طبری گفت: ثم را، معنی هنا لک است، و اینکه غلط است برای آن که آن «ثم» باشد به فتح، و برای آن همزه استفهام در حرف عطف برد تا بدانند که اینکه را نیز صدر کلام می‌رسد چنان که جمله اول را که در آیت هست و عامل در ... اذا، انتم است «۱»، و «ما» صله است، یعنی انتم «۲» به وقت وقوع العذاب. و قوله: الن «۳»، همزه استفهام «۴» در ظرف شده است و بر حقیقت در فعلی می‌باید که آن جا مضمراست من قوله: الن انتم، و التقدير: انتم الن، و «قد»، برای تقریب الفعل الماضی باشد من الحال، و معنی آیت آن است که، خدای تعالی گفت بر سبیل توبیخ و ملامت بر استعجال عذاب: پس چون عذاب فرود آید «۵»، ایمان خواهید آوردن به آن! آنکه شما را گویند: اکنون ایمان می‌آید که عذاب فرود آمد، و اینکه ایمانی است که هیچ نفع نکند در چنین وقت، چه وقت نزول عذاب و وقت الجاء باشد، و ایمان در آن وقت سود نکند. و در آیت حذفی هست، و اینکه از جمله آن است که گفتیم: عرب قول بسیار حذف کنند. و تقدیر آن است که: اذا ما وقع العذاب انتم به «۶»، فیقال «۷» لکم الن تؤمنون، گویند شما را: اکنون ایمان می‌آید که عذاب بدیدید، و پیش از اینکه استعجال می‌کردید به عذاب؟ ثم قیل، آنکه گویند آن ظالمان کافران را: بچشید عذاب جاودانه، و اینکه ثم، که حرف عطف است، بدو «۸» عطف کرد اینکه فعل را بر آن «۹» فعل محذوف که گفتیم که قول است: ثم قیل لهم بعد ما قیل لهم الان، یعنی عند آن که ایشان ایمان آرند در حال الجاء، ایشان را گویند: اینکه نه ایمان است بر آن وجه که شما را فرمودند،

(۱). آو، آج، بم، آز: در اذا استمرار است، مل: در اذا، اسم است.

(۲). آو، آج، بم، آز: استمر.

(۳). همه نسخه بدلها: الآن. [...]

(۴). آو، بم، آز است.

(۵). مل: فرود آمد.

(۶). آو، بم: استمر به، آج، آز: استثنی به.

(۷). آو، آج، بم، لب، آز: فقال.

(۸). همه نسخه بدلها: حرف عطف بدو.

(۹). لب، آز: به آن.

صفحه : ۱۵۹

برای آن که آن در حال اختیار بایست «۱»، چون به حال الجاء و اضطراب رسید، ایمانی است نه واقع به موقع خود. بر اینکه هیچ ثواب نباشد و اینکه را هیچ حکم نباشد، اکنون عذاب بچشید بر آن کفر متقدم «۲» که اینکه ایمان آن کفر را بر نداشت.
 آنکه گویند ایشان را بر سبیل تفریح و تعزیر «۳»: شما را جزا کردند و پاداشت دادند الا بر آنچه شما کرده بودید! یعنی هیچ ظلمی و حیفی بر شما کردند و یا شما را بر نا کرده «۴» عقوبتی کردند؟ و عجب آن که «۵» او جبر گوید و جزا نه بر عمل گوید با چنین آیتها. و «ذوق»، طلب طعم باشد به دهن، ابتدا تشبیه کرد عذاب را بدان برای آن که ذائق را احساس بیش بود که همّت او آن باشد که طعم بداند «۶»، و روا باشد که: اینکه بر سبیل تهکم می‌گویند، یعنی به عوض آن که طمع داشتید که طعمهای لذیذ بچشید چون آن عمل نه گردید «۷» که مستحق آن باشید، اکنون اینکه بچشید به بدل آن؟ و اینکه جاری مجرای آن باشد که گفت: ... فَبَشِّرْهُمْ

بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (۸).

آنکه گفت ای محمد: وَ يَسْتَنْبِئُونَكَ، ای و استخبرونک، از تو می‌پرسند که اینکه عذاب که خدای در آیات مقدم «۹» وعده داد حق است، و درست است! تو جواب ده و بگو: اِی وَ رَبِّي، آری، به حق خدای من که آن حق است و شما را قوت ممانعت قدیم [۱۴۶- ر]

تعالی نباشد، و بدین قدرت که شما راست خدای را عاجز نتوانید کردن تا عذاب فرود نیارد به شما و از قبضه قدرت او بیرون نتوانید شدن.

وَ لَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ، حق تعالی در اینکه آیت بر سیل مبالغت در تهدید و وعید و قطع طمع ایشان از خلاص و نجات از عذاب و طریق رشوت و قبول فدیت گفت: اگر هر نفسی ظالم کافر را هر چه در روی زمین او را باشد، از مال و ملک فدا کند تا خویشتن را از عذاب باز خرد بدهد و دلش خوش باشد از سختی و عظم و هول عذاب. و برای آن ان را از پس «لو» مفتوح بکرد «۱۰» که، لو اقتضای فعل کند،

-
- (۱). آو، آج، بم، آز: اختیار است.
 - (۲). همه نسخه بدلها: مقدم.
 - (۳). همه نسخه بدلها، بجز مل: تقریر.
 - (۴). همه نسخه بدلها، بجز مل: را نا کرده.
 - (۵). همه نسخه بدلها: از آن که.
 - (۶). همه نسخه بدلها، بجز مج: نداند.
 - (۷). نه کردید/ نکرید.
 - (۸). سوره توبه (۹) آیه ۳۴. [.....]
 - (۹). همه نسخه بدلها، بجز مل: متقدم.
 - (۱۰). همه نسخه بدلها: بکردند.

صفحه : ۱۶۰

پس لا- محاله از پی «لو» فعلی تقدیر باید کردن، و چون فعل آمد، «ان» باید. و «فدا» و «فدیه» و «افتدا»، چیزی در بدل «۲» چیزی نهادن باشد تا بدان رفع «۳» مکروه کنند از او، يقال: فداه یفدیه و افتداه، و فاداه. و فداه ای قال «۴» له جعلت فداک و تفادی القوم بینهم. وَ أَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ، در او دو قول گفتند: یکی آن که: چون عذاب بینند «۵» پشیمانی پنهان کنند «۶» تا شماتت نباشد بر ایشان، و گفته‌اند:

رؤسا، پشیمانی پنهان دارند از سفله تا زفان «۷» ملامت دراز نکنند بدیشان. و ابو عبیده گفت: اسرار، اظهار باشد و کلمه از اضداد است، و ازهری گفت: اینکه غلط است از او، برای آن که اسرار، اخفا «۸» و پنهان داشتن باشد، و اسرار به «شین» معجم اظهار باشد. وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ [بِالْقِسْطِ] «۹»، و میان ایشان حکم کنند به راستی و داد «۱۰»، و بر ایشان هیچ ظلمی نکنند در حکم و قضیت و نه در عذاب و عقوبت، [برای آن که آن «۱۱» بر ایشان از فعل ایشان آمد. و از رسول- علیه السلام- پرسیدند که ایشان را چه سود دارد پشیمانی پوشیده داشتن. گفت: ترس شماتت اعدا.

[قوله] «۱۲»: أَلَا- إِنَّ لِلَّهِ، «الا» کلمتی «۱۳» است که عرب بدان استفتاح کلام کند، و معنی او تنبیه باشد، و اصل او «لا» ست، همزه

استفهام در او شد برای تقریر و تأکید، و از پس او «ان» مکسوره آید تا بدانند که ما بعد او مبتدا باشد و از پس او امر و دعا باشد، چنان که امرؤ القیس گوید:

الا انعم «۱۴» صباحا ايها الطلل البالي «۱۵» و هل ينعمن «۱۶» من كان في العصر الخالي
و وجه اتصال آیت بما قبلها آن است که: چون گفت اگر ظالم همه مال و

(۱). آو، آج، بم، مل، لب، آز: او.

(۲). مج دیگر.

(۱۰-۳). همه نسخه بدلها: دفع.

(۴). مج: قالت.

(۵-۶). آو، آج، بم، آز: کند.

(۷). همه نسخه بدلها: زبان.

(۸). آو، آج، بم، مل، لب، آز: اسرار و اخفاء.

(۹). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، از قرآن مجید افزوده شد.

(۱۱). همه نسخه بدلها: داستان.

(۱۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

(۱۳). اساس: کلمه، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۱۴). آو، آج، بم، آز: العم. [...]

(۱۵). آو، آج، بم، آز: العالی، مج: التالی.

(۱۶). مج: يتعمن.

صفحه : ۱۶۱

ملک زمین او را باشد به «۱» فدیة خود کند. در اینکه آیت باز نمود که: او را خود چیزی نباشد «۲» تا فدیة کند برای آن که ملک آسمان و زمین خدای را باشد. و سماوات، جمع سماء باشد، و اصل او از سمو بود، و آن رفعت است. آنگه گفت: أَلَا إِنَّ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا و وعده خدای حق و صدق باشد هر چه گوید. و اینکه جا مراد به وعده، عذاب «۳» است کافران را، و لکن بیشتر کافران ندانند از آن جا که ایشان خدای را ندانند، و ندانند که بر خدای چه روا باشد و چه روا نباشد.

آنگه گفت: هُوَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ او آن خدای است که زنده کند آن مرده را که در او حیات نباشد به خلق حیات در او، و مرده کند زنده را به نفی حیات از او، و بدان که «۴» بنیت حیات از او ویران «۵» کند و از آن ببرد که حیات در او تواند بودن، پس حیات منتفی شود بعدم «۶» ما يحتاج اليه. وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ، و شما را به عاقبت باز او «۷» برند، یعنی با جایی که کس را در او حکم «۸» نباشد مگر او را.

[قوله تعالی]

[سوره یونس (۱۰): آیات ۵۷ تا ۷۰]

[اشاره]

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْم مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ (۵۷) قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (۵۸) قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَاماً وَ حَلَالاً قُلْ اللَّهُ أَدْنَىٰ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ (۵۹) وَ مَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ (۶۰) وَ مَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَ مَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَ لَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُوداً إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَ مَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ وَ لَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۶۱)

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۲) الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ (۶۳) لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۶۴) وَ لَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶۵) أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (۶۶) هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لَتَسْكُنُوا فِيهِ وَ النَّهَارَ مُبْصِراً إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (۶۷) قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلِداً سُبْحَانَ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۶۸) قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ لَا يُفْلِحُونَ (۶۹) مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (۷۰)

«۹»

[ترجمه]

ای مردمان؟ آمد به شما پندی از خدایتان و شفای آن را که در دلهاست و بیانی و رحمتی برای مؤمنان. بگو به فضل خدای و به بخشایش او بدان تا حرم شوند، اوست بهتر از آنچه گرد می کنید.

«۱۰»

بگو: دیدید «۱۱» آنچه فرو فرستاد خدای برای شما از روزی! کردید از او حرام و حال، بگو: خدای دستوری داد شما را، یا بر خدای

(۱). لب: و.

(۲). اساس: نه باشد/ نباشد.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: خدا.

(۴). همه نسخه بدلها: به آن که.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز بم: بیران، بم: بیرون.

(۶). همه نسخه بدلها: لعدم.

(۷). همه نسخه بدلها: با او.

(۸). همه نسخه بدلها: در آن جا حکم.

(۹). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

(۱۰). مج: الله.

(۱۱). آو، آج، بم، لب: بینی / بینید.

صفحه : ۱۶۲

دروغ می گویند! [۱۴۶-پ]

و چه گمان است آنان را که می گویند بر خدای دروغ روز قیامت «۱»، که خدای، خداوند نعمت است بر مردمان، و لکن بیشترین ایشان شکر نمی کنند «۲».

و نباشی تو در کاری و نخوانی «۳» از آن، از قرآنی و نکنید از کاری «۴» مگر که باشیم بر شما گواهان «۵»، چون در شوید در او و فرو نشود از خدای تو از مقدار مورچه‌ای «۶» در زمین و نه در آسمان و نه کمتر از آن و نه مهمتر مگر در نوشته‌ای «۷» روشن است.

[۱۴۷-ر]

بدرستی که دوستان خدای «۸» ترسی نیست بر ایشان، و نه ایشان دلتنگ شوند.

آنان که ایمان آورند و بودند ترسکار.

ایشان راست بشارت در زندگانی دنیا و در آخرت، بدل نیست گفته‌ها خدای را، آن آن است رستگاری بزرگ.

و دلتنگ مکناد «۹» تو را گفتار ایشان، که عزت خدای راست همه «۱۰»، که اوست شنوا دانا.

(۱). مج: رستخیز. [.....]

(۲). مج: شکر نکنند.

(۳). آج، لب: نخوانید.

(۴). آج، مج، لب: هیچ کاری.

(۵). همه نسخه بدلها: گواه.

(۶). آو، آج، بم، لب خرد، مج: خورد.

(۷). آو، آج، بم، لب: کتاب.

(۸). آو، آج، بم، لب را.

(۹). آو: بمکناد.

(۱۰). آو، آج، بم، لب: جمله.

صفحه : ۱۶۳

که خدای راست هر که در آسمانهاست «۱» و هر که در زمین است و چه پسر وی «۲» می کنند «۳» آنان را که می خوانند «۴» از فرود خدای انبازان! پسر وی «۵» نمی کنند مگر گمان را، و نمی گویند الا دروغ.

[۱۴۷-پ]

او آن «۶» است «۷» که کرد برای شما شب را تا بیارامید در او، و روز را بینا، در آن دلایلی «۸» است گروهی را که بشنوند.

گفتند: فرا گرفت خدای فرزندی، منزّه است او، او بی نیاز است، او راست آنچه در آسمانهاست «۹» و آنچه در زمین است، نیست

نزدیک شما از حجتی به اینکه، می گویند بر خدای آنچه ندانید «۱۰»!

بگو: آنان که فرابافند «۱۱» بر خدای دروغ، ظفر و بقا نیابند.

برخورداری است در دنیا، پس با ما باشد باز گشت ایشان، پس بچشانیم ایشان را عذاب سخت بدانچه بودند که کفر آوردند «۱۲».

[۱۴۸-ر].

قوله «۱۳»: يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْمٌ «۱۴»، حق تعالی در اینکه آیت خطاب کرد با مردمان از مؤمن و کافر، گفت: ای مردمان؟ بحقیقت به شما آمد پندی و وعظی، و

(۱). اساس: آسمان است، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۲-۵). همه نسخه بدلها: پیروی.

(۳). اساس: می کند، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۴). مج: می خواهند.

(۶). آو، آج، مج، لب خدا. [...]

(۷). آج، لب: سزاوار خداست.

(۸). آج، لب: در اینکه دلالتی.

(۹). اساس: آسمان، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۱۰). آو، بم: هیچ ندانی.

(۱۱). مج: فرو بافند.

(۱۲). آو، آج، بم، لب: سخت به آن کفر که آورده باشند، مج: بودند که کافر شدند.

(۱۳). مج تعالی.

(۱۴). آو، آج، بم، لب، آز موعظه من ربکم - الایه.

صفحه: ۱۶۴

آن امری باشد که دعوت کند باصلاح، و زجر کند از قبیح بدانچه «۱» متضمن باشد از رغبت و رهبت، و دعوت کند با زهد و خشوع، و صرف کند از عصیان و فسوق، و مراد بدو «۲» قرآن است. وَ شِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ، و شفای آنچه در دلهاست از درد جهل. و دل را برای آن صدر خوانند که، جای او صدر است، و قرآن را برای آن شفا خوانند «۳» که درد جهل، دردی است که آن را دوا جز به علم نباشد، و قرآن مایه «۴» علم است. وَ هُدًی» و بیانی است و رحمت مؤمنان را، و رحمت، نعمتی باشد بر محتاج برای آن که آن کس که «۵» جوهری به پادشاهی دهد، نگویند او را «۶» رحمت کرد بر او، و مؤمنان را برای آن تخصیص کرد که ایشانند که منتفع شدند بدان.

قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ، بگو ای محمد، به فضل و رحمت خدای شادمانه شوند «۷».

مفسران خلاف کردند در معنی فضل و رحمت در اینکه آیت، بو سعید خدری گفت: فضل الله، قرآن است، و رحمت او آن است که: ما را از اهل قرآن کرد. بنی هلال بن یسار «۸» و مجاهد و قتاده گفتند: فضل الله، قرآن «۹» است، و رحمت ایمان «۱۰» است. عبد الله عمر گفت: فضل الله، اسلام است، و رحمت او تزیین «۱۱» اسلام است در دلهای مسلمانان. خالد بن معدان گفت: فضل الله، اسلام است و رحمتش ستر است که به ما فرو پوشید. کیالی «۱۲» گفت: فضل الله، نعمت ظاهر است، و رحمت نعمتهای باطن، بیانش قوله: وَ أَسْبِغْ عَلَیْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً... «۱۳»، ابو بکر الوردی گفت: فضل الله، النعماء و هو ما اعطی و حبا و رحمته الالاء و هو ما صرف و زوی. ابن عیینه «۱۴» گفت: فضل الله، التوفیق، و رحمته العصمة، و هر دو از باب لطف است، آن لطف که مکلف عند آن طاعت بکند آن را توفیق خوانند، و آنچه عند آن از

- (۱). آز: یا آنچه.
- (۲). همه نسخه بدلها: به او.
- (۳). آج، بم، لب، آز: خوانند.
- (۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: نامه.
- (۵). همه نسخه بدلها او.
- (۶). مل، مج که. [...]
- (۷). آو، بم: بشوی.
- (۸). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: هلال بن سفیان.
- (۹). همه نسخه بدلها: ایمان.
- (۱۰). آج، مل، مج، لب، آز: قرآن.
- (۱۱). مج: تزین.
- (۱۲). مل: کسائی، مج: کتابی.
- (۱۳). سوره لقمان (۳۱) آیه ۲۰.
- (۱۴). مل، مج: ابو عیینه.

صفحه: ۱۶۵

معاصی امتناع کند، آن را عصمت خوانند. سهل بن عبد الله گفت: فضل الله، اسلام است و رحمته، توفیق اختیار مذهب حق. حسین بن الفضل گفت: فضل «۱» ایمان است، و رحمت بهشت است. ذو النون مصری گفت: فضل الله بهشت و جنان است، و رحمت نجات و رستگاری از دوزخ و نیران است. عمرو بن عثمان الصدفی گفت:

فضل الله رسانیدن است به نعمت، و رحمت داریم داشتن آن نعمت. و باقر گفت - علیه السلام «۲»:

فضل الله، الاقرار برسول الله - صلی الله علیه و آله - و رحمته، الاقرار بولایه علی بن ابی طالب - علیه السلام.

فبذلک، ذلک اشارت است به فضل و رحمت و «۳» هر یکی از ایشان، گفت: بدان باید تا خرم باشند «۴»، و ابو علی گفت: تکرار «فا» برای تأکید است، چنان که شاعر گفت «۵»:

إذا هلك فعند ذلك فاجزعی

و بعضی دیگر گفتند: دوم زیادت است. ابو جعفر المدنی خواند: فلتفرحوا، و رويس همچنین. و روایت کرده‌اند اینکه قراءت از ابی کعب، و کذلک قوله: ممّا تجمعون «۶»، به «تا» ی معجم من فوق، و آن «۷» لغت بعضی عرب است که [با] «۸» لام مخاطب را امر کنند، و یعقوب در فلیفرحوا موافقت کرد. و جمله قراء به «یا» خواندند برای آن که «لام» امر غایب را باشد، و «تا» خطاب را، و جمع میان ایشان درست نباشد، و ابو علی گفت: هذا اصل مرفوض، اینکه اصلی است رها کرده و متروک. هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ، او بهتر است از آنچه شما جمع می کنید از اموال و حطام دنیا. اگر گویند: نه خدای تعالی ما را نهی کرد از فرح، و فرح، را ذمّ کرد در چند آیت، منها قوله: ... لا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ «۹»، و قوله: إِنَّهُ لَفَرِحَ فَخُورٌ «۱۰». و قوله: فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعِدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ... «۱۱»، جواب از اینکه، آن

- (۱). آج، مل، لب، آز فضل الله.
- (۲). مل: حضرت امام محمد باقر علیه السلام.
- (۳). همه نسخه بدلها به.
- (۴). آو، آج، لب، آز: شاد باشد.
- (۵). آج، لب، آز مصرع.
- (۶). همه نسخه بدلها، بجز مل هر دو جا. [.....]
- (۷). آج، لب، آز: و اینکه.
- (۸). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.
- (۹). سوره قصص (۲۸) آیه ۷۶.
- (۱۰). سوره هود (۱۱) آیه ۱۰.
- (۱۱). سوره توبه (۹) آیه ۸۱.

صفحه: ۱۶۶

است که: آن فرح که آن مذموم است و ما را از آن نهی کرده‌اند بطر و اشر است که به اختیار ماست، و اما آنچه نه بقصد و داعی ما باشد از سرور عند سببی، امر و نهی و تکلیف آن را متناول نباشد، دیگر آن که: آن جا که مطلق گفت مذموم است، و آن جا که مقید گفت به قرینه مدح ممدوح است [کقوله: فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ... «۱»]، و آنچه مقید است به قرینه ذم «۲» کقوله: فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ... «۳»]، و از جمله آنچه به قرینه مدح آمد و ممدوح است [«۴»] قوله تعالى: يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ، بِنَصْرِ اللَّهِ... «۵»]، و قوله: فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ «۶»]. قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ - الاية، حق تعالى بدین آیت خطاب کرد «۷» با مشرکان عرب بر زفان «۸» رسول - علیه السلام - گفت: أ علمتم، بدانسته‌اید «۹» آنچه خدای تعالی [۱۴۸- پ]

بفرستاد برای شما از روزی شما، از آن جا حرام و حلال کردید، یعنی خدای تعالی برای شما ارزاقی پدید کرد، شما از «۱۰» خویشتن آن را حرام کردید بی حجتی و بینتی از خدای تعالی، چون: بحیره و سائبه و وصیله و حام.

آنکه گفت: یا محمد؟ بپرس از ایشان و بگو ایشان را که: خدای دستوری داد شما را! استفهامی است بر سیل تقریع و ملامت - یعنی بی دستوری خدای می کنید أم عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ، یا دروغ بر خدای می نهید! چون قسمت اول باطل شد، [قسمت] «۱۱» دوم درست شد، و مورد آیت انکار و تقریع است بر آنان که از خویشتن تحلیل و تحریم کردند.

آنکه تهدید کرد ایشان را [که] «۱۲»: وَ مَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، گفت: چه گمان می‌برند آنان که دروغ بر خدای نهادند که، روز

(۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۷۰.

(۲). آو، آز: دوم.

(۳). سوره توبه (۹) آیه ۸۱.

(۵). سوره روم (۳۰) آیه ۴.

(۱۲-۴). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه مج، افزوده شد.

(۶). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۸۳. ظاهراً اینکه آیه برای مورد مدح که مؤلف اراده کرده است، مناسب نمی‌نماید.

(۷). آو، آج، بم، لب، آز: حکایت کرد.

(۸). همه نسخه بدلها: زبان.

(۹). آو، آج، بم، مل، آز: ندانسته‌اید. [.....]

(۱۰). لب: بهره.

(۱۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

صفحه: ۱۶۷

قیامت با ایشان چه خواهد رفتن؟ همانا گمان رحمت و ثواب نبرند (۱)، چه (۲) گمان عقاب و عقوبت نباید (۳) تا برند. و وجهی دیگر در معنی آیت آن است که: کجا گمان ایشان به تفصیل آن رسد که خدای تعالی اعداد (۴) کرده باشد برای ایشان از عقاب. آنچه گفت: خدای تعالی، خداوند فضل و افضال و نعمت است بر خلقان و آنچه بر ایشان آمد از وبال و عقوبت هم از فعل ایشان و از کرد (۵) ایشان، و لکن بیشتر مردمان اینکه ندانند از آن جا که اندیشه نکرده باشند و شکر نعمت او نکنند از اینکه وجه را. قوله: وَ مَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ الْاِيَةُ، حق تعالی در اینکه آیت تهدید کرد مکلفان را.

گفت: و تو ای محمد؟ و مراد امت و جمله مکلفان - نباشی در کاری. و شأن، کاری باشد که آن را قدر و منزلتی باشد، و الشان و الحال (۶) و البال (۷) نظائر، در هیچ کاری نباشی و هیچ قرآنی بر اینان نخوانی و هیچ عملی و کاری نکنی الا ما (۸) بر شما گواه باشیم. چون در آن جا شوی (۹) و خوض کنی برای آن گفت، تا مکلفان متنبه و متعظ باشند و غافل و بی‌خبر نباشند، و بدانند که بر ایشان رقیبان و نگاهبانانند، فساد از سر فرو فکنند (۱۰) و گزافکاری پیش نگیرند، و قوله: وَ لَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ، اینکه «من» اینکه جایگاه زیادت است و برای تأکید نفی آورد، چنان که: ما جاءنی من رجل. قوله: وَ مَا يَعْرُوبُ، دور (۱۱) نشود و غایب نشود و فرو نشود بر خدای تعالی. جمله قرآ خواندند:

يعزب بضم الزا، مگر کسانی که او خواند: و ما يعزب بالكسر، و هما لغتان. و قوله:

منه من قرآن، اینکه ضمیر راجع است با قرآن، و او ضمیر قبل الذکر است علی شریطة التفسیر، و اینکه برای تفخیم شأن قرآن گفت. و قوله: من قرآن، شاید که تبیین بود و شاید که زیادت بود، و قوله: شهوداً، جمع شاهد، يقال: شهد علیه، و هو نقيض شهد له، و قوله: إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ، يقال: افاض في العمل و افاض في الحديث

(۱). آج، آز: می‌برند.

(۲). آو، آج، بم، لب، آز: جز.

(۳). مل: باید.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مج: اعتداء.

(۵). آو، آج، بم، لب، آز: کردار.

(۶). اساس: فی الحال، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۷). اساس: و المال، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۸). همه نسخه بدلها: و ما.

(۹). همه نسخه بدلها در او.

(۱۰). همه نسخه بدلها: فرو نکنند.

(۱۱). آو، آج، بم، لب، آز: و دور.

صفحه: ۱۶۸

اذا دخل فيه و تفاوضنا «۱» الحدیث، و اصله من فاض الماء اذا سال، و افضته أنا كأنه یسبل «۲» الحدیث و یصبه. و ما یعزب، ای [و] «۳» ما یبعد، و منه العزب للرجل الّمدی لا- زوجة له. و عبد الله عباس گفت: لا یعزب، ای لا یغیب. و قوله تعالی: من مثقال ذرّة، «من»، زیادت است مؤکّد نفی، و «مثقال» مفعال باشد من الثقل، یعنی مقدار ذرّة و بثقلها «۴». و ذرّ «۵»، مورچه خرد «۶» باشد، الواحده ذرّة، اینکه حقیقت اوست، و آنکه در هر محقری و اندکی استعمال کنند تا گفته‌اند «۷»: آنچه در روشنایی آفتاب پیدا شود چون آفتاب در کوی «۸» جهد آن را ذرّة خوانند، حق تعالی بر سیل مبالغت گفت: آن مقدار از من و از علم و مراقبت و محافظت من فرو نشود، و نظیره قوله: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، و مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ «۹».

و لا- اصغر من ذلك و لا- أكبر، نه کهتر از آن و نه نیز مهتر از آن و الا آن در نوشته مبین «۱۰» ثبت کرده‌اند و بنوشته، و آن لوح محفوظ است. حمزه و خلف و یعقوب خواندند: و لا اصغر من ذلك و لا اکبر، به رفع در هر دو لفظ عطفاً علی المحل، برای آن که جار و مجرور در محل «۱۴۹-ر»

رفع است، و معنی آن که: و ما یعزب عن ربّیک مثقال ذرّة، و باقی قراء: خواندند و لا- اصغر من ذلك و لا اکبر عطفاً علی اللفظ، اعنی علی قوله: من مثقال ذرّة، و اگر چه مفتوح است در لفظ، در حکم مجرور است و لکن جرّ بر او ظاهر نشد از آن که لا ینصرف است.

آنکه حق تعالی پس از آن که وعظ امت بگفت، بشارت داد دوستان خود را، گفت: أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ، گفت: الا؟ و فایده [او] «۱۱» استفتاح کلام باشد و تنبیه سامع تا با خبر باشد از خطاب مخاطب، دوستان خدای را، بر ایشان نه ترسی باشد و نه ایشان اندوهگن «۱۲» شوند.

(۱). آو، آج، بم، مل، آز: تفاوضیا. [.....]

(۲). آو: فیض.

(۱۱-۳). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۴). آو، آج، بم، یثقلها، مل: و ثقلها.

(۵). آو، مج، لب: ذرّ.

(۶). مل، مج، لب: خورد.

(۷). آو، آج، بم، لب، آز: گویند.

(۸). همه نسخه بدلها: کوه.

(۹). سوره زلزله (۹۹) آیه ۷ و ۸.

(۱۰). همه نسخه بدلها: روشن.

(۱۲). مج، آج، آز: اندوهگین.

صفحه : ۱۶۹

اهل علم خلاف کردند در آن که که باشد که استحقاق اینکه نام دارد، و سعید بن جبیر گفت، از رسول- علیه السلام- پرسیدند که: من اولیاء الله، دوستان خدای کیستند! گفت: آنانند که چون مردمان ایشان را ببینند^۱، خدای را یاد کنند دیدار ایشان مردم را لطف باشد در ذکر خدای، و راوی خبر گوید که، از رسول- صلی الله علیه و آله- شنیدم که می گفت: خدای را بندگانی هستند که نه پیغامبرانند و نه شهیدانند، پیغامبران و شهیدان را بر ایشان غبطت باشد روز قیامت به مکان ایشان از خدای، گفتند: یا رسول الله؟ [کیستند]^۲ ایشان و عمل ایشان چه باشد! ما را بگو تا ما نیز ایشان را دوست داریم، گفت: قومی باشند که با یکدیگر دوستی کنند برای خدای بی آن که میان ایشان رحمی و خویشی باشد و بی مالی که به یکدیگر دهند، و الله که رویهای ایشان به نور تابنده بود و ایشان بر منبرهای نور باشند، چون مردمان ترسند ایشان ترسند، و چون مردمان دژم باشند ایشان نباشند، آنگه برخواند: *أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ*، و امیر المؤمنین علی را گفتند: از وصف اولیای خدا چیزی بگویی، گفت:

۳ «عمش» العیون من الشهر، صفر الوجوه من العبر، خمص البطون من الوی، بیس الشفاه من الظما

گفت: چشمهایشان از بی خوابی آب ریزد و رویهایشان زرد باشد از عبرتها که ببینند، شکم باریک دارند از گرسنگی، لب خشک دارند از تشنگی. این کیسان گفت: آنان باشند که خدای تعالی کار ایشان به خود تولا کند از الطاف و توفیق و بیان و ابراز برهان، و ایشان تولا کنند به کار خدای- عز و جل- از عبادات و دعا.

و روشنتر وصف آن است که، خدای تعالی هم در اینکه آیت گفت: *الَّذِينَ آمَنُوا*، گفت: مؤمنان باشند، و *كَانُوا يَتَّقُونَ*، به من ایمان دارند و از من ترسکار^۴ باشند، و چون به اجماع امت اینکه دو خصلت در امیر المؤمنین علی بر وجه مزیت و تفضیل حاصل بود، او را ولی الله گفتند، اما ایمان او سابق بود^۵ و در تقوی مقتدا، تا

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مل: ببینند.

(۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل: حمش.

(۴). معج: ترسکارتر. [...]

(۵). آج، مل، معج، لب، آژ در او.

صفحه : ۱۷۰

اول المؤمنین گفتند او را و امام المتقین. و اهل لغت گفتند: خوف^۱، انزعاج القلب باشد لما يتوقع من المكروه، و الحزن غلظ الهم مأخوذ من الحزن، و هو الارض الغليظة^۲.

آنگه گفت آنان که چنین باشند: *لَهُمُ الْبُشْرَى*، ایشان را بشارت بود در دنیا و آخرت، عبادۀ صامت گفت^۳، از رسول- علیه السلام- پرسیدم که: اینکه بشارت چیست که ایشان را باشد! گفت:

۴ «الرؤيا الصالحة يراها المسلم» او تری له

، خواب نیک باشد که مرد مسلمان بیند یا در حق او ببیند، اینکه بشارت دنیا باشد، و بشارت آخرت بهشت بود. ابو الدرداء، روایت کرد که، اینکه حدیث از رسول- علیه السلام- پرسیدم، گفت: کس مرا از اینکه نپرسید، و آنگه جواب هم اینکه^۵ گفت که گفتیم. ابو هریره روایت کرد از رسول- صلی الله علیه و آله- که او گفت: چون قیامت نزدیک رسد، خواب مرد مسلمان خطا نکند^۶، و خواب آن کس راست تر بود که، سخن او راست تر بود.

آنکه گفت: خواب سه گونه باشد، یکی: بشارت بود از خدای تعالی، و یکی:

از حدیث نفس مرد باشد از آنچه در دل او بود، و سیم «۷»: خوابی که شیطان نماید. و خواب، جزوی است از چهل و شش جزو از پیغامبری، چون یکی از شما چیزی بیند که از آن کراهتی باشد او را، باید تا باز نگویید و برخیزد «۸» دو رکعت نماز کند، آنکه گفت: من قید دوست دارم در خواب و غل را کاره باشم، چه قید ثبات در دین بود.

زهری و قتاده گفتند: مراد [۱۴۹-پ]

بشارت است که بنده را دهند «۹» در مرگ. حسن بصری گفت: بشارت است به ثواب و بهشت که قرآن بدان ناطق است که گفت: وَ أَبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ... «۱۰»، وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنْ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ... «۱۱»، وَ ضَحَّاكَ گفت: آن است که، مؤمن را بنمایند و اعلام کنند

(۱). اساس: چون، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۲). اساس: الغلیظ، به قیاس با نسخه مل، تصحیح شد.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل: گوید.

(۴). اساس: السَّلام: به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل: چنین.

(۶). آو، آج، بم، مل، لب، آز: کم خطا کند.

(۷). مل، لب، آز: سیوم.

(۸). همه نسخه بدلها و.

(۹). همه نسخه بدلها در.

(۱۰). سوره فصلت (۴۱) آیه ۳۰.

(۱۱). سوره بقره (۲) آیه ۲۵.

صفحه : ۱۷۱

که جای او کجاست. عطا گفت: فریشتگان رحمت به وقت نزع روح بنده مؤمن بیایند و او را بشارت دهند، چنان که خدای تعالی گفت: تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ... «۱»، و قال الله تعالى: الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ «۲» - الآية. ابن کيسان گفت: بشارت دنیا آن است که، در کتابهای پیغامبران است از وعده ثواب و بهشت، و بشارت آخرت آن است که در نامه‌های ایشان بود از طاعت که به آن به بهشت شوند. لا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ، ای لا خلف لوعده الله، وعده خدای را تغییر و تبدیل نباشد و در او خلاف نرود، و ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ، اینکه ظفری بزرگوار است.

نافع گفت: روزی حجاج خطبه می کرد. خطبه‌ای دراز بکرد، عبد الله عمر سر بر کنار من نهاد، حجاج گفت که: عبد الله زبیر کتاب خدای را تبدیل کرد، عبد الله عمر گفت: نه تو توانی کردن و نه او، لا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ، حجاج گفت: لقد اوتيت علما، تو را علم داده‌اند و از سر آن حدیث برفت.

و لا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ، نباید تا تو را دلتنگ کند سخن ایشان، ظاهر او نهی است و معنی تسلیت رسول - علیه السلام. و نهی در ظاهر به حزن تعلق دارد و در معنی به اسباب او، یعنی التفات مکن با قول ایشان و اعتداد مکن [به] «۳» سخن ایشان تا تو را دلتنگی نیارد، و مثله قولهم: لا اریئک «۴» هاهنا، نباید تا من تو را اینکه جا بینم، در ظاهر نهی است خود را از رؤیت، و معنی آن که: نگر تا اینکه جا

نباشی که من تو را اینکه جا بینم؟ آنکه ابتدا کلامی دگر کرد و گفت: **إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا**، عزت جمله خدای را باشد که [هر که] «۵» عزیز شود به او عزیز شود، و عزت همه او را باشد و او را رسد، و او شنواست به اقوال ایشان و عالم به احوال ایشان تا جزا کند ایشان را به سزای ایشان.

الْأَلَا- إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ، آنکه گفت: خدای راست هر که در آسمانها و زمین است، همه او را اند به ملک و ملک، بندگان و پرستاران

(۱). سوره فصلت (۴۱) آیه ۳۰.

(۲). سوره نحل (۱۶) آیه ۳۲. [.....]

(۳-۴). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

(۵). اساس: لارینک، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

صفحه: ۱۷۲

وی اند «۱»، و «من» عقلا- را باشد و «ما» لما لا یعقل، و قوله: **وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ**، «ما» محتمل است دو وجه را، یکی آن که: استفهامی باشد، یعنی اینکه مشرکان را که با او انباز گرفته‌اند چه چیز را متابعت می‌کنند، و صورت استفهام باشد و مراد تقریر و تقریر، یعنی هیچ چیز را متابعت نمی‌کنند که آن را اصلی باشد. و وجهی دگر آن که: «ما» نفی را باشد، یعنی متابعت نمی‌کنند اینکه مشرکان شریکانی را که ایشان بر حقیقت شریکان خدایند، جز که ایشان به تسمیه نا واجب نا مستحق-ایشان را آله و معبودان خود می‌خوانند و اعتقاد می‌کنند، بیانش: **إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ** «ان» به معنی «ما» ی نافی است، متابعت نمی‌کنند الا ظن- و گمان را و بر هیچ علمی حاصل نشده‌اند- و هر دو وجه به یکدیگر نزدیک است. **وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ**، و ایشان جز دروغ نمی‌گویند، و معنی آیت تحریر و تقدیر «۲» مکلفان است بر توحید و اخلاص عبادت خدای را تعالی، و آن که با او شرک نیارند که آنان که شرک آرند «۳» حاصلند علی [لا] «۴» شیء و لا بصیره.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ، تا آنکه «۵» چون خلقان را به توحید و عبادت دعوی می‌کردند «۶» ایشان را تنبیه کرد بر ادله‌ای که به آن توصل توان کردن به توحید او، و آن افعالی است که قدیم تعالی مختص است به قدرت بر آن، گفت: او آن خدای است که شب را به لباس و جامه خواب شما کرد تا در او بیارامی، یعنی چنان که جامه مرد را «۷» و عیبهای اندام او پنهان کند شب همچنین است، به تاریکی بر خلقان و احوال ایشان پردگی کند و پوشیدگی آرد، از اینکه جا گفت شاعر:

اللَّيْلُ لِلْعَاشِقِينَ سَتْرٌ يَا لَيْتَ أَوْ قَاتَهُ تَدْوَمُ وَقِيلَ: اللَّيْلُ اخْفَى لِلْوَيْلِ. آنکه گفت: بیرون از آن که پرده و پوشش تو است، جای آرام اوست «۸»، آرامگاه تو است تا تو از رنجهای [ر] «۹» وز و ناختن و رفتن و سعی

(۱). همه نسخه بدلها: او اند.

(۲). همه نسخه بدلها: تقریر.

(۳). آو، آج، بم، مج، لب، آز: آوردند، مل: آورند.

(۴-۹). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

(۵). مل: آنگاه.

(۶). همه نسخه بدلها: دعوت کرد.

(۷). آو، آج، بم، لب، آز: مردم را.

(۸). همه نسخه بدلها: تو است.

صفحه : ۱۷۳

کردن در حوایج برآسایی [۱۵۰- ر]، چه اگر شب «۱» روشنای به حدّ روز بودی، حرص تو را رها نکردی که از عمل و سعی و کاری «۲» و رنج بر آسودی، چنان که در شبهای روشن بیشتر مردمان کنند «۳» و النَّهَارُ مُبْصِرًا، و روز را بینا کرد [ه است و] «۴» شب از جهت تاریکی بمثابت نابینایی کرد، و روز را چو «۵» بینایی، و هذا من باب لیل نایم و نهار صایم، ای ینام فیه و یصام، و مثله قوله: فَمَا رَبَّحْتَ تِجَارَتُهُمْ... «۶»، ای فما ربحوا فی تجارتهم «۷»، آنگه بر مجاز و توسّع فعل را با روز داد و با تجارت بر طریق مبالغت، و علی هذا بیت جریر:

لقد لمتنا یا امّ غیلان فی السّری و نمت و ما لیل المطیٰ بنائم
و قال رؤیة:

نام لیلی و تجلی همی
و قال آخر:

هذا اذا ما نام لیل الهوجل

و اینکه جعل، به معنی خلق است، برای آن متعدی است به یک مفعول، و چون به معنی نصب باشد [متعدی بود به دو مفعول، چنان که گفت: وَ جَعَلْنَا اللَّیْلَ لِبَاسًا، وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا] «۸» «۹». اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ لَآیٰتٍ لِّقَوْمٍ یَّسْمَعُوْنَ. در اینکه که گفت، از جعل شب و روز به اینکه صفت، آیاتی است و علاماتی و دلالتی گروهی را که ایشان بشنوند و اندیشه کنند و معتبر شوند. قَالُوا اتَّخَذَ اللّٰهُ وُلْدًا، آنگه حکایت کرد از شنیعی «۱۰» قول مشرکان و آنان که خدای را فرزند گفتند، گفتند: خدای فرزند گرفته است، خدای تعالی به اینکه آیت رد کرد بر سه گروه: یکی مشرکان که گفتند: الملائکة بنات اللّٰه، و فریشتگان دختران

(۱). همه نسخه بدلها در.

(۲). همه نسخه بدلها: کار.

(۳). اساس: کند، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۴). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. [.....]

(۵). آو، آج، بم: چون.

(۶). سوره بقره (۲) آیه ۱۶.

(۷). همه نسخه بدلها: تجارتهم.

(۸). سوره نبأ (۷۸) آیه ۱۰ و ۱۱.

(۹). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه مل، افزوده شد.

(۱۰). مل: تشنیع، مج: شنیع.

صفحه: ۱۷۴

خدایند، و جهودان که گفتند: عَزِيْرُ ابْنِ اللّٰهِ... «۱»، و ترسایان که گفتند: الْمَسِيْحُ ابْنُ اللّٰهِ... «۲»، و چنان که حقیقت اینکه بر خدای محال است، مجازش هم بر خدای روا نیست از تبئی و به پسری گرفتن، برای آن که پسر و دختر بر حقیقت آن را باشد که از باب «۳» او آفریده باشد و پسری کرده که آن گیرد که او محتاج باشد. آنگه نفی کرد آن را از خود و گفت: او منزّه است و بی‌عیب و دور از آن که در «۴» گمان برند، یعنی او منزّه است از حقیقت اینکه حدیث که اداء به جسمیت کند، و غنی و بی‌نیاز از مجاز اینکه که تبئی باشد و اداء به آن کند که او را به فرزند حاجت باشد برای اعانتی و چیزی مانند اینکه. لَهٗ مَا فِي السَّمَاوَاتِ، هر چه در آسمان و زمین او راست، و آن که همه آسمان و زمین ملک و ملک او باشد او را چه حاجت بود به فرزند؟ آنگه گفت:

إِنْ عِنْدَكُمْ، و المعنى ما عندكم مِنْ شَيْطَانٍ، اى مِنْ حَجَّةٍ. بِهَذَا، اى بِهَذَا الْقَوْلِ، شما را بر اینکه که می‌گویی حَجَّتِي و برهانی نیست، چون چنین است، أَ تَقُولُونَ عَلَى اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ، روا می‌داری که بر خدای چیزی گویی «۵» که ندانی؟ قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ، بگو اى محمّد و اعلام کن اینان را که: آنان که بر خدای تعالی دروغ می‌نهند و فرو می‌بافند «۶» آن را، و گفتیم که: اصل فری، قطع باشد، و فعل و افتعال اینکه جا به یک معنی است، يقال: فریت الشّیء و افتریته، و فریت الحدیث مثل فریت الادیم، چه ادیم چون ببرد از او نعلی سازد، آن کس نیز که دروغ می‌گوید از آن مقصودی می‌رساند «۷» خود را. لَا يُفْلِحُونَ، ایشان ظفر نیابند و ایشان را بقای و فلاحی نباشد. کلبی گفت، معنی آن است که: لَا يُؤْمِنُونَ، ایمان نیارند، و گفتند: رستگاری نیابند.

و قوله: مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا، مرفوع است به آن که خبر مبتدای محذوف است، اى هو متاع، یعنی آن دروغ که بر خدای می‌نهند «۸» متاعی است و برخورداری در دنیا، و

(۲-۱). سوره توبه (۹) آیه ۳۰.

(۳). آو، بم، مج: آب، آج، لب، آز: آل، مل: آن.

(۴). همه نسخه بدلها او.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل: می‌گویی.

(۶). آو، آج، بم، لب، آز: فرا می‌بافند.

(۷). همه نسخه بدلها: می‌سازد.

(۸). اساس: می‌نهد، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

صفحه: ۱۷۵

اینکه بر سبیل تحقیر و تقلیل «۱» گفت، یعنی اینکه زود بگذرد. آنگه گفت: مرجع و بازگشت ایشان با ما باشد، پس آنگه بچشانیم ایشان را عذاب سخت به آن کفر که آورده باشند، و مورد آیت مورد تهدید و وعید است «۲» و تحذیر از کفر «۳» و دروغ بر خدای- جل-جلاله- و آن که اینکه را عاقبتی ذمیم خواهد بودن از عذاب دوزخ.

[قوله تعالی] «۴»:

[سوره یونس (۱۰): آیات ۷۱ تا ۹۲]

[اشاره]

وَ اتلّٰ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَ تَذَكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقضُوا إِلَيَّ وَ لَا تَنْظُرُونِ (۷۱) فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَاءَ لَكُم مِّنْ أَجْرٍ إِن أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ أَمْرَتُهُ أَن أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۷۲) فَكَذَّبُوهُ فَجَعَلْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ جَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَ أَعْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنذَرِينَ (۷۳) ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ (۷۴) ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِم مُّوسَى وَ هَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ (۷۵)

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ (۷۶) قَالَ مُوسَى أَ تَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَ لَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ (۷۷) قَالُوا أَ جِئْنَا لِنُلْفِتَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَ تَكُونُ لَكُمْ أَلْبَابُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ (۷۸) وَ قَالَ فِرْعَوْنُ ائْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ (۷۹) فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ (۸۰)

فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ (۸۱) وَ يَحِقُّ لِلَّهِ الْحَقُّ بِكَلِمَاتِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (۸۲) فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِمْ أَن يُفْتَنَهُمْ وَ إِن فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ (۸۳) وَ قَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ إِن كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ (۸۴) فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۸۵)

وَ نَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۸۶) وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى وَ أَخِيهِ أَن تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بَيْتًا وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَ اقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۸۷) وَ قَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ زِينَةً وَ أَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَن سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَ اشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (۸۸) قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَ لَا تَتَّبِعَانِ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۸۹) وَ جَاوَزْنَا بَيْنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَغْيًا وَ عَدَاوًا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۹۰)

الآن وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (۹۱) فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً وَ إِن كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَن آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ (۹۲)

[۱۵۰-پ]

[ترجمه]

بخوان «۵» بر ایشان خبر نوح - علیه السلام - چون گفت قومش را ای گروه من اگر بزرگ شد «۶» بر شما مقام من و یاد دادن من به آیات خدای بر خدای توکل کردم بیاری «۷» کارتان و انبازتان، پس نباید تا باشد کار شما بر شما پوشیده، پس کار من تمام کنی و مرا مهلت مدهی.

اگر برگردی شما نخواستم از شما از مزدی نیست مزد من مگر بر خدای و فرمودند مرا که باشم از مسلمانان.

دروغ داشتند او را، برهانیدیم [او را] «۸» و آنان که با او بودند در کشتی و کردیم ایشان را خلیفتان و غرق بکردیم آنان را که دروغ داشتند آیات ما را، بنگر که چگونه بوده است عاقبت آ [نا] «۹» ن را که بترسانیدند [۱۵۱-ر].

(۱). اساس: تحقیقی، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. [.....]

(۲). آج، لب، آج از عذاب دوزخ.

(۳). اساس: آن که، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۹-۸-۴). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

(۵). آو، آج، بم، لب: و بخوان.

(۶). آو، آج، بم، لب: باشد.

(۷). آج، لب: فراهم کنید، مع: بسازید.

صفحه: ۱۷۶

پس بفرستادیم از پس او پیغامبرانی به قومشان، آوردند به ایشان حجتها، نیاوردند ایمان به آنچه دروغ داشتند به آن از پیش ایشان «۱»، همچنین مهر نهم بر دل‌های کافران «۲».

پس بفرستادیم از پس ایشان موسی را و هرون را به فرعون، و اشراف قومش به حجتهای ما تکبر کردند و بودند گروهی گنهکاران. چون آمد به ایشان حق از نزدیک ما، گفتند اینکه جادوی است روشن.

گفت موسی می‌گوی حق را چون آمد به شما که جادوی است اینکه! و نه ظفر یابند جادوان.

[۱۵۱-پ]

گفتند آمدی «۳» به ما تا برگردانی «۴» ما را از آنچه یافتیم بر آن پدران ما را و باشد شما را «۵» بزرگواری در زمین! و ما نیستیم شما را باور دارنده «۶».

گفت فرعون به من آری هر جادوی دانا را.

چون آمدند جادوان، گفت ایشان را موسی: بیندازی آنچه شما می‌اندازی.

چون بینداختند، گفت موسی آنچه آوردی جادوی است که خدای باطل کند آن را که خدای نیک بندگان «۷» کار مفسدان.

(۱). مع: آن.

(۲). کذا: در همه نسخه بدلها، از حدود گذرندگان.

(۳). مع: آمدید/ آمدی.

(۴). آو، آج، بم، لب: بر کارگردانی.

(۵). آو، آج، بم، لب: شما دو را.

(۶). آو، آج، بم، لب: باور دارندگان.

(۷). بندگان/ بنکنند.

صفحه: ۱۷۷

و درست کند خدای حق را به کلمات خود و اگر چه نخواهند کافران.

[۱۵۲-ر]

ایمان نیاوردند به موسی مگر فرزندان از قومش بر ترس از فرعون و قومشان که به فتنه افگند ایشان را، فرعون بزرگواری کرد در زمین و او از مسرفان بود.

و گفت موسی: ای قوم؟ اگر ایمان آورده‌ای به خدای، بر او توکل کنی اگر مسلمانی. گفتند بر خدای «۱» توکل کردیم، خدای ما مکن ما را فتنه برای قوم بیداد کاران «۲». برهان «۳» ما را به رحمت تو از قوم کافران.

وحی کردیم به موسی و برادرش که بگیری برای قومتان به مصر خانه‌ها «۴» و کنی خانه‌هایتان «۵» قبله و به پای داری نماز و بشارت ده مؤمنان را.

«۶»

[۱۵۲-پ]

و گفت موسی خدای [ما] «۷» که تو دادی فرعون را و قومش زینتی و مالها «۸» در زندگانی دنیا، خدای ما؟ گمراه «۹» شوند از راه تو، خدای ما؟ هلاک کن بر مالهای ایشان و بند زن بر دلهاشان که ایمان نیارند تا بینند عذاب سخت دردناک.

(۱). آو، بم: ور خدای. [...]

(۲). آو، آج، بم، لب: بیدادگران.

(۳). آو، آج، بم، لب: و برهان.

(۴). اساس: خانها/ خانه‌ها.

(۵). اساس: جانهایتان/ خانه‌هایتان.

(۶). آج، بم، لب: ملائه.

(۷). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد، مج: خدای را.

(۸). آو، آج، بم، لب: خواستها/ خواسته‌ها.

(۹). آو، بم: تا گمراه.

صفحه : ۱۷۸

گفت پاسخ دادند دعای شما [را] «۱»، راست باشی و پیروی مکنی راه آنان را که ندانند. و بگذرانیدیم به فرزندان یعقوب در دریا «۲»، بر پی ایشان برفت فرعون و لشکرش بنا حق و ظلم تا دریافت [او را] «۳» غرق، گفت: ایمان آوردم «۴» که نیست خدای مگر آن که گرویدند بدو پسران یعقوب، و من از جمله مسلمانانم.

«۵» [۱۵۳-ر]

اکنون! و بی فرمانی کردی پیش از اینکه، و بودی از جمله مفسدان.

امروز برهانیم «۶» تو را به تنت تا باشی آنان را که از پس تو آیند علامتی، و بسیاری از مردمان از آیات ما غافلند.

قوله - عَزَّ و علا: وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ - الایه، حق تعالی رسول خود را می فرماید که: بر خوان بر ایشان، یعنی بر اینکه کافران منکران خبر نوح - علیه السلام - و قصه او چون گفت قومش را. و تلاوت قراءت «۷» باشد، و اصل او از تتابع است که در قراءت حروف را تتابع «۸» باید کردن. و النبأ، الخبر، و قوم خود را بگفت: یا قوم، ای قوم؟ الاصل، یا قومی، «یا» ی اضافه بیفکنند و اکتفا کرد به کسره، و اگر چنان که بر شما بزرگ است یعنی گران است بر شما مقام من و بودن و استادگی «۹» [من] «۱۰» در

(۱). اساس: ندارد، از مج، افزوده شد، آو، آج، بم، لب: شما دو را.

- (۲). آو، آج، مج، لب: دریا را.
 (۱۰-۳). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.
 (۴). آو، آج، بم، مج، لب: گرویدم.
 (۵). آو، آج، بم، مج، لب: الان.
 (۶). اساس: برهائیدیم، به قیاس با نسخه مج، تصحیح شد. [.....]
 (۷). اساس: قرآن، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.
 (۸). آو، آج، بم، آز: تابع.
 (۹). آو: ایستاد، آج، آز: استادن، بم، مج: ایستادن، لب: ستادن.

صفحه : ۱۷۹

میان شما و شما را یاد دادن به آیات خدای، من بر خدای توکل کردم، و اینکه عند آن بود که ایشان گفتند: ما تو را بکشیم از آنچه ایشان را ملال آمد از آن که نوح- علیه السلام- به بامداد «۱» و شبانگاه وقت و بی وقت بر سر ایشان ایستاده بود «۲» و ایشان را دعوت می کردی و به خدای می ترسائیدی و عقاب خدای یاد می دادی و تحذیر می کردی، ایشان او را می زدندی و [می راندندی] «۳» جفا می کردند و هیچ باز نمی استاد «۴» از آن، گفتند: تدبیر آن است که ما او را بکشیم، گفتند: یا نوح؟ از پس کار خود برو «۵»، یا نه ما تو را بکشیم. نوح- علیه السلام- عند اینکه حال اینکه بگفت: ای قوم؟ اگر چنان است که مقام من در میان شما و وعظ من شما را به آیات خدای بر دل شما گران شد و قصد کشتن من می کنی، من توکل کردم بر خدای. فَأَجْمَعُوا أَمْرَكُمْ، شما کار خود بسازی و بسگالی. جمله قراء خواندند: به قطع «الف» من- الاجماع، و هو الازماع و الاعداد، قال الله تعالی: وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ... «۶»، و قال الشاعر:

یا لیت شعری و المنی لا تنفع

هل اغدون یوما و امری مجمع

ای معدّ، مگر نافع در روایت اصمعی، و در شاذّ اعرج و جحدری که ایشان خواندند: فاجمعوا، به «الف» وصل و فتح «میم»، من الجمع، کار خود جمع کنی، و معنی هم آن است، جز آن که آن لفظ در اینکه باب معروفتر است و مستعملتر است. ابو معاذ گفت: جمع و اجمع، به یک معنی آمد، چنان که ابو ذؤیب گفت:

و كأنها بالجزع جزع نبایع و اولات ذی العرجاء نهب مجمع

ای مجموع. و قوله: شُرْكَاءُكُمْ، به قراءت آن کس که خواند: فاجمعوا، به همزه موصوله من الجمع «واو» عطف باشد، و کلام بر ظاهر خود و به محذوفی حاجت «۷» نباشد، و معنی آن که: کار خود و شأن خود را جمع کنی. و بر قراءت آن کس که به قطع همزه خواند، من الاجماع- و آن قراءت عامّه قراست- در او دو وجه باشد، یکی آن که: «واو»، عطف نباشد، بل به معنی مع بود چنان که:

(۱). آج، بم، آز: بیامد.

(۲). بم، مج، لب، آز: بودی.

(۳). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۴). آو: نمی‌ایستادند، آج، لب: نمی‌استادند.

(۵). آو، آج، معج، لب، آز: بروی.

(۶). سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۰۲.

(۷). آو، آج، بم، آز: خاص.

صفحه: ۱۸۰

استوی الماء و الخشبۀ، و جاء البرد و الطیالسة و لو ترکت النافۀ و فصیلها «۱» لرضعها، ای مع الخشبۀ و مع الطیالسة و مع فصیلها، و معنی آن باشد که: شما [و] «۲» معبودان شما به یک جای بنشینید و دست یکی کنی و کار خود بسگالی و بسازی. و وجه دگر آن که: فعلی «۳» را اضمار باید کردن که حال اقتضای او کند، من قولک: و ادعوا شرکاء کم. و در مصحف ابی‌همچنین است، و حذف اینکه فعل در اینکه جای روا باشد برای آن که در کلام دلیل است بر حذف او، چنان که شاعر گفت:

لفتها تبنا و ماء باردا

ای، [و] «۴» سقیتها ماء باردا، برای آن که تعریف در باب آب دادن مستعمل نباشد، و قال «۵» آخر [۱۵۳-پ]:

رَاب البان و تمر و اقط

و شرب، جز در لب «۶» نبود در تمر و اقط نباشد، و تقدیر باید کردن که: اکال تمر و اقط، [و اینکه طریقی است که در دگر جای تقریر] «۷» کرده‌ایم و جمله قراء، شُرکاء کم، به نصب خواندند عطفاً علی قوله: أمرکم یا به «واو» «۸» مع، یا به تقدیر فعلی مضمّر چنان که گفته شد. و یعقوب خواند در شاذ [و] «۹» حسن بصری و عیسی و سلّام و اینکه ابی اسحاق: و شرکاؤکم، [به رفع عطفاً علی الضّمیر فی قوله: فاجمعوا، و التّقدیر: فاجمعوا امرکم انتم و شرکائکم] «۱۰» و معنی آن که: شما [و] «۱۱» معبودان شما به یک جای اعداد کنی و بسازی کار خود را. زجّاج گفت: اینکه روا نبودی اگر نه آنستی «۱۲» که در میان ایشان اسمی در اوفتاد که مفعول است، و الّا روا نبودی عطف کردن اسم ظاهر را بر مضیر متّصل که الّا با ضمیر منفصل باز آرند، و همچنین در ضمیر مستکن، چنان که حق تعالی گفت: إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ... «۱۳»، و قال: اسکن أنت و رَؤُجُك «۱۴» الَّذِينَ الَّذِينَ، فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ... «۱۶».

(۱). اساس: فصلها، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۱۱-۱۰-۹-۷-۴-۲). اساس: ندارد، آز آو، افزوده شد.

(۳). آو، آج، بم، لب، آز: فعل.

(۵). آو، آج، بم، لب، آز: قول. [...]

(۶). آو، آج، بم، لب، آز: آب.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز مل به معنی.

(۱۲). آو، آج، بم، مل، لب، آز: ندانستی.

(۱۳). سوره اعراف (۷) آیه ۲۷.

(۱۴). اساس: زوجک، به قیاس با نسخه آو، با توجه به متن قرآن مجید، تصحیح شد.

(۱۵). سوره بقره (۲) آیه ۳۵.

(۱۶). سوره مائده (۵) آیه ۲۴.

صفحه : ۱۸۱

ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً، ای مظلماً ملتبساً، پس نباید تا کار شما بر شما پوشیده باشد، من قولهم: غمّ الهلال علی الناس إذ اشتبه، و قال طرفه:

لعمرك ما امری علیّ بغمّة نهاری و لا لیلی علیّ بسرمد

و غمّ از اینکه جاست که دل را بپوشد، و غمام از اینکه جا گویند ابر را که آسمان را بپوشد، و الغمّة و الغمّاء، الظلام و السّتر، قالت الخنساء:

و ذی کربۀ ارخی ابن عمرو «۱» خناقه و عمّته عن وجهه فتجلّت

ثُمَّ اقضوا إلیّ، آنکه برانی بر من آنچه در دل داری. و القضاء، الفراغ من الامر، يقال: قضی فلان اذا مات «۲» و قضی دینه اذا فرغ منه. ضحاک گفت: انهضوا الیّ، به کار من قیام کنی تا مرا از خود باز داری، و فزّاء حکایت کرد از بعضی فزّاء که خواند: ثمّ افضوا الیّ، به «فا»، و قطع «الف» من الافضاء، ای توجّهوا حتّی تصلوا الیّ، يقال: افضیت «۳» الخلافة الی فلان اذا وصلت «۴» الیه. و لا تُنظِرُون، و مرا مهلت مدهی و تأخیر مکنی. و فایده آیت آن است که خدای تعالی از نوح حکایت کرد که او به اصرار قومش بر کفر و اصرار ایشان او را، به نصرت خدای تعالی «۵» واثق بود و از کید قوم آمن «۶» به وعد خدای او را و اعلام او که ایشان او را زیان و گزند نتوانند کردن. و در او، تسلیه رسول است - علیه السلام - و تقویت دل او.

قوله: فَإِن تَوَلَّيْتُمْ، اینکه هم حکایت قول نوح است که، نوح گفت قوم را: اگر برگردی از من و وعظ «۷» نشنوی و پند من نپذیری، من بر اینکه دعوت که شما را می کنم اجری و مزدی و جعلی طمع ندارم، اجر من و مزد «۸» من و ثواب من بر خدای است - جلّ جلاله - و مرا فرموده اند تا: از جمله مسلمانان باشم و متابعت رای شما نکنم. و معنی آیت، اظهار غنی است از ایشان و آن که باز می نماید که: مرا در اینکه دعوت، غرض نفع شماست نه منفعت خود، و اگر مرا پاداشتی بودی «۹» جز بر خدای تعالی نیست

(۱). آو، آج، بم، آز: عمّی.

(۲). مج: فات.

(۳). اساس: افضت، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

(۴). اساس: واصلت، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل، مج و ثواب.

(۶). همه نسخه بدلها: ایمن.

(۷). همه نسخه بدلها: بجز مل، مج من. [.....]

(۸). مج: مژد.

(۹). اساس: بودمی، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

صفحه : ۱۸۲

آنکه خدای تعالی باز نمود که: قوم او با او چه کردند و او چه کرد، گفت:

فَكَذَّبُوهُ، قوم او او را به دروغ داشتند و باور نداشتند او را، فَجَنَيْنَاهُ، ما او را برهانیدیم و آن قوم را که با او در کشتی بودند، و ایشان را در زمین خلیفه^(۱) کردیم، یعنی بازمانده و قایم مقام آن هلاک شدگان و آن کافران را که به آیات ما تکذیب کردند به طوفان غرق کردیم، بنگر تا عاقبت کار آنان که ما انداز کردیم ایشان را و ایشان نترسیدند و وعظ قبول نکردند به کجا رسید از بوار و هلاک؟ آنگه حق تعالی گفت: ما پس از نوح پیغامبر [ان] «۲» فرستادیم به قوم خود، هر پیغامبری را به قومی، ایشان بیامدند و قوم خود را بترسانیدند و آیات و بینات و دلایل و حجج بیاوردند، ایشان نیز همان کردند که قوم نوح کردند از کفران و تکذیب، و ایمان نیاوردند به آنچه ایشان تکذیب کرده بودند به آن یعنی کافران پیشین. و «ما»، عبارت است از هر چه ایشان به آن ایمان نیاوردند، از آنچه واجب بود که به آن ایمان آرند از خدای و رسولان او و کتابهای او، و «ما» موصوله است به معنی الذی. و قوله: مِنْ قَبْلِ، ای من قبلهم، و لکن چون مضاف الیه بیفگند، اسم را بنا کرد بر ضم بنای عارض، کقوله تعالی: لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلِ، وَ مِنْ بَعْدُ^(۳)، و کوفیان اینکه را رفع علی الغایه خوانند. کَذَلِكَ نَطْبَعُ، ای نختم، ما چنین مهر نهیم بر دل‌های آنان که ظلم کنند و تعدی، [و] «۴» از راه حق و فرمان [او] «۵» بگذرند و تجاوز کنند و بیان تأویل اینکه لفظ کرده‌ایم در سورة الاعراف [۱۵۴-] ر، فلا-وجه لإعادته.

آنگه گفت: از پس [آن] «۶» پیغامبران موسی و هارون را بفرستادیم به فرعون و قومش، استکبار کردند و ترفع نمودند و پای از حد بنهادند و مجرم و گناهکار شدند به کفر و عصیان. آنگه «۷» بعضی از قصه موسی و فرعون گفتن گرفت، و بیان کردیم که وجه تکرار چه باشد در قرآن و به جایهای دیگر بیان شافی کرده شود- ان شاء الله و به التثقة.

گفت: فَلَمَّا جَاءَهُمْ، چون به ایشان آمد یعنی به فرعون و قومش

(۱). آرز: خلیف. (۲-۴-۵-۶). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۳). سورة روم (۳۰) آیه ۴.

(۷). اساس گفت، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، زاید می‌نماید، لذا حذف شد.

صفحه : ۱۸۳

الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا، حق از نزدیک ما، یعنی امر به ایمان و پیغامبر و کتاب، و عموم بر همه ادله برافتد که خدای تعالی داد موسی را تا بر فرعون و قومش عرض کرد از عصا و ید بیضا و آیات دیگر چون بدیدند هیچ دفع نداشتند آن را جز آن که گفتند: اینکه سحری است ظاهر و روشن. و سحر ایهام معجز باشد بر وجه حیل و تلبیس، و بیان بلیغ را به او تشبیه^(۱) کنند چنان که رسول- علیه السلام [گفت] «۲»:

انَّ مِنَ الْبَيَانِ لِسِحْرًا،

و كما قال الشاعر:

و حديثها السحر الحلال لو أنه لم يجن قتل المسلم المتحرز

و آن ساحر که سحر کند، متقد صحت آن را کافر بود، و آن که اعتقاد صحتش نکند «۳» فاسق باشد.

موسی- علیه السلام- ایشان را گفت آنچه خدای تعالی از او حکایت کرد:

أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ، صورت استفهام است و مراد تقریح، می‌گویی حق را چون به شما آمد که سحر است اینکه؟ و در تکرار «الف» استفهام فی قوله: أَسِحْرٌ، پس از آن که بیامد فی قوله: أَتَقُولُونَ، چند قول گفتند، یکی آن که: برای تقریر استفهام و تأکید

تقریر گفت، و تقدیر کلام آن «۴» است: أ تقولون للحق أنه سحر، ثم قال: أ سحر هذا، بر اینکه قول مفعول أ تقولون محذوف باشد، و قوله: أ سحر، از کلام موسی بودی «۵» نه از کلام فرعون و قومش. و قولی دیگر آن است که [بر] «۶» تکرار گفت برای تأکید را، چنان که گویند: أ تقولون لی أ عندك مال، و غرض از اینکه قوت استفهام است و تأکید او «۷». قولی دیگر آن است که: اینکه دو استفهام است، یکی از موسی - علیه السلام - و یکی از فرعون و قومش. آن که از موسی است: استفهامی است بر سبیل تقریر، و آن استفهام قول است، یعنی شما چنین می‌گویید، و اینکه قولی منکر باشد که حق را سحر گویند، پس معنی «۸» انکار باشد. و استفهام دوم «۹»: بر حقیقت

(۱). آو، آج، بم، لب، آز: تشبیه.

(۲، ۶). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۳). مل، لب، آز: بکند.

(۴). همه نسخه بدلها: اینکه.

(۵). آو، آج، بم: بود، مع، لب، آز: بودند.

(۷). آج، مل، لب، آز: آن.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز مل او.

(۹). همه نسخه بدلها: قوم. [.....]

صفحه : ۱۸۴

خود باشد، از آن جا که ایشان چیزی دیدند خارق عادت من قلب العصاحیه، بر سبیل سؤال گفتند: اینکه که تو می‌کنی سحر است، یا آن را حقیقتی است! و قوله: أ سحر، حکایت باشد از موسی که اینکه حکایت کرد کلام ایشان را، آنگه کلامی «۱» مستأنف از سر گرفت، گفت: وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ، و ساحران فلاح و ظفر و نجات نیابند. آنگه حکایت کرد آنچه قوم فرعون گفتند موسی را: قَالُوا، گفتند، یعنی فرعون و قومش. أ جئنا. خطاب است از ایشان با موسی - علیه السلام: توبه ما آمده‌ای. و صورت استفهام و مراد تقریر، تا ما را برگردانی از آنچه ما پدران خود را بر آن یافتیم از دین و اعتقاد و طریقت، يقال: لفته یلفته لفتا، و اللفت، الصّرف فالفتت، قال رؤبه:

لَفَّتْ لَفَاتٍ لَهَا خَضَاد

«۲» وَ تَكُونُ، عطف است علی قوله: لَتَلَفْتَنَّا، و «لام» که نصب فعل مضارع کند به اضممار أن [کنند] «۳»، و نیز تا باشد شما را خطاب است با موسی و هارون، کبریا و بزرگواری در زمین گمان بردند که غرض ایشان طلب پادشاهی و جباری است در زمین چنان که ایشان را در دل بود، و هر کس از اعتقاد خود به مردمان نگرد.

آنگه گفتند: ما شما را باور نداریم و تصدیق نکنیم و دین پدران رها نکنیم، آنگه فرعون در آن استاد «۴» تا جواب موسی دهد چون گمان برد که آن سحر است - و روزگار ساحران بود - برای «۵» فرعون را اینکه خیال قوی شد، کس فرستاد در اقطار ممالک خود و گفت: هر کجا ساحری و جادوی دانا هست «۶» به من آری. کوفیان خواندند، مگر عاصم: بکل سحر علیم، وزن فَعَالٍ لِلْمَبَالِغَةِ. و باقی قراء: بِكُلِّ سَاحِرٍ، علی وزن فاعل، و اینکه طلب سحر و سحره از فرعون پیش از آن بود که او بدرست ندانست که موسی با حق «۷» است و آنچه می‌نماید معجز است، و موسی او را گفت: ... لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَائِرٍ «۸».

- (۱). آج، بم، لب، آز: حکایت.
- (۲). کذا، در اساس و همه نسخه بدلها، ضبط لسان العرب: لفتن لفتات لهن خضاد.
- (۳). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.
- (۴). آو، آج، بم، لب، آز: در استاد، مل: در ایستاد.
- (۵). همه نسخه بدلها، بجز مج آن.
- (۶). همه نسخه بدلها او را.
- (۷). همه نسخه بدلها: بر حق.
- (۸). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۰۲.

صفحه : ۱۸۵

و فرعون، اسمی است اعجمی علم لا ینصرف، و منع صرف او از اینکه دو سبب است، یکی عجمه، و یکی: علمیت. و وزن فعلول کفر دوس، و «واو» زاید است. و در کلام محدوفی هست آن جا که گفت: فَلَمَّا جَاءَ السَّحْرُ، و آن، آن است که دگر جای ذکر کرد: فارسل فرعون و جاء بالسَّحْرَةَ فحضرُوا «۱» فَلَمَّا جَاءَ وَا قَالَ لَهُمْ فرعون، کس فرستاد [۱۵۴-پ] و ساحران را از هر جایی جمع کرد و حدیث موسی با ایشان بگفت، ایشان برفتند و حبال و عصا و رسنها و چوبها مار پیکر و ازدها پیکر بکردند و مزبَّق بکردند- چنان که قصه آن برفت- و برابر موسی آمدند موسی ایشان را گفت: بیندازی آنچه خواهی انداختن، و اینکه صورت امر دارد. و معنی اینکه دو وجه دارد، تا نکو بود و الّا القاء ایشان باتفاق قبیح بود، و امر به قبیح، قبیح باشد. یک وجه آن است که: اینکه لفظ صورت امر است و مراد تحدی، چنان که گفت: فَأَتُوا بِسُورَةٍ... «۲»، و چنان که یکی از ما گوید خصمش را، با آن که داند که او بیئت ندارد: هات حجتک و اعرض علینا بینتک، و غرض او تخیل او باشد. و وجه دوم آن که: اینکه امر باشد مشروط، یعنی بیفگنی اگر محقی، چنان که گفت: وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ «۳»، ایشان آنچه داشتند بینداختند. چون موسی- علیه السلام- بدید آن، دانست که آن سحر است گفت: مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحْرُ. «ما» موصوله است، به معنی الذی، گفت: آنچه شما آوردی «۴» سحر است و جادوی. إِنْ اللَّهُ سَيَبْطِلُهُ، خدای تعالی آن را باطل کند. و ابو عمرو خواند: مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحْرُ، علی تقدیر: مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحْرُ، ام لیس سحر به «۵». مَا جِئْتُمْ بِهِ، در جای ابتدا بود، و السَّحْرُ، در جای خبر او، و «ما» هم موصوله بود.

و وجهی دگر آن است که «ما» استفهامی باشد و تقدیر آن بود که: ای شیء جئتم به السَّحْرُ هذا ام لیس بالسَّحْرُ، و اینکه در باب تکرار بر استفهام آن باشد که، یکی از ما گوید: کم مالک أَعَشْرُونَ ام ثلاثون، پس «ما» مبتدا بود و جئتم به خبر او باشد، چنان که: مَا اَكَلْتُمْ و مَا فَعَلْتُمْ و مَا قُلْتُمْ، ای ای شیء اکلکم و قولکم و فعلکم. و بر قراءت عامه، مَا جِئْتُمْ صَلَهِ و موصول در محل ابتدا بود، و السَّحْرُ خبر او

- (۱-۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و معج: و حضروا.
- (۳). سوره بقره (۲) آیه ۲۳.
- (۴). آج، مل، لب، آز آن.
- (۵). همه نسخه بدلها: لیس بسحر.

صفحه : ۱۸۶

باشد. آنکه گفت: **إِنَّ اللَّهَ سَيُطِئُكُمْ**، خدای آن را به باطل کند. «سین»، برای خلوص فعل است استقبال را. **إِنَّ اللَّهَ لَا يُصَلِحُ عَمَلِ الْمُفْسِدِينَ**، خدای تعالی عمل مفسدان را باصلاح نیارد و اصلاح نکند.

قوله: **وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ** اینکه عطف است علی قوله: **سَيُطِئُكُمْ** و یحق، یعنی باطل به باطل کند و حق به حق، یعنی دلیل نصب کند و پیدا کند بر بطلان «۱» باطل و درستی حق. **بِكَلِمَاتِهِ** به کلامش «۲». در او سه قول گفتند، حسن بصری گفت: به وعده او موسی را. قول دوم ابو علی گفت: به بیان او «۳» معانی آیات را که برای موسی بیان کرد. سیم «۴»: به آنچه سابق شد در لوح محفوظ از نوشته او به آنچه خواهد بدن «۵» که خلاف آن را روا نبود «۶». **وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ**، و اگر چه کافران آن را کاره باشند.

فَمَا آمَنَ لِمُوسَى، ایمان نیاوردند به موسی الا فرزندان از قوم او، یعنی قوم موسی - یعنی مؤمنان بنی اسرائیل. عبد الله عباس گفت ششصد هزار مرد بودند، و گفت: یعقوب - علیه السلام - با هفتاد و دو مرد در مصر آمد، آنکه نسل ایشان و فرزندان ایشان ششصد «۷» هزار شدند.

مجاهد گفت: مراد به فرزندان، قوم موسی اند که موسی را به ایشان فرستادند، پدران بگردند ایمان نیاورده «۸» فرزندان ایشان ایمان آوردند. بعضی دگر گفتند: اینکه جماعتی بودند «۹»، مادران ایشان از بنی اسرائیل بودند و پدران از قبط. بعضی دگر گفتند: «ها» راجع است با فرعون، و آن جماعتی اندک بودند از قوم فرعون. و دختر آسیه بود، و حزیبیل بود مؤمن آل فرعون، و ماشطه دختر فرعون، و دختر او، و زن خازن فرعون. و برای آن ذریه خواند ایشان را که، فرزندان کافران بودند و ایشان مستقل نبودند، بل منسوب و مضاف بودند با پدران. **عَلَى خَوْفٍ مِّنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِمْ**، بر خوف و ترس از فرعون و اشراف قوم او.

(۱). آج، بم، مج، لب، آز: به آن معنی که نصب دلیل کند بر بطلان.

(۲). همه نسخه بدلها: به کلماتش. [...]

(۳). آج، بم، لب، آز و.

(۴). آج، مل، لب، آز: سیوم، مج: سه ام.

(۵). آج، بم، لب، آز: بود، مل، مج: بودن.

(۶). اساس: بود با توجه به آج، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۷). مل: سیصد.

(۸). آج، لب، آز: نیاوردند.

(۹). مج و.

صفحه : ۱۸۷

و ضمیر در **مَلَائِهِمْ** در او دو قول گفتند، یکی آن که: راجع است با فرعو [ن و قوا] «۱» مش و یکی آن که: راجع است با ذریه، که ایشان فرزندان قبطیان بودند بر قولی. و قولی «۲» سه دیگر آن است که: راجع است با فرعون علی لفظ **الْمَلُوكِ** لائهم یقولون: قدم الملك فنزلوا «۳» من موضع کذا، ای هو و اصحابه. آنکه گفت: **أَنْ يَفْتِنَهُمْ** «۴»، بر لفظ واحد برای آن که حکم فرعون را بود و قوم او تبع او بودند و به رای «۵» او.

در «۶» «فتنه»، چند قول گفتند، یکی آن که: یصرفهم عن دینهم، که ایشان را از دین خود بر گرداند، یکی آن که: یعذبهم، ایشان را

هلاک «۷» کند و یکی آن که یقتلهم، بکشد ایشان را. وَ إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ [۱۵۵-ر]، و فرعون در زمین متکبری و جبری بود و از جمله مسرفان و متجاوزان بود از حد و قدر و اندازه خود.

آنگه حکایت آن کرد که، موسی - علیه السلام - قومش را گفت از تسلیت و تقویت دل و استمالت، گفت «۸»: یا قوم؟ و الاصل، یا قومی، اگر چنان که ایمان آوردی به خدای، توکل بر او کردی «۹» اگر مسلمانی، برای آن که از حق مؤمنان و مسلمانان آن بود که، بر خدای توکل کنند در کارها، و من توکل علیه کفاه، هر که توکل بر خدای کند مهماتش کفایت کند. و فایده در تقدیم جار و مجرور بر فعل آن است که: توکلوا علیه لا علی غیره، چنان که گفت: إِيَّاكَ نَعْبُدُ «۱۰»، و المعنى، نعبدك و لا نعبد سواك. ایشان جواب دادند هم «۱۱» بر اینکه طریق که: عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا، بر خدای توکل کرده‌ایم لا- غیر، آنگه دعا کردند و تضرع کردن گرفتند، بقولهم «۱۲»:

(۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آج، افزوده شد.

(۲). آج، بم، لب، آز: قول.

(۳). اساس: فترلوا، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

(۴). اساس: ان یعینهم الله، به قیاس با نسخه آج، و دیگر نسخه بدلها، و با توجه به متن قرآن مجید تصحیح شد.

(۵). همه نسخه بدلها: بر رأی.

(۶). آو، بم، مج: و در.

(۷). همه نسخه بدلها: عذاب. [.....]

(۸). آج، لب: گفته.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز مج: کنید.

(۱۰). سوره فاتحه (۱) آیه ۵.

(۱۱). آو، بم: و عندهم.

(۱۲). اساس: قولهم، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

صفحه : ۱۸۸

رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ، بار خدایا؟ ما را فتنه ظالمان مکن «۱». ابو مجلز «۲» و ابو الضحی «۳» گفتند:

معنی آن است که، ایشان را بر ما دست مده که پس گمان برند که ایشان بهتر از ما اند، مفتون ما شوند، ما فتنه ایشان باشیم. عطیه گفت: لا تسلطهم علينا، ایشان را بر ما مسلط مگردان که گمان برند که آن ظفری و فتحی است بر ما مفتون شوند. مجاهد گفت: ایشان را از ما و عذاب ما تمکین مکن و ما را به گناه ما یعلم ایشان عذاب مکن.

آنگه گویند: اگر اینان بر حق بودند، ایشان را عذاب نکردندی، و به رحمت و فضل خود ما را از اینکه کافران برهان. وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ، آنگه حق تعالی حکایت کرد آن وحی را که بر موسی و هارون کرد و [آنچه] «۴» ایشان را فرمود، گفت: وحی کردیم به موسی و برادرش «۵» هارون که برای قوم خود در مصر خانه بسازی، يقال: تَبَوَّأَتِ الْمَنْزِلَ وَ بَوَّأَتْهُ، ای اتَّخَذَتْهُ مَنْزِلًا- و اصل آن «۶» رجوع باشد، من بآء اذا رجع. مَبُوءٌ وَ مَبُوءًا «۷»، منزل باشد که رجوع مرد با آن بود. و بعضی اهل لغت فرقی کردند، گفتند:

تَبَوَّأَ الْمَنْزِلَ لِنَفْسِهِ وَ بَوَّأَ [لغير]

ه(۸)، و قیل: بؤاته المنزل لغيره فتبوا. وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً، بیشتر مفسران گفتند: سبب آن بود که، خدای تعالی بنی اسرائیل را فرمود که: جز در مسجدها نماز نکنند، و مسجد نمازگاه ایشان بود، چون فرعون مسلط شد بفرمود تا مسجدها و عبادتگاههای ایشان خراب کردند و ایشان را منع کرد [ند] «۹» از نماز در مساجد. حق تعالی گفت: اکنون رخصت است شما را که در خانه‌ها نماز کنی. وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً، خانه‌ها قبله سازی، یعنی مصلی و نمازگاه، اینکه قول عبد الله عباس است و ابراهیم و ربیع و ابن زید و ابو مالک و عکرمة. مجاهد گفت: ایشان در

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: مکنی.

(۲). اساس: ابو مجاز، به قیاس با نسخه مج، تصحیح شد، آو، آج، بم، آز: ابو محلی، مل: ابو مخلن.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: ابو ضحی.

(۴). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

(۵). اساس: بر او و برادرش، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، «براو» حذف شد.

(۶). آج، مج، لب، آز: از.

(۷). اساس: مبو، به قیاس با نسخه مل، تصحیح شد.

(۸). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آج، افزوده شد.

(۹). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد. [.....]

صفحه : ۱۸۹

کنایس نماز کردند. چون از فرعون خایف شدند خدای تعالی فرمود تا: در خانه‌ها نماز کنند و روی به کعبه کنند، و حسن هم اینکه گفت. و لفظ مصر، لا ینصرف است برای آن که اعجمی است و مؤنث، و گفتند: برای آن که علم است و مؤنث لانه البلده و البقعه، و اگر برای خفت صرفش کنند روا باشد، کهند و دعد و هود و لوط.

و سعید جبیر گفت: وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ «۱». یقابل «۲» بعضه بعضا، و خانه‌ها برابر یکدیگر بسازی. وَ اَقِمْوا الصَّلَاةَ، و نماز به پای داری و مواظبت کنی بر آن و مزده ده مؤمنان را.

قوله: رَبَّنَا اِنَّكَ اَنْتَ فِرْعَوْنُ وَ مَلَأَ زِينَةً، حق تعالی از موسی حکایت کرد: بار خدایا؟ تو فرعون را و اشراف قومش را مال دادی و زینت، یعنی متاع و اثاث «۳» و لباسهای فاخر و حلیهای «۴» گران مایه. بار خدایا تا از ره تو گمراه شوند «۵»، بار خدایا؟ مالهای ایشان مطموس گردان و بند بر دلهای ایشان نه تا ایمان نیارند «۶» تا آنکه که عذاب الیم بینند.

اگر گویند: ظاهر اینکه آیت دلیل قول مجبران می کند که خدای تعالی بنده را آلت و تمکین برای ضلالت و گمراهی دهد و او مرید «۷» باشد [آن را] «۸» از او. دگر آن که: دلهای ایشان را بند کن تا ایمان نیارند، شاید که موسی - علیه السلام - اینکه گوید، و اینکه، خلاف مذهب شماس، جواب گویم: در اینکه آیت چند وجه گفتند، اهل عدل و توحید که هر یک آیت را از آن برد که در او شبهت باشد. وجهی آن که:

معنی آن است که، لئلا یضلوا، بار خدایا؟ تو به آل فرعون اینکه همه برای [آن] «۹» کردی تا ضال نشوند. بار خدایا؟ ضال شدند، و اینکه را امثله بسیار است، منها قوله:

يُبَيِّنُ اللهُ لَكُمْ اَنْ تَضِلُّوا «۱۰»، و المعنى لئلا تضلوا، و قوله [۱۵۵- پ]: وَ اَلْقَى فِي الْاَرْضِ رَواسِيَ اَنْ تَمِيدَ بِكُمْ «۱۱»، و المعنى لئلا تميد بكم، و منها قوله:

(۱). همه نسخه بدلها بجز مل قبله، ای.

(۲). مج: تقابل.

(۳). آج، لب، آز: اساس.

(۴). آج، آز: حله‌های.

(۵). آو، آج، بم، آز: شدند.

(۶). آج، مج، لب، آز: بیارند.

(۷). مج: مرتد.

(۸-۹). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۱۰). سوره نساء (۴) آیه ۱۷۶.

(۱۱). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۵.

صفحه : ۱۹۰

أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ... «۱»، و المعنى لئَلَّمَا تَقُولُوا «۲» يوم القيامة، معلوم است که خدای تعالی بیان برای نفی ضلال «۳» کند نه برای ضلال، و کوهها برای آن بر زمین نهاد تا بنه خسبد نه برای آن تا بخسبد «۴» اگر گویند: اینکه آیات وزان آن نیست برای آن که [در آن آیات «لام» و «لا» محذوف است، و در اینکه آیت «ان» و «لا»، جواب گوئیم:

«لا» در هر دو آیت محذوف است که [«۵» تغییر معنی به او متعلق است. و امّ لَام کی و «ان» «۶» به یک معنی باشد، نبینی که متعاقب‌اند فی قول القائل: جئتک لتکرمنی، و جئتک ان تکرمنی، چون چنین باشد مطابقه ظاهر شد میان آیت که ما «۷» در اوئیم و میان آیات استشهاد «۸». و وجه دوم، آن است که: «لام»، «لام» عاقبت است بر آن شرح که داده‌ایم پیش از اینکه، و معنی آن که: بار خدایا؟ تا با فرعون [و] «۹» قوم او اینکه همه نعمت بکردی، و تو را معلوم بود که عاقبت کار ایشان کفر و ضلال بود، امثله اینکه «لام» از آیات و ابیات مستقصی در سورة الاعراف و دیگر جای گفتیم، من قوله: فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا... «۱۰»، و قال الشاعر:

دوا للموت و ابنوا للخراب

و وجهی دیگر آن که گفتند: ممتنع نبود که در قوم فرعون جماعتی بودند «۱۱» که مذهب جبر داشتند، خدای تعالی اینکه آیت بگفت رداً عليهم على سبيل التّهكّم، یعنی چنین کرده‌ایم «۱۲» عندکم و على زعمکم و دعواکم و اعتقادکم الباطل و ظنکم الکاذب. وجه چهارم آن که: اینکه بر وجه استفهام باشد، و حرف او که همزه است از کلام ساقط بود و تقدیر آن بود [که] «۱۳» آیت فرعون و ملاء زینه، بار خدایا تو فرعون و قومش را مال و زینت برای آن دادی «۱۴» تا ضال شوند! و اینکه وجه ضعیف است برای آن که عرب حرف استفهام آن جا بیفکنند که در کلام از او عوضی باشد، و اینکه جا عوضی

(۱). سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۲.

(۲). اساس: يقولوا، به قیاس با نسخه مج، تصحیح شد.

(۳). آو، آج، بم، لب، آز: ضلالت.

(۴). آرز: بجنبد. [.....]. (۱۳-۹-۵). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۶). آج، آرز: «لام» و «ان»، آو، بم: «لام» که «آن».

(۷). آج، لب، آرز: آن که.

(۸). آو، آج، بم، آرز: تو.

(۱۰). سوره قصص (۲۸) آیه ۸.

(۱۱). همه نسخه بدلها: بوده باشند.

(۱۲). همه نسخه بدلها: کرده‌ام.

(۱۴). لب که.

صفحه: ۱۹۱

نیست، چه اگر نه چنین باشد استفهام به خبر مشتبه شود، و آن جا که به عوض بیفکنند «۱» نیکوست، آن جا که شاعر گفت:

لعمرك ما ادري و ان كنت داريا بسع رمين الجمر ام بثمان

و تقدیر آن است که: اُ بسبع، و لکن همزه استفهام بیفکنند «۲» برای آن که «ام»، بر حذف او دلیل می‌کند، و «ام» معادله همزه «۳»

استفهام باشد. قوله رَبَّنَا اطْمِسْ عَلٰی اَمْوَالِهِمْ، اینکه نفرین «۴» است که موسی - علیه السلام - کرد بر فرعون و قومش، گفت:

بار خدایا؟ طمس کن مالهای اینان، و طمس بردن «۵» اثر باشد، و کاریز آب که انباشته شود آن را مطموس می‌گویند در مبالغت،

یعنی اثر نماند آن را. و قوله: فَإِذَا التُّجُومُ طُمِسَتْ «۶»، ای اذهب نورها «۷»، و قال «۸» تعالی: مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا... «۹»، یذهب

عنها الراحر «۱۰» اثر الانف و الشفة و العين، قال كعب بن زهير:

من كل نضاخة الذفري اذا عرقت عرضتها طامس الاعلام مجهول

قتاده و ابو صالح و ابن زید گفتند: خدای تعالی دعای موسی در ایشان اجابت کرد و مالهای ایشان جمله سنگ کرد، تا در خبر

است که: تماثل و شکر «۱۱» و انواع خوبشان جمله سنگ شد. [زر و سیم و هر چه بود ایشان را از صامت و ناطق و چهار پای و جز

آن همه سنگ شد.] «۱۲» قوله: وَ اَشْدُدْ عَلٰی قُلُوبِهِمْ، در او چند قول گفتند، یکی آن که: بار خدایا؟ دلهای ایشان سخت بکن و به

جای «۱۳» بدار تا ایشان با آن که مالشان مطموس شده باشد هلاک نشوند تا هر روز، هر «۱۴» وقت، به آن مال

(۱). همه نسخه بدلها: بیفکنند.

(۲). آج، لب: آرز.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل: حرف.

(۴). اساس: تقدیر، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۵). آو، آج، بم، مل، لب: ببردن، مج، آرز: بیرون.

(۶). سوره مرسلات (۷۷) آیه ۸. [.....]

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مج: بنورها.

(۸). آو، آج، بم، لب، آرز الله.

(۹). سوره نساء (۴) آیه ۴۷.

(۱۰). کذا در اساس (!)، همه نسخه بدلها: ندارد.

(۱۱). مل: پیکر، آو، آج، بم، لب، آز: تمانیل شکر.

(۱۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

(۱۳). همه نسخه بدلها: بر جای.

(۱۴). آو، بم، مج: هر روز و هر، آج، لب، آز: هر روز و همه.

صفحه: ۱۹۲

فرو می‌نگرند و غم بر غم و حسرت بر حسرت می‌فزاید»^(۱) ایشان را. و وجهی دیگر در او آن است که: فَلَإِ یُؤْمِنُوا جواب و اشدد نیست، و اَئِمَّا عطف است علی قوله:

لِیُضِلُّوا، و تقدیر آن است که: آتیتهم»^(۲) مالا و ذرّیه»^(۳) لیضلوا فلا- یؤمنوا حتّی یروا العذاب الالیم، ربّنا اطمس علی اموالهم، و در کلام تقدیم و تأخیری بود چنان که بینی، آنگه آن وجوه که در لِیُضِلُّوا گفته شد، اینکه جا مطرد باشد، برای»^(۴) آن که لِیُضِلُّوا، در معنی همان باشد که فلا یؤمنوا، و وجهی دگر آن است که، گفته‌اند:

که «لا» بمعنی «لن» است و تقدیر آن که فأنهم لن یؤمنوا، و آیت»^(۵) در معنی چنان بود که نوح- علیه السلام- گفت: ... رَبِّ لَا تَدْر عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَارًا، إِنَّكَ إِنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ»^(۶)- الایه، فکأنه قال: ربّنا اطمس علی اموالهم و اشدد علی قلوبهم فأنهم لن یؤمنوا ابدًا. و «نون» را بدل کرد به «الف»، چنان که اعشی گفت:

و صلّ علی حین العشیّات و الضّحی و لا تحمد المثرین و اللّهُ فاحمدا اراد فاحمدن، و ابدل النون الخفیفه»^(۷) من الالف، و قال عمر بن»^(۸) ابی ربیعہ [۱۵۶- ر]

و قمیر بدا»^(۹) ابن خمس و عشرین له قالت الفتاتان قوما اراد: قوم»^(۱۰). و قوله- علیه السلام: لن یلدغ المؤمن من حجر مرّین، مؤمن را از یک سوراخ مار دو بار نزند. اگر چه اینکه ظاهر خبر است، معنی نهی است برای آن که اگر خبر باشد دروغ بود که ما مؤمنان را بیشتر به خلاف اینکه می‌یابیم، [و به اینکه کردن از ایمان و حکم مؤمنی بنروند. و ابو علی گفت قومی نحویان گفتند]»^(۱۱): فلا یؤمنوا، جواب حقیقی نیست اینکه را که: ربّنا اطمس علی اموالهم و اشدد علی قلوبهم، و لکن چو»^(۱۲) در جای خبر افتاد مجزوم شد، چنان که قائل گوید: انظر الی الشّمس تغرب، در آفتاب نگر تا فرو شود،

----- (۱). آج، مل، لب، آز: افزایش. (۲). اساس: آتاهم، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۳). همه نسخه بدلها: زینه. (۴). آج، لب، آز: از برای. (۵). آو، آج، بم، لب، آز: اینکه. (۶). سوره نوح (۷۱) آیه ۲۶ و ۲۷. [.....]

(۷). همه نسخه بدلها: فأبدل الالف من النون الخفیفه. (۸). اساس: عمرو بن که با توجه به نسخه بدلها و ضبط مجدّد آن در ص ۲۷۸ همین جلد تصحیح شد. (۹). اساس: ممر بنا، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۱۰). آو، آج، بم، لب، آز: قومی. (۱۱). اساس ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۱۲). همه نسخه بدلها، چون. صفحه: ۱۹۳ و معلوم است که غروب الشّمس»^(۱) موقوف نباشد بر نظر ناظر، و لکن چون بر جای جواب افتاد مجزوم شد. و ابو مسلم محمّد بن بحر الاصفهانی- در اینکه آیت وجهی غریب گفت و نکو، و آن، آن است که گفت: «لام»^(۲) غرض است، و خدای تعالی آن مال که ایشان»^(۳) را داد بر سبیل عقوبت و عذاب داد، علی کفرهم المتقدّم، و از آن که دانست که در مستقبل ایام بر کفر اصرار کنند، و اینکه آیت جاری مجرای آن آیت باشد که گفت: فَلَإِ تُعْجِبُكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا- أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا یُرِیدُ اللّهُ لِيَعَذِّبَهُمْ بِهَا فِی الْحِیَاةِ الدُّنْیَا وَ تَزْهِقَ أَنْفُسَهُمْ وَ هُمْ

کافرُونَ» (۴). پس موسی - علیه السّلام - گفت: [بار خدایا؟ مرا معلوم است که تو اینکه مال و نعمت نه برای کرامت به اینان داده‌ای بل بر سیل عقوبت در دنیا مفتون شوند و در قیامت از ره بهشت گمراه] (۵). بار خدایا؟ اکنون اینکه مالها مطموس گردان و از اینان بستان تا حسرت شود در (۶) دلهاشان، و دلهاشان سخت کن تا بر اینکه حال مکروه میرند، که در سابق علم تو آن است که: اینان ایمان نیارند مگر به قیامت که عذاب ببینند و ملجأ شوند، و اینکه (۷) ایمانی بود که سود ندارد، و اینکه جوابی قریب است [به صواب] (۸) - و اللّٰه اعلم بمراده. حق تعالی گفت: دعای شما که موسی و هارونی به اجابت مقرون شد، قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمْ، اکنون شما به استقامت مشغول باشی. و بعضی دگر گفتند: خطاب با موسی است تنها، و عرب به لفظ تشبیه خطاب کند یک کس را علی عادتهم المستمرّة، برای آن که ایشان در بیشترین احوال در اسفار سه کس باشند: راکی، و ساقی (۹)، و قایدی. پس مادام هر یکی از ایشان با دو کس خطاب کند، و از اینکه جا همه اشعار ایشان بدین لفظ است: خلیلی و یا صاحبی و قفا (۱۰) و اسمعا و بلغا و مانند اینکه، و شاعر گفت: فقلت لصاحبی لا تعجلانا بنزع اصوله و اجتزّ شیحا ----- (۱). همه نسخه بدلها: غروب شمس. (۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: لا. (۳). اساس: کایشان/ که ایشان. (۴). سوره توبه (۹) آیه ۵۵. (۸) - (۵). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۶). آو، بم: ور. (۷). همه نسخه بدلها: آن. (۹). آو، آج، بم، آز: سابق. [.....]

(۱۰). اساس: و افقا، به قیاس با نسخه آو، و تصحیح شد، مل: بعاً، مج: فقا. صفحه: ۱۹۴ استقامت کنی و در اوامر راست باشی و بر سر دعوت و ادای رسالت باشی. و اگر حمل کنند بر ظاهر اولیتر بود برای آن که ممتنع نبود که اینکه دعا موسی و هارون کرده باشند. و در خبر چنین می آید که: چون موسی دعا کردی، هارون آمین گفتی، از اینکه جا گفت: أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمْ. و دعوت، طلب فعل باشد به صیغت امر، چنان که گفت: اللّٰهُمَّ اغفر لنا و ارحمنا و عافنا و اعف عنا، و نیز به لفظ ماضی آید (۱): غفر الله لك و عفا عنك. و لَا تَتَّبِعَانَّ، و به هیچ وجه متابعت مکنی ره جاهلان را که ایشان چیزی ندانند. و اینکه «نون» تأکید است مثقل. و ابن عامر، به «نون» خفیف خواند و اسکان «تا» ی دوم من التبع. و جاوزنا بِنِیْنِ إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ، خدای تعالی در اینکه آیت خبر داد که: ما بنی اسرائیل را چگونه به دریا گذر دادیم، گفت: ما بگذرانیدیم ایشان را به دریا. فَأَتَبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ و جُنُودُهُ، فرعون و لشکرش به دنبال ایشان بیامدند، و از (۲) آن بود که اهل سیر روایت کردند به الفاظ مختلفه و معانی متّفقه که: چون خدای تعالی خواست تا فرعون را هلاک کند، موسی را فرمود تا بنی اسرائیل را گفت تا برفتند و جمله حلّی و جواهر قبطیان بستند و گفتند: ما را عروسی هست. قبطیان جمله حلّی خود به ایشان دادند و ایشان آن شب برخاستند و از شهر بیرون شدند، و خدای تعالی شب (۳) دراز بکرد و خواب بر قبطیان غالب شد تا هیچ از رفتن ایشان خبر نداشتند. و موسی - علیه السّلام - ایشان را برد، و ایشان سیصد (۴) هزار مرد بودند (۵) و بیست هزار مرد بودند، و هر که هفتاد ساله بود در اینکه شمار نبود، و هر که بیست ساله بود در اینکه عدد نبود، و آن شب هیچ سرای نبود از آن قبطیان که در آن سرای کودکی (۶) و دو سه (۷) نمرد. ایشان بر دگر روز برخاستند و به تجهیز و دفن ایشان مشغول شدند، و کس با ----- (۱). آو، آج، بم، مج، لب، آز چنان که، مل: چنان که گفت. (۲). همه نسخه بدلها: آن. (۳). آج، لب، آز: آن شب را، آو، بم، مل، مج: آن شب. (۴). آو، بم: شصت، مل: شصت، آج، مج، لب، آز: شصت. (۵). آو، آج، بم، مل، لب، آز: هزار و (۶). آج، لب، آز: کودک. (۷). آو، بم، لب، آز: دو و سه، مل: دو سه. صفحه: ۱۹۵ کس نپرداخت و از بنی اسرائیل یاد نکردند تا شب بدان مشغول بودند، به شب بختند (۱)، بر دگر روز برخاستند (۲) انتظار می کردند (۳) تا بنی اسرائیل به خدمت ایشان روند بر عادت، کس نمی رفت، [۱۵۶-پ]

و کس (۴) از ایشان پدید نبود، برخاستند و سرایهای ایشان بدیدند کس در (۵) نبود، جمله (۶) برفته بودند، برفتند و فرعون را خبر دادند (۷)، از آن بیاشفت و گفت: إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ (۸) - الایات (۹). آنگه بفرمود: تا لشکر جمع شدند، و فرعون بر نشست با هزار هزار و شصت (۱۰) هزار مرد. محمّد بن کعب گفت: در لشکر او صد هزار اسب سیاه بودند بیرون از دگر شیات، و آن

جماعت که خاصه فرعون بودند برای آن که او شعار و جامه سیاه داشت. اینکه صد هزار مرد جمله با جامه‌های «۱۱» سیاه و اسبان سیاه و با ریاتهای «۱۲» سیاه بودند، و هارون - علیه السلام - بر مقدمه لشکر بنی اسرائیل بود و موسی - علیه السلام - بر ساقه بود، چون موسی و بنی اسرائیل به کنار دریا رسیدند، مقدمه لشکر فرعون به ایشان رسیده بودند «۱۳» هفتصد «۱۴» هزار مرد، هر مردی با اسبی تا زنده و خودی بر سر نهاده و حربهای به دست گرفته، چون قوم موسی ایشان را بدیدند، گفتند: یا موسی؟ چه چاره است! از پیش دریاست و از پس لشکر فرعون؟ اگر در دریا رویم «۱۵» غرق بباشیم «۱۶»، و اگر مقام کنیم بر دست اینان کشته شویم. موسی - علیه السلام - گفت: کَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ «۱۷». آنگه خدای تعالی وحی کرد به موسی که: عصا بر دریا زن، او همچنان کرد. خدای تعالی دوازده راه خشک در دریا پیدا کرد به عدد اسباط بنی اسرائیل تا هر ----- (۱).

آو، آج، بم، لب، آز: بودند نخفتند. (۲). آو، آج، بم، لب، آز و. (۳). آج، لب، آز: انتظار می‌بردند. (۴). مل، لب، آز: کسی. (۵). همه نسخه بدلها او. (۶). آج، لب، آز: و جمله. [.....]

(۷). همه نسخه بدلها، بجز آز فرعون. (۸-۱۷). سوره شعراء (۲۶) آیه ۵۴. (۹). آج، لب، آز: الایه. (۱۰). آو، بم، مل: شصده. (۱۱). اساس: جامها/ جامه‌ها. (۱۲). همه نسخه بدلها، بجز مل: ریات، مل: رایت. (۱۳). همه نسخه بدلها، بجز مج: بود. (۱۴). آو، آج، بم، مج: لب: هفتصد. (۱۵-۱۶). آو، آج، بم، لب: آز: شویم. صفحه: ۱۹۶ سبطی به راهی فرو شوند «۱». چون پاره‌ای برفتند گفتند: ما خیر بنی اعمام خود نداریم «۲» و نباید تا «۳» غرق شده باشند. خدای تعالی فرمان داد تا آن «۴» کوههای آب طاق طاق شد «۵» تا ایشان یکدگر را می‌دیدند. چون ایشان جمله در دریا «۶» آمدند، فرعون به کناره دریا رسید با لشکر خود. چون دریا دید «۷» بر آن جمله بترسید، و دانست که آن از آیات خدای است. لشکر گفتند: فرو باید رفتن. او گفت: نشاید رفتن، و در اینکه باب گفتی بکردند. جبریل - علیه السلام - بیامد بر مادیانی نشسته و در پیش اسب فرعون راند تا به کناره دریا، و اسب در دریا راند. اسب فرعون اسبی فحل بود، از پی مادیان در رفت و فرعون «۸» باز نتوانست داشتن. و میکایل - علیه السلام - بر ساقه لشکر فرعون می‌آمد تا همه را به دریا فرو کرد «۹». چون اینان جمله در دریا آمدند، و ایشان جمله از دریا برآمدند، خدای تعالی آن طاقها «۱۰» بر هم زد و دریا پر آب شد. فرعون بدید که غرق نزدیک رسید، گفت: امنت، ایمان آوردم به خدای بنی اسرائیل. جبریل - علیه السلام - پاره‌ای از گل دریا بگرفت «۱۱» و در دهن او زد و گفت: الن «۱۲» و قد عصیت قبل. کعب الاحبار گفت: روزی جبریل - علیه السلام - بیامد بر صورت مردی به فرعون. و او را گفت: من از راه دور آمدم «۱۳» و مرا فتوی هست، از تو می‌پرسم، مرا فتوی کن، گفت: چیست آن! گفت: چه گویی در بنده‌ای که او را خداوندی باشد منعم بر او بر «۱۴» انواع نعمت، چون نعمت او بر او از حد و اندازه برود به بدل شکر، کفران آرد و گوید: خداوند منم، سزای او چه باشد! گفت: سزای او آن باشد که به دریاش غرق کنند، گفت: بر نویس. او بر نوشت بر «۱۵» خط خود، يقول ابو العباس ----- (۱). آو، آج، بم،

لب، آز: شدند. (۲). آو، آز، بم، لب، آز: نمی‌داریم. (۳). همه نسخه بدلها: شاید که. (۴). مل همه. (۵). آج، لب، آز: شدند. [.....]. (۶). مل: در آب در. (۷). مل: دریا را بدید. (۸). آج، لب، آز او را. (۹). آو: فرود کرد. (۱۰). همه نسخه بدلها، بجز مل ی آب. (۱۱). همه نسخه بدلها: بر گرفت. (۱۲). اساس: الان. (۱۳). همه نسخه بدلها: آمده‌ام. (۱۴). همه نسخه بدلها: به. (۱۵). همه نسخه بدلها بجز آز: به. صفحه: ۱۹۷ الولید بن مصعب بن الزّیان: جزء «۱» العبد الخارج علی سیده ان یغرق فی البحر، جبریل آن نوشته بستند تا آن روز که او در دریا گرفتار شد بر او عرضه کرد، گفت: اینکه خط تو هست! گفت: آری؟ گفت: اینکه صفت «۲» تو هست! گفت: آری؟ گفت: بر فتوای خود بر فعل خود گرفتار آمدی اینکه جا. چون جبریل - علیه السلام - موسی را خبر داد به هلاک فرعون، موسی - علیه السلام - قوم را خبر داد به هلاک فرعون، گفتند: ما را از کجا معلوم شود که فرعون غرق شد! خدای تعالی فرعون را با جمله سلاحها که پوشیده داشت بر سر آورد «۳» تا مرده بر سر آب می‌گردید و موج او را بر ساحل انداخت، و بنی اسرائیل او را مرده بدیدند گفتند: از آن وقت باز آب هیچ مرده را فرو نبرد، قوله تعالی: وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ، ما بگذرانیدیم

بنی اسرائیل را، یعنی فرزندان یعقوب را به دریا. فَأَتَّبَعَهُمْ، يقال: تبعه و اتبعه و اتبعه بمعنی فهو تابع و متبع و متبع. قوله: بَغِيًّا وَ عَدُوًّا، ای ظلماً و عدواناً و تجاوزاً عن المقدار. و نصب ایشان بر تمیز باشد. حسن بصری در شاذ خواند: و عدوًّا، علی فِعُول. حَتَّى إِذَا [۱۵۷-ر] أَدْرَكَهُ [الْعَرَقُ] (۴)، تا غرق او را دریافت، یعنی فرعون را. قال، گفت، یعنی فرعون، او (۵) جواب «اذا» است و عامل در او امت ایمن آورد. أَنَّهُ (۶)، کوفیان خوانند (۷) مگر عاصم، «أَنَّهُ» به کسر همزه، و باقی قِزَاءً به فتح. آن که به کسر خواند از صله «قال»، گفت که: هر چه [از پس] (۸) «قال» آید، کلامی مبتدا بود، و در کلام مبتدا «ان» باید به کسر، و آن که «ان» خواند، گفت: از صلت امت باشد. بر قول اول، اینکه هه یک کلام باشد، و بر اینکه قراءت دو کلام باشد، ایمان آوردیم (۹) بدان خدای که بنو اسرائیل به او ایمان دارند (۱۰)، و ----- (۱). اساس: حری، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۲). مل:

صورت. (۳). آج، لب، آز: بر سر آب انداخت. (۴). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، از قرآن مجید افزوده شد. [.....]. (۵). آو، آج، بم، لب: از، آز: آن. (۶). اساس: آنگه، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، از قرآن مجید افزوده شد. (۷). همه نسخه بدلها، بجز مج: خواندند. (۸). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۹). آو، بم: آورد. (۱۰). همه نسخه بدلها بجز مج: آوردند. صفحه: ۱۹۸ من از جمله مسلمانانم. او را گفتند: الـ (۱)، اکنون می‌گویی! و پیش از اینکه عاصی و مفسد بودی. ابو جعفر من (۲) طریق النهر و ائی و نافع و الـ (۳) ابا طاهر عن اسمعيل و احمد بن صالح عن قالون و الحلواني عن قالون من طریق الحمامی (۴): در دو جایگاه «الان» به القاء حرکت همزه بر «لام». ابو علی گفت: «لام» تعریف را چون پیش او همزه بود و خواهند که تخفیف همزه کنند، به دو طریق باشد، یکی آن که: همزه بیفکنند اصلاً از اینکه، و حرکت او بر «لام» افکنند چنان که گویند: الحمر (۵) فی الاحمر، و دوم آن که: حرکت همزه اصل بر «لام» تعریف افکنند، گویند: الحمر، و انشد الکسائی. فقد كنت تخفی حب سمرأ حقبه فبح لان منها بالذی انت بائح اراد فبح الان، و اینکه شاهد طریقه اول است. خلاف کردند در آن که اینکه قول که گفت بر دو قول. بعضی گفتند: جریل، و بعضی دگر گفتند: قول خدای است - جل جلاله - بر وجه اهانت و توییخ. قوله: فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدْنِكَ، حق تعالی گفت: ما امروز تو را برهانیم به تن تو. یعقوب و قتیبه خواندند: ننجیک، به تخفیف من الانجاء، و باقی قراء، به تشدید من التنجیه. گفتند، معنی آن است که: ما تو را بر نجوت (۶) و بلندی اندازیم از زمین تن بی روح تو، تا عبرتی و علامتی و آیتی گردی آنان را که از پس تو آیند. و اشتقاق اینکه کلمه من نجوة الارض باشد، و هو المرتفع منه (۷) قال اوس بن حجر: فمن بنجوته كمن بعقوته و المستكن كمن يمشى بقرواح آى حيث لا- ماء و لا مطر، مراد آن است که گفتیم که (۸): بنی اسرائیل شك کردند در هلاک فرعون، خدای تعالی او را برانداخت از زمین تنی بی روح تا بنی اسرائیل (۹) را شك برخاست در هلاک او (۱۰). آنگه گفت: و بسیاری مردمان از آیات ----- (۱). اساس: الان، چاپ مرحوم شعرانی: الثن / اء الثن. (۲). آو، آج، بم، لب، آز: عن، مل: بر. (۳). همه نسخه بدلها: الا. (۴). آج، لب، آز از اینکه سورت، مل در اینکه سورت. (۵). همه نسخه بدلها: لحرمر. (۶). مل، لب: نجوتی. (۷). همه نسخه بدلها: منها. (۸). لب: یا. [.....]. (۹). آو، آج، بم، لب، آز: بنی اسرائیلیان. (۱۰). همه نسخه بدلها، بجز بم، مل: فرعون. صفحه: ۱۹۹ ما غافلند. و غفلت، ذهاب المعنی عن النفس (۱) باشد، و اینکه بر سبیل تنبیه (۲) گفت تا مردمان را و مکلفان را از خواب غفلت بیدار کند. و بعضی دگر گفتند: مراد به بدن درع است و «با» به معنی «مع» است، المعنی مع درعك الحديد، تا معجزی دگر باشد که آهن بر سر آب نیاید.

[سوره یونس (۱۰): آیات ۹۳ تا ۱۰۹]

[اشاره]

وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبُوءًا صِدْقٍ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۹۳) فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُتَمَرِّينَ (۹۴) وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَبُوا بَيِّنَاتِ اللَّهِ فَتَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ (۹۵) إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا- يُؤْمِنُونَ (۹۶) وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (۹۷) فَلَوْ لَا كَانَتْ قَرِيَةً آمَنَتْ فَفَعَلَهَا إِيْمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُؤُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ (۹۸) وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَمَأْمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۹۹) وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ (۱۰۰) قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۰۱) فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا- مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانظُرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ (۱۰۲) ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰۳) قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَقَّأكُمْ وَأَمَرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰۴) وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۰۵) وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنْ الظَّالِمِينَ (۱۰۶) وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۱۰۷) قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ (۱۰۸) وَأَتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (۱۰۹)

[ترجمه]

[و] «۳» جای باز کردیم فرزندان یعقوب را جای راستی، و روزی کردیم ایشان را از پاکبها، خلاف نکردند تا آمد به ایشان علم، خدای تو حکم کند میان ایشان روز قیامت در آنچه ایشان در آن خلاف کرده باشند [۱۵۷-پ]. اگر بودی در شک از آنچه ما انزل کردیم بر تو، بپرس آنان را که خوانند کتاب از پیش تو، آمد به تو حق از «۴» خدای تو، مباش از جمله شک کنندگان. و مباش از آنان که دروغ داشتند آیات خدای را که باشی از جمله زیانکاران. آنان که درست شد بر ایشان سخن خدای تو، ایمان نیارند. و اگر آید به ایشان هر دلیلی تا بیند عذاب دردناک. [۱۵۸-ر]

چرا اهل ----- (۱). آو، آج، بم، لب، آز: البطن. (۲). اساس: تشبیه، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۳). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. (۴). آج، لب نزدیک. صفحه: ۲۰۰ شهری ایمان نیارند تا سود کردی «۱» ایمانشان مگر قوم یونس که چون ایمان آوردند برداشتیم از ایشان عذاب هلاک در زندگانی دنیا، و برخورداری دادیم [ایشان را] «۲» تا به وقت مرگ. و اگر خواستی «۳» خدای تو، ایمان آوردی هر که «۴» در زمین [است] «۵» همه به یک بار، تو اکراه کنی مردمان را تا باشند مؤمن! و نیست هیچ کس را که ایمان آرد مگر به فرمان خدای، و کند پلیدی «۶» بر آنان که خرد ندارند «۷». بگو بنگری تا چیست در آسمانها و زمین، و چه گزیراند «۸» آیتها و پیغامبران از قومی که نیارند ایمان! [۱۵۸-پ]

گوش می‌دارند ایشان مگر مانند روزگار آنان که گذشتند از پیش ایشان! بگو گوش داری که من با «۹» شما [ام] «۱۰» از گوش دارندگان. پس برهانیدیم پیغامبران [ما] «۱۱» را و آنان را که ایمان دارند «۱۲»، همچنین واجب است بر ما که برهانیم مؤمنان را. بگو ای مردمان اگر بودی «۱۳» در شک از دین من، نپرستم «۱۴» آنان را که شما می‌پرستی از فرود ----- (۱). آو، آج، بم، لب ایشان را. (۱۱-۱۰-۵-۲). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد. (۳). آو، آج، بم، لب: خواهد. (۴). اساس: هر چه، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). آو، آج، بم، لب را. (۷). آو، آج، بم، لب: خرد را کار نبنند. (۸). مع: گزیراند. (۹). آو، بم: و/با. [.....]

(۱۲). آو، آج، بم، لب: آوردند. (۱۳). آو، آج، بم، لب: هستی / هستید. (۱۴). اساس: نه پرستیم / نپرستیم. صفحه: ۲۰۱ خدای، و لکن پرستم خدای را آن که جان بردارد شما را، و فرمودند مرا که باشم از مؤمنان. و آن که راست کن «۱» رویت برای دین «۲» مسلمانی و مباحث از مشرکان. [۱۵۹-۱]

و مخوان از فرود خدای آنچه سودت نکند و زیانت نکند، اگر کنی تو آنگه از بیداد گران باشی. و اگر برساند تو را خدای به آفتی، نباشد گشاینده آن را مگر او، و اگر خواهد تو را نیکی، نباشد باز زنده‌ای «۳» فضل او را، برساند به آن که خواهد از بندگان او «۴»، و او آمرزنده و بخشاینده است. بگو ای مردمان آمد به شما حق از خدایتان، هر که راه یابد بدرستی که راه یافت برای «۵» خود، و هر که گمراه شود، گمراه شود بر آن، و نیستم بر شما نگاهبان مال «۶». و پسر وی کن آن را که وحی می‌کنند «۷» به تو و شکیبایی کن تا حکم کند خدای، و او بهترین حاکمان است [۱۵۹-۱ پ]. قوله تعالی: وَ لَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ «۸»، حق تعالی در اینکه آیت بیان کرد و گفت: ما جای ساختیم فرزندان یعقوب و فرزند زادگان او را، مُبَوِّأً صِدْقٍ، جای راستی. -----

----- (۱). اساس: راست کرد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۲). مج پاک. (۳). آو، آج، بم، لب: باز دارند. (۴). مج: خود. (۵). آو، آج، بم، مج، لب: راه یابد، راه یابد برای. (۶). همه نسخه بدلها: شما نگاهبان. (۷). آج، لب: وحی کنند. (۸). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج الایه. صفحه: ۲۰۲ خلاف «۱» کردند که مراد چیست، بعضی گفتند: یعنی مصر، و اینکه [پس] «۲» از هلاک فرعون بود که حق تعالی فرعون را هلاک کرد و مصر به بنی اسرائیل داد به میراث، و گفتند: زمین اردن و فلسطین بود، و آن زمین مقدسه «۳» است که خدای تعالی به ابراهیم داد و فرزندانش. ضحاک گفت: زمین مصر و زمین شام است. مُبَوِّأً صِدْقٍ، ای منزل صدق، یعنی پایه‌ای و منزلتی که آن را بدل نبود، چون [سخن] «۴» راست که آن را تغییر و تبدیل نبود، و گفتند: مراد آن است که، پایه تفضیل و تعظیم چنان که سخن «۵» راست معظم باشد، و گفتند: پایه‌ای بسزا و تحقیق، نه بگزاف، و نه به ناواجب. وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ، و ایشان را روزی کردیم از خوشیها «۶». در «طیبات»، دو قول گفتند، یکی: ملاذ و مشتیهات، و یکی: حلالهای پاکیزه. فَمَا اخْتَلَفُوا، خلاف نکردند اینکه جهودان که فرزند زادگان یعقوب بودند، حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ، یعنی البیان و الأدلَّة، تا علم به ایشان آمد، و آن ادله و حجج است که دلیل صحت نبوت رسول - علیه السلام - می‌کند. و گفتند: مراد به «علم»، معلوم است، چنان که مخلوق را خلق گویند، و هذا الدرهم ضرب الامیر، ای مضروبه، قال الله تعالی: هَذَا خَلْقُ اللَّهِ... «۷»، ای مخلوقه، و اینکه معلوم، محمّد است - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - یعنی تا آنگه که محمّد - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - به پیغامبری بیرون آمد، برای آن که ایشان پیش خروج [او] «۸»، او را شناختند و نبوت او دانستند از توریت و انجیل. و در معنی فَمَا اخْتَلَفُوا دو قول گفتند: حسن گفت: بر کفر بودند یک قول «۹»، و خلاف نکردند تا آنگه که رسول - علیه السلام - بیامد و «۱۰» قرآن و ادله و معجزات بیاورد، آنگه مختلف شدند، بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر و جحود مقام کردند. و بعضی دگر گفتند: پیش از خروج رسول - علیه السلام - متفق بودند بر آن که پیغامبری بیاید از عرب، من صفة كذی و كذی «۱۱»، همچنان که رسول بود - علیه السلام - و مبعث ----- (۱). مل: در او خلاف. (۲-۸). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد. (۳). مج: مقدس. [.....]

(۴). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد، مج: سحر. (۵). مج: سحر. (۶). آج، آز: خورشها. (۷). سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۱. (۹). مل: یکی قول. (۱۰). همه نسخه بدلها کتاب. (۱۱). همه نسخه بدلها: کیت و کیت. صفحه: ۲۰۳ او مکه باشد و مهاجر او مدینه بود. چون بیامد، در او خلاف کردند. آنگه حق تعالی گفت: خدای تو میان ایشان حکم کند در آن که ایشان در آن خلاف می‌کنند، و اینکه بر سبیل تهدید و وعید باشد. قوله: فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ حَدْ شَكِّ، توقّف مرد باشد در آنچه بر دل او «۱» بگذرد از اعتقاد کردن آن که چنان است یا نه چنان است. حق تعالی گفت: اگر در شکی از آنچه ما بر تو انزله «۲» کردیم، خطاب با رسول است و مراد امت، و گفتند: مراد مخاطبی مبهم است، چنان که یکی از ما گوید: یا هذا و یافتی و یا فلان؟ و ایها السامع. مقاتل گفت و جماعتی

مفسران: سبب نزول آیت آن بود که کفار (۳) قریش گفتند: اینکه قرآن بر محمد شیطانی القا می‌کند که او را [ربی] (۴) می‌گویند. جماعتی کفار و جز ایشان به شک افتادند، خدای تعالی خطاب با شاگان کرد، نبینی (۵) که گفت دگر جای: یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ... (۶)، خطاب با رسول و مراد امت. و بعضی دگر گفتند: خطاب با رسول است و «ان» به معنی «ما» ی نفی است، یعنی: فما كنت [فی شك] (۷) مِمَّا انزلنا اليك، شاك (۸) نبودی در آن که ما بر تو انزال می‌کنیم، جز که با اینکه قول: فَسَلِّ الَّذِينَ يَقْرُؤْنَ، موقع (۹) خود ندارد، و رمیانی از اینکه جواب گفت که معنی آن است که: با آن که تو شاك (۱۰) نه ای، پرس تا تو را بصیرت زیادت شود، [چنان که ابراهیم گفت] (۱۱): «وَلَكِنْ لِيُطَمِّئَنَّ قَلْبِي...» (۱۲)، تا دلم (۱۳) بیارامد و اینکه وجه هم قریب باشد. بعضی دگر گفتند: خدای تعالی دانست که رسول - علیه السلام - شاك نیست، و لکن خواست تا او بگوید: لا [۱] (۱۴) شك فی هذا و ما كنت شاكًا، مرا شك نیست و نبود در اینکه معنی چنان که عیسی را - علیه السلام -

(۱). آو، آج، بم، لب، آز: او را بر دل. (۲). آج، لب، آز: انزال. (۳). اساس: گفتار، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۴-۷). اساس: ندارد، از، آو، افزوده شد. (۵). لب، آز: شاگان نبی کرد. (۶). سوره اطلاق (۶۵) آیه ۱. (۸). همه نسخه بدلها، بجز مع: تو شاك. [.....]

(۹). مل: موضع. (۱۰). همه نسخه بدلها، بجز مل و مع: به شك. (۱۱-۱۴). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۱۲). سوره بقره (۲) آیه ۲۶۰. (۱۳). اساس را، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، زاید می‌نماید، لذا حذف شد. صفحه: ۲۰۴ گفت بر سیل تقریر: أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخَذُونِي وَ أُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ... (۱)، و غرض آن [که] (۲) تا [او] (۳) بگوید: ... سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ الْآيَةِ. فَرَأَى كَيْفَ كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ: اینکه چنان است که یکی از ما گوید: ان كنت ابني فلا تعصني (۴)، و غلامش را گوید: ان كنت غلامی فاطعنی، و او شاك نباشد در پسر خود و غلام خود. اگر گویند چه فایده است در اینکه که گفت: فَسَلِّ الَّذِينَ يَقْرُؤْنَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ، پرس از آنان که پیش (۵) تو کتاب خوانده‌اند از جهودان و ترسایان، و قول ایشان حجت نباشد و دلیل را نشاید که رفع شك کند! جواب گوئیم: حق تعالی رسول را فرمود که: جهال اهل کتاب تو را خلاف می‌کنند (۶) [۱۶۰- ر]

و می‌گویند: اینکه کتاب نه از نزدیک خدای است، تو علمای ایشان را پرس چون: عبد الله سلام و بحیرای راهب و جز او تا اقرار دهند و بگویند که: اینکه کتاب از نزدیک خدای است، و تسلیم خصم و اقرار او به حق مخاصمش را حجت باشد، اینکه نه منزله گواهی است تا گویند ایشان (۷) نه (۸) اهل گواهی‌اند برای کفرشان، اینکه اقرار است و اقرار عاقل بر نفسش (۹) مقبول و مسموع باشد، اگر مؤمن بود، اگر کافر. دگر آن که: اینکه جماعت اهل علم، مقتدایان بودند، چون مقتدایان و مفتیان تسلیم کنند و اقرار دهند، به خلاف عامه اعتبار نبود. بعضی دگر گفتند، معنی آن است که: اگر کسی را شکی هست در تو و کتاب تو، و تو را از آن دل تنگ می‌شود، بر آن صبر کن و از اهل کتاب پرس که پیغامبران پیشین چه رنجه کشیدند و چه محتتها دیدند و چه صبر و شکیبایی کردند. سؤال (۱۰) از اهل کتاب اینکه است، و اینکه چیزی نباشد که ایشان در آن دروغ گویند اینکه بر وجهی بود در جواب (۱۱) سؤال. آنکه گفت: لَمَّا جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ، حق از خدای تو (۱۲) به تو آمد از جمله شاگان نباشی تو، و

(۱). سوره مائده (۵) آیه ۱۱۶. (۲-۳). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۴). آو، آج، بم، آز: تعصینی. (۵). مل پیش از. (۶). همه نسخه بدلها بجز مل: خلاف کردند. (۷). لب، آز: گویندشان. (۸). همه نسخه بدلها از. (۹). اساس: امش، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۱۰). آو، آج، بم، مع: سؤالی. [.....]

(۱۱). مل: جواز. (۱۲). اساس: بر تو، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد، مع: می‌تو. صفحه: ۲۰۵. قوله: فَلَا تُكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ، هم خطاب با رسول است و مراد غیر، چنان که گفت: یا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ... (۱)، مراد نه رسول است اگر چه خطاب با اوست، نبینی که گفت: ... فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۲)، خطاب با امت او کرد. و وجهی دگر در آیت آن

است که: حق تعالی «ان» گفت و «ان» حرف شرط باشد و [مشروط موقوف بود بر شرط، چون شرط نباشد] «۳» مشروط هم نباشد. در مثل گویند: اگر بکشند «۴» برست «۵»، لا جرم رسول - علیه السلام - چون اینکه آیت آمد گفت: ما کنت شاکاً و لا أشک، گفت: من شاکه نیم، لا جرم نخواهم از ایشان [چیزی] «۶» پرسیدن، و اینکه وجه بهتر از همه وجوه است که با او تعسفی نیست و ظاهر بر جای خود است. و الامتراء، الشک، و كذلك: المریه، و اصله من المری، و هو مسح ضرع الناقة لیعلم أ بها لبن ام لا، او نیز چون شک کند پستان شتر بمالد تا شیر دارد یا نه؟ ثم کثر، آنکه در استعمال بسیار شد تا آن جا بینی «۷» که شک نباشد کسی پستان شتر بمالد تا شیر دوشد مریت گویند، آنکه گفت «۸»: مری، استخراج باشد، یعنی استخراج اللبن من الضرع، و اصل آن است که گفتیم. و لا- تکونن من اللذین کذبوا بآیات الله فتکون من الخاسرین، و مباش از جمله آنان که آیات ما دروغ دارند، که پس، از جمله زیانکاران باشی. و «من»، در هر دو جای تبعیض است، و اگر در دوم گویند تبیین است هم روا باشد، قوله: فتکون، منصوب است به «فا» به جواب نهی به اضممار «ان». و «نون» تأکید راست در نهی، و آیت نیز خطاب است با رسول و مراد جز او، چنان که گفت: لئن أشرت لیحبطن عملک... «۹»، و هم اینکه وجه که در آیت اول گفتیم، اینکه جا توان گفتن، و نیز در آیت استشهاد «۱۰» برای آن که خدای تعالی نهی می کند رسول را تا از جمله مکذبان نباشد، و واجب نبود که نهی آن را کنند که او آن فعل منهی عنه ----- (۱). سوره احزاب (۳۳) آیه ۱. (۲). سوره نساء (۴) آیه ۱۲۸. (۳-۶). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. (۴). مج، آو، نکشند. (۵). آو، آج، بم، مج: بر دست، لب: نروست، آو: نروست. (۷). همه نسخه بدلها: نیز. (۸). مل: آنگاه گفتند. (۹). سوره زمر (۳۹) آیه ۶۵. (۱۰). آو، آج، بم، لب، آو: استشهادی، مل: استفهام. صفحه: ۲۰۶ می کند تا از «۱» حال او معلوم باشد که آن خواهد کردن، بینی که آن مرد که فرزند صالح را وصیت کند، همه او را آن گوید که به مصالح او «۲» باز گردد، و اگر چه معلوم از حال او آن بود که او خود آن کند «۳» و نهی کند او را از انواع فساد و اگر چه معلوم از حال او آن بود که نکند، و لکن از شرط وصیت اینکه است. اینکه جا همچنین قرآن و عطف است و از شرط و اعظ آن است که، بز و فاجر را وعظ کند، چه «۴» باشد که وعظ او بز «۵» تقی را نافعتر بود از آن که فاجر عاصی را و قوله: لئن أشرت... «۶»، شرط است هر جواب که «۷» باز پس در آیت اول گفتیم اینکه جا بشاید «۸». آنکه گفت: اگر کنی از جمله زیانکاران باشی، حال او را تشبیه کرد به حال بازرگان «۹» که او سعی «۱۰» کند و کد و رنج برد «۱۱» به طمع سود، و آنکه چون به ره هلاک شود، آن کس که به آن عالم باشد او را گوید: نگر؟ آن راه نروی که بیرون آن که سود نکنی سرمایه زیان بود تو را، و آیت وارد است مورد وعظ رسول را- علیه السلام- و جز رسول را، و او به آن متعظ و متقبل. و امت بعضی، و بیشتر عاصی و ناشنوده و ناپذیرنده، آنکه بر سبیل قطع طمع رسول- علیه السلام- تا او دل عزیز خود در بند انتظار ندارد، که: الیأس احدی الزاحنین. گفت: [إن اللذین حقت- الایة] «۱۲»، آنان که کلمت ما در عذاب بر ایشان واجب شد، ایشان هرگز ایمان نیارند از آن جا که در سابق علم ما آن است که، اختیار نکنند تا تو دل در بند ایشان نداری. و حقت، ای وجبت علیهم و ثبت «۱۳». و اختلاف قراء در کلمه و کلمات برفت و وجه «۱۴» آن. آنکه «۱۵» در آن [۱۶۰-پ]

کلمه خلاف ----- (۱). مل برای. (۲). مل: خود. (۳). آو، بم: نکند. [.....]

(۴). اساس: صبر، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۵). مل: مرد. (۶). سوره زمر (۳۹) آیه ۶۵. (۷). آو، بم: مر جواب که، مل: مر جواب را که. (۸). اساس: نشاید، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۹). مل: بازارگان. (۱۰). آو، آج، بم، لب، آو: بیع. (۱۱). مج: و اگر در رنج بود. (۱۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه مل: از قرآن مجید افزوده شد. (۱۳). مج، آو: یثبت. (۱۴). آج، لب، آو: وجهی. (۱۵). آج، لب، آو: آن که. صفحه: ۲۰۷ کردند، بعضی گفتند: لعنت اوست کافران را، بعضی گفتند: سخط اوست بر مستحقان سخط. عبد الله عباس گفت: قول اوست و گفت او در لوح محفوظ که: فلان لا یؤمن، آو آن جا که از او کفر معلوم باشد. بعضی دگر گفتند: کلمه آن است که با ابلیس گفت: لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِنْ تَبِعِكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ «۱». قوله: و لَو

جاءتْهُمُ كُلُّ آيَةٍ مُّشْرُوطٌ اِيْنِكَ شَرْطٌ اِزْ اِيْشَانِ رَفْتِهٖ اسْتِ، وَ هُوَ قَوْلُهٗ: لَا يُؤْمِنُوْنَ، وَ مَعْنَى اَنْ كِه: اِيْمَانِ نِيَارَنْد اِيْشَانِ، وَ اِگَر هَمِهٖ اَيْتِ وَ دِلَالْتِ دَر جِهَانِ بَا اِيْشَانِ اَيْدِ، وَ اِنَّمَا قَال: وَ لَوُ جَاءَتْهُمُ، بِهٖ تَأْنِيْثٌ، وَ اِگَر چِه فَعْلٌ مَسْنَدٌ بَا مَذْكُرٌ اسْتِ وَ اَنْ كَلَّ اسْتِ كِه اِيْنِكِه اسْمٌ كِه مَسْنَدٌ اِلَيْهٖ مِضَافٌ اسْتِ بَا مُؤَنَّثِي وَ هِيَ «۲» الْاِيْهٖ، وَ مِثْلُهٗ قَوْلُهْم: خَرِبْتُ سُوْرَ الْمَدِيْنَةِ وَ ذَهَبْتُ بَعْضُ اَصْبَاعِهٖ، حَقُّ تَعَالَى كَفْتِ: اِيْنِهَا اِيْمَانِ نِيَارَنْد وَ اِگَر چِه جَمْلَهٗ اَيْاَتِ بَا اِيْشَانِ اَيْدِ، اِيْشَانِ رَا لَطْفٌ نَخَوَاهِدُ بُوْدَنْ. وَ وَجِهٖ حَسَنٌ تَكْلِيْفٌ «۳» اِيْشَانِ هَمِ اَنْ اسْتِ كِه وَجِهٖ حَسَنٌ تَكْلِيْفٌ مِّنْ عِلْمِ اللّٰهِ اِنَّهٗ يُوْمِنُ، وَ اَنْ تَعْرِیْضُ ثَوَابٌ اسْتِ، اِزْ خُدَايِ تَعْرِیْضُ هَسْتِ، اِزْ اَنْ كِه «۴» اِزْ اَوْ قَبُوْلٌ نَبَاشْدِ، اَتِيْ عَلِيْهٖ مِّنْ قَبْلِ نَفْسِهٖ، گِناهِ اَوْ بَاشْدِ بَرِ خُدَايِ تَابَانَ «۵» نَبُوْد. حَتّٰی يَرْوُ الْعِيْذَابَ الْاَلِيْمَ، تَا اَنْگِهٖ كِه عِذَابُ الْيَمِّ بِيْنَنْدِ، اَنْگِهٖ اِيْمَانِ اَرَنْد چِنَانِ كِه فِرْعَوْنِ اَوْرَدْ، وَ اَنْ اِيْمَانِيْ بَاشْدِ كِه سُوْدٌ نَدَارْدِ دَر اَنْ وَقْتِ. قَوْلُهٗ: فَلَوْ لَا كَانَتْ قَرْيَةٌ اَمَنْتَ - الْاِيْهٖ، «لَوْلَا» اِيْنِكِه جَا بِهٖ مَعْنَى «هَلَّا» اسْتِ، وَ هَلَّا رَا، دُو مَعْنَى بُوْدِ، يَكِي: تَحْضِيْضٌ، وَ يَكِي: تَوْبِيْخٌ. تَحْضِيْضٌ چِنَانِ كِه كَفْتِ «۶»: هَلَّا تَأْتِيْ زَيْدًا لِحَاجَتِكَ، وَ تَوْبِيْخٌ چِنَانِ كِه: هَلَّا اَمْتَعْتَ مِنَ الْفِسَادِ «۷» اِذَا دَعِيْتُ «۸» اِلَيْهٖ، وَ اِيْنِكِه بِيْتِ يَكٌ جَايِ بَرَفْتِ - وَ هُو: تَعَدُّوْنَ عَقْرَ النَّيْبِ اَفْضَلُ مَجْدُكُمْ بَنِي ضُوْطَرِيْ لَوْلَا الْكُمَى الْمَقْطَرَا اِيْ، هَلَّا عَقَرْتُمُ الْكُمَى الْمَقْطَرُ، وَ هُوَ الشَّجَاعُ الَّذِي [الْقِي] «۹» عَلٰى اِحْدِ قَطْرِيْهٖ، اِيْ -----

----- (۱). سوره ص (۳۸) آیه ۸۵. (۲). اساس: هو، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. [.....]

(۳). آو، آج، بم، لب، آز به. (۴). مج، آز، آنکه. (۵). آج، مل، مج، لب، آز: تاوان. (۶). همه نسخه بدلها: گویی. (۷). مج: النساء. (۸). رغبت. (۹). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. صفحه: ۲۰۸ جنبیه. و در مصحف عبد الله و ابی، «هَلَّا» نوشته «۱» است، و معنی تَحْضِيْضٌ مِتْمِئِنٌ بَاشْدِ مَعْنَى نَفِيْ رَا، بَرَايِ اَنْ كِه هَلَّا فَعَلْتُ كَذَا، اَنْ كَسٌ رَا گُوِيَنْدِ كِه اَنْ كَارِ نَكْرَدِهٖ بَاشْدِ، تَا تَوَانِ كَفْتِنِ اَوْ رَا كِه چَرَا چِنِيْنِ نَكْرَدِيْ. وَ قَوْلُهٗ: قَرْيَةٌ، مَرَادُ اَهْلِ قَرْيَهٗ اَنْدِ عَلٰى حِذْفِ الْمِضَافِ وَ اِقَامَةِ الْمِضَافِ اِلَيْهٖ مَقَامَهٗ، كَقَوْلِهٖ: وَ سَأَلَ الْقَرْيَةَ... «۲»، وَ قَوْلِ اَنْ كَسٌ كِه كَفْتِ: اِلْمَا قَوْمٌ يُؤْنَسُ، اسْتِثْنَايِ مَنْقُطِعٌ اسْتِ اِزْ اَنْ جَا كِه قَوْمٌ مَسْتِثْنَا سْتِ اِزْ قَرْيَهٖ، وَ اَنْ چِنِيْنِ «۳» نِيْسْتِ «۴»، غَلَطٌ كَرْدِ، بَرَايِ اَنْ كِه قَوْمٌ اِزْ قَرْيَهٖ مَسْتِثْنَا نِيْسْتِ، وَ هَمِ اِزْ «۵» قَوْمٌ مَسْتِثْنَا سْتِ، بَرَايِ اَنْ كِه اَنْ جَا مِضَافٌ مَحْذُوْفٌ اسْتِ چِنَانِ كِه بِيَانِ كَرْدِيْمِ. وَ بَعْضِيْ دِگَر كَفْتَنْد: مَنْقُطِعٌ اسْتِ اِزْ اَنْ جَا كِه اسْتِثْنَايِ مَنْقُطِعٌ اسْتِ، نَاجِيَانِ رَا اِزْ مَهْلِكَا نِ اسْتِثْنَا كَرْدِ، وَ اِيْنِكِه رَا جَارِيْ مَجْرَايِ اَنْ كَرْدِ كِه نَابِغِهٖ كَفْتِ «۶»: [وَقَفْتُ فِيْهَا اَصِيْلًا لَا اَسْأَلُهَا عَيْتَ جَوَابًا] «۷» وَ مَا بِالزَّيْعِ مِّنْ اِحْدِ اَلَا اَوَارِيْ [لَا يَمَا اِيْنِهَا وَ التَّوِيْ كَالْحَوْضِ بِالْمَظْلُوْمَةِ الْجَلْدِ] «۸» وَ اِگَر اسْتِثْنَايِ مِتْمِئِنٌ گُوِيَنْدِ هَمِ رَوَا بَاشْدِ كِه مَنْصُوْبٌ بُوْدِ بَرَايِ اَنْ كِه: مَا جَاءَنِيْ اِحْدُ اَلَا زَيْدٌ وَ اَلَا زَيْدًا رَوَا سْتِ، وَ اِگَر چِه بَدَلٌ نَبَاشْدِ «۹» اِيْنِكِه جَا اِزْ اسْتِثْنَا. وَ دَر يُوْنَسِ، چِنْد لَغْتِ اسْتِ. ضَمُّ «نُونِ» وَ اَنْ لَغْتِ مَشْهُوْرٌ اسْتِ، وَ كَسْرُ «نُونِ» وَ اَنْ قَرَاةٖ طَلْحَةُ بِنِ مَصْرَفٌ اسْتِ وَ اَعْمَشُ وَ جَحْدَرِيْ وَ عِيْسَى دَر شَاذٌ، وَ بَعْضِيْ عَرَبٌ كَفْتَنْد: بِهٖ فَتْحُ «نُونِ». وَ اَبُو زَيْدِ الْاِنْصَارِيْ حِكَايَتِ كَرْدِ اِزْ بَعْضِيْ عَرَبٌ هَمِ اِيْنِكِه كَلِمَهٗ مَعَ الْفَتْحِ وَ الضَّمِّ وَ الْكَسْرِ، وَ مَعْنَى اَيْتِ اَنْ اسْتِ: مَا كَانَتْ قَرْيَةٌ اَمَنْتِ، هِيْجِ اَهْلِ شَهْرِيْ نَبُوْدَنْدِ كِه اِيْمَانِ اَوْرَدَنْدِ دَر وَقْتِ مَعَايِنِهٖ عِذَابِ، كِه اِيْشَانِ رَا اِيْمَانِ سُوْدٌ دَاشْتِ «۱۰» [مِگَر قَوْمٌ يُوْنَسُ كِه اِيْشَانِ عِنْدِ مَعَايِنِهٖ عِلَامَاتِ عِذَابِ] «۱۱» اِيْمَانِ اَوْرَدَنْدِ وَ خُدَايِ ----- (۱). آو، بم، آز: نَبَسْتِهٖ. (۲). سوره يوسف (۱۲) آیه ۸۲. (۳). همه نسخه بدلها، بجز مل: جنس. (۴). اساس: است، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۵). مل و همه. (۶). اساس و دیگر نسخه بدلها و ما بالزيع من احد الا اوارى. (۷-۸). اساس و دیگر نسخه بدلها: فاقد شاهد شعری است، تنها نسخه آج، در حاشیه با قلمی متفاوت از متن اینکه دو بیت را از نابغه آورده، به قیاس با اینکه نسخه و چاپ مرحوم شعرانی افزوده شد. [.....]

(۹). اساس: باشد، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۱۰). اساس: نداشت، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۱۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. صفحه: ۲۰۹ تعالی عذاب کشف کرد از ایشان و ایشان را مهلت داد و تأخیر کرد تا به وقت دیگر. و قصه اینکه «۱» چنان بود که: عبد الله مسعود و سعید جبیر و سدی و وهب و دیگر راویان گفتند که: قوم یونس [به نینوا] «۲» بودند بدان «۳» زمین موصل، خدای تعالی یونس را به ایشان فرستاد و ایشان را دعوت کرد، ابا کردند و ایمان نیاوردند. یونس با خدای

شکایت کرد. خدای تعالی گفت: بگو ایشان را که از امروز تا سه روز عذاب به ایشان آید که ایمان نیاورند. یونس - علیه السلام - ایشان را اینکه بگفت و از میان ایشان برفت. آن روز که وعده بود از بامداد آثار و علامات «۴» عذاب پیدا شد، و آن ابری بود در او پاره‌های «۵» آتش، گرد شهر ایشان در آمد. مقاتل گفت: به بالای سر ایشان آمد به مقدار میلی. عبد الله عباس گفت: کمتر از میلی بود. وهب گفت: [۱۶۱- ر]

ابری سیاه با او دودی سیاه بود که بر شهرهای ایشان «۶» افتاد همه در و بام ایشان سیاه کرد. چون آن بدیدند بنزدیک پادشاه دویدند، او را گفتند: چه رای است «۷»! او گفت: بدان که یونس مردی است راستگر «۸»، و ما هرگز از او دروغی نشنودیم «۹»، و آنچه ظاهر حال است، آن است که: اینکه علامت عذاب است، و لکن بروی و او را طلب کنی اگر در میان ماست آمن «۱۰» باشی که اینکه عذاب نیست، و اگر برفته است یقین دانی که عذاب است. برفتند و بجستند، او را نیافتند. باز آمدند و گفتند: رفته است. پادشاه مردی عاقل بود، گفت: چون او رفته است اینکه لا محال «۱۱» علامت عذاب است، و لکن من یونس را برای آن طلب می کردم تا به او ایمان آرم، و شما نیز ایمان آری، تا باشد که خدای اینکه عذاب را از ما بردارد، اکنون چون او رفته است و غایب شده «۱۲»، خدای او غایب نیست، بیایی و مجتمع شوی تا به صحرا بیرون رویم. آنگاه بفرمود: تا

----- (۱). مل: او. (۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. (۳). همه نسخه بدلها: از. (۴). اساس: علامت، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۵). اساس: پاره‌های / پاره‌های. (۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: شهر ایشان. (۷). اساس: راست، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۸). آو، آج، بم، مل، لب، آز: راستگو، مج: راستگیر. (۹). آو، مج: نشنیدیم، آج، لب: نشنیده‌ایم. (۱۰). همه نسخه بدلها: ایمن. (۱۱). همه نسخه بدلها، بجز مج: لا محال اینکه. [.....]

(۱۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: غایب است. صفحه: ۲۱۰ جمله اهل شهر - زن و مرد و کودک و پیر و جوان و خرد و بزرگ - بیرون آمدند و چهار پای و بهایم را بیرون آوردند «۱» و به صحرا بیرون شدند، و بفرمود: تا کودکان را از مادران «۲» جدا کردند، و بچگان چهار پایان را از مادیان «۳» جدا کردند، و او جامه ملو کانه بکند و پلاسی در پوشید، و مردمان را بفرمود تا به یک بار بانگ برآوردند و گریه و ضجه برگرفتند، و چهار پایان به ناله آمدند، و کودکان به گریه آمدند «۴»، و آوازا بلند شد به دعا و تضرع، و ملک سر برهنه کرد و پای برهنه کرد «۵» و روی بر خاک نهاد و گفت: ای خدای یونس؟ ما خواستیم تا یونس را وسیلت سازیم، اکنون یونس به شوم «۶» گناه ما از میان ما برفت، ما به درگاه تو آمدیم و تن تسلیم کرده و فرمان تو را گردن نهاده و به تو ایمان آورده. بار خدایا؟ به رحمت تو بر بندگانت و به قدر [و] «۷» منزلت یونس بر تو که اینکه عذاب از ما برداری. خدای تعالی از ایشان صدق نیت شناخت، عذاب از ایشان برداشت. عبد الله مسعود گفت: از صدق توبه قوم یونس آن بود که، رد مظلّم کردند با یکدیگر تا اگر مردی از آن کسی سنگی «۸» برگرفته بود و در بنایی بسته «۹»، بیامد و آن سنگ بر کند و با در سرای آن کس برد. صالح المرّی روایت کرد عن ابی عمران الجونی «۱۰» عن ابی الجلد که او گفت: چون عذاب به سر قوم یونس آمد، بدویدند [به پیری] «۱۱» از بقیه علما که در میان ایشان بود گفتند: یا شیخ ما و عالم ما؟ عذاب نزدیک رسید «۱۲»، چه کنیم! گفت: ایمان آری، و خدای را به اینکه نامها بخوانی: یا حی یا قیوم؟ یا حی حین لا حی یا حی محیی الموتی، یا حی لا اله الا انت. خدای را بدین کلمات بخوانند، خدای ----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: بیرون بردند. (۲). آج، بم، لب، آز: مادر. (۳). همه نسخه بدلها: مادران. (۴). مل: به گریه افتادند. (۵). آو، آج، بم، لب، آز: سر و پای برهنه کرد. (۶). آو، آج، بم، مل، لب، آز: به شومی. (۷). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۸). آج، لب، آز: حتی اگر کسی سنگی از کسی. (۹). آو، آج، بم، لب، آز: به کار برده، مل، مج: داشته. (۱۰). آو، آج، بم، لب، آز: الجوینی، مل: الحوی. (۱۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه مل، افزوده شد. (۱۲). آو، آج، بم، لب، آز: است. صفحه: ۲۱۱ - عزّ و جل - [عذاب] «۱» از ایشان برداشت. اگر آنان که سالیان بر کفر بودند، خدای را به کلمه توحید بخوانند اجابت آمد و عذاب به رحمت

بدل شد، اولیتر که چون مؤمنی خدای را به اینکه نامها بخواند در حاجات دین و دنیا به اجابت مقرون شود، چون خدای تعالی عذاب از ایشان برداشت» (۲)، گفتند: یونس را طلب کنی تا ایمان آریم. یونس - علیه السلام - از آن جا برفت چند روز چون آن مدت (۳) بگذشت و یونس بی خبر بود از احوال قوم، برخاست و به سر کوه [بر] (۴) آمد و فرو نگرید شهر بر جای بود، گمان برد که شهر بر جای است و مردم (۵) هلاک شدند، چون نگاه کرد شبانی از شهر بیرون می آمد (۶) و گوسپند (۷) بسیار از شهر بیرون آورد و بر کوه آمد به گوسپند چرانیدن. یونس او را گفت: مردمان نینوا را چگونه رها کردی! گفت: فی خیر و سلامه، به خیر و سلامت اند. گفت: هیچ عذاب و آفت و هلاک نرسید ایشان را! گفت: نه. یونس گفت: بار خدایا! اینان هرگز مرا به دروغی ندیدند، مرا تکذیب کردند. اکنون چون مرا به دروغ بیازمودند قول من کی باور دارند! از آن جا برفت و روی در بیابان نهاد - و ذلک قوله: وَ ذَا التُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا (۸) - الایه، به کنار دریا رسید، جماعتی در کشتی می نشستند، با ایشان در کشتی نشست و کشتیها بسیار بود همه برفت، اینکه بماند، هیچ بنه رفت (۹) پیری در آن کشتی گفت: در میان ما بنده گریخته هست، تا او اینکه جا باشد اینکه کشتی بنه رود (۱۰). و یک روایت آن است که: چون یونس در کشتی نشست، دریا آشفتن گرفت و موجها متلاطم (۱۱)، کشتیان گفت: در میان ما بنده گریخته هست. یونس گفت: آن بنده گریخته منم، اگر خواهی تا شما سلامت یابی، مرا به آب اندازی. [۱۶۱-پ] گفتند: حاشا! ما بر تو اثر بندگان گریخته نمی بینیم، تو سیمای صالحان داری.

(۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. [...]

(۲). همه نسخه بدلها ایشان. (۳). آج، لب، آز: از آن مدت، مل: از مدت. (۴). همه نسخه بدلها. (۵). آو، آج، بم، لب، آز: مردمان. (۶). همه نسخه بدلها: بیرون آمد. (۷). آو، آج، بم، لب، آز: گوسپندان. (۸). سوره انبیا (۲۱) آیه ۸۷. (۹). بنه رفت/ برفت، آج، لب، آز: نمی رفت. (۱۰). بنه رود/ بنرود. (۱۱). مل بخاست. صفحه: ۲۱۲ گفت: من گفتم، شما به دانی. گفتند: ما تو را به دریا نیفکنیم تا احوال تو نیک بنه دانیم (۱). قرعه بیاوردند و بر انداختند (۲)، چند بار به نام یونس بر آمد، مردمان کشتی گفتند: اینکه جای تعجب است؟ او را بر گرفتند تا به دریا افکنند، خدای تعالی «نون» را گفت: دریاب بنده مرا یونس؟ که من شکم تو روزی چند زندان او خواهم کردن و او طعمه تو نیست، نگر؟ تا هیچ (۳) پوست و استخوان او را نیزاری. نون، بتاختن از اقصای دریا بیامد، چون او را به کنار کشتی آوردند، سر برداشت و دهن باز کرد، گفتند: اگر آن کان (۴) و لا بد است که اینکه مرد صالح را به دریا می باید انداختن، به دهن ماهی نه اندازیم (۵)، او را از آن جانب به دیگر جنبش (۶) بردند، دگر باره ماهی بیامد و دهن باز کرد، تا به هر چهار (۷) جانب (۸) بگردانیدند، گفتند: مگر در زیر اینکه سزی هست، او را بینداختند و ماهی او را فرو برد. و در خبر هست که: ماهی بیامد و آن ماهی را فرو برد، و ماهی دیگر بیامد و آن ماهی را فرو برد، او در شکم سه ماهی محبوس گشت و خدای تعالی شکم آن ماهیان (۹) بر او چون آبگینه کرد تا آن ماهی هفت دریا بگردید و او عجایب هفت دریا بدید. چون او را به قعر دریا رسانیدند، تسبیح اهل دریا بشنید (۱۰)، او نیز موافقت کرد گفت: ... لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ (۱۱). و اینکه قصه به تمامی در جای خود بیاید - ان شاء الله. و او چهل شبان روز (۱۲) در شکم ماهی بماند، چون مت (۱۳) بگذشت، خدای تعالی ماهی را فرمود تا او را به صحرا برانداخت، چنان که گفت: ----- (۱). بنه دانیم/

بندانیم، آو، آج، بم، لب، آز: بدانیم. (۲). آو، آج، بم، لب، آز: بزدند. (۳). آج: به هیچ. (۴). مل، مج: آن کار. [...]

(۵). نه اندازیم/ ناندازیم/ نیندازیم. (۶). آو، آج، بم، لب، آز: به دگر جای، مل: به جانب دیگر. (۷). مج: چار. (۸). آو، آج، بم، مل، لب، آز: تا به هر جنبش که. (۹). مل، لب: ماهی. (۱۰). اساس: باشد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۱۱). سوره انبیا (۲۱) آیه ۸۷. (۱۲). آو، آج، بم، مج، لب، آز: شبانه روز. (۱۳). آج، لب، آز: مدتی. صفحه: ۲۱۳ فَتَبَدَّنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَ هُوَ سَقِيمٌ (۱). آنگه خدای تعالی درخت کدو (۲) برو (۳) یانید تا زود بر آمد و سایه افگند - و از اینکه جاست که درخت کدو سریع الثبات باشد - و (۴) در سایه آن درخت می بود، و خدای تعالی بزی (۵) کوهی را بفرستاد تا او را شیر می داد. چون روزی چند بر

آمد، درخت کدو آب نیافت بخوشید» (۶)، یونس دلتنگ شد، خدای تعالی به او وحی کرد و گفت: برای درخت کدو که خشک شد دلتنگ می‌شوی؟ [از برای صد هزار مرد و زیادت که هلاک شدند یونس دلتنگ نمی‌شوی؟] (۷) و او را اعلام کرد (۸) که ایشان ایمان آورده‌اند و در طلب [و] (۹) آرزوی تواند. یونس - علیه السلام - بیامد، چون به در شهر رسید شبانی را دید. شبان او را گفت: تو چه مردی! گفت: من یونس متی‌ام. گفت: پادشاه اینکه شهر و مردمان اینکه شهر آرزومند دیدار تواند، چرا در شهر نروی! گفت: نمی‌روم، و لکن چون تو با شهر شوی پادشاه را سلام من برسان. و بگو (۱۰) که: یونس تو را سلام می‌کند. شبان گفت: تو عادت پادشاه و مردمان اینکه شهر دانی که هر کس که بر او دروغی بیند (۱۱) او را بکشند اگر بیئت از من خواهند من چه گویم! گفت: اینکه درخت و اینکه سنگ گواه تواند. شبان برفت و پادشاه را گفت: مردی بر اینکه شکل و بر اینکه هیأت مرا گفت، من یونس متی‌ام، سلام من به پادشاه برسان، و او برفت. پادشاه گفت: یا کذاب؟ ما مدتی دراز (۱۲) است تا یونس را طلب می‌کنیم و او را نمی‌یابیم، تو او را از کجا یافتی! گفت: من او را فلان جایگاه یافتم (۱۳)، و بر اینکه دو گواه دارم، گفت: کیستند آن گواهان! گفت: سنگی است و درختی. پادشاه عجب داشت، وزیر را با جماعتی معروفان گفت: بروی و بررسی و بنگری صحت اینکه حدیث، اگر راست می‌گوید با (۱۴) ----- (۱). سوره صافات (۳۷) آیه ۱۴۵. (۲). آج، لب را، آو، بم: کدوا. (۳). آو، بم، مل برو. (۴). همه نسخه بدلها: او. (۵). مل: بز. [.....]

(۶). آو، آج، بم، لب، آز: خشک شد. (۷-۹). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۸). مل: الهام کرد. (۱۰). آو، آج، بم، لب، آز: برسانی و بگویی. (۱۱). آو، آج، بم، لب، آز: هر کس که دروغی بگوید. (۱۲). آج، لب، آز: مدید. (۱۳). همه نسخه بدلها: دیدم. (۱۴). آج، لب، آز: باز. صفحه: ۲۱۴ پیش منش آری، و اگر دروغ گوید (۱) گردنش بزنی. و یونس - علیه السلام - آن جا که آن مرد را پیغام داد، با درخت و سنگ تقریر کرد که: چون او آید [و] (۲) گواهی خواهد بر حضور من، برای او گواهی دهی. و ایشان تقبل کردند، شبان بیامد با کسان پادشاه بنزدیک آن سنگ و آن درخت، و ایشان را گفت: آن گواهی که مرا بنزدیک شماست سوگند می‌دهم بر شما نه یونس اینکه جا حاضر آمد و مرا پیغام داد به ملک! درخت و سنگ گواهی بدادند. مردمان پادشاه باز آمدند و ملک را خیر دادند. پادشاه دست شبان گرفت و او را بر جای خود بنشانند و گفت: اینکه جای به تو سپردم نگه دار و پادشاهی (۳) تو راست، و او برخاست (۴) به طلب یونس، بگردید و او را بیافت و عمر در خدمت او سر برد. عبد الله مسعود گفت: آن شبان چهل سال پادشاهی آن شهر کرد، و ابو عبیده گفت: الا در آیت به معنی «او» عطف است، و تقدیر آن است (۵): «و قوم یونس لما آمنوا کشفنا» [۱۶۲- ر]، چنان که شاعر گفت: و کلّ اخ مفارقة اخوه لعمر ایبک الا الفرقدان ای، و الفرقدان. جبائی گفت: مراد به قریه، شهر قوم صالح است و ثمود (۶). و معنی آن است: فهلا قریه امت ففنعها ایمانها کما نفع قوم یونس - [لما آمنوا] (۷)، تا نفع کردی ایشان را چنان که ایشان (۸) را کرد. و حسن بصری گفت، معنی آیت آن است که گفت: در روزگار گذشته هیچ شهر نبود که اهلش به جمله ایمان آوردند چنان که یکی از ایشان نماند که ایمان نیاورد (۹) الا قوم یونس، فهلا کانت، چرا مردمان دگر شهرها چنان نکردند که ایشان، تا منفع شدند به ایمان چنان که قوم یونس. -----

----- (۱). آو، بم، مل، مج: می‌گوید. (۲). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد. (۳). آج، لب، آز کن که. (۴). همه نسخه بدلها و. (۵). آج، لب، آز که. (۶). آز: و ثمود. [.....]

(۷). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، از قرآن مجید افزوده شد. (۸). آو، آج، بم، لب، آز: اینان. (۹). آو، آج، بم، لب: نیاوردند. صفحه: ۲۱۵ و آنان که خواندند: یونس و یوسف به «کسر»، خواستند تا اسم را تازی (۱) کنند من الایناس و الایساف، فعل مستقبل باشد از او. اگر گویند: چگونه خدای تعالی عند نزول عذاب ایمان قوم یونس قبول کرد، و نزول عذاب ملجیء باشد، و اینکه آیت نه مناقض آن آیت است که گفت: فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا... (۲)، جواب آن است که گوئیم: واجب نبود که عذاب فرود آمده باشد به (۳) ایشان بر وجهی که ملجا شوند، و انما آثار و اعلام عذاب پیدا شد آن جا و

آنچه دلالت عذاب بود، چنان که: علیل مدنف [که] «۴» او [به] «۵» خود گمان مرگ برد و علامات مرگ پیدا شود بر او «۶» نه آن علامات که ملجیء باشد از دیدن فریشته، توبه [کند، توبه] «۷» او قبول کند خدای تعالی، و لکن چون ظنّ یقین شود و فریشته فرو «۸» آید و او را ببیند و جان به حنجر رسد و او منخفق «۹» شود به مرگ توبه از او قبول نکنند، و مثله قوله: وَ كُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا... «۱۰»، و اینکه آیت را معنی نه آن است که: ایشان بر حقیقت بر کنار دوزخ [بودند] «۱۱»، بل معنی آن است که: از فعل قبیح و اصرار بر کفر بمنزلت کسی بودند که بر کنار دوزخ باشد، خدای تعالی به ادله و الطاف و بیان، ایشان را از آن برهانید. همچنین، در آیت ما ممتنع نباشد که کشف عذاب کند «۱۲» و اگر چه عذاب فرو نیامده بود، بل علامات و امارات بود [و ایشان عذاب ندیده باشند، و لکن چون مستحق بودند] «۱۳» و عذاب نزدیک شد به ایشان، آن را در حکم نازل خواند، و جمله آن که لفظ عذاب مجاز باشد و انما کشف امارات و علامات کرد- و الله اعلم بمراده. قوله تعالی: وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا، حق تعالی چون ذکر ایمان قوم یونس بکرد و آن که ایشان بعد ظهور علامات العذاب ایمان آوردند و ----- (۱). آو، آج، بم، لب، آز: به تازی. (۲). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۸۵. (۳). همه نسخه بدلها، بجز مج: بر. (۴-۵). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه مل، افزوده شد. (۶). مل: تو را. (۱۳-۱۱-۷). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. (۸). همه نسخه بدلها: فرود. (۹). آو، آج، بم، لب، آز: مستحق، مج: متحقق. (۱۲). همه نسخه بدلها: گفت. (۱۰). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۳. صفحه: ۲۱۶ نجات یافتند، خواست تا باز نماید که، آنان که ایمان نیاوردند، نه از طریق تعجیز و توهین قدیم تعالی بود و از سر فرط قوت [و] «۱» مغالبت و ممانعت باری- عز اسمه- گفت: اگر خدای تو خواستی هر چه در زمین ایمان آوردندی مشیت اکراه و اجبار، نه مشیت اختیار، و دلیل اینکه قرینه لفظ اکراه است در آیت که گفت: أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ، تو اکراه خواهی کردن مؤمنان را بر ایمان! یعنی تو نتوانی اینکه اکراه کردن، خدای تواند. و معنی آیت، اخبار است از قدرت خدای تعالی بر خلق «۲» ایمان در ایشان و حمل ایشان بر ایمان بر سیل اجبار و اکراه. و اینکه آیت در معنی جاری مجری آن است که گفت: إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ «۳». قوله: أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ، معنی آن است که: تو اکراه خواهی کردن مردم را بر ایمان! تو نتوانی و خدای تعالی [که] «۴» تواند نمی کند، برای آن که منافی حکمت و تکلیف باشد. و مورد آیت، مورد تسلیت رسول است از دلتنگی که او را می بود بر کفر ایشان، و حرصی که داشت بر ایمان ایشان و مجبزه چنان گمان بردند که ایشان را از روی شبهت به اینکه آیت متعلقی هست، و جواب از شبهت ایشان آن است که گفتیم در شرح معنی آیت، و در آیت دلیل است بر بطلان قول ایشان از آن جا که خدای تعالی گفت: وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ، اگر خدای خواستی و اینکه دلیل بر آن که نخواستی و نمی خواهی. و چون بعضی مرادات باشد که نه مراد او باشد، او نه مرید الذات باشد و نه مرید به ارادت قدیم، چنان که اگر گوید «۵»: لَوْ قَدَّرَ اللَّهُ عَلَيَّ كَذَا وَ لَوْ عَلَّمَ اللَّهُ كَذَا، لازم آید که خدای تعالی قادر نباشد بر آن چیز، و عالم نباشد به آن چیز از آن جا که اقتضای اینکه کند، همچنین در مسأله ما. وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ، حق تعالی در اینکه آیت باز نمود که ایمان به امر و اذن من است و به اطلاق من. و «اذن» به اینکه دو معنی باشد، يقال: اذنت له فی کذا إذا اطلقت له ذلك، یعنی هیچ کس را نباشد که ایمان آرد بی تمکین و ----- (۴-۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. [.....]

(۲). آج، لب، آز از. (۳). سوره شعرا (۲۶) آیه ۴. (۵). مل: گویند. صفحه: ۲۱۷ تخلیه و آلت من، و به معنی امر باشد [۱۶۲-پ] و هر دو [معنی] «۱» محتمل است در آیت. و نیز، به معنی علم باشد، يقال: آذنته بكذا إذا علمته «۲» به، و بر اینکه وجه معنی آیت آن بود که: هیچ کس نباشد که ایمان آرد و الا خدای تعالی از او ایمان داند. وَ يَجْعَلُ الرِّجْسَ، ابو بکر خواند الا الاعشى و البرجمی: به «نون» علی اخبار المتکلم عن نفسه علی عادة الملوك، و باقی قراء به «یا» خواندند «۳» ردّ الی اسم الله تعالی. گفت: و رجس بر آنان کند که عاقل نباشند، یعنی عقل را کار نبندند. عبد الله عباس گفت: رجس «۴»، سخط است در آیت. دگر مفسران گفتند:

عذاب است و معنی متقارب است، و فرّاء گفت: رجز عذاب باشد، و رجز همان بود، «زا» به «سین» بدل کردند. و رجز به معنی بت آمد، فی قوله: وَ الرَّجَزَ فَاهْجُرَ «۵»، و مراد آن که عبادت او اداء کند به عذاب. قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ، مراد به نظر در آیت فکر و اندیشه است. حق تعالی گفت: بگو ای محمد اینکه کافران را که: در نگری و اندیشه کنی تا چیست در آسمانها و زمین از آیات و علامات و دلایل، و غیر از آنچه آن را حدی و اندازه‌های نیست از گردش شب و روز و ماه و آفتاب و ستاره و انواع نبات و حیوان و زروع و ثمار «۶»، آسمان در هوا معلق بی عمادی و زمین مطبق بی سنادی تا بدانند که به فعل و صنع من است. آنگه گفت: وَ مَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ، و چه غنا کند و گزیرش آیات و دلالات از قومی که ایمان نیارند چون در او نظر کنند «۷» و تفکر نکنند که علم از نظر متولّد شود، چون نظر نباشد علم نبود. و «ما» روا بود که استفهامی «۸» را بود، و روا بود که نفی را بود، و معنی هر دو یکی باشد. و «نذر»، جمع نذیر، و [هو] «۹» المنذر، فعل به معنی مفعول. ----- (۱).

اساس: ندارد، به قیاس: با نسخه آو، افزوده شد. (۲). اساس: اعلمت، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۳). اساس: خوانند، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۴). اساس: رجز، به قیاس با نسخه مل، تصحیح شد. (۵). سوره مدثر (۷۴) آیه ۵. (۶). همه نسخه بدلها و. (۷). آو، آج، بم، مل، لب، آز: نظر نکنند. (۸). همه نسخه بدلها: استفهام. (۹). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد. صفحه: ۲۱۸ آنگه گفت: فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ، انتظار می‌کنند «۱» ایشان را، إِلَّا مِثْلَ رُؤَسَاءِ الَّذِينَ كَفَرُوا، پیش ایشان، یعنی الما مثل آن عذاب که بر ایشان رفت از عذاب استیصال و خسف و مسخ و صاعقه و طوفان و مانند آن. و اینکه استفهام «۲» بر سبیل تقریح است، و معنی نفی، و المعنی: ما ينتظرون إلا العذاب، یعنی هیچ نماند از آیات و ادله و براهین که به ایشان نیامد، اکنون عذاب مانده است. قُلْ فَانظُرُوا، بگو ایشان را که منتظر باشی که من با شما از جمله منتظرانم «۳». آن را که خدای وعده داد. ثُمَّ تَنْجِي رُسُلَنَا، [در کلام محذوفی هست، و آن آن است که: فاذا جاء العذاب فانا نهلك الكافرين ثم ننجي رسلنا] «۴». چون عذاب فرو فرستادیم، کافران را هلاک کنیم و پیغامبران را برهانیم و مؤمنان را. یعقوب خواند و کسائی راوی «۵» عن ابی بکر: ننجی به تخفیف، و باقی قرّاء به تشدید، یقال: نجا فلان ینجو «۶» او انجیته انا و نجیته، و هر دو به یک معنی باشد. حق تعالی گفت: من عذاب به مستحق رسانم اگر چه عذابی عام باشد، پیغامبران و مؤمنان را که با ایشان ایمان دارند از عذاب «۷» برهانم. آنگه گفت: حق است و واجب بر ما که مؤمنان را برهانیم. و نصب حقاً، بر صفت مصدری محذوف باشد، ای نجاه حقاً، ای «۸» قولا حقاً، او حقاً علینا «۹» هذا [الانجاء حقاً] «۱۰». [قوله] «۱۱»: قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ، حق تعالی در اینکه آیت امر کرد رسول را که: بگو مردمان را و مکلفان را که، اگر شما در شکی از دین من و نمی‌دانی که من چه اعتقاد و طریقت دارم، بدانی که بر طریقت و دین شما نه ام، اینکه معبودان را که شما بدون ----- (۱). اساس: می‌کند، به قیاس با نسخه آو، و دیگر

نسخه بدلها، تصحیح شد. (۲). آو، بم: استفهامی. [.....]

(۳). اساس: منتظرانند، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۴-۱۰-۱۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۵). اساس: راوی، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۶). آج، آز: ینجی. (۷). آو، آج، بم، لب، آز: عقاب. (۸). همه نسخه بدلها: او. (۹). اساس: علیک، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. صفحه: ۲۱۹ خدای می‌پرستی از بتان و جز آن «۱» نپرستم، و لکن آن خدای را پرستم که شما را جان بردارد «۲»، و مرا فرموده‌اند که: از جمله مؤمنان باشم. اگر گویند: چگونه گفت، اگر شما در شکی از دین من، و ایشان مذهب و اعتقاد او دانستند، گوئیم، از اینکه چند جواب است، یکی آن که: اینکه بر سبیل تقدیر گفت اگر شما را شکی هست در دین و اعتقاد من [آن شک بردارم به بیان، آنگه بگویم که: دین و اعتقاد من] «۳» چیست. جواب دیگر آن که: روا باشد که ایشان با آن که دانستند اوقاتی ایشان را شک فراز «۴» آمدی از آیات و معجزات که می‌دیدند مضطرب شدند و متزلزل. سیم «۵» آن که: روا باشد که در میان ایشان شاگان بوده باشند، و لکن توجیه «۶» خطاب کرد با جمله علی التّغلیب. اگر گویند: فلا اعبد، جواب إن کُنْتُمْ فِی شَكٍّ رَا نَشَائِد، گوئیم: در کلام محذوفی هست «۷». [و] «۸» جواب آن است بر حقیقت، و

آن اینکه است که: فائنی اشرح لکم و ایین «۹» لکم و اکشف عن دینی الی ما شبه ذلک، تا جواب به موقع خود باشد برای آن که، بت ناپرستیدن او - علیه السلام - موقوف نخواهد بودن بر شکّه ایشان، [که او] «۱۰» خود به هر حال معبود ایشان [را] «۱۱» نپرستد «۱۲» اگر ایشان شکّه کنند «۱۳» و اگر نه. اما تخصیص اینکه فعل از جمله افعال خدای تعالی که: الَّذِي يَتَوَقَّأكُمْ، برای اذلال و قهر ایشان گفت که: من آن خدای را می پرستم که دمار از شما بردارد «۱۴» و جان از تن «۱۵» بیرون آرد [۱۶۳-۱]. قوله: وَ أَنْ أَقِم، اینکه آیت معطوف است علی ما قبلها از جهت معنی دون اللفظ، چه اگر از جهت لفظ معطوف بودی بایستی تا ان اقیم بودی عطفاً علی ان اکون، و لکن بر معنی امرت «۱۶» عطف کرد، و التقدير: و قيل لی اقم، و مرا گفتند: رویت -----

----- (۱). همه نسخه بدلها من. (۲). آج، لب: داد، آز: داده، مج: برداد. (۳). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۴). آو، آج، بم، لب، آز: فراتر. (۵). آج، لب، آز: سیوم، مج: سه ام. (۶). او، بم: توجه. (۷). مل: نیست. [.....]

(۸-۱۰-۱۱). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد. (۹). مل: اتبین. (۱۲). اساس: نپرستند، به قیاس با نسخه آو تصحیح شد. (۱۳). اساس: کند، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۱۴). همه نسخه بدلها، بجز مج: بر آرد. (۱۵). آو، آج، بم، مج، لب، آز: نتان، مل: نتشان. (۱۶). آو، آج، بم، آز: اقوم. صفحه: ۲۲۰ راست دار به دین «۱» مسلمانی، و نصب حنیفاً بر حال است، و در معنی او دو وجه گفتند، یکی آن که: روی با دین و کار دین کن از ادای رسالت و قیام به اعباء نبوت، و جمله آن را باش چنان که آن کس که روی بر کاری کند و جملگی آن را باشد که چون روی به او باشد جمله تن [و] «۲» دل با او باشد، و [همه] «۳» همت با او مصروف بود. و دگر آن که: [روی] «۴» در نماز «۵» به جانب کعبه آر که از شعار دین حنیفی است، و از جمله مشرکان مباحی «۶». و «من» للتبعیض، و وجوهی که در حنیف گفته اند از پیش برفت. وَ لَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ، نهی است از عبادت اصنام رسول را و جمله امت را، گفت: مخوان بدون خدای تعالی آنچه تو را منفعت و مضرت نکند از آن که جمادی است. فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ، اگر کنی از جمله ظالمان باشی «۷». و اینکه [از] «۸» آن جا [یها] «۹» ست که، اذا، در او ملغی «۱۰» باشد برای آن که در میان مبتدا و خبر افتاد. و در وَ لَا تَدْعُ «۱۱»، دو قول گفتند: یکی آن که: ایشان را به نام خدای بر مخوان و نام اله «۱۲» بر ایشان اجرا مکن چنان که کافران می کنند. دگر آن که: چنان که خدای را خوانی در حاجات و اجابت دعوات، و بر وجه عبادات و قرابات «۱۳» ایشان را مخوان، و گفت: مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ، با آن که اگر نفع و ضرر توانستندی کردن هم قبیح بودی عبادت ایشان، فکیف که از ایشان نفع و ضرر نیاید، فهو اقبیح و اشنع. و وجهی دیگر گفتند: آنچه تو را نفعی و ضرری نکند. چنان که خدای کند، و مراد به ظالم - ----- (۱). اساس: نربی، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۸-۹-۸-

۴-۳-۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۵). آو، آج، بم، آز: نجات. (۶). همه نسخه بدلها: مباح. (۷). همه نسخه بدلها، بجز مل پس. (۱۰). اساس: مبلغی، مل، لب، آز: ملقی، مج: طغی، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۱۱). اساس: فلا تدع، به قیاس با نسخه آو، و با توجه به متن قرآن مجید، تصحیح شد. [.....]

(۱۲). مل: الهه. (۱۳). اساس: عبادت و قربات، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. صفحه: ۲۲۱ جالب «۱» مضرة العقاب الی نفسه است به عبادت اصنام. آنگه بیان کرد که: چرا ایشان را که اصنام اند «۲»، پرستیدن روا نیست که قادر نه اند بر نفع و ضرر! نیز «۳» اگر خدای تو را ضرری و بلیتی و آفتی رساند از بیماری و نکبتی، ایشان کشف نتوانند کردن، و کس در جهان کشف نکند مگر خدای - جل جلاله. و اگر او خیری خواهد به تو، ایشان و جز ایشان نتوانند تا آن خیر و فضل از تو بگردانند. و معنی مس، اصل او لمس «۴» باشد، و حقیقت آن بر خدای روا نباشد، و لکن [چون به «با» متعدی بکرد، به منزلت آن باشد گفت: امسه کذا، و معنی او اصابت بود] «۵» قوله «۶»: وَ إِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ، ای یقصدک، اگر تو را «۷» خیری خواهد، و به هر دو وجه توان گفتن، يقال: اراده بخیر و اراد به خیرا. و مراد به فضل، اینکه است که بر او واجب نباشد از نعمت و احسان، يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ، با آن کس رساند آن فضل که او خواهد از بندگانش، برای آن که او [را] «۸» مستحقّی نیست معین، فاعلش مخیر «۹» بود آن که آن را خواهد که «۱۰» حکمت

اقتضا کند. آنگه گفت: او آمرزنده است و بخشاینده به رحمت کردن بر بندگانش. یا أَيُّهَا النَّاسُ، آنگه خطاب کرد با مکلفان جمله، گفت: ای مردمان؟ حق به شما آمد از خدای تعالی، و حق آن باشد که هر که بر او کار کند نجات یابد، و نقیض او باطل بود. و مراد به حق، اینکه جا قرآن است و شرع رسول - علیه السّلام. فَمَنْ اهْتَدَى، هر که راه یابد به او به «۱۱» آن که نظر کند در دلیل، و طلب علم و هدایت کند به آن، آن اهتدا برای خود کرده باشد، نفع آن راجع نبود جز به او، و هر که گمراه شود ضلال و گمراهی او بر او بود، یعنی کس را زیان ندارد جز او را. و من بر شما و کیل ----- (۱). اساس: حال، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۲). آج، لب، آز: اصنام گفته اندویت. (۳). آو، آج، بم، لب، آز: و نیز آن که، مل: نبینی. (۴). مج: لس. (۵). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۶). آج، مل، لب، آز: و قوله. (۷). همه نسخه بدلها به. (۸). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد. (۹). اساس: محی، مل: مجیر، مج: مخبر، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۱۰). همه نسخه بدلها: به آن که. (۱۱). مج: بر. صفحه: ۲۲۲ نیستم تا تکفل کنم منافع [و] «۱» دفع مضارّ شما را، چنان که و کیل مرد قایم باشد به خیر و شرّ. و آنگه رسول را «۲» خطاب کرد. و مراد او امّیت بود، گفت: متابعت کن آن چیز را که بر تو وحی می کنند. «ما» موصوله است به معنی الذی و از آن تعدی «۳» مکن و صبر و شکیبایی بیشتر «۴» کن، و جزع ترک کن. و صبر، حبس نفس باشد علی ما تکره «۵»، تا خدای تعالی حکم کند میان بندگان و حقّ مظلوم از ظالم بستاند. و گفتند: تا خدای حکم کند برای تو به هجرت و جهاد به وقت خود. و گفتند: آیت منسوخ است به آیت جهاد، صبر کن تا آنگه که خدای حکم کند به هلاک اینک کافران و مشرکان روز بدر و دیگر روزهای قتال، و او بهترین حاکمان است برای آن که حکام را در شاهد درجات باشد به علم و عمل، و او حاکمی است که بر ظاهر و باطن حکم کند، او راست نباشد تا آن که بر ظاهر حکم کند دون باطن - و الله ولیّ التوفیق. ----- (۱). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد. [.....]

(۲). آو، آج، بم، لب، آز علیه السّلام. (۳). اساس: انوری، به قیاس: با نسخه آو، تصحیح شد. (۴). همه نسخه بدلها: پیشه. (۵). اساس: تکرّم، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. صفحه: ۲۲۳ سوره هود - علیه السّلام [۱۶۳-پ] مکّی «۱» است من «۲» قول قتاده و مجاهد، و اینکه سورت صد و بیست و سه آیت است به عدد کوفیان، و بیست و دو به عدد مدنیان، و بیست و یک به عدد بصریان. و هزار و هفتصد و پانزده کلمت است، و هفت هزار و پانصد و بیست «۳» و هفت حرف است. ابو جحیفه «۴» روایت کند که، رسول را گفتند: - صلّی الله علیه و آله: اسرع الیک الشّیب، پیری به تو شتافت، گفت: شیبتنی سوره هود و اخواتها، سورت هود و اخواتش مرا پیر بکرد، و اخوات او: «الحاقه» «۵» و «الواقعه» «۶» و «عم یتساءلون» «۷» و «هل اتیک حدیث الغاشیه» «۸». زید بن ابان گفت: رسول را - علیه السّلام در خواب دیدم، سورت هود بر او خواندم تا ختم کردم، مرا گفت: یا زید؟ بخواندی گریه کجاست «۹»!

[سوره هود (۱۱): آیات ۱ تا ۱۶]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الرَّ كِتَابُ أَحْكَمَتِ آيَاتُهُ ثُمَّ فَصَّلَتْ مِنْ لَمْدُنِ حَكِيمٍ خَبِيرٍ (۱) أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنَّنِي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ (۲) وَأَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ (۳) إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴) أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُبْسِرُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُمْ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۵) وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ

فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ (۶) وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَ لَئِن قُلْتُمْ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۷) وَ لَئِن أَخْرَجْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ إِلَّا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۸) وَ لَئِن أَدَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحِمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيُؤْسِكْفُورٌ (۹) وَ لَئِن أَدَقْنَاهُ نَعْمَاءً بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسْتَه لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتِ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ (۱۰) إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ (۱۱) فَالْعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضٌ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَ ضَائِقٌ بِهِ صِدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كِتَابٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكَ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (۱۲) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَ ادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۳) فَالَّذِينَ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْمُوا أَنْمَّا أَنْزَلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۴) مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زَيَّنَّهَا نُوفًا إِلَيْهِمْ أَعْمَالُهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لَا يُبْخِشُونَ (۱۵) أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۶)

[ترجمه]

به نام ایزد بخشاینده بخشایشگر [دفتری که محکم ----- (۱). آو، بم: سوره هود- علیه السلام مکی، آج، مل، لب، آز: اینکه صورت مکی. (۲). همه نسخه بدلها: بر. (۳). آج، مج: آز: شصت. (۴). آج، لب، آز: ابو حنیفه. (۵). سوره ۶۹. (۶). سوره ۵۶. (۷). سوره نبأ (۷۸) آیه ۱. (۸). سوره غاشیه (۸۸) آیه ۱۰. (۹). لب و الله اعلم بالصواب؟ مج قوله عزّ و جل: صفحه: ۲۲۴ بکردند آیتهای او «۱»، پس مبین «۲» بکردند از نزدیک خدای محکم کار دانا «۳». [که میرستی مگر خدای را که من شما را از او ترساننده «۴» و مژده دهنده «۵»] ام «۶». [۱۶۴-ر]

و آموزش خواهی از خدایتان پس توبه کنی به او تا بر خورداری دهد شما را دادنی نیکو تا به وقتی نام کرده «۷» و بدهد هر خداوند فضلی را فضل «۸» او را و اگر برگردید که من می ترسم بر شما عذاب روزی بزرگ. با خدای است باز گشت شما و او بر همه چیزی تواناست. ایشان بر می گردانند سینه ها «۹» را تا پنهان شوند از او آنگه که ایشان می پوشند جامه ها «۱۰» شان داند آنچه پنهان دارند «۱۱» و آنچه آشکار دارند، او داناست به آنچه در دلهاست. و نیست از جانوری در زمین مگر بر خدای است روزی اش «۱۲» و داند قرارگاهش و ودیعت گاهش همه در نوشته ای روشن. [۱۶۴-پ]

و او آن خدای است که بیافرید آسمانها و زمین در شش روز، و بود عرش او بر آب تا بیازماید شما را که کدامین از ----- (۱). آج، لب را. [.....]

(۲). آج، لب: تعیین. (۳-۴-۶). اساس: افتادگی دارد، از آو، افزوده شد. (۵). آج، لب: مژدگانگی دهنده، آو: مژدگان دهنده ام. (۷). آو، آج، بم، مج، لب: نام نهاده. (۸). آو، آج، بم، مج، لب: فضلش. (۹). آو، آج، بم، لب: دلهاشان. (۱۰). اساس: جامها/ جامه ها. (۱۱). اساس: پنهان داری، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۱۲). آو، آج، بم، لب: روزی او، مج: روزی آن. صفحه: ۲۲۵ شما نکوکارتر است و اگر گویی شما را زنده کنند از پس مرگ، گویند آنان که کافراند «۱»، نیست اینکه مگر جادوی روشن. و اگر باز پس داریم از ایشان عذاب تا به روزگاری شمرده، گویند چه باز می دارد آن را «۲» آن روز که آید به ایشان بر نگردد از ایشان و برسد به ایشان آنچه بودند به آن فسوس می دارند. اگر بچشانیم مردمان را از ما رحمتی پس بر کنیم آن را از او، [او] «۳» نوید شود و کافر. [۱۶۵-ر]

اگر بچشانیم او را نعمتی از پس محنتی «۴» که به او رسد، گوید: برفت بدیها از من، او خرم «۵» فخر آورنده بود. مگر آنان که صبر کنند «۶» و کار نیکو کنند «۷»، ایشان را بود آمرزشی و مزدی «۸» بزرگ. همانا «۹» تو رها می کنی بهری از آنچه وحی کنند «۱۰» به تو و تنگ می شود به آن دلت که می گویند: اگر «۱۱» فرو نیاید بر او گنجی یا نیاید «۱۲» به او «۱۳» فریشته تو ترساننده ای و خدای بر

همه چیز و کیل است. ----- (۱). آج، بم، لب: کافراند. (۲). اساس آن را، به قیاس با
 آو و دیگر نسخه بدلها زاید می نمود و حذف شد. (۳). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه مع، افزوده شد. (۴). آج، بم، لب: سختی.
 (۵). آج، بم، لب: شاد کام و. [.....]

(۶). آج، بم: صبر کردند. (۷). آج، بم: عمل صالح کردند. (۸). مع: مژدی. (۹). آج، بم که. (۱۰). مع: می کنند. (۱۱). آج، بم،
 لب، آز: چرا. (۱۲). بم: آید، مع: بیاید، لب: نیاید. (۱۳). بم: وا او. صفحه: ۲۲۶ یا گویند فرو بافت «۱» آن را، بگو: بیاری ده سورت
 مانند آن فرو بافته «۲» و بخوانی آن را که توانی از فرود خدای اگر راست می گویی [۱۶۵-پ]. «۳» اگر اجابت نکنند شما را، بدانی
 که فرو فرستادند به علم خدای، و نیست خدایی مگر او، هستی «۴» شما مسلمانان «۵»؟ هر که خواهد زندگانی نزدیکتر و آرایش او،
 تمام بدهیم به ایشان کردارشان در آن جا، [و] «۶» ایشان را در آن جا نقصانی نکنند. ایشان آنانند که نیست ایشان را در آخرت مگر
 دوزخ و باطل شود آنچه کرده باشند در آن «۷» جا، و باطل بود آنچه کرده باشند. قوله تعالی: الر کتابُ أَحکَمَتِ آیاتِهِ، اقوال مفسران
 گفتیم در اول سورة البقره در حروف مقطوع، و قول درست تر آن است که: نام سورت است، و بعضی نحویان گفتند: الر، در محل
 رفع است به ابتدا، و گفتند: نام قرآن است، تقدیر چنان بود «۸»: هذا القرآن کتابُ أَحکَمَتِ آیاتِهِ، اینکه کتابی است که آیات او
 محکم بکرده اند. عبد الله عباس گفت: معنی آن است که، اینکه را منسوخ بنکنند به کتابی دیگر چنان که دگر کتب را. ثم فُصِّلَتْ،
 ای بینت بالحلال و الحرام و الشرایع و الاحکام. حسن بصری گفت: اینکه کتاب «۹» محکم بکردند [به امر و نهی و تفصیل دادند او
 را به ثواب ----- (۱). آج، بم: فرابافت. (۲). آج، لب: فرا بافته. (۳). اساس و دیگر
 نسخه بدلها: فان لم، به قیاس با متن قرآن مجید تصحیح شد. (۴). مع: اگر هستید. (۵). مع: مسلمانان. (۶). اساس: ندارد، به قیاس با
 نسخه آج، افزوده شد. [.....]

(۷). آج، بم: اینکه. (۸). آج، مل، لب، آز که. (۹). مل را. صفحه: ۲۲۷ و عقاب. قتاده گفت: محکم بکردند «۱» اینکه کتاب را از
 باطل، و آنکه تفصیل دادند به حلال و حرام. مجاهد گفت: آیاتش بر جمله محکم بکردند آنکه آن را تفصیل دادند آیت آیت. و
 احکام، منع فعل باشد از آن که فساد به او راه یابد. من لَدُن حَکِيمٍ خَبِيرٍ، ای من عند ربِّ حَکِيمٍ علیم. و لَدُن، در او چند لغت است:
 لدن «۲» ولدی ولد، و معنی او عند باشد، و چون اضافت کنند او را الی ما بعده [۱۶۶-ر]

مضاف الیه مجرور شود چنان که در اینکه آیت هست. اما قولهم لدن غدوة، سیبویه گفت: لدن را با غدوة حالی هست که با هیچ
 اسم نیست «۳»، و آن آن است که: اینکه «نون» را تشبیه کرده اند به تنوین در اسم فاعل تا «۴» ما بعد از او منصوب بکرده اند، چنان
 که: هذا ضارب زیدا، و اینکه شاذ است بر آن قیاس نکنند. و من، تعلق دارد به فصلت، و معنی او ابتدای غایت است، ای من عند الله
 الحکیم العلیم در آیت دلیل است بر آن که قرآن محدث است برای آن که احکام از صفات فعل بود، یقال: فعل محکم و احکمت
 الفعل احکاما. قوله: أَلَمْ تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ، «ان»، تعلق دارد به فصلت علی احد وجهین بان لا- تعبدوا، و قیل: لئلا تعبدوا، با آن که تا
 نپرستی، یا برای آن که تا نپرستی. و سقوط «نون»، محتمل است نصب را و جزم را، مثال نصب: قولک کتبت الیه ان لا یخرج، و:
 کتبت الیه ان لا- یخرج بالجزم، در جمله اینکه تفصیل آن است که: نپرستی مگر خدای را، آنکه ابتدا کلامی دیگر گفت خبر از
 خویشتن: إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ، که من شما را از خدای- جل جلاله- ترساننده و مژده دهنده ای ام که شما را بشارت دهم به
 ثواب و بترسانم به «۵» عقاب. وَ أَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ، و آن که آمرزش خواهی از خدای و پس توبه کنی، با او گریزی و با درگاه او
 شوی. اگر گویند: چگونه عطف کرد توبه را بر استغفار، و در معنی هر دو یکی باشد، و الشی لا- یعطف علی نفسه لا- سیما
 [بحرف] «۶» التراخی! گوئیم: از اینکه چند جواب است: ----- (۱-۶). اساس: ندارد، به

قیاس با نسخه آج، افزوده شد. (۲). مع: لدی. (۳). آج، بم، لب، آز: که هیچ اسم نماند. (۴). آج، بم، مل، لب، آز: یا (۵). آج، لب،
 آز: از. صفحه: ۲۲۸ یکی آن که گفت: طلب مغفرت کنی و آن «۱» را نشانه و مقصد سازی، آنکه توسل بدان به توبه کردن. پس،

از روی معنی در کلام تقدیم و تأخیری باشد، یعنی توبه کنی تا به آن توبه به مغفرت رسی. وجهی دگر آن است که: استَغْفِرُوا، ای اسئلوهُ التَّوْفِيقَ «۲» لِلتَّوْبَةِ، ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ، برای آن که توفیق بر فعل پیش از فعل باشد. وجهی دگر آن که: به زفان «۳» استغفار کنی تا ثواب یابی بر آن، و توبه کنی تا خدای تعالی عند آن اسقاط عقاب کند از شما علی ما وعد به. وجه چهارم آن که: اینکه خطاب با مشرکان است، یعنی از شرک آمرزش خواهی. آنگه به طاعت با در «۴» او شوی، کانه قال: ارجعوا عن الکفر ثم ارجعوا الیه بالطاعة. وجه دگر آن که: استَغْفِرُوا، ای توبوا، و توبوا، ای اقیموا علی التَّوْبَةِ. وجه ششم آن که: استغفروا عن ذنوبکم الماضیه ثم توبوا، ای اعزموا علی ان لا تعودوا «۵» فی المستقبل، برای آن که توبه به اینکه هر دو درست شود پشیمانی بر گذشته و عزم بر آینده، پس برای آن که «۶» دو معنی است، به دو عبارت بگفت. [یمتعمکم] «۷»، جواب امر است برای آن که مجزوم است، تا شما را ممتع و برخوردار گرداند تا به وقتی مسمی، که در، خیر است که: استغفار، مال و عمر بیفزاید. متاعا حسنا، نصب او بر مصدری است لا من بناء الفعل، چنان که گفت: وَ اللَّهُ أُنَبِّئُكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا «۸»، و المعنی انباتا. الی، انتهای غایت باشد، و اجل، وقت باشد، و مراد به اجل وقت مرگ و آخر عمر است. وَ يُوتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ، و بدهد هر خداوند فضلی را فضلش، یعنی هر نفسی مستحق را اجراست «۹»، محتمل است نعمت و رزق دنیا را، و جزا و ثواب قیامت را. اول بر وفق مصلحت و حکمت، و دوم بر حسب استحقاق

----- (۱). آج، بم، آز، لب: آنان. (۲). آج، بم، مل: اسئلوهُ التَّوْفِيقَ. (۳). مل، لب، مع: زبان، آج، بم،

آز: بر آن. (۴). مل: با سر، مع: تا در. (۵). آو، آج، بم، آز: یعودوا. (۶). آو، آج، بم، لب، آز در او. [.....]

(۷). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، از قرآن مجید افزوده شد. (۸). سوره نوح (۷۱) آیه ۱۷. (۹). همه نسخه بدلها: جزایش.

صفحه : ۲۲۹ و معدلت. وَ إِنْ تَوَلَّوْا، اگر چنان که برگردی و روی برگردانی از من، فَبِئْسَ أَخَافُ عَلَيْكُمْ، من می ترسم بر شما «۱»

عذاب روزی بزرگ «۲» یعنی روز قیامت، و تقدیر آن است که: تتولَّوْا، و لکن برای اجتماع دو «تا» را، یکی بیفکنند. إلی اللّٰهِ

مَرْجِعُكُمْ، بازگشت و رجوع شما با خداست بر حسب عملتان «۳»، اگر کفر و معصیت باشد با عقاب، و اگر ایمان و طاعت باشد

[با] «۴» ثواب، و او بر اینکه و بر همه چیزی قادر است. عبد الله مسعود گفت: هر که او سیئتی بکند، یکی سیئه بنویسند او را، و هر

که حسنتی بکند، او را ده حسنه بنویسند، اگر بر آن سیئه که کرده باشد او را در دنیا عقوبتی کنند، ده حسنه او را بماند «۵»

مستخلص، و اگر نکنند «۶» یک حسنه برابر یک سیئه برود «۷»، و نه حسنه بماند او را. آنگه گفت: هلک من غلب آحاده اعشاره، و

اینکه حدیث بر مذهب ما درست نیاید، برای آن که در او معنی احباط است. و اما قوله: هلک [۱۶۶- پ]

من غلب آحاده اعشاره، ای سیئاته «۸» حسناته. و عبد الله عباس گفت: هر که را حسنات بر سیئات بیفزاید، به بهشت شود، و هر که

را سیئات بر حسنات بیفزاید به دوزخ شود، و هر که را حسنات و سیئات به هم راست بود، از اهل اعراف باشد، مدتی آن جا باز

دارندش، آنگه به بهشت شوند «۹». ابو العالیه گفت: هر که را طاعت بسیار بود در دنیا، درجاتش در بهشت رفیع بود، برای آن که

درجات، به حسب اعمال باشد. مجاهد گفت: عام است در هر قولی که بنده به زبان بگوید، یا عملی که به جوارح بکند، یا چیزی

که از مالش به صدقه و نفقه کند، بر آتش جزا دهد «۱۰» علی حسب ذلک. قوله: أَلَا إِنَّهُمْ يَتَّبِعُونَ صِدُورَهُمْ، «الا» برای تنبیه آورد،

گفت: اینان دلهاشان ----- (۱). آج، بم، لب، آز از. (۲). اساس: بود که، به قیاس با

نسخه آو، تصحیح شد. (۳). آو، آج، بم، آز: عمل به آن. (۴). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد. (۵). مع: نماید. (۶). آج، مل، آز:

بکند. (۷). همه نسخه بدلها، بجز مع: بود. (۸). اساس: سیئه، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۹). همه نسخه بدلها: شود. (۱۰).

همه نسخه بدلها: دهند. صفحه : ۲۳۰ می برگردانند. عبد الله عباس گفت: معنی آن است که: آنچه در دل از عداوت و شحنا و

بغضاء پوشیده می دارند. و گفتند «۱»: آیت در اخنس بن شریق آمد، و او مردی بود شیرین «۲» منظر و شیرین «۳» سخن. چون رسول

را دیدی، همه سخن نیکو گفتی و به مراد او و به حسب رای او گفتی، و در دل نه آن داشتی که به زفان می گفتی. سدی گفت: دل

می برگردانند، من قولهم: تثبت عنانی، ای صرفت. عبد الله شداد «۴» گفت: آیت در بعضی از منافقان آمد که هر گه که به رسول

بگذشتی «۵»، در پيختی «۶» و منحرف شدی تا پیغامبر را نبیند و سر در پیش افگندی و روی پیوشیدی تا پیغامبر نیز او را ندیدی. مجاهد گفت: دلها می برگردانند «۷» از روی شک و نفاق برای آن که شاک و منافق اند. لَيْسَتْخَفُوا مِنْهُ، الاستخفاء، طلب الخفاء، تا طلب آن کنند که کار خود پوشیده گردانند. قتاده گفت: یتنون صدورهم، معنی آن است که سینه می برگردانند، یعنی اعراض و عدول می کنند تا سخن تو نشنوند و قرآن نشنوند که به آن ایمان نمی دارند. ابن زید گفت: اینکه آنگه بود که بعضی با بعضی مناجات کردند و سر گفتندی در باب رسول - علیه السلام. چون کسی به «۸» ایشان در آمدی، خویشان به هم بر آوردندی تا آن گفته و آنچه در آن بودندی پیوشیدندی. مجاهد گفت: خواستندی تا از خدای پیوشند اگر ممکن بود «۹» ایشان را. الا حین، اینکه آنگاه بودی که: يَسْتَعْشُونَ ثِيَابَهُمْ، ای اتخذوها غاشية لرؤسهم، آنگه که سر در جامه کشیدندی و سر در گلیم پیختندی «۱۰»: قتاده گفت: اینکه جمله برای آن جمع کرد به یک جای که، آدمی آنگه پوشیده تر باشد که به اینکه صفت بود. حسن بصری گفت: صفت «۱۱» عاید ----- (۱). همه نسخه بدلها: گفت. [.....]

(۲-۳). آو، آج، بم، لب، آز: خوش. (۴). اساس: سراد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۵). آو، آج، بم، مل، آز: که رسول برگزشتی. (۶). آو، بم، مل، مج: سینه در پیخستی، آج، لب، آز: سینه در پیچیدی. (۷). اساس: می برگرداند، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۸). آو، آج، بم، مل، مج: بر. (۹). همه نسخه بدلها: بودی. (۱۰). همه نسخه بدلها، بجز مل: پیچیدندی. (۱۱). همه نسخه بدلها: منه. صفحه: ۲۳۱ است با نام خدای تعالی، و مجاهد هم اینکه بگفت. عبد الله شداد گفت: راجع است با «۱» رسول - علیه السلام، و عامل در «حین» که ظرف است قوله: يعلم، یعنی در آن [حال] «۲» که ایشان به جهد و جهید «۳» خویشان پوشیده می دارند، و سر در گلیم کشیده اند، و خویشان از مردم پنهان کرده و سر در دل بداشته، و خدای می داند که ایشان در دل چه دارند و چه آشکارا کرده اند، که او عالم است و دانا به اسرار دلها. و عبد الله عباس خواند: یتنونی صدورهم، علی وزن یحلولی، ای تلتوی صدورهم، به ضم «را» علی اسناد الفعل اليه. قوله: وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ، نیست هیچ جانور «۴» رونده بر زمین، يقال: دب و درج اذا مشى مشيا خفيا، هر چه بر روی زمین برود او را دابّه خوانند. و بعضی علما گفتند: هر چه طعامی خورد او را دابّه خوانند تا مناسب باشد با اینکه که گفت: اِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا، هیچ جانوری نیست الا روزیشان و قوت و غذای ایشان بر خدای است - جل جلاله. بعضی دگر گفتند: «علی»، به معنی «من» است، و معنی آن است که: من الله رزقها، روزی ایشان از خزاین رحمت او صادر است، و معنی متقارب است، اینکه قول مجاهد است گفت: برای آن گفتم که آن روزی که خدای تقدیر کرده باشد برسد، و بود که نرسد از آن جا که او تقدیر نکرده باشد تا مرد به گرسنگی بمیرد. وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا، و مأوی و منزل و قرار گاه او داند به شب و روز از سرا «۵» و خانه و منزل. و مُسْتَوَدَعَهَا، و آن جا که او را دفن کنند هم داند. عبد الله عباس گفت: [مستقرها]، یعنی آن جا که با او شود، و مُسْتَوَدَعَهَا، یعنی گور او. مجاهد گفت: «۶» مُسْتَقَرَّهَا فِي الرَّحْمِ، و مُسْتَوَدَعَهَا فِي الصُّلْبِ، یعنی به ودیعت به صلب پدر داده اند. ربیع گفت: مستقرش [۱۶۷-ر]

در ایام حیات و مستودعش «۷» چون در خاک نهند او را. بعضی دگر گفتند: مستقر او در بهشت یا در دوزخ، بیانش قوله تعالی فی - ----- (۱). همه نسخه بدلها بجز مل و مج نام. (۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. (۳). آو، بم، مل، لب: جهد جهید، مج: جد جهید، آج، آز: جهد خویشان. (۴). آو، آج، بم، لب، آز: جانوری. (۵). مج: سرای. [.....]

(۶). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه مل، افزوده شد. (۷). همه نسخه بدلها: مستودع. صفحه: ۲۳۲ اهل الجنة «۱»: ... حَسُنْتَ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا «۲»، و «۳»: ... سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا «۴» مُسْتَقَرَّهَا، آنچه عمل او بر آن «۶» قرار گیرد، و مُسْتَوَدَعَهَا، و آن جا که بازگشت او باشد با آن. و قوله: كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ، همه در نوشته «۷» روشن ثبت کرده اند، یعنی لوح محفوظ. و حق تعالی آنچه در لوح محفوظ فرمود نوشتن «۸» با آن که او عالم الذات است برای آن کرد تا فریشتگان را لطفی بود که بینند تا آنان را که شنوند از جمله مکلفان. وَ هُوَ

الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، او آن خدای است که بیافرید آسمانها و زمین «۹» در شش روز، با آن که توانست که به یک طرفه العین بیافریند تا بدانند که: از بدایت خلق، کار او بر نسق است، و از آن جا که در آن مصلحتی شناخت مکلفان را چون بینند یا شنوند. و مراد به شش روز [آن] «۱۰» است که: به تقدیر شش روز «۱۱»، برای آن که روز عبارت باشد من طُلُوعِ الشَّمْسِ الی غروبها و آنکه آفتاب نبود. و گفتند: تا خلقان بدانند که تأتی در کارها پسندیده است دون تعجیل. وَ كَانِ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ، و عرش او بر آب بود پیش از آن که آسمان و زمین آفرید، و آب بر باد بود. کعب الاحبار گفت: حق تعالی یاقوتی سبز بیافرید «۱۲»، به او نگرید بهیبت بگداخت و آبی شد لرزان، آنکه عرش بیافرید و بر آن آب نهاد. و ضمیره «۱۳» گفت: خدای تعالی عرش بیافرید بر سر آب مانند کشتی می‌رفت، و آنکه لوح و قلم بیافرید و بفرمود تا: کاینات و هر چه خواست بودن بنوشت، آنکه آن نبشته خدای را تسبیح کرد و هزار «۱۴» سال پیش از آن که حق تعالی موجودات آفرید. لِيُبْلُوَكُمْ، تا بیازماید شما را تا کدام نیکو عملتر است. و نصب عملاً بر تمیز است، و بیان معنی ابتلا و امتحان از خدای تعالی باز نمودیم و آن که معنی آن است که: او در تکلیف معامله -----

----- (۱). همه نسخه بدلها بجز آو، بم، مل و الثار. (۲). سوره فرقان (۲۵) آیه ۷۶. (۳). لب فی اهل الثار، آو، آج، بم، آز: فی الثار. (۴). آو، آج، بم، آز الی. (۵). سوره فرقان (۲۵) آیه ۶۶. (۶). آج، لب، آز: بدان. (۷). مل: نبشته. (۸). مل: نبستن، آج، فرمود نوشتند، آز: فرموده نوشتند. (۹). آج، لب، آز فی سِتَّةِ أَيَّامٍ (۱۰). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. (۱۱). آج، لب، آز از. (۱۲). همه نسخه بدلها آنکه. [...]

(۱۳). آو، آج، بم، لب، آز: حمزه، مج: ضمیره. (۱۴). همه نسخه بدلها بجز آز: کرد هزار. صفحه: ۲۳۳ متخبران «۱» کرد با مکلفان که چیزی ندانند تا بدانند، و صورت تکلیف و صورت امتحان است. عبد الله عمر گفت: از رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله - در اینکه آیت که: لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا، ای اروع «۲» عن محارم الله و اسرع فی طاعة الله، یا «۳» کیست که او «۴» ورعتر است از معصیت و کار کننده تر است بر طاعت. عبد الله عباس گفت: تا که مطیع تر است. مقاتل گفت: تا که متقی «۵» تر است. حسن گفت: تا هر که زاهدتر است و قویتر است بر ترک دنیا. وَ لَئِنْ قُلْتِ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَيِّتِ، و اگر گویی که شما را از پس مرگ زنده خواهند کرد، کافران گویند: اینکه نیست مگر جادوی روشن، آشکارا. هذا، اشارت است به قول و بر قراءت آن کس که خواند ساحر «۶»، اشارت به رسول باشد - علیه السلام. وَ لَئِنْ أَخْرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ، آنکه حق تعالی گفت: اگر ما عذاب باز پس داریم از ایشان، یعنی از آن کافران که اینکه مقاتل می گویند تا به مدتی معلوم. و امت به معنی مدت است و حین، و کذا قوله: ... وَ أَذْكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ «۷»، ای بعد حین، و اینکه قول عبد الله عباس است و مجاهد و قتاده. زجاج گفت و فزاء «۸» و جبائی، گفتند: الی امه «۹»، الی جماعه، تا «۱۰» جماعتی که از پس اینان آیند که در تکلیف امتثال اوامر نکنند، حکمت اقتضای آن کند که ایشان را هلاک کند و قیامت بر انگیزد. و خلاصه اینکه قول آن است که: اگر ما تأخیر عذاب کنیم تا آنکه که آن امت اندک شماره آید «۱۱». رمانی گفت: ای الی جماعه معلومه انه «۱۲» لیس فیها [من] «۱۳» یؤمن، یعنی تأخیر عذاب کند تا جماعتی که معلوم از حال ایشان «۱۴» بود که ----- (۱). همه نسخه بدلها: مختبران. (۲). همه نسخه بدلها: اورع. (۳). آج، لب، آز: یعنی. (۴). آو، آج، بم، لب، آز با. (۵). اساس: منتقم، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۶). آو، آج، بم: ساحرا. (۷). سوره یوسف (۱۲) آیه ۴۵. (۸). همه نسخه بدلها: زجاج و فزاء. (۹). آو، آج، بم، لب، آز ای. (۱۰). همه نسخه بدلها، بجز مج: با. (۱۱). همه نسخه بدلها، بجز مل: آیند، مل: اند. (۱۲). مج: آنها. [...]

(۱۳). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. (۱۴). همه نسخه بدلها آن. صفحه: ۲۳۴ ایمان نیارند تا عذاب بر ایشان واجب شود. ایشان عند اینکه تأخیر گویند: چه منع [می کند] «۱» اینکه عذاب را که محمد می گوید! آنکه «۲» حق تعالی گفت: آن روز که عذاب به ایشان آید کس صرف و دفع آن نتواند کردن، ای یأتیهم العذاب لیس العذاب مصروفا عنهم و حاق بهم، به ایشان رسد آنچه ایشان از آن فسوس داشتندی «۳». وَ لَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ، بگفتیم که اینکه، «لام» جواب قسمی مضمراست، ای و الله لئن، گفت:

به خدای که اگر ما بچشانیم آدمی را از ما و خزاین ما رحمتی، آنکه آن رحمت و نعمت از او نزع کنیم و باز گیریم آیس شود و نوید و کافر نعمت. اینکه وصف آدمی است با آن که او با هیچ حال- نه حال نعمت و نه حال شدت [۱۶۷-پ]

به قاعده «۴» نباشد، در نعمت شاکر نبود و بر محنت صابر نبود، تا اگر ما بر او نعمتی کنیم به تفضّل، آنکه آن نعمت از او باز استانیم، او از رحمت ما نوید شود «۵». وَ لَئِنْ أَذَقْنَاهُ نِعْمَاءَ، وَاگر [ش] «۶» نعمتی بچشانیم پس از محنتی و شدتی، گوید: محنت از من برفت و بطر و فخر کردن پیشه گیرد، و مثله قوله: إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا، إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا، وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا «۷». آنکه استثنا کرد از اینکه وصف جماعتی را، گفت: إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا، مگر آنان که صابر باشند و صبر پیشه گیرند و عمل صالح کنند از اداء واجبات و مندوبات و اجتناب مقبّحات، که ایشان به اینکه صفت نباشند «۸» ایشان را به ثواب و جزای اینکه آمرزش گناه بود و مزدی و ثوابی بزرگوار. آنکه با رسول- علیه السّلام- خطاب کرد بر سبیل ملامت و تقریح کفّار، گفت: فَلَعَلَّكَ، همانا تو ای محمّد بعضی از اینکه قرآن را که بر تو وحی می‌کنند رها خواهی کردن و دلت تنگ خواهد شدن به محالی و هرزه‌ای که ایشان می‌گویند، و آن آن ---

----- (۶-۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. (۲). لب: آن که. (۳). آو، آج، لب، آز: فسوس می‌دارند. (۴). مل: تقاعد. (۵). مج: برهیده شود، مل: نا اومید شود. (۷). سوره معارج (۷۰) آیات ۱۹، ۲۰، ۲۱. (۸). آو، آج، بم، لب، آز: باشند. صفحه: ۲۳۵ است که می‌گویند: چرا گنجی فرو نمی‌آید با او یا فریشته‌ای با او به زمین نمی‌آید، نمی‌دانند که تو دعوی پادشاهی و فریشته‌ای نمی‌کنی تا تو را گنجی باشد [یا فریشته‌ای] «۱» قرین و ملازم و معین تو باشد. إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ، تو پیغام بگزار «۲» و ترساننده‌ای ایشان را از عقاب «۳» خدای، و خدای بر همه چیز «۴» قادر و وکیل است که کارها به او مفوّض باشد. و مورد آیت، حث است رسول را- علیه السّلام- بر ادای رسالت و آن که التفات و اکثرات نکند با گفتار ایشان در محالی که می‌گویند «۵»، تو بر سر کار خود باش که به ایشان و گفتار ایشان هیچ اعتبار نیست- الکلّب ینبح و القوافل تعبر «۶». أم یقولون افتراه، یا می‌گویند «۷» اینکه قرآن فرا بافته تو است. و «ام» اینکه جایگاه معادله اینکه معنی است که از استفهام متضمّن است فی قوله: فَلَعَلَّكَ در آیت اول [و] «۸» منقطع است، [تو] «۹» جواب ده بگوی که شما نیز بیاری مانند اینکه حدیث ده سورت فرو بافته «۱۰» و بخوانی و بیاری، در خواهی هر کس را که توانی بدون «۱۱» خدای از معبودان و همکاران خود را اگر راست می‌گویی در آن که ما معارضه اینکه قرآن خواهیم آوردن. و آیت متضمّن تحدی است، و صورت تحدی امر باشد و مراد تخجیل و تعجیز متحدی «۱۲». و در آیت دلیل است بر اعجاز قرآن و صحّت نبوت رسول- علیه السّلام- برای آن که رسول ما- علیه السّلام- مردی بود از عرب من اعلام «۱۳» و اشرفهم نسبا، در میان ایشان زاده و پرورده، و هرگز پیش استادی و مؤدّبی و معلّمی نرفته، و چیزی نیاموخته و کتابی نخوانده، و اینکه معنی تعاطی نکرده، و مردی امّی بود بر اصل ولادت مادر مانده، و چهل سال بر اینکه طریقت و سیرت می‌بود، آنکه بیامد و دعوی نبوت کرد، از او معجز خواستند گفت: معجز من کلامی است از جنس کلام شما که شما دانی و

----- (۹-۸-۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. (۲). همه نسخه بدلها: گزار «۳». همه نسخه بدلها، بجز مل: عذاب. (۴). همه نسخه بدلها: چیزی. (۵). همه نسخه بدلها گفت. [.....]. (۶). اساس: العیر، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۷). اساس: می‌گوید، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۱۰). آو، آج، بم، لب، آز: فرا بافته. (۱۱). آو، آج، بم، لب، آز: برون. (۱۲). همه نسخه بدلها باشد. (۱۳). آو، بم: اعلامهم. صفحه: ۲۳۶ شناسی الفاظ آن و معانی آن، و چون بشنوی گمان بری که مانند آن بتوانی گفتن، آنکه چون قصد کنی از شما متأتی نشود. ایشان گفتند: اینکه ممکن باشد و ما فصحای عربیم و امرای کلامیم و زمام آن به دست ما است چنان که ما خواهیم بگردانیم گاه خطبه و گاه شعر و گاه مثال «۱» از نظم و نثر بر حسب مراد ما، چون خواستند تا بگویند نتوانستند، اینکه دلیل اعجاز قرآن است. اما آن که از چه وجه معجز است، مسلمانان خلاف کردند، بعضی گفتند: اعجاز او از فرط فصاحت است و آن که در درجه علیاست از فصاحت، و هیچ کلام «۲» فصیح به اینکه پایه نرسد. و بعضی دگر گفتند «۳»: وجه اعجاز در او اینکه اسلوب مخصوص است که با شعر نماند و با

خطبه نماند و با هیچ نوع از انواع کلام نماند. بعضی دگر گفتند: از آن جا که متضمن اخبار غایبان است. بعضی دگر گفتند: وجه اعجاز صرفه است، و آن که خدای تعالی صرف کرد عرب را از آن که مانند آن قرآن آرند، و سلب علم کرد از ایشان با آن که پیش از اینکه توانستند، و اینکه در باب اعجاز بلیغتر باشد، و مذهب محققان متأخران اینکه است و سید مرتضی علم الهدی - رحمه الله علیه - (۴) اینکه اختیار کرد و شرح و بسط اینکه اقاویل و وجوه او در کتب اصول مشروح است. رسول - علیه السلام - بیامد [و گفت] (۵): «اگر حوالت می کنی که اینکه کلام من است، شما از زمین منی و از جنس و قبیل و قبیله منی، اینکه را معارضه‌ای و مناقضه‌ای بیاری چنان که شعر را (۶) با یکدیگر [۱۶۸- ر]

معارضه و مناقضه آورده‌اند از: امرؤ القیس و عبید و لیبید و طرفه و زهیر قدیما و حدیثا. چون نمی توانی [آوردن] (۷)، و دانی که [نمی توانی، بدانی که] (۸): اینکه کلام خدای است که اما (۹) از فصاحت ----- (۱). آو، آج، بم، مل، لب، آز: مثل. (۲). آج، بم، لب، آز: کلامی. (۳). آج، لب، آز که. (۴). آو، آج، بم، لب، آز: قدس الله روحه. (۸) - (۵). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. (۶). همه نسخه بدلها، بجز لب: شعرا. (۷). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه مل، افزوده شد. (۹). مل: انما. [...]

صفحه ۲۳۷ بعضی اینکه کلام را نظم (۱) داد که علم شما به آن جا نرسید (۲) و نرسد. و اما اگر شما را علمی بود به آن سلب کرد [و] (۳) باز ستد، و علی الوجهین جمیعا معجز باشد. آنگه تمامی دلیل در دگر آیت بگفت: فَأَلَمَ (۴) فَاعْلَمُوا، بدانی که اینکه به علم خدای است، انزال اینکه قرآن، یعنی خدای تعالی به کمال عالمی خود انزله کرد (۵). نیز از روی تفکر و اندیشه بدانی که بجز خدای خدایی نیست، چه اگر خدای دیگر بودی، خدای منفرد نبودی به مثل اینکه کلام، و چون روا بودی که [از] (۶) جز او متأتی بودی از شما نیز متأتی بودی. و روا بود که وجه اتصال آن باشد که، چون بدانستی که در وسع شما نیست که اینکه را معارضه آری، بدانی که نه اینکه کلام مخلوقان و محدثان است، لابد کلام خدای است به (۷) خلاف خلقان، چون کلام خدای باشد دلیل صحت نبوت محمّد کند و دلیل صدق او در جمله دعای و مقالات، و از جمله (۸) دعاوی یکی آن است که: لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، جز او خدایی نیست. فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ، شما به هیچ وجه اسلام نخواهی آوردن و گردن نهادن و انقیاد نمودن؟ آنگه گفت: اینان ایمان نیارند که اینان بس حریص و راغب شده‌اند بر زندگانی دنیا و بر زینت او، و هر کس که آن خواهد، ما آن از او دریغ نداریم، و جزای عمل او تمام دهیم، و هیچ نقصان نکنیم او را. قتاده گفت، معنی آن است که: هر کس که همت او و قصارای کار او طلب دنیا باشد، ما از او دریغ نداریم، ما دنیا به او دهیم، او به دنیا مشغول شود، برای قیامت و زاد آن عملی نکند، فردا به قیامت او را ثوابی و جزایی نبود جز آن که در دنیا [به] (۹) او رسیده باشد. و اگر وقتی کاری کند که صورت خیر و حسنه دارد، هم در دنیا عوض مکافات آن بدو دهیم تا فردا او را بر ما حقی نباشد، و نه چنین باشد مؤمن برای ----- (۱). آو، آج، بم، لب، آز: نظام. (۲). اساس: رسید، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۳). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آج، افزوده شد. (۴). همه نسخه بدلها: فان لم. (۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: انزال کرد. (۶-۹). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. (۷). آو، آج، بم، لب، آز: بر. (۸). همه نسخه بدلها، بجز مل او. صفحه ۲۳۸ آن که حسنات او را یکی را ده و یکی را هفتصد (۱) پاداشت می دهیم تا اندکی از آن در دنیا به او رسد و باقی ذخیره باشد برای قیامت، بیانش قول رسول - علیه السلام - که او گفت: (۲) «من احسن فقد وقع اجره علی الله فی عاجل الدنیا و آجل الاخره»، گفت: هر که نیکویی کند، مزد او بر خدای واقع شود در عاجل دنیا و آجل آخرت. مفسران و اهل علم خلاف کردند در آن که مراد به آیت کیست! بعضی گفتند: کافران اند، برای آن که مؤمن طالب دنیا و آخرت باشد، و ارادت آخرت غالب بود او را بر ارادت دنیا، بیان اینکه قوله: أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ - الاية. مجاهد گفت: اصحاب الریاء اند. ماع (۳) الاصبحی گفت: در مدینه شدم مردی را دیدم که خلق بسیار بر او جمع شده بود و او حدیث می کرد از رسول - علیه السلام - و مردم از او می شنیدند، گفتم: اینکه مرد کیست! گفتند: ابو هریره است. من پیش او بنشستم

تا فارغ شد، و مردم برفتند. گفتم: من مردی غریبم، مرا حدیثی گو «۴» از رسول - علیه السلام - که تو از او شنیده باشی و یاد گرفته «۵». گفت: همچنین کنم، حدیثی گویم تو را که از لب و دندان رسول شنیدم در اینکه خانه و جز من «۶» نشنید، چه آن ساعت من با رسول بودم و کسی دیگر نبود. آنگاه گفت: حدیثی حبیبی رسول الله، اینکه بگفت و گریه بر او افتاد و ساعتی بگریست. دگر باره گفت: حدیثی رسول الله، دگر باره گریه بر وی غالب شد. به بار سیم «۷» چون نام رسول برد از هوش برفت و ساعتی همچنان بود، چون با هوش آمد گفت: مرا حدیث کرد که، روز قیامت باشد و خلائق را در زمین قیامت بدارند، حق تعالی خلقان را به حکومت خواند، و خلقان «۸» در زانو افتاده چنان که متحاکمان باشند. اول گروه که ایشان را پیش خدای برند سه کس باشند: مردی که قرآن حفظ ----- (۱). مع، لب: هفصد. (۲). اساس: الاجل، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۳). اساس: مسع، آو، آج، بم، مل، لب، آز: مانع، مع: ماتع، به قیاس با نسخه مع، تصحیح شد. (۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و مع: کن. (۵). همه نسخه بدلها و دانسته. (۶). همه نسخه بدلها، بجز مل کس. [.....]

(۷). آج، بم: سیوم. (۸). همه نسخه بدلها، بجز مل را. صفحه: ۲۳۹ کرده باشد، و مردی که او را در سبیل خدای کشته باشند، و مردی که او را مالی داده باشند «۱» او بذل کرده باشد «۲». صاحب قرآن را گوید: نه من تو را توفیق دادم تا قرآن بیاموختی و یاد گرفتی؟ گوید: بلی، خداوند و مولای من؟ گوید: چه کردی با آن «۳»، چگونه عمل کردی بر آن! [۱۶۸-پ]

گوید: بار خدایا؟ به آن قیام کردم اناء اللیل و اطراف النهار، حق تعالی گوید: بلی؟ کردی و لکن نه برای من کردی، برای آن کردی تا مردمان گویند: فلان قاری است، تو کردی و ایشان گفتند، و مقصود تو حاصل شد، تو را بر من حقی نیست. آنگاه صاحب مال را بیارند، حق تعالی گوید: نه من تو را مال بسیار دادم در دنیا؟ با آن مال چه کردی! گوید: بار خدایا؟ نفقه و صدقه کردم «۴»، حق تعالی گوید: کردی، و لکن برای آن کردی تا مردمان گویند که: فلان جواد است و سخی است، تو کردی و ایشان گفتند، تو را نصیبی نیست پیش من. آنگاه بفرماید تا آن شهید را بیارند، گوید: نه من تو را قوت و شجاعت و جرأت و دلیری دادم؟ چه کردی به آن در دنیا! گوید: بار خدایا؟ در سبیل تو جهاد کردم تا مرا بکشند، گوید: کردی و لکن برای آن کردی تا بگویند که: فلان شجاع است، تو کردی و ایشان گفتند، و تو را بیش از آن «۵» نصیبی نیست، آنگاه بفرماید تا هر سه را به دوزخ برند. آنگاه دست بر زانوی من زد رسول - علیه السلام - و گفت: یا با هریره «۶»؟ ایشان اول کس باشند که خدای تعالی دوزخ به ایشان بتابد. عقبه بن مسلم گفت: این ماتع اینکه حدیث کرد از ابو هریره، آنگاه اینکه آیت بر خواند: مَنْ كَانُ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا، الی قوله: ... وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. آنگاه حق تعالی گفت: آن که او زینت دنیا خواهد. و زینت بر وزن «فعله» باشد، و فعله، هیأت را بود، كَالرَّكْبَةِ وَ الْقَعْدَةِ وَ الْجَلْسَةِ وَ الْمَشْيَةِ، يقال: زانه یزینه زینا، ----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز مل: بوده باشد. (۲). آو، بم، مل، مع آن را. (۳). همه نسخه بدلها و. (۴). همه نسخه بدلها: نفقه کردم و صدقه دادم. (۵). همه نسخه بدلها: پیش من. (۶). همه نسخه بدلها: بجز مل: ابا هریره. صفحه: ۲۴۰ و نقیضه: شانه یشینه سینا. و البخس النقصان، يقال: بخسه حقه اذا نقصه، و هو يتعدى الی مفعولين. آنگاه گفت: أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ، ایشان آنانند که ایشان را در آخرت جز دوزخ نبود. وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا، آنچه کرده باشند «۱» در دنیا محبط بود ایشان را، یعنی واقع بود بر وجهی که بر او هیچ ثواب نباشد از آن جا که علی خلاف ما امر به ایقاع «۲» کرده باشند «۳»، و چون چنین بود وقوعی «۴» ندارد و بر آن استحقاق ثوابی نبود. آنگاه آن را بر توسع جبوط خواند، و اینکه «۵» تفسیر هر لفظی است «۶» در قرآن و اخبار آید که احباط باشد یا آنچه معنی احباط دارد، و آنچه کرده باشند باطل بود از اینکه وجه که گفتیم نه از طریق احباط، که ما بطلان احباط در اینکه مجموع بیان کردیم چند جایگاه - و الله ولی التوفیق.

[اشاره]

أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنَتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ موعده فلا تكف في مريه منه إنه الحق من ربك. ولكن أكثر الناس لا يؤمنون (۱۷) و مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (۱۸) الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَعْبُدُونَ عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (۱۹) أُولَئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ (۲۰) أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۲۱) لَا جَزَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسِرُونَ (۲۲) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۳) مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصْمَىٰ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۲۴) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۲۵) أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ أَلِيمٍ (۲۶) فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَ مَا تَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّئِ الرَّأْيِ وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ (۲۷) قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْنَتِهِ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمْوهَا وَ أَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ (۲۸) وَ يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ مَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَ لَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ (۲۹) وَ يَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَ فَلََا تَذَكَّرُونَ (۳۰) وَ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَ لَا أَعْلَمُ الْغَيْبِ وَ لَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَ لَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۳۱) قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۳۲) قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (۳۳) وَ لَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۳۴) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَىٰ إِجْرَامِي وَ أَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ (۳۵) وَ أَوْحَىٰ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۳۶) وَ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَ وَحِينَا وَ لَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ (۳۷) وَ يَصْنَعِ الْفُلْكَ وَ كَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسَخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسَخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسَخَرُونَ (۳۸) فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ يُجْلَىٰ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ (۳۹) حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَ فَارَ التَّنُورَ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَ أَهْلِكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَ مَنْ آمَنَ وَ مَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ (۴۰) وَ قَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَ مَرَسَاهَا إِنْ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۴۱) وَ هِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَ نَادَىٰ نُوحٌ ابْنَهُ وَ كَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَ لَا تَكُن مَعَ الْكَافِرِينَ (۴۲) قَالَ سَأْوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَ حَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ (۴۳) وَ قِيلَ يَا أَرْضِ ابْلَعِي مَاءَكِ وَ يَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَ غِيضِ الْمَاءِ وَ قَضِي الْأَمْرَ وَ اسْتَوْتِ عَلَى الْجُودِيِّ وَ قِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۴۴) وَ نَادَىٰ نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَ إِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَ أَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ (۴۵) قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعْطِكُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۴۶) قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَ إِلَّا تَغْفِرْ لِي وَ تَرْحَمْنِي أَكُنَ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۴۷) قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَ بَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَ عَلَىٰ أُمَّةٍ مِمَّنْ مَعَكَ وَ أُمَّةٌ مِمَّنْ نَمَتَّهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۴۸) تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَ لَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ (۴۹) [۱۶۹- ر]

[ترجمه]

آن کس که باشد بر حجّتی از خدایش و از پس او می رود گواهی (۷) هم از او و از پیش اینکه کتاب توریت موسی پیش روی و

رحمتی! ایشان ایمان دارند به آن و هر که کافر شود به آن از جماعت، دوزخ وعده گاه او «۸»، مباش در شک، از آن که آن حق است از خدای تو و لکن بیشتر مردمان ایمان ندارند «۹». و کیست ستمکارتر از آن کس که فرو بافد «۱۰» بر خدای دروغی، ایشان را [۱۱] عرض کنند «۱۲» بر ----- (۳-۱). اساس: باشد، به قیاس با نسخه او، تصحیح شد. (۲). آج، لب، آز: ابقاع. (۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: وقوع. (۵). اساس: اینکه هر، به قیاس با نسخه او، و دیگر نسخه بدلها، «هر» زاید می نماید و حذف شد. (۶). همه نسخه بدلها: که. (۷). اساس: گواهم، به قیاس با نسخه او، تصحیح شد. [.....]

(۸). آج، بم، لب: اوست. (۹). آج، بم، مج، لب: ایمان نمی آرند. (۱۰). آج، بم، لب، فرابافد. (۱۱). اساس: ندارد، از آج، افزوده شد. (۱۲). آج، بم، مج: عرضه کنند، آج، لب: عرضه دارند. صفحه: ۲۴۱ خدایشان، و گویند گواهان: اینان آنانند که دروغ گفتند بر خدایشان، لعنت خدای بر ستمکاران باد. آنان که باز دارند از راه خدای و جویند آن را کژی «۱» و ایشان به قیامت کافر باشند. [۱۶۹-پ]

ایشان نبودند عاجز کننده در زمین و نبود ایشان را بیرون از خدای «۲» از دوستانی حمایت کنند گانی مضاعف کنند ایشان را عذاب، نمی توانستند شنیدن و نمی دیدند. ایشان آنانند که زیان کردند خود را «۳» و گم شد از ایشان آن دروغ که می گفتند. هر آینه که ایشان در آخرت زیانکارتر باشند «۴». آنان که بگرویدند و کردار نکو کردند و تواضع کنند «۵» با خدایشان، ایشان اهل بهشت اند، ایشان در آن جا همیشه باشند. مثل دو گروه چون نابینا است و کر و بینا و شنوا، راست باشند ایشان از روی مثل، اندیشه نمی کنید! بفرستادیم ما نوح را به قومش که من شما را ترساننده ام بیان کرده «۶». [۱۷۰-ر]

که مه پرستی «۷» مگر خدای را که من می ترسم بر شما «۸» عذاب روزی دردناک. -----

(۱). آج: کچی، لب: کنجی. (۲). آج، بم، لب: را از فرود خدای. (۳). آج، بم، لب: به تنهای خود. (۴). اساس: باشد، به قیاس با نسخه او، تصحیح شد. (۵). آج، بم، مج، لب: تواضع کردند. (۶). آج، بم، لب: روشن، مج: بیان کن. (۷). مه پرستی / پرستی. (۸). آج، مج، لب از. صفحه: ۲۴۲ گفتند اشراف قوم او آنان که کافرند «۱» از قومش: ما نمی بینیم تو را مگر آدمی مانند ما، و ما نمی بینیم که پسر و شد «۲» تو را مگر آنان که ایشان فرومایگان [ما] «۳» اند به اول رأی، [و] «۴» نمی بینیم شما را بر ما از فزونی، بل می پنداریم شما را دروغزن «۵». گفت ای قوم دیدی اگر من باشم بر حجت «۶» از خدای من، و بدهد «۷» مرا رحمتی از نزدیک او، پوشیده شده است بر شما، الزام کنیم شما را و شما آن را ناخواهنده «۸» باشی. [۱۷۰-پ]

ای قوم نمی خواهم از شما بر آن مالی «۹» نیست مزد من مگر بر خدای، و نیستم من براننده آنان که ایمان آرند «۱۰» که ایشان ببینند [ه] «۱۱» ثواب خدای باشند، و لکن من بینم «۱۲» شما را گروهی نادان. ای قوم که یاری می کند مرا از خدای، اگر برانم ایشان را اندیشه نمی کنی؟ و نمی گویم شما را که نزدیک من است خزانه های «۱۳» خدای، و ندانم -----

(۱). آج، بم، لب: کافر بودند. [.....]

(۲). آج، بم، مل: پیرو شدند. (۳-۴-۱۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه او، افزوده شد. (۵). آج، بم، لب: دروغزنان. (۶). آج، بم، حجتی. (۷). آج، بم، لب: آید. (۸). آج، بم، لب: کاره. (۹). آج، بم، خواسته. (۱۰). آج، بم، لب: آوردند. (۱۲). اساس: خزانه های / خزانه های، آج، بم، مج، لب: خزینها / خزینها. (۱۳). آج، بم، لب: می بینم. صفحه: ۲۴۳ غیب، و نمی گویم که من فریشته ام و نگویم آنان را که حقیر می دارند چشمهای شما، ندهد ایشان را خدای نیکی، خدای دانایتر به آنچه در دلهای ایشان است که من آنکه از جمله بیدادکاران باشم. [۱۷۱-ر]

گفتند، ای نوح؟ با ما جدل کردی و بسیار بکردی جنگ با ما، بیار به ما از آنچه وعده می دهی ما را اگر تو از جمله راستگویانی. گفت خود آرد به شما آن خدای «۱» اگر خواهد، و نیستی شما عاجز کننده «۲». سود ندارد شما را نصیحت من اگر من خواهم که به آن نصیحت کنم شما «۳»، اگر خدای خواهد که نومید کند شما را، او خدای شماسست و با او «۴» برند شما را. یا می گویند فرو

بافت «۵» آن را، بگو اگر فرو بافتم «۶» آن را بر من است «۷» گناه من، و من بیزارم از آنچه گناه می‌کنی شما. وحی کردند به نوح که ایمان نیارند «۸» از قوم تو مگر آنان «۹» که ایمان آوردند «۱۰»، در سختی مباش از آنچه ایشان می‌کنند. [۱۷۱-پ] بکن کشتی به چشم ما و وحی ما و خطاب مکن با من در آنان که ظلم کردند که ایشان را غرق خواهند کرد «۱۱». -----
 (۱). آو، آج، بم، مج، لب: شما به آن خدای. (۲). آج، لب من. (۳). آو، آج، بم، مج را. (۴).
 آو، بم: وا او. [.....]

(۵). آو، آج، بم، لب: فرا بافت. (۶). آو، آج، بم، لب: فرا بافم. (۷). آو، آج، بم: ور من بود. (۸). آو، بم: نیارد. (۹). آو، آج، بم، لب: آن که. (۱۰). آو، آج، بم، لب: ایمان آورد. (۱۱). آو، آج، بم، لب: غرقه خواهند کرد. صفحه: ۲۴۴ و می‌کرد کشتی و هر گه بگذشت «۱» بر او گروهی از قوم او، فسوس داشتند «۲» از او، گفت: اگر فسوس داری «۳» از ما، ما فسوس داریم از شما چنان که فسوس داری «۴». زود بود که بدانی هر که که «۵» آید بدو عذاب «۶»، هلاک کند او را، و حلال شود بر او عذابی ایستاده. تا آنکه که آمد فرمان ما و بر جوشید تنور، گفتیم ما: بر گیر «۷» در آن جا از هر دو جفت دو را و اهلت را الّا آنان که سابق شد بر او «۸» گفتار، و آن که ایمان آورد و ایمان نیارند با او مگر اندک. «۹» و گفت: در نشینی در «۱۰» کشتی به نام خدای راننده و استوار کننده «۱۱» که خدای من آمرزگار و بخشاینده است [۱۷۲-ر]. و آن «۱۲» می‌رفت با ایشان در موجی چون کوهها، و آواز داد نوح پسرش را- و بود در دوری- ای پسرک من؟ در نشین با ما «۱۳» در کشتی و مباش با کافران. گفت باز شوم «۱۴» با کوهی که نگاه -
 ----- (۱). آج، لب: هر گه که بگذشتند. (۲). آو، آج، بم، لب: فسوس می‌داشتند. (۳).
 آو، بم: می‌داری. (۴). آو، بم، لب: شما فسوس می‌داری. (۵). آو، آج، بم، مج، لب: هر که. (۶). آو، آج، بم، لب ایستاده. (۷).
 اساس: بر گیریم، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. [.....]

(۸). آو، بم: برایشان. (۹). اساس: مجریها، به قیاس با متن قرآن مجید، تصحیح شد. (۱۰). آو، آج، بم، لب آن. (۱۱). آو، بم: براننده آن، آج، لب: بر آرنده. (۱۲). آو، آج، بم، لب: کشتی. (۱۳). آو، بم: و اما. (۱۴). آو، آج، بم، لب: پناه دهم. صفحه: ۲۴۵ دارد مرا از آب، گفت باز دارنده نیست امروز از فرمان خدای الّا آن را که او ببخشد و بازداشت میان ایشان موج و بود از جمله غرق شدگان. و گفتند: ای زمین فرو بر آبت را، و ای آسمانها باز گیر و فرو بردند آب و باز گزارند کار، و راست شد بر «۱» کوه جودی، و گفتند هلاک باد گروه بیداد کاران را. [۱۷۲-ر]

آواز داد نوح خدایش را، گفت ای خدای من، پسر من است از اهل من، و وعده تو راست است، و تو حاکمتر حاکمانی. گفت ای نوح او نیست از اهل تو که او را کاری است نه نیک، مخواه از من آنچه نیست تو را به آن دانشی، من پند می‌دهم تو را که باشی از جمله جاهلان؟ گفت: خدای من؟ که من پناه با تو می‌دهم که خواهم از تو آنچه نیست مرا به آن دانشی و الّا نیامرزی مرا و نبخشایی بر من، باشم از جمله زیانکاران. [۱۷۳-ر]

گفتند: ای نوح فرو شو «۲» به سلامت از ما و بر کنها «۳» بر تو و بر جماعتی از آنان که با تو اند و گروهانی «۴» که ما ایشان را ممتّع کنیم پس برسد به ایشان از ما عذابی دردناک. آن از اخبار غیب است، وحی می‌کنیم آن را به تو «۵»، -----
 ----- (۱). آو، بم: ور. (۲). آو، آج، بم، لب: برو. (۳). آو، آج، بم، لب: بر کنهای ما. (۴). آو، آج، لب، گروهان. (۵). آو، آج، لب: بر تو. صفحه: ۲۴۶ تو ندانستی آن را تو و نه قوم تو از پیش اینکه، صبر کن که عاقبت متقیان «۱» راست. قوله [تعالی] «۲»: أْفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتٍ مِنْ رَبِّهِ- الآیة، حق تعالی در اینکه آیت استفهام کرد بر سبیل تقریر، گفت «۳»: أْفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتٍ مِنْ رَبِّهِ، گفت: آن کس که او بر بئیت و حجّت و بیان باشد از خدای تعالی، یعنی رسول- علیه السلام. وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ، و بر پی او می‌رود گواهی هم از او. مفسران خلاف نکردند «۴» در آن که آن کس که بر بئیت، رسول است- علیه السلام- و انّما خلاف در شاهد کردند. عبد الله عباس و علقمه و ابراهیم نخعی و مجاهد و ضحاک و ابو صالح و ابو العالیه و عکرمة گفتند: مراد جبریل است- علیه السلام. بعضی دگر

گفتند [و آن حسن و قتاده‌اند که: مراد زبان رسول است - علیه السلام. بعضی گفتند] «۵»: مراد صورت رسول است و شمایل او، برای آن که هر کس که رسول را دید - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - «۶» گواهی داد که: او رسول خدای است که جاحد و معاند نبود، چه صورت و شمایل او گواهی داد بر نبوت او، و اینکه بر سبیل توسع باشد. حسین بن الفضل گفت: اینکه شاهد، قرآن است و نظم و اعجاز او. و ابن جریج و مجاهد گفتند: فریسته بود که او را نگاه داشتی و تأیید و تسدید «۷» او کردی. بعضی دگر گفتند: مراد رسول است - علیه السلام. و اینکه اقوال اگر چه حوالت است بر مفسران، اقوالی مضطرب و فاسداند «۸» برای آن که مخالف ظاهر است، چه حق تعالی گفت: وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ، گفت: از پی او می‌رود گواهی هم از او. در اینکه معنی سه چیز اعتبار باید کردن، یکی: تلو «۹» و تباعت، و دوم: گواهی «۱۰» [و] «۱۱» شهادت و صحت معنی او، سیم «۱۲»: لفظ منه، و آن که کنایت راجع لا بد با رسول است، و هر قول که ----- (۱). همه نسخه بدلها: پرهیزگاران. (۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه او، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. [.....]

(۳). آج، بم، لب، از عاقبت مر پرهیزگاران را بود. (۴). همه نسخه بدلها، بجز لب: خلاف کردند. (۵-۱۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه او، افزوده شد. (۶). مع: و علی آله و اصحابه و سلم. (۷). لب، مل: تشدید. (۸). آو، بم، مل، مع: ناسدید، آج، لب، از: ناسدید است. (۹). آو، آج، بم، از: یتلو. (۱۰). همه نسخه بدلها: گواهی. (۱۲). آج، بم، مع، لب: سیوم. صفحه: ۲۴۷ ایشان گفتند مناقض ظاهر قرآن است. اما آن که گفت: مراد جبریل است یا فریسته‌ای که او را تأیید کردی، اینکه قول منتقض است بقوله تعالی: مِنْهُ، از او. و جبریل و آن فریسته از او نباشد، چه ایشان قبیلی دیگراند و رسول - علیه السلام - قبیلی دیگر. و اما قول آن کس که گفت: [مراد قرآن است، منتقض باشد به یتلوه و به منه] برای آن که قرآن از رسول نیست و نیز پسر او نباشد، بل رسول - علیه السلام - پسر او باشد «۱». [اما قول آن کس که گفت] «۲»: مراد زبان رسول است، منتقض باشد به یتلوه و شاهد، برای آن که زبان او تبع او نباشد، و نیز گواهی «۳» را نشاید «۴»، که زبان مرد گواه مرد نباشد بر صحت دعوی او. و اما قول آن کس که گفت: مراد رسول است، خارج است از آن که «۵» کلام را معنی بود [چه] «۶» منتقض «۷» است به یتلوه و به شاهد و به منه، به هر سه منتقض است. و اما معتمد آن است که، روایت کرده‌اند به اسانید «۸» مخالف و مؤلف که: مراد به صاحب «بینت»، رسول است - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - و به «شاهد»، امیر المؤمنین علی - علیه السلام. دلیل بر اینکه، آن است که: ظاهر را و معنی را و نظم را با اینکه قول خلل نیست، و با آن اقوال خللها است - چنان که گفتیم. اما اخبار من طریق العائمه: ثعلبی امام اصحاب الحدیث در تفسیر بیارد به اسناد از کلبی از ابو صالح از عبد الله عباس «۹»، گفت: أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ، رسول الله، وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ. هم او آورد به اسناد از حبيب بن يسار از «۱۰» زاذان «۱۱»، گفت: از امیر المؤمنین «۱۲» شنیدم که می‌گفت: وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسْمَةَ - ----- (۱-۲-۶). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه او، افزوده شد. (۳). همه نسخه بدلها، بجز مع: گواهی. (۴). آو، آج، بم، مل، لب: بنشاید. (۵). اساس: دلیل، به قیاس با نسخه او، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۷). اساس: متصل، به قیاس با نسخه او، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. [.....]

(۸). همه نسخه بدلها مختلف. (۹). همه نسخه بدلها که. (۱۰). همه نسخه بدلها: عن. (۱۱). آو، آج، بم، مل: رادان، مع: زاذان، لب، از: راوان. (۱۲). آج، بم، لب، از علی. «۱» «۲» «۳» صفحه: ۲۴۸ الله لو ثبت لی وساده، او قال کسرت فاجلست علیها لحکمت بین اهل التوریت بتوریتهم و اهل الانجیل بانجیلهم، و اهل الزبور بزبورهم، و اهل القرآن بقرآنهم، و الذی [۳۷۱-پ]

فلق الحبة و برأ النسمة ما من رجل من قريش جرت عليه المواسى، الا و انا اعرف له [ايه] تسوقه الى جنة او تقوده الى نار. فقام رجل فقال: ما ايتك يا امير المؤمنين التي نزلت فيك! قال: قال: أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ، گفت: به آن خدای که در زیر زمین دانه شکافد و در رحم صورت نگارد که اگر مخده‌ای دولا «۴» بکنند، یا برگردانند و مرا بر آن جا نشانند، حکم بکنم اهل توریت را به توریت، و اهل انجیل را به انجیل، و اهل زبور را به زبور، و اهل قرآن را به قرآن، به آن خدای که در زیر زمین دانه

شکافد و در رحم صورت نگارد که هیچ مرد نیست از قریش که استره بر سر او برود و الا من دانم در حق او آیتی که او را به بهشت برد یا به دوزخ. مردی برخاست و گفت: آیت تو کدام است یا امیر المؤمنین؟ گفت- علیه السلام: أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ، رسول خدای است «۵» که او بر بینه است، و من آن گواهم که از او ام و پسر و اوام. و در کتاب فصیح الخطب «۶» [بیارد] «۷» به اسناد که: یک روز امیر المؤمنین - علیه السلام - گفت: بر منبر کوفه: سلونی قبل ان تفقدونی فان العلم یفیض بین جنبی فیضا لو وجد مستفضا الا- و انکم لن تسألونی عن فئه باغیه و اخری هادیة الا اخبرتکم بهادیها و باغیها و سائقها و قائدها الی یوم القیامه، گفت: پرسسی مرا از پیش آن که مرا نیابی، که علم از میان پهلوهای من موج می‌زند اگر راه یابد، و الا «۸» مرا نپرسی از هیچ گروهی باغی و دیگری هادی، و الا خبر دهم شما را به هادی ایشان و باغی ایشان و سابق ایشان و قاید ایشان تا به روز قیامت. این الکوا بر پای خاست، گفت: ما ادعی مثله نبی و لا وصی، چنین دعوی هیچ پیغامبر نکرد و هیچ وصی پیغامبر. امیر المؤمنین گفت: -

----- (۱). آج، بم، لب، آز: علیه. (۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه او افزوده شد.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مج: الی النار. (۴). آو، آج، بم، آز: دو تا. (۵). آو، آج، بم، لب، آز: خدا گفت. (۶). آو، آج، بم، مل، آز: فصیح الخطیب. (۷). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه او، افزوده شد. (۸). همه نسخه بدلها: الاو. صفحه: ۲۴۹ [غرض تو علم نیست، تعنت است، گفت: دستور باش تا سؤال کنم! گفت] «۱»: سل تفقها و لا تسأل تعنتا، چیزی که پرسسی بر سبیل تفقه پیرس و بر سبیل تعنت مپرس. و سل عما یعنیک، و چیزی پیرس که تو را به کار آید، گفت: جز چیزی نمی‌پرسم که مرا به کار است «۲»، گفت: پیرس. گفت: اخبرنی ما ... الداریات ذروا! «۳» قال: تلک الریاح. خبر ده مرا از ذاریات، گفت: بادهاست، گفت: ... فالحاملات و قرأ «۴» چیست! گفت: ابر است، گفت: ... فالحاریات یسرا «۵» [چست!] «۶» گفت: کشتیهاست، گفت: فالمقسمات امرأ «۷» که اند! گفت: فریشتگان اند. گفت: خبر ده مرا از بیت المعمور، گفت: خانه‌ای است در آسمان هر روز هفتاد هزار فریشته در او شوند که تا قیامت نوبت به اولینان نرسد. گفت: مرا خبر ده از ذو القرنین تا پیغامبر بود یا پادشاه! گفت: نه پیغامبر بود نه پادشاه، و لکن بنده صالح بود، خدای را دوست داشت و خدای او را «۸»، و برای خدای خلقان را نصیحت کرد. گفت: خبر ده مرا از قرنهای او تا زر بود یا سیم! گفت: نه زر بود نه سیم، و لکن او بیامد و قومش را با خدای خواند، بر یک جانب سرش بزدند برفت، دگر باره باز آمد و قوم را دعوت کرد، بر دگر جانبش بزدند، و در میان شما مانده‌ای هست او را. گفت: مرا خبر ده تا اینکه آیت در حق که انزل «۹» کرده بود که گفت: أَلَمْ تَرِ إِلَى الَّذِينَ يَدُلُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا ... «۱۰»، گفت: هما الافجران من قریش بنو امیة و بنو المغیره، گفت: آن دو قبیله فاسقاند از قریش یکی بنو امیة و دیگر بنو المغیره. گفت: خبر ده مرا من قوله تعالی: قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا «۱۱»، گفت: اهل حروراء اند «۱۲»، یعنی خارجیان. ----- (۶-۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه او، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. [.....]

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: به کار آید. (۳). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۱. (۴). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۲. (۵). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۳. (۷). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۴. (۸). همه نسخه بدلها دوست داشت. (۹). آو، آج، بم، آز: انزال. (۱۰). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۸. (۱۱). سوره کهف (۱۸) آیه ۱۰۳. (۱۲). آو، آج، بم، آز: حروفند، مل: جبرویزید، مج: حروراند. صفحه: ۲۵۰ گفت: خبر ده مرا از مجزه، قال: «۱» اشراج «السما و منها» هبط الماء المنهمر. گفت: خبر ده مرا از قوس «۳» قرح، گفت: قرح مگو که آن نام دیو است، و قل قوس الله و هی امان من الغرق، گفت: آن را قوس قرح مگو که قرح نام دیو است، قوس خدای گو آن را، و آن امان است از غرق. گفت: مرا خبر ده از انمحاق قمر، اینکه آیت [بر خواند] «۴»: وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً «۵». قال: اخبرنی عن اصحاب رسول الله، مرا خبر ده از اصحاب رسول. گفت: از کدام اصحاب خبر دهم تو را! گفت: از عبد الله مسعود. گفت: قرء القرآن ثم وقف عنده، قرآن بخواند و بنزدیک قرآن باستاد «۶». گفت: اخبرنی عن ابی ذر، گفت: خبر ده مرا از ابو ذر، گفت: عالم شحیح علی علمه، عالمی بود بخیل بر علم خود، یعنی علم جز به اهل نیاموختی. گفت «۷»:

خبر ده مرا [۱۷۴-ر]

از سلمان، گفت: ادرك علم الاوّل و الاخر و هو بحر لا ينزح و من لك ببقمان الحكيم و هو منّا اهل البيت، گفت: سلمان علم اوّل و آخر دریافت، و او دریایی است که بنه رسد «۸» و که ضمان کند تو را به لقمان حکیم، یعنی او مثل لقمان حکیم است، و او از ماست اهل البيت. گفت: مرا خبر ده از حذیفه بن الیمان، گفت: «۹» کان عرّافا بالمنافقين و سأل رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ - عن المعضلات و ان سألتموه وجدتموه بها خبيرا، گفت: منافقان را نیک شناخت و رسول را پرسید از مشکلات، و اگر بررسی او را به آن عالم یابی. گفت: مرا خبر ده از عمّار یاسر، گفت: خالط الاسلام لحمه و دمه و هو محرّم علی النار، گفت: ایمان با گوشت و خون او آمیخته شده است، و او حرام است بر ----- (۱). مل: ابراح. (۲). آو، آج، بم، لب، آز: السّماء منها. (۳). آج، آز و. (۴). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. [.....]

(۵). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۲، همه نسخه بدلها، بجز مج الایه. (۶). مل، مج: بايستاد. (۷). آو هذا. (۸). بنه رسد/ بنرسد. (۹). آج، لب، آز: خبيرا بها. صفحه: ۲۵۱ دوزخ، كيف ما زال الحقّ زال معه، هر کجا حق یافتی «۱» او را با حق رفتی. گفت: اخبرنی عن نفسك، مرا از خود خبر ده، گفت: قال الله تعالى: فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ... «۲»، خدای تعالی گفت: خویشتن را تزکیه مکنی، و لکن هم او گفت: وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ «۳»، به نعمت خدای حدیث کن «۴»، کنت اوّل داخل و آخر خارج و کنت اذا سألت اعطيت و اذا سکت-ابتديت و بين جوانحي علم جم، گفت: اوّل داخل من بودمی و آخر خارج من بودمی، و چون بخواستمی بدادندی، و چون نخواستیم ابتدا کردندی، و میان پهلوهای من علمی بسیار هست. گفت: از قرآن در حق تو چه آمد! گفت: در سورت هود نمی خوانی: أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ، آن که بر بیئت بود از خدای تعالی رسول بود، و من آن گواهم که از اویم و در پی اویم. ابن الكوا گفت: وَ حَقِّكَ لَا- اتَّبَعْتُ احدا بعدك، به حق تو که از پی «۵» کس نروم مگر از پی تو، و اخبار در اینکه معنی بسیار است من طریق الخاصّة و العامّة. و من قبله، و از پیش او، ضمیر راجع است [با رسول- علیه السلام] «۶» و هو «من»، فی قوله: أَفَمَنْ كَانَ كِتَابَ مُوسَى، یعنی توریت. إماماً وَ رَحْمَةً، پیشرو و مقتدای و رحمت، و نصب او بر حال بود، و عامل در او یکی باشد از اینکه دو، اما آنچه در ظرف «۷» مقدّر است فی قوله: وَ مِنْ قَبْلِهِ، برای آن که لابد در [او] «۸» مقدّری باشد من قوله: ثبت او حصل، ای ثبت او حصل کتاب موسی من قبله اماما «۹»، یا آنچه شاهد بر او دلیل می کند، برای آن که تقدیر چنین که: و يشهد «۱۰» مِنْ قَبْلِهِ كِتَابَ مُوسَى إِمَاماً وَ رَحْمَةً، و در کلام محذوفی هست، و التقدیر: أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ - ----- (۱). همه نسخه بدلها: رفتی. (۲). سوره نجم (۵۳) آیه ۳۲. (۳). سوره ضحی (۹۳)

آیه ۱۱. (۴). مل: حدیث کند. (۵). همه نسخه بدلها: پس. (۶-۸). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. (۷). اساس: طریق، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۹). آج، لب، آز رحمة. (۱۰). آو: اشهد. [.....]

صفحه: ۲۵۲ کمن لا بینة له و لا شاهد، و مثله قوله: أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَائِمًا يُحَدِّثُ الآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ... «۱»، کمن لیس کذلک، و ایشان مانند اینکه حذف کنند لدلالة الكلام عليه، الا ترى الى قول الشاعر: و اقسام لوشئی اتانی رسوله سواک و لکن لم نجد عنک مدفعا و التقدير: لدفعت و لکن لم نجد لك مدفعا، و انشد الفراء: فما ادري اذا يمت «۲» و جها ارید الخیر ایهما یلینی أ الخیر الذی انا ابتغیه ام الشّرّ الذی هو یبتغینی و تقدیر آن است که: ارید الخیر و احترز من الشّرّ، اینکه بیفکند برای آن که ایهما بر هر دو «۳» دلیل کرد، و تمام الشرح فی البيت الثانی. أولئکک یؤمنون به، ایشان به آن ایمان دارند. و من یکفر به من الأحزاب، و آن که کافر شود به او از جمله احزاب. «من»، تبیین راست، و مراد به احزاب، کفاراند. فراء گفت: کل کافر حزب، و احزاب عبارت است از کفار. فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ، وعده گاه او دوزخ است، و ایشان را برای آن احزاب خواندند «۴» که تحزّبوا علی عداوة رسول الله، ای اجتمعوا. سعید جبر روایت کند از ابو موسی الاشعری که او گفت: از رسول- علیه السلام- شنیدم که می گفت: هیچ جهود و ترسا نباشد که نام من شنود و به من ایمان نیارد، و الا جای او دوزخ بود. من با خویشتن اندیشه کردم [گفتم رسول- علیه السلام-

اینکه از قرآن گوید، طلب باید کردن تا کجاست، اندیشه کردم تا [۵] «اینکه آیت «۶» یاد آمد که: وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالْتَأَرْ مَوْعِدُهُ، گفت: صدق الله و صدق رسوله. آنگه رسول را گفت: فلا- تک فی مرية، نگر؟ در شک نباشی که اینکه حق است از خدای تو، خطاب با رسول است و مراد امت. و روا بود که رسول- علیه السلام- داخل بود تحت مراد بر آن تفسیر که گفتم که: واجب [۱۷۴-پ]

نکند که نهی آنرا کنند که او تعاطی آن قول [۷] می کند، و لکن بیشتر مردمان ایمان نیارند و باور ندارند. -----
 (۱). سوره زمر (۳۹) آیه ۹. (۲). آو، مل: تمت. (۳). همه نسخه بدلها: بر او. (۴). آو، آج، بم، لب، آز: خوانند. (۵). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه مل، افزوده شد. (۶). همه نسخه بدلها: آیت. (۷). همه نسخه بدلها: فعل. صفحه: ۲۵۳
 آنگه گفت: وَمَنْ أَظْلَمُ، کیست ظالمتر و بیدادگرتر از آن کس که او بر خدای دروغ فرو بافد [۱] از آنان که او را زن گفتند و فرزند گفتند، و ظلم و دروغ و قبیح بر او حوالت کردند ایشان ظالمتر همه جهان اند بر خویشان، و معنی ظلم ایشان بر خویشان بر هر سه معنی ظلم حمل توان کردن، یکی: چون جلب مضرت ایشان می کند [۲] به خود ظالم نفس خود باشند. دگر، چون نقصان و تفویت ثواب ایشان می کند از خود ظالم نفس خود باشد [۳]، یعنی باخس حظ خود از خیر. و ظلم، در لغت نقصان بود. دگر آن که: وضع اینکه حوالات [۴] نه به جای خود کرده اند، پس واضع اند چیز [۵] را نه در جای خود، و اینکه را بر توسیع، اهل لغت ظلم می خوانند. أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ، ایشان را بر خدای عرض کنند. وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ، و گویند گواهان، یعنی فریشتگان حفظه و کتبه که: اینان آنان اند که بر خدای دروغ نهادند. آنگه گفت: أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ، لعنت خدای بر ظالمان باد؟ روا بود که اینکه از کلام فریشتگان بود، و اولیتر آن که از کلام خدای بود، لقوله: الا، که «الا» استفتاح کلام باشد. آنگه وصف کرد ایشان را گفت: الَّذِينَ يَصِيدُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ، آنان که منع کنند مردمان را از راه خدای به اغراء و اغواء و دعوت باضلال و کفر. وَيَعُوذُونَ عَوَجًا، و طلب کژی آن کنند تا آن را کژ کنند و ایشان به قیامت ایمان ندارند. آنگه گفت: أُولَئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ، ایشان در زمین خدای [را] [۶] عاجز نتوانند کردن و از خدای نتوانند [گریختن] [۷] و از او فایت نباشند، بل در قبضه قدرت اویند و در تحت بند [۸] قهر اویند که هر گه که خواهند بگیرد ایشان را. وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ، و نباشد ایشان را از فرود خدای از دوستانی و حمایت کنندگانی که تولای کار ایشان کنند، و من اول ابتدای غایت راست برای آن که تعلق دارد به «اولیاء»، چنان که شاعر گوید: نئی لكل امرء من جاره جار ----- (۱). آو، آج، بم، لب، آز: فرابافد. (۲). آو، بم، مل، مج: می کنند. (۳). همه نسخه بدلها: باشند. (۴). آو، آج، بم، لب، آز: حوالت. (۵). آج، مل، لب، آز: چیزی. (۶-۷). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. (۸). چاپ مرحوم شعرانی: تخته بند. [.....]

صفحه: ۲۵۴ ای، جار اجیره و احمیه من جار [۱] السوء، یعنی: من الشرّ الوارد من جهته، و من دوم صله است مؤکد نفی. يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَضَاعِفَ بَكُنْدٍ [۲] ایشان را عذاب. در او دو قول گفتند، یکی: به حسب تضاعیف گناه، چنان که ایشان گناه مضاعف می کنند، ایشان را عذاب مضاعف می کنند، و قولی دگر آن که: هر گه که ضعفی برود ضعفی دگر به دنبال او بود [۳]، و مراد به ضعف بر اینکه قول مقدر باشد، و قوله: مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ، یعنی بر ایشان گران می آید شنیدن و دیدن حق، چنان که یکی از ما گوید: فلان [لا] [۴] يستطيع ان ينظر الی، یعنی یشق علیه، فلان در من نمی تواند نگریدن، یعنی گران و دشخوار می آید بر او، [و] [۵] مراد به نفی استطاعت، [نه] [۶] نفی قدرت است، چه اگر چنین بودی و ایشان را قدرت نبودی تکلیفشان نکو نبود. و فراء گفت، معنی آن است که: يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ فَمَا [۷] سمعوا و ما كانوا ابصروا، عذاب بر ایشان مضاعف کنند به آنچه توانستند که بشنوند و ببینند، نشنیدند و ندیدند. و «با» بیفگندند [۸] چنان که بیفگندند فی قولهم: جزیه بما عمل و ما عمل [۹]، و قال تعالی: لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ [۱۰]، و قال: ... وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ [۱۱]، و آیت در معنی جاری مجرای آن بود که گفت: ... وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ [۱۲]، و «ما»، در اینکه وجه [۱۳] موصوله باشد و در

وجه اول نافیهِ. و سَمِعَ، ادراک صوت باشد به آنچه حی به آن سمیع بود، و ابصار، ادراک مرئی باشد به آنچه حی به آن مبصر بود. **أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ**، گفت: اینان آنان‌اند که «۱۴» خویشتن زیان کرده‌اند، یعنی چیزی کرده‌اند که مستحق عقاب شده‌اند و هلاک به خویشتن ----- (۱). اساس: جاره، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۲).

اساس: بکند، به قیاس با نسخه آو و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۳). آو، آج، بم، مج، لب، آز: آن برود. (۴-۵-۶). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. (۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: فیما. (۸). اساس: بیفگندند، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۹). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی: ما عمل ای بما عمل. (۱۰). سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۷. (۱۱). سوره نحل (۱۶) آیه ۹۷. (۱۲). سوره بقره (۲) آیه ۱۰. (۱۳). آج، بم، لب، آز: صورت. (۱۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج به. صفحه : ۲۵۵ آورده‌اند، و چون ایشان را در دنیا به منزلت بازرگان بنهاد، آنچه خیر ایشان بود به مثبت ربح بنهاد، و تن و جان ایشان به جای سرمایه. چون کاری کردند که تن و جان به هلاک دادند، گفت: جان [را] «۱» زیان کردند که سرمایه است. وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ [۱۷۵-ر]، و گم شد از ایشان آن دروغ که می‌گفتند. در او دو قول گفتند، یکی آن که: [اینکه] «۲» منفعت که ایشان را در دروغ بودی فایت شد، چنان که در دنیا به دروغ منتفع بودندی که در قیامت نباشد، و قولی دگر آن که: مراد به آنچه افترا کردند بتان‌اند، یعنی گم شوند «۳» از ایشان آن بتان که ایشان را به دروغ خدای می‌خواندند. قوله: لا جرم، زجاج گفت: «لا» نفی است، آن را که ایشان ظن بردند که ایشان را سود خواهد داشتن از شفاعت اصنام. آنگه گفت: جرم ای کسب ذلك الفعل لهم الخسران. و بعضی دگر نحویان گفتند: معنی لا جرم، لا بد و لا محاله «۴» باشد، و گفته‌اند: معنی لا جرم حقا باشد. و اصل جرم، قطع و کسب [بود] «۵»، من قول الشاعر: و لقد طعنت ابا عيينة طعنة جرمت فزاره بعدها ان يغضبوا «۶» ای کسبت «۷» الطعنة لهم الغضب، و قيل قطعتم الى الغضب و ادتهم اليه لا- جرم، ای لا- کسب لهم فعلهم الخير. أَنَّهُمْ فِي الآخِرَةِ هُمُ الآخَسِرُونَ، یعنی لا جرم ایشان در قیامت زیان کارتر باشند از دیگران، و «هم»، روا بود که فصل بود و روا باشد که مبتدای دوم باشد. إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، گفت: آنان که ایمان آرند و عمل صالح کنند، وَأَخْبَتُوا «۸»، ای خشعوا و خضعوا، و خشوع و خضوع [و] «۹» تواضع کنند «۱۰» ----- (۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه-مل، افزوده شد. (۲). اساس:

ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. [.....]

(۳). آو، آج، بم، لب، آز: شدند. (۴). آج، آز: لا محال. (۵). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه مل، افزوده شد. (۶). آو، آج، بم، لب، آز: تغضبوا. (۷). اساس: کسب، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۸). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج الی ربهم. (۹). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. (۱۰). آو، وا، آج، بم، لب، آز: با، مج: را. صفحه : ۲۵۶ خدای- عز و جل- و قيل: معناه استقاموا لربهم من الخبت، و هو الارض المطمئن- المستوی «۱». و گفته‌اند: اخبات، استقامت باشد، و گفته‌اند: انابت باشد، با خدای گریزند، اینکه قول عبد الله عیاس است. مجاهد گفت: اطمأنوا الیه، با خدای ساکن شوند و آرام ایشان به ذکر خدای باشد. قتاده گفت: خشعوا الی ربهم، مذلت و خواری نمایند خدای را. **أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ**، ایشان اهل بهشت‌اند و ایشان آن جا همیشه باشند. آنگه گفت: **مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ**، مثل اینکه دو گروه یعنی کافر و مسلمان، چون مثل [دو کس است] «۲»: یکی نابینا و یکی بینا، و یکی شنوا و یکی ناشنوا، راست باشد «۳» با یکدیگر؟ صورت، استفهام است و مراد تقریر و جحد، یعنی راست نباشد «۴»، یعنی مؤمن و کافر در حسن حال و سوء حال با بینا «۵» و نابینا مانند، کافر از روی مثل چون کور و کر است، و مؤمن چون بینا و شنوا، که اینکه را حاسه باشد که به آن منتفع باشد، و آن دیگر حاسه ندارد. و مثل، قولی باشد سایر که در وی تشبیه بود حال اول را به حال دویم «۶»، و امثال به صورت خود باید که باشد، چنان که تحسبها حمقاء و هی باخس، و نگفت هی باخسه، و اگر اینکه مثل در حق مردی گویی، همچنین باید گفتن، و كذلك قولهم: لو ذات سوار لطمنتی اگر بر مذکر «۷» رانی اینکه مثل، هم اینکه «۸» لفظ باید گفتن. و عمی و صمم «۹»، عبارت باشد از فساد حاسه بصر و حاسه سمع، و بنزدیک ما معنی نیست، و اشعری گفت: دو «۱۰» معنی

است از قبیل ادراک. آنگه بر سبیل تشبیه «۱۱» و تذکیر و تقریر و ملامت گفت: أَفَلَا تَذَكَّرُونَ، خود هیچ اندیشه نکنی؟ -----
 (۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها و چاپ شعرانی به صیغه مذکر. (۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. (۳). همه نسخه بدلها: باشند. (۴). همه نسخه بدلها: نباشند. (۵). آو: واینا. (۶). همه نسخه بدلها: دوم. [.....]

(۷). همه نسخه بدلها: مذکری. (۸). همه نسخه بدلها: به اینکه. (۹). آز: صم. (۱۰). مل: در او. (۱۱). همه نسخه بدلها: تنبیه. صفحه: ۲۵۷
 آنگه آغاز قصه نوح کرد، گفت: وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا، «او»، عطف است و «لام»، تأکید، و «قد»، تحقیق، گفت: بدرستی که ما بفرستادیم نوح را به قومش. إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ: نافع و ابن عامر و عاصم و حمزه خواند [ند] «۱»: «أَنِّي» به کسر همزه بر حذف قول، چنان که دگر جایها بیان کردیم که عرب قول بسیار حذف کنند و التقدیر فقال «۲»: لهم: إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ، گفت ایشان را که: من شما را ترسانندهام بیان کننده، و باقی قراء به فتح همزه خواندند علی تقدیر أَرْسَلْنَا نُوحًا بَأْنِي «۳» لکم، و در اینکه عدول باشد از مغایه با خبر از خویشستن، و اگر کلام بر وجه خود راندی گفتی: انه لکم نذیر مبین، و مانند اینکه بسیار است، قال الله تعالی: وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ...، ثم قال: فَخَذَّهَا بِقُوَّةٍ... «۴»، زجاج گفت: بر اینکه قراءت تقدیر آن باشد که: أَرْسَلْنَا نُوحًا بِالْأَنْذَارِ، برای آن که «ان»، مع اسمها و خبرها در تأویل مصدر باشد، الا تری الی قوله: بلغنی ان زیدا منطلق، المعنی بلغنی الانطلاق. و «مبین»، شاید تا ظاهر بود و شاید تا مظهر «۵» بود، برای آن که «ابان»، هم لازم است و هم متعدی، معنی لازم آن باشد که: من پیغامبری ام آشکارا غیر مدفوع و لا خاف، و معنی متعدی آن باشد که من بیان کنندهام، و اینکه قول بهتر است. أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ، «ان»، تعلق دارد به قوله: نَذِيرٌ مُّبِينٌ [۱۷۵-پ]

شاید که به نذیر تعلق دارد، و معنی آن بود که: من انذار می کنم شما را و تحذیر از آن که خدای را پرستی «۶»، و روا بود که به «مبین» «۷» تعلق دارد، و معنی آن بود که: من بیان می کنم شما را تا پرستی جز خدای را، و روا بود که تعلق دارد به أَرْسَلْنَا، یعنی ارسالنا نوحا الی قومه بان لا تعبدوا الا الله، ما نوح را به اینکه فرستادیم که تقریر توحید کند، و گوید: جز خدای را پرستی. آنگه بر سبیل شفقت گفت: من می ترسم بر شما عذاب روزی مولم به درد آورنده، یعنی روز قیامت چون شما فرمان -----
 (۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه او، افزوده شد. (۲). آو، آج، بم، لب، آز: یقال. (۳). مج: بان. (۴). سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۵. (۵). آو، آج، بم، آز: مضمهر. (۶). اساس: پرستی، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۷). اساس: تمیر، به قیاس با نسخه مل، تصحیح شد. صفحه: ۲۵۸ خدای را مخالفت می کنی جای آن است که در حق شما خایف باشند از عذاب آخرت. و «الیم»، به جز، صفت یوم است برای آن که عذاب در او واقع بود، و نصب روا باشد در عربیت جز که هیچ مقری نخوانده است. فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ، حق تعالی در اینکه آیت حکایت قوم نوح کرد که: مَلَأَ و اشراف ایشان چه گفتند، [گفتند] «۱»: ما تو را نمی بینیم الا آدمی همچون ما، و ایشان را مستبدع «۲» می آمد که آدمی پیغامبر باشد، گفتند: از روی خلقت تو را بر خود مزیتی نمی بینیم، و اینان که اتباع تواند ما ایشان را نمی بینیم الا ارذل ما، جمع [ارذل و هی جمع رذل «۳»، فهو اذا جمع الجمع، و رذل «۴» قیل: خسیس و حقیر باشد و روا باشد که جمع جمع باشد، بر وجهی دگر «۵»: رذل [و ارذل] «۶» و ارذل، ککلب و اکلب و اکالب. و رؤیت هر دو جای به معنی علم باشد. بادی الرأی، ابو عمیر «۷» و نصیر به همز خواندند، و باقی قراء بی همز. آن که به همز خواند من البدء باشد و هو الابتداء، یعنی اول الرأی، معنی آن که: ما به اول رأی که می بینیم و اندیشه می کنیم چنین می بینیم [و می دانیم. و آن که بی همز خواند من بدی اذا ظهر باشد، ما به ظاهر رأی تو را چنین می بینیم] «۸»، نصب او بر حال است و عامل در او اتبعک. ابو علی الفارسی گفت و زجاج گفت «۹»: معنی آن است که [آنان که] «۱۰» تو را متابعت کرده اند به ظاهر رأی کرده اند یا «۱۱» به اول رأی کرده اند نه رأی سدید، بل «۱۲» رأی بی اندیشه. بر اینکه قول، حال باشد از متابعت او، و گفته اند: حال است از نریک، ای ما نریک اول الرأی. و ما نری لکم علینا من فضل، و ما شما را بر خویشستن فضلی و افزونی نمی بینیم، بل شما

را دروغزن می‌پنداریم. قال یا قوم، نوح - علیه السّلام - قوم را جواب داد و گفت: أ رأیتم، نبینی شما که اگر من از خدای خود بر حیّتی و بینتی و بصیرتی باشم و خدای مرا رحمتی داده باشد ----- (۱-۵-۶-۸).
اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. (۲). آو، آج، بم، لب، آز: مبتدع. [.....]

(۳). آج، لب: رذال. (۴). آج، لب: الجمع رذل و ارذل و راذول. (۷). همه نسخه بدلها: ابو عمرو. (۹). آو، آج، بم، لب، آز: ابو علی الفارسی و زجاج گفتند. (۱۰). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. (۱۱). معج: تا. (۱۲). اساس: بلی، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. صفحه: ۲۵۹ از نزدیک او و آن نبوت است و لکن آن بر شما پوشیده باشد. حمزه و کسائی و حفص خواندند: فعَمیت، به ضمّ العین و تشدید المیم علی ما لم یسمّ فاعله، و معنی آن که: بر شما بیوشانیده‌اند من التعمیه، یقال: عمی الرّجل، نایبنا شد مرد، و اعمیته انا و عمیته. و تشدید برای مبالغت باشد. باقی قراء، به تخفیف خوانند من العمی، نظیره قوله: فعَمیت علیهم الأنباء» (۱). أ نلزمکموها، ما الزام کنیم شما را از مضطر و ملجا گردانیم شما را به آن به جبر و اکراه! بر آن داریم شما را و شما آن را کاره [باشی] (۲). «واو» حال راست یعنی که اینکه روا نباشد و تکلیف از اینکه منع کند، اینکه وجهی است در معنی اینکه لفظ. و وجهی دیگر آن بود که، معنی آن است که: ممکن باشد که ما شما را الزام کنیم، ما «۳» توانیم کردن بر سبیل اضطرار به معرفت، [بر] «۴» بیشتر از بیان و استدلال و ایضاح نباشد، فاما معرفت ضروری اما «۵» بر آن قادر نباشیم، آن کار خداست - جلّ جلاله - و بر هر دو وجه معنی استفهام تقریر و جحد باشد. و در اینکه فعل سه ضمیر است: ضمیر متکلم، و ضمیر مخاطب، و ضمیر غایب «۶». و حق تعالی، بترتیب فرمود نهادن، ابتدا به ضمیر متکلم کرد و آنگه به ضمیر مخاطب و آنگه به ضمیر غایب، و مثله قوله «۷»: الزمتکه و لا یقال الزمتهوک، و ضمیر متصل توان گفتن منفصل نشاید، یقال: ضربتک، و لا یقال: ضربت ایاک. و قراء روا می‌دارد: انلزمکموها، به جزم «میم»، نحو: عضد و کبد، و بصریان روا ندارند نقل حرکت در جای اعراب، و ائما در امثال اینکه روا دارند در شعر، که امرؤ القیس گفت «۸»: فالیوم اشرب غیر مستحب ائما من الله و لا واغل و کقول الآخر: و ناع یخبرنا «۹» بمهلك سید تقطع من وجد علیه الانامل ----- (۱). سوره قصص (۲۸) آیه ۶۶. (۲-۴). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. (۳). مل: تا، آو، آج، بم، لب، آز: یا. (۵). اساس: اما، به قیاس با نسخه آو و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۶). آج، لب، آز: مغایب. (۷). آو، آج، بم، لب، آز: قولهم. (۸). معج شعر. [.....]

(۹). اساس: نحرنا، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. صفحه: ۲۶۰ و یا قوم لا أسئلكم علیه مالا، اینکه حکایت قول نوح است - علیه السّلام - که او گفت با قوم بر سبیل ترغیب ایشان «۱» در ایمان و تقریب [ایشان به آن: ای قوم من؟ بر اینکه ادای رسالت و دعوت شما به] «۲» ایمان از شما مالی طمع ندارم و اجرتی و مزدی نمی‌خواهم، مزد من [۱۷۶-ر]

و ثواب من جز بر خدای نیست. و ما أنا بطارد الدین - آمتوا، سبب اینکه گفتن آن بود که، کافران گفتند: ما را استنکاف باشد از آن که ما به تو ایمان آریم تا ما را برابر اینکه ارادل بیايد نشستن، ما را اینکه برگ نباشد، اینکه او باش را از پیش خود بران تا ما به تو ایمان آریم. او گفت: من بنه رانم «۳» آنان را که به من ایمان آورده‌اند برای وعده‌ای که شما می‌دهی که باشد وفا کنی و باشد که نکنی، چنان که کفار قریش با رسول ما - علیه السّلام - گفتند، تا خدای تعالی آیت فرستاد: و لا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداة و العشى «۴» - الاية إنهم ملاقوا ربهم، ایشان را با خدای ملاقات خواهد بودن و در جوار رحمت او خواهند بودن، او را بنشاید راندن، لکن من شما را سخت جاهل می‌بینم و اینکه هر چه می‌کنی به جهل [می‌کنی] «۵» و می‌گویی. و یا قوم من ینصرنی من الله، هم نوح - علیه السّلام - می‌گوید به تأکید کلام اول گفت: مرا از خدای تعالی که نصرت کند و با پناه گیرد، اگر ایشان را برانم، اینکه اندیشه نکنی! یقال: نصرته من فلان اذا منعه منه و «۶» اجرته علیه. آنگه گفت: و لا أقول لكم عندي خزائن الله، گفت: من نمی‌گویم که خزاین خدای تعالی بنزدیک من است، و اینکه برای آن گفت که ایشان او را به درویشی و قلت ذات الید طعنه زدند، گفت: من دعوی توانگری نمی‌کنم و نیز نمی‌گویم که من غیب دانم، و اینکه برای آن گفتند که چون [او] «۷» خبر دادی از بعضی غایبات به

اعلام خدای تعالی، گفتندی: تو دعوی غیب می‌کنی و فلان چیز ما را خبر ده و فلان احوال ما را بگویی. و لا أقولُ إني مَلَكٌ و من نمی‌گویم که من فریشته‌ام، ----- (۱). آو: ایشا/ایشان. (۷-۵-۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. (۳). بنه رانم/ بنرانم، مج: پنداشتم. (۴). سوره انعام (۶) آیه ۵۲. (۶). مل: و لا. صفحه: ۲۶۱ و سبب آن بود که ایشان اعتقاد کرده بودند که پیغامبر باید تا فریشته باشد، گفتند: چون دعوی نبوت می‌کنی، دعوی فریشته [ای] کرده باشی، او گفت: من اینکه نمی‌گویم، و نیز نمی‌گویم که آنان را که چشم شما ایشان را حقیر می‌دارد، و ایشان [۲] در چشم شما نمی‌آیند از قوم من که ایمان آورده‌اند، نگویم که خدای ایشان را چیزی نخواهد دادن برای آن که من درون ایشان و باطن ایشان ندانم، خدای عالمتر است به آنچه در دل ایشان است، اگر ایمان و نیت خیر در دل دارند، ایشان را خیر و ثواب دهد، و اگر کفر و معصیت در دل دارند، به حسب آنچه مستحق باشند با ایشان کار کند. إني إذا لَمِن الظالمين، چه اگر من چنین کنم، از جمله ظالمان و ستمکاران باشم. ایشان به جواب در آمدند و گفتند: ای نوح؟ با ما جنگ و جدال آغاز کردی و از حد و اندازه بردی جدل با ما. و اصل جدل و اشتقاق او من الجدالهُ باشد، و هی الارض، يقال: جادلته فجدلته، ای صارعته فصرعته علی الجدالهُ ما به تو ایمان نخواهیم آوردن، آنچه ما را وعده می‌دهی از عذاب بیار اگر چنان که راست می‌گویی. نوح- علیه السلام- جواب می‌دهد «۳» که: آن به دست من نیست، إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ، آن، به فرمان خداست، بیارد هر گه که خواهد و شما نتوانی دفع آن کردن و در زمین عاصی شدن «۴» و خدای را عاجز کردن و غالب شدن. آنکه گفت: وَ لَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي، نصیحت من شما را سود ندارد چون من خواهم که شما را نصیحت کنم، اگر خدای خواهد که شما را غلوی کند. اگر گویند: نه ظاهر اینکه آیت دلیل می‌کند بر آن که نصیحت پیغامبر سود ندارد آن را که خدای تعالی غوایت او خواهد- و اینکه به خلاف مذهب شماست- جواب گوئیم: در اینکه آیت اهل توحید و عدل را چند جواب است: یکی آن که: اؤلا- در ظاهر «۵» آیت نیست که خدای تعالی غوایت کرده است یا خواسته، در آیت بیش از اینکه نیست اگر خدای غوایت کند یا خواهد نصح پیغامبر سود -----

----- (۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو افزوده شد. (۲). آو، ایشا/ایشان. (۳). همه نسخه بدلها: جواب داد. (۴). همه نسخه بدلها: عاصی باز ایستادن. (۵). آج، لب، آز: آن که از. صفحه: ۲۶۲ ندارد، و ما نیز همچنین گوئیم، جز آن است که، خدای تعالی خود اینکه نخواهد از آن جا که منافی حکمت است و قبیح است، و قبیح جاهل کند یا محتاج، و اینکه از آن «اگر» هاست که در مثل گویند: نکشند «۱» برست، و به اینکه، قطع ماده [سؤال] «۲» باشد. جواب دیگر آن است که: مراد به غوایت در آیت، خبیث است و حرمان ثواب، و بیان قول شاعر که گفت: فَمَنْ يَلْقَ خَيْرًا يَحْمَدُ النَّاسَ أَمْرَهُ وَمَنْ يَغْوُلَا يَعْذَمُ عَلَى الْغِيِّ لَا يَمَا وَ غَوَايَتِ فِي الْقُرْآنِ بِه معنی عقاب آمد فی قوله: ... فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا «۳»، ای عقابا، [۱۷۶-پ]

و معنی آیت آن بود که، خدای- تبارک و تعالی- گفت: اگر خدای خواهد که شما را عقوبت کند به کفرتان، شما را سود ندارد نصیحت هیچ پیغامبر به اصرار شما بر کفر، الا که توبه کنی و ایمان آری. و جواب سیم «۴» از اینکه آن است که: خدای تعالی جزای غی را به غی بر خواند، چنان که گفت: وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا... «۵»، و معنی آن باشد که: نصح ناصح سود ندارد، اگر خدای خواهد تا شما را عقاب کند به جزای اغوا و اضلال شما خلق را. و جواب چهارم از او آن است که: در قوم نوح جماعتی بودند که جبر می‌گفتند و اعتقاد ایشان اینکه بود که، کفر ایشان به مشیت و اراده خدای است، خدای تعالی از نوح اینکه باز گفت که نوح ایشان را گفت بر سیل انکار که: اگر «۶» بر اینکه جمله که شما گفتی که کفر کافر به فعل خدای است یا به خواست او، پس نصیحت من شما را هیچ سودی ندارد، یعنی به خلاف اینکه است. جواب پنجم از او آن است که، حسن بصری گفت: معنی آیت آن است که، نصیحت من شما را سود ندارد عند آن که خدای تعالی هلاک شما خواهد، برای آن که ایمان عند نزول عذاب نافع نباشد و توبه مقبول نبود، برای آن که بنده ملجأ باشد ----- (۱). آو، آج، بم، مج: بکشند، چاپ شعرانی: اگر بکشند. (۳). سوره مریم (۱۹) آیه ۵۹. (۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. [.....]

(۵). سوره شوری (۴۲) آیه ۴۰. (۴). آج، مج، لب: سیوم، آز: سؤم. (۶). همه نسخه بدلها، بجز مل کار. صفحه: ۲۶۳ به توبه و ایمان، و نسخ، اخلاص العمل من الفساد باشد، و نقیض او غش باشد، و درزی را از آن جا ناصح گویند که او دریده دوز بود «۱» و به اصلاح آرد. و اصل غی، خبیث [باشد] «۲» - چنان که گفتیم. [و در ضدّ رشد استعمال کنند و در جای عذاب و عقوبت به کار دارند، چنان که گفتیم] «۳»، یقال: غوی الرّجل یغوی اذا جهل «۴» و خاب ایضا، و غوی الفصیل «۵» یغوی اذا اتّخم من شرب اللّبن. هُوَ رُبُّکُمْ وَ اِلَیْهِ تُرْجَعُونَ، چه او خداوند و پروردگار شماست و مرجع و مال شما با اوست. اَمْ یَقُولُونَ افْتَرَاهُ، خلاف کردند در آن که اینکه گویندگان چه «۶» بودند و اینکه مفتری کیست! عبد الله عبّاس گفت: قوم نوح بودند که گفتند: او اینکه که می گوید، نوعی دروغ و افتراست. مقاتل گفت: قریش گفتند، رسول ما را که او اینکه قرآن فرو می بافد از خویشتن. آنکه گفت: جواب ده و بگوی که اگر اینکه افترا من می کنم و اینکه نه کلام خدای است گناه اینکه و بزه اینکه بر من است، و من بیزارم از آنان که جرم کنند، و اصل جرم کسب باشد، یقال: اجرم الرّجل اذا اذنب و جرم ایضا معناه کسب الذّنب، قال الثّمری: طرید عشیرتی و رهین ذنبی «۷» بما جرمت یدی و جنی لسانی آنکه حق تعالی گفت: از قبل من «۸» بر نوح وحی کردند که طمع بردار از ایمان اینان که بیش از اینکه که ایمان آوردند نخواهند آوردن. فَلَا تَبْتَئِسْ، در بؤس و سختی و رنج مباش به آنچه ایشان می کنند، و هو الافتعال من البؤس، و البؤس الشّدّة، و كذلك البأس، و منه قوله: ... بِعَذَابٍ بَیِّنٍ «۹»، ای شدید. چون نوح - علیه السّلام - از ایمان ایشان آیس شد، بر ایشان دعا کرد: ... رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَی الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا «۱۰» الایات. ----- (۱).

آو، آج، بم، لب، آز: بدوزد. (۳-۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۴). آو، بم: عمل. (۵). اساس: العصل، به قیاس با نسخه مل، تصحیح شد. (۶). همه نسخه بدلها: که. (۷). همه نسخه بدلها: ذنبی. (۸). آو، آج، بم، لب، آز برمن. (۹). سوره اعراف (۷) آیه ۱۶۵. (۱۰). سوره نوح (۷۱) آیه ۲۶. صفحه: ۲۶۴ آنکه حق تعالی گفت: تو ساز کشتی کن، وَ اصْنَعِ الْفُلْکَ بِأَعْيُنِنَا وَ وَحِّینَا، بکن کشتی، و فعل «۱» و صنع و عمل نظایراند، و محترف را صنّاع گویند، و صنّاع «۲» و صنعت حرفت باشد که به آن کسب کنند. و فلک جمع است و واحد نیز، و گفتند: جمع است و واحد فلک، کاسد و اسد، و عرب و عرب، و عجم و عجم، سمّیت بذلک لاستدارتها، و منه: فلکة «۳» المغزل. بِأَعْيُنِنَا، به چشمهای ما، یعنی به دیدار ما و چنان که ما بینیم «۴»، و بر سبیل مبالغت اعین گفت به مثبت چیزی که آن به چشمها بینند. وَ وَحِّینَا، و به فرمان «۵» ما. وَ لَا تُخَاطِبْنِی فِی الدِّینِ ظَلْمًا، و با من هیچ سخن مگو در باب اینکه کافران که ایشان را غرق خواهند کردن. آنکه حکایت آن باز کرد که او کشتی می کرد و آن قوم که آن می دیدند و بر او می گذشتند سخریت می کردند. وَ یَصْنَعُ الْفُلْکَ، حکایت حال است، او کشتی می کرد و هر گه که قومی بر او بگذشتند [ی] «۶»، از او فسوس داشتندی و استهزاء کردند. عبد الله عبّاس گفت: نوح - علیه السّلام - کشتی به دو سال بکرد و طول کشتی سیصد گز بود، و عرضش پنجاه گز، و بالا سی گز در هوا، و از چوب ساج بود، و سه طبقه داشت. در طبقه زیرین سباع و وحوش و هوام بود، و در طبقه میانین دواب و انعام و بهایم بود، و در طبقه بالاین «۷» نوح بود - علیه السّلام - و قومی که با او بودند، و چیزی که ایشان را به کار بود [۱۷۷-ر]

از طعام و شراب. رسول - علیه السّلام - گفت: نوح در میان قوم هزار سال کم پنجاه سال مقام کرد، و قوم را با خدای خواند «۸»، به آخر کار خدای تعالی فرمود: تا درختی بکاشت «۹» و آن درخت بزرگ شد و سطر گشت، حق تعالی فرمود او را تا آن ببرید، و از او کشتی می ساخت، و ایشان بر او می گذشتند و می گفتند: نوح خانه‌ای می سازد برای زمستان تا سردش نباشد، و یکی می گفت: ----- (۱). اساس: وقع، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۲). آو:

صنایع. [.....]

(۳). لب، آز: فلک. (۴). همه نسخه بدلها، بجز مج: می بینیم. (۵). همه نسخه بدلها و اشارت. (۶). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. (۷). آز، لب: بالایی، آج، بم: بالایی. (۸). اساس: خوانند، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۹). همه نسخه بدلها،

بجز مج: بکشت. صفحه: ۲۶۵ نهانخانه‌ای می‌سازد، و یکی می‌گفت: انبار خانه‌ای می‌سازد، و می‌گفتند: تا بدانی که اینکه مرد دیوانه است، کشتی می‌سازد بر زمین ساده، اینکه جا دریای نیست، کشتی بر زمین خشک چگونه خواهد رفتن؟ از اینکه معنی چیزها می‌گفتند، فهذا معنی قوله: كَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَيْخِرُوا مِنْهُ، یکی می‌گفت: ای نوح؟ پس «۱» آن که دعوی نبوت می‌کردی، درود گری بیرون آمدی. رمانی گفت: سخریت، اظهار خلاف باطن باشد به قولی یا به فعلی که متضمن باشد استضعاف عقل را، و تسخیر، تذلیل «۲» باشد. حق تعالی نوح را گفت: بگو اگر شما امروز از ما افسوس «۳» می‌داری، ما از شما افسوس «۴» داریم، چنان که شما افسوس می‌داری و بدانی چون به شما رسد «۵». مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ، «من»، در او موصوله است، به معنی الَّذِي، آن را که عذاب به او آید و به او رسد، هلاک بکند او را. و گفتند: به معنی «ای» است، و تقدیر آن است که: فسوف تعلمون اینتا یأتیه عذاب یخزیه «۶». بدانی که از ما و شما که باشد که عذاب به او رسد و او را هلاک کند، [و قوله] «۷»: يُخْزِيهِ، در «۸» جای صفت عذاب است و محلّ او رفع است. راوی خبر گوید: چون طوفان پدید آمد و آب عالم بگرفت، مردم سر با کوهها نهادند تا آب به بالای کوهها بر رفت. زنی بود و کودکی داشت، و آن کودک را سخت دوست داشتی و بر او مهربان بود. آن کودک را بربر گرفت «۹» و بر کوه رفت. چون آب بر سینه او برسید، کودک را بر سر نهاد. چون آب بنزدیک سر او رسید، کودک را برداشت، آب در آمد و هر دو را ببرد. رسول - علیه السلام - گفت: اگر خدای تعالی بر کسی از ایشان رحمت خواستی کردن، بر آن کودک رحمت کردی. ----- (۱). همه نسخه بدلها از. (۲). اساس: تذلیلی، به قیاس با نسخه آو تصحیح شد. (۳-۴). آو، آج، بم، آز: فسوس. (۵). آج: رسید. (۶). اساس: عبارت فوق را از «من» در او موصوله است ... تا یخزیه، تکرار کرده است که به قرینه با نسخه آو، حذف شد. (۷). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. (۸). آج، بم، لب، آز دین. [.....]

(۹). آو، آج، بم، مل، لب، آز: برگرفت. صفحه: ۲۶۶ علی بن زید بن جذعان روایت کرد عن یوسف بن مهران عن ابن عباس «۱» که: یک روز حواریان گفتند عیسی را - علیه السلام: ما را کسی بایستی که سفینه نوح دیده بودی تا حکایت آن با ما بگفتی. عیسی - علیه السلام - ایشان را ببرد به پشت‌ای خاک. آنگه کفی از آن خاک برگرفت و گفت: دانی تا اینکه خاک چیست! گفتند: خدای و رسولش عالمتر [اند] «۲». گفت: اینکه کعب «۳» حام بن نوح است، آنگه عصا بران خاک زد و گفت: قم باذن الله، برخیز به فرمان خدای. مردی از آن جا برخاست و خاک از سر می‌فشانند. و سر او سپید بود. عیسی - علیه السلام - او را گفت: تو نه جوان بودی چون بمردی! گفت: بلی، و لکن چون آواز تو به گوش من آمد که گفتم: قم باذن الله «۴»، گمان بردم که قیامت است، از هول و فزع روز قیامت پیر گشتم، و ذلک قوله: ... يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا «۵». گفت: مرا حدیث سفینه نوح بگو، گفت: طولش هزار و دو بیست گز بود، و عرضش ششصد گز بود، و سه طبقه «۶». در یک طبقه طیور بودند، و در یک طبقه آدمیان بودند. چون سرگین چهار پای بسیار شد و مردم را از آن رنج می‌بود، خدای تعالی او را فرمود تا دنبال پیل برپیخت «۷»، خدای تعالی خوگ از او پدید کرد. یک جفت در حال بگردیدند و همه پلیدها بخوردند. و چون موش مردم را رنج می‌داد، خدای تعالی گفت: بینی شیر بمال. او بمالید، گربه از او بیرون آمد و آهنگ موش کرد. عیسی - علیه السلام - او را گفت: نوح چگونه دانست که شهرها جمله «۸» خراب شده است! گفت: کلاغ را بفرستاد تا برود و خبری بیارد. او برفت و به مرداری مشغول شد «۹»، دیر بماند. کبوتر را بفرستاد، او برفت و بگشت و باز آمد و بر پای و منقار او اثر گل بود، او را دعا کرد به الف، برای آن مألوف است و با مردمان -----

(۱). اساس از عبد الله، به قیاس با نسخه آو: «عن عبد الله عیّاس»، لفظ «از عبد الله» در اساس زاید می‌نماید، لذا حذف شد. (۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه مل، افزوده شد. (۳). آو، آج، بم، آز، لب: گور. (۴). آج، بم، مج، لب، آز بر خیز به فرمان خدای. (۵). سوره مزمل (۷۳) آیه ۱۷. (۶). همه نسخه بدلها داشت. (۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: بر پیچید. (۸). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: همه. (۹). آج، بم، لب، آز و. صفحه: ۲۶۷ الف می‌دارد، و کلاغ را دعای بد کرد تا از

مردم نافر شد، برای اینکه مأوای او در خراب باشد و با مردم الف ندارد» (۱). حواریان عیسی را گفتند: بگو تا با ما بیاید و با شهر آید و برای ما حدیث می‌کند. عیسی - علیه السلام - گفت: چگونه آید با شما آن کس [۱۷۷-پ] که او را در زمین روزی نیست؟ آنکه گفت: عد باذن الله، به فرمان خدای همچنان شو که بودی، هم [چنان] «۲» خاک شد. محمد بن اسحق روایت کرد از ابو عمیر «۳» اللیثی که: نوح - علیه السلام - پیامدی قوم را دعوت کردی، گلوی او بگرفتندی و بیفشردندی تا بیفتادی بی هوش، و نفسش منقطع شدی، چون با هوش آمدی گفتی: اللهم اغفر لقومی فانهم لا یعلمون، بار خدایا پیامرز اینان را که نمی‌دانند، تا کار سخت شد و مدت دراز گشت «۴» و بلیت عظیم شد و قرن از پس قرن می‌آمدند «۵» و هر قرنی که از پس «۶» آمد بتر بود، تا مرد «۷» پیر پیامدی و «۸» دست کودک طفل گرفته و او را بیاوردی و نوح را به او نمودی [و] «۹» گفتی: یا پسر؟ اینکه مرد را بینی، مردی دیوانه است و جادو «۱۰». اگر من مرده باشم و اینکه تو را دعوت کند، نگر تا اجابت نکنی؟ تا کار به اینکه جا رسید، او شکایت کرد با خدای تعالی، فی قوله: قال رَبِّ اِنِّی دَعَوْتُ قَوْمِی لَیلاً وَ نَهَاراً «۱۱» - الایه، خدای تعالی گفت: وَ اصْنَعِ الْفُلْکَ بِاَعْيُنِنَا وَ وَحِّینَا، نوح - علیه السلام - اسباب آن پیش گرفت از چوب و آهن و رسن و قیر، و ایشان بر او افسوس «۱۲» می‌کردند و خدای تعالی سه سال پیایی رحمهای زنان عقیم کرد تا هیچ زن نزاد. و جبریل - علیه السلام - پیامد و نوح را پیاموخت که، کشتی چگونه کن «۱۳»، گفت: به قیر بیندای بیرون و درون، چون کرده بود گفت: در او شو و بنشین، و آن آنکه بود که فرمان خدای آمد به بیرون آمدن آب از تنور. فی قوله: ----- (۱). آو، آج، بم، آز، لب: الف نگیرد. (۹- (۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۳). همه نسخه بدلها، بجز مج، آز: ابو عمرو، مج، آز: ابو عمر. (۴). آج، بم، لب، آز: دراز کشید. [.....]

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: می‌آمد. (۶). آج، بم، لب، آز می. (۷). مل: مردی. (۸). آج، بم، لب، آز: تا مرد را که پسر پیامدی. (۱۰). مل، مج: جادوست، آو، آج، بم، لب، آز: جادوگر. (۱۱). سوره نوح (۷۱) آیه ۵. (۱۲). آو، مج: فسوس. (۱۳). همه نسخه بدلها: چگونه کند. صفحه: ۲۶۸ فلما «۱» جاء امرنا و فار التنور «۲»، گفت: چون آمد فرمان ما و بر جوشید تنور، یعنی آب از او بر آمد. بعضی گفتند: از روی زمین آب پدید آمد، و عرب روی زمین را تنور خوانند، اینکه قول عبد الله عباس است و عکرمه و زهری و ابن عیینه. و روایت کرده‌اند از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، که او گفت: فَارَ التَّنُورُ، ای طلع الفجر، یعنی صبح بر آمد، و تنور، گفت: عبارت است از صبح، کانه تفعول «۳» من النور «۴». حسن بصری و دگر مفسران گفتند: مراد تنور است که به او نان پزند، گفتند: آن تنور حوا بود - علیها سلام - و از سنگ بود و به میراث به نوح رسیده بود، خدای تعالی او را گفت: هر گه که بینی که آب از اینکه تنور بر جوشد، تو و قومت در کشتی نشین «۵». آب «۶» از تنور بر آمد، زن نوح بدید. او را خبر داد، اینکه روایت مجاهد است. در جای او خلاف کردند، مجاهد گفت: در سواد کوفه بود، و سدی گفت: شعبی بر اینکه سوگند خورد و گفت: نوح - علیه السلام - کشتی در مسجد کوفه کرد، تنور «۷» که آب از او بر آمد، بر دست راست بود از جانب در کنده «۸»، و حق تعالی بر آمدن آب از تنور بعلامت «۹» کرده بود نوح را - علیه السلام - بر هلاک قومش. مقاتل گفت: تنور آدم بود و به شام بود به جایی که آن را «عین ورده» گویند. عبد الله عباس گفت: اینکه تنور به زمین هند بود. قُلْنَا اِحْمِلْ فِيهَا، خدای تعالی در اینکه آیت حکایت کرد آن «۱۰» امر که کرد نوح را - علیه السلام - به آن که از هر حیوانی جفتی با خود در کشتی نشانند، گفت، ما گفتیم نوح را که: برگیر در اینکه کشتی از هر جفتی دو، هر آن نری و ماده‌ای که ایشان را از یکدیگر بنگرند «۱۱»، ایشان را زوجین خوانند، و زوجین دو باشد برای آن که هر یکی از آن جفت صاحبش بود، و هر یکی را از نر و ماده زوج گویند - بی «ها» ی تأنیث - یقول العرب: عندی زوجا حمام، و علی التشبیه ----- (۱). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، متن قرآن مجید: حَتَّى اِذَا. (۲). نیز: سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۲۷. (۳). آج، بم، آز: يفعلون. (۴). آو، آج، بم، لب، آز: التَّنُور. (۵). آج، بم، مل، لب، آز: نشینید. (۶). آج، بم، لب، آز: چون آب. [.....]

(۷). همه نسخه بدلها بجز مج: تنوری. (۸). آو، آج، بم، لب، آز: کنده بود. (۹). همه نسخه بدلها، بجز مل، و مج: علامت. (۱۰). آج، بم، لب، آز: به آن. (۱۱). آو، بم: بنگزیرد. صفحه: ۲۶۹ زوجا خف، و زوجا نعل، و زوجا قید. و زن را نیز زوج گویند، برای آن که جمع زوجه زوجات باشد، و قال [اللّه تعالی: عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا] (۱)، و هی جمع زوج، و قال اللّه [۲] تعالی: أَمْسِكَ عَلَيْكَ زَوْجَكَ (۳)، و قال: وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا (۴)، و نیز ماده را زوجه گویند، و بصریان برآند که: «ها» نباید، و الزّوج، الصّنف (۵) ایضا قال اللّه تعالی: سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا (۶)، و قال الاعشى: و كلّ زوج من الدّیاج یلبسه ابو قدامه محبّو بذاکک معا و حفص خواند: من کُلُّ به تنوین، ای من کلّ حیوان و من کلّ (۷) جنس. زَوْجِینِ اثْنِینِ، مفعول «احمل» باشد، و اثنین تأکید او. و بر اینکه قراءت، «یا» [فی قوله: زَوْجِینِ اثْنِینِ] (۸) علامت نصب بود، و بر قراءت عامه قراء علامت جزّ، [اعنی فی زوجین، و امّا اثنین نصب بود بر مفعول به] (۹). وَأَهْلَکَ، عطف است علی قوله: زَوْجِینِ اثْنِینِ، ای و احمل اهلک ایضا، و نیز اهل خود را یعنی اهل دین خود را [۱۷۸-ر]

برگیر و متّصلانی که هستند. إِلَّا مِنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ استثنا کرد بعضی را از او (۱۰)، اگر چه بظاهر اهل بودند، به معنی نااهل بودند و آن زن او بود واعله و پسرش بود کنعان. وَ مِنْ آمَنَ، محلّ «من» هم نصب است عطفاً علی ما تقدّم، یعنی و احمل ایضا مِنْ آمَنَ، و هر کس را که ایمان آورده است بگیر. آنکه حق تعالی گفت: وَ مَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ، و با او جز اندکی ایمان نیآورده بودند. و در عددشان خلاف کردند، قتاده و حکم و ابن جریج و محمّد بن کعب القرظی گفتند: در سفینه الّا نوح نبود و زنی مؤمنه که داشت و سه پسر: و آن سام و حام و یافث بودند، و سه زن از آن اینکه پسران، اینکه جمله هشت کس بودند. و اعمش -----

(۱-۸). سوره تحریم (۶۶) آیه ۵. (۹-۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۳). سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۷. (۴). سوره نساء (۴) آیه ۱. (۵). اساس: الضعف، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۶). سوره یس (۳۶) آیه ۳۶. (۷). اساس: کان به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۱۰). همه نسخه بدلها که. صفحه: ۲۷۰ گفت: هفت کس بودند: نوح بود و سه پسر او، و سه زن از آن ایشان. و گفتند، نوح پسران را گفت: در کشتی خلوت مکنی، حام مخالفت کرد و با زن قربت (۱) کرد، نوح دعا کرد گفت: اللّهم غیر نطفه، بار خدایا نطفه یش (۲) بگردان. خدای تعالی نطفه او را در رحم اهلش سیاه کرد، فرزند که آمد از او سیاه بود (۳). و از نسل او همه سیاهان بودند، از اینکه جا حام را ابو السّودان گویند، پدر سیاهان. محمّد بن اسحاق گفت: ده کس بودند جز زنان: نوح بود، و اینکه سه پسر، و شش مرد دیگر از آنان که به او ایمان داشتند، امّت همان بودند. مقاتل گفت: امّت نوح هفتاد و دو کس بودند، و سه پسر او و زنان ایشان جمله هفتاد و هشت بودند بی نوح (۴)، نیمه‌ای (۵) زنان و نیمه‌ای (۶) مردان. عبد اللّه عبّاس گفت: هشتاد کس بودند، یکی از ایشان جرهم بود. مقاتل گفت: نوح- علیه السلام- تن آدم با خویشان در کشتی برد، صیانه له عن الغرق. و آن را حایلی کرد بین الرّجال و النّساء، و چون آب پدید آمد جمله حیوان زمین سر (۷) به نوح نهادند- علیه السلام- که: ما را با خود بگیر، نوح- علیه السلام- گفت، مرا فرموده‌اند که: از هر جنسی دو را در کشتی بر (۸) که جفت باشند، چه جای بیش از اینکه ندارم، و حق تعالی اینکه برای آن کرد تا حیوانات را نسل بریده نشود. عبد اللّه عبّاس گفت: اوّل چیز (۹) که نوح در کشتی برد، مورچه خرد بود، و آخر چیزی خر بود. چون خر خواست که در کشتی شود (۱۰)، ابلیس در دنبال او آویخت، چندان که خواست که برود نتوانست. و نوح می گفت: در رو، و چون چند بار بگفت، نوح گفت- علی زعمهم فی هذه الرّوایة: ادخل و ان کان الشّیطان معک، از سر ضجارت خر در کشتی رفت و ابلیس با او. چون نوح نگاه کرد، ابلیس را دید گفت: تو به دستوری که آمدی در اینکه جا! گفت: به دستوری تو. گفت: کی! گفت: نه ----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: مقاربت. [.....]

(۲). همه نسخه بدلها: نطفه‌اش. (۳). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: فرزندان که از او آمدند سیاه بودند. (۴). همه نسخه بدلها: که نوح ایشان را در آن سفینه برد. (۵-۶). مج: نیمی، آو، آج، بم، لب، آز: نیمه. (۷). آو، بم، روی. (۸). همه نسخه بدلها: برم. (۹).

همه نسخه بدلها، بجز آو، بم: چیز. (۱۰). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: رود. صفحه: ۲۷۱ خر را گفتی: ادخل و ان كان الشيطان معك؟ من با خر بودم آن ساعت، به آن آواز در کشتی آمدم. گفت بیرون رو یا عدو الله، ای دشمن خدای!؟ جزع کرد و زاری و گفت: مرا بیرون مکن. نوح- علیه السلام- او را بر پشت کشتی کرد. و در تفسیر مالک بن سلیمان می‌آید که: مار و گزدم» (۲) بیامدند، نوح را گفتند: ما را در کشتی بر. گفت: نبرم که شما جهت مضرتی. گفتند: ما را در کشتی بر که ما با تو عهد کنیم که گزند نکنیم آن را که نام تو برد» (۳). نوح به اینکه شرط ایشان را در کشتی نشاند، اکنون هر کس که از مار و گزدم» (۴) ترسد، بخواند: «سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ، إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ، إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ» (۵). هیچ مار و گزدم» (۶) او را گزند نکند. و قال اركبوا فيها، حق تعالی از نوح حکایت کرد که او گفت آنان را که با او بودند و به پناه او آمدند، و او ایشان را در کشتی می‌نشاند، گفت ایشان را» (۷): در اینکه کشتی نشینی، بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرَاهَا وَ مُرْسَاهَا، به نام خدای است راندن و استادن اینکه کشتی، اگر برود به نام او رود، و اگر بایستد به نام او بایستد. و حمزه و کسائی خواندند: مَجْرَاهَا وَ مُرْسَاهَا، به فتح «میم» از مجری، و ضم «میم» دوم، و اینکه هم مصدر باشد، چنان که مفعول، يقال: ذهب مذهبا و دخل مدخلا و ضرب مضربا، قال [الشاعر]» (۸): تجاوزت احراسا عليها و معشرا علی حراسا لو یسرون مقتلی ای قتلی، و مفعول در مزید به» (۹) ثلاثی، به معنی مصدر قیاسی مطرد است. و ابو رجاء [۱۷۸-پ]

العطاردی در شاذ خواند: بسم الله مجریها و مرسیها، علی الفاعل من اجری و ارسی تا صفت نام خدای باشد، به نام خدایی که برانده» (۱۰) و بدارنده اینکه کشتی است. و این محیص خواند هم در شاذ: مَجْرَاهَا» (۱۱) بِسْمِ اللّٰهِ اجْرَاهَا» (۴) و ارساوها، به نام خدای است راندن و بداشتن آن. ابو علی الفارسی گفت: روا بود که بِسْمِ اللّٰهِ، در محل حال باشد من اركبوا، او فیها، و التقدير: اركبوا» (۵) متبرکین بسم الله فی حالتی الاجراء» (۶) و الارساء. و برای آن گفت: اركبوا فیها که در او دو معنی حاصل است، یکی: علو و ارتفاع، کرکوب الفرس، و فی، برای آن گفت که در او قعری هست که فی لایق باشد در ظرفیت آن. [و]» (۷) «با» فی بسم الله، متعلق باشد به یکی از چند چیز: اما اركبوا، و اما متبرکین بسم الله، چنان که گفتیم و اما مَجْرَاهَا وَ مُرْسَاهَا، و بر اینکه قول باز پسین» (۸) محل او رفع باشد بر خبر ابتداء. و مفسران گفتند و اهل اخبار که: چون خدای تعالی اینکه بگفت، نوح- علیه السلام- اینکه نام را به کشتیان کرد، هر گه که خواست که کشتی برود گفت: بِسْمِ اللّٰهِ برفت و چون خواست که بایستد، گفت: بِسْمِ اللّٰهِ باستاد. و مجری، اجرا [باشد]» (۹) فی قول لید: و عمرت حینا قبل مجری داحس لو كان للنفس اللجوج خلود و، رسا یرسوا، اذا ثبت، قال عنتره: فصبرت» (۱۰) نفسا عند ذلك حره ترسوا اذا نفس الجبان تطاع و مرسا رسا باشد، اعنی مصدر، قال الله تعالی: یسئلونک عن الساعة ایزان مُرْسَاهَا» (۱۱). «إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ» که خدای من آمرزنده و بخشاینده است. وَ هِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ، حق تعالی آن کشتی ایشان را می‌برد ----- (۱). اساس: ائما، با توجه به نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۲). آج، لب، آز: بر مصدر. (۳). همه نسخه بدلها: اما. (۴). آج، لب، آز: اجراها، آو، بم، مل، مج: اجراءها. (۵). همه نسخه بدلها: فیها. (۶). آج، لب، آز: الارساء. (۷-۹). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. (۸). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: آخرین. (۱۰). اساس: فصرت، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۱۱). سوره انفال (۷) آیه ۱۸۷. [.....]

صفحه: ۲۷۳ [در]» (۱) «موجی فی موج، اراد فی امواج، لفظ واحد گفت و مراد جمع، برای آن که جنس خواست، نبینی که تشبیه کرد آن را به جبال- به کوهها، بر جمع و باید تا مشبه با مشبه [به]» (۲) ماند. و موج، آبی عظیم متراکم باشد، و بیشتر عند باد سخت بود. حق تعالی وصف و شدت آن حال کرد و رفتن کشتی در آن امواج، هر موجی چند کوهی. و نادى نُوحِ ابْنَه، و ندا کرد نوح پسرش را، و آواز داد او را، و كان فی معزل، و گفتند» (۳): نام اینکه پسر کنعان بود، و گفتند: یام بود و دور بود از او و با او در کشتی نبود» (۴). یا بنی، ای پسرک من؟ تصغیر ابن باشد. عاصم خواند: یا بنی: به فتح «یا» و باقی قراء خواندند: به کسر «یا». ابو علی گفت: در بنی سه «یا» هست» (۵): «یا» ی اصلی» (۶) لام الفعل است، «یا» ی منقلبه از «واو» که لام الفعل است، و «یا» ی

تصغیر و «یا» ی اضافه و اختیار کسر است، برای آن که چون «یا» ی اضافه بیفکند کسره رها کند تا دلیل «یا» باشد، چنان که: یا عباد (۷)، و فهو المهتد (۸)، چنان که چون «الف» بیفکنند، فتحه رها کردند تا دلیل حذف «الف» باشد، فی نحو قول الشاعر: فلسنت بمدرك ما فات عتی بلهف و لا بلیت و لا لو آئی اراد: یا لهفا، و قال: یا لهف نفسي كان جدّه خالد- الیبت. گفت: ای پسرک من؟ با ما در اینکه کشتی نشین و با کافران مباش. قال سیّآوی إلى جبل یعصم منی من الماء، گفت: من با کوهی گریزم تا مرا از آب نگاهدارد. و عصمت [، حفظ باشد و منع، معصوم و محفوظ از مکروه، و در دین، عصمت] [۹] لطفی [۱۰] باشد که مکلف عند آن امتناع کند از معاصی، و معصوم ممنوع ----- (۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو،

افزوده شد. (۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آج، افزوده شد. (۳). اساس: گفت، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۴). اساس: بود، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۵). اساس: گفتست، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۶). همه نسخه بدلها که. (۷). آج، لب، آز: عبادی. (۸). اساس: و فهو المهتدی، به قیاس با نسخه مل، تصحیح شد، آو، آج، بم، لب، آز: و هذا المهتد. (۹). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۱۰). اساس: لفظی، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. صفحه: ۲۷۴ باشد به لطف «۱» از قیاس نه بر وجه حیلولت. نوح جواب داد و گفت: لا- عاصم الیوم من امر الله، امروز عاصم مانع «۲» نیست از فرمان خدای. إلاً من رحم. در او چند قول گفتند، یکی آن که: استثنای منقطع است، و معنی آن است که: لا عاصم الیوم من امر الله إلاً من رحم [به معنی لکن من رحمه] «۳» الله فله من الله عاصم. و وجهی دیگر آن که: لا عاصم الیوم من امر الله، عاصم به معنی معصوم است، چنان که: ... عیشیه راضیه «۴»، ای مرضیه، التقدير: لا معصوم الیوم من امر الله الا من رحمه الله، بر اینکه قول، استثنای متصل باشد. قولی دگر آن است که: لا عاصم الیوم من امر الله إلاً من رحمتنا بنجاتنا، یعنی لا عاصم الیوم من امر الله إلاً الله الذی رحمتنا «۵» و نجاننا من العرق، ایشان در [اینکه] «۶» مناظره [۱۷۹- ر]

بودند که موج بر آمد و میان ایشان حایل شد و پسر غرق گشت «۷». اگر گویند: چگونه گفت نوح پسرش را که، با ما در کشتی آی با آن که خدای تعالی او را نهی کرد که کافران را در کشتی برد! گوئیم: از اینکه دو جواب است، یکی آن که: اینکه، به شرط ایمان گفت، گفت: ایمان آر و در کشتی آی تا نجات یابی. جواب دوم آن که: او منافق بود، به ظاهر ایمان گفتی با نوح، او گمان برد که او مؤمن است. اگر گویند: پسر نوح چگونه ملجأ نشد «۸» به ایمان [با آن] «۹» احوال هایل که می دید! جواب آن است که گوئیم: پسر نوح به آن حال نرسیده بود که ملجأ شود، و ملجأ آن کس شود که او را علم «۱۰» ضروری حاصل شود، به آن که اگر خواهد که آن فعل کند منع کنند او را، یا مضرتی عظیم به او رسد از هلاک و تلف، و اما نفعی عظیم عاجل، چنان که [کسی را] «۱۱» گویند: نعم بگوی [در جایی] «۱۲» که تو را زیان ندارد و ملک همه دنیا بستان، و پسر نوح ندانست «۱۳» آن ساعت که هلاک خواهد شدن، ----- (۱). مل: لفظ. (۲). اساس: نافع، به قیاس با نسخه آو،

تصحیح شد. (۱۱-۶-۳). سوره حاقه (۶۹) آیه ۲۱. (۴). آو، آج، بم، لب، آز: شد. [.....]

(۵). اساس: یرحمتنا، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۷). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه مل، افزوده شد. (۸). اساس: باشد، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۹-۱۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. (۱۰). آو، بم: عاصم. (۱۳). آو، بم: بدانست. صفحه: ۲۷۵ تبینی که می گوید: سیّآوی إلى جبل یعصم منی من الماء، او مید نجات می داشت و روا می داشت که آن از جمله عجایب جهان است، پس از اینکه وجه ملجأ نشد. آنکه چون مدت بر آمد- و گفتند: چهل روز بود- و گفتند: چهل روز از آسمان آب می آمد و در هوا معلق می استاد، و چهل شبان روز آب از زمین می بر آمد آنکه: ... فالتقی الماء علی امر قد قیدر «۱»، آنکه هر دو به هم آمد «۲»، چون همه عالم آب بگرفت، و گفتند: از کوهی که از آن بلندتر نبود در زمین، چهل گز بگذشت، و همه عالم خراب شد و همه کافران هلاک شدند، و خدای تعالی از ایشان انتقام کرد و کینه بکشید و نوح متسلی «۳» شد و قضای خدای- جل جلاله- برفت، وحی کرد بر زمین و آن بر سیبل توسیع باشد بقوله: وقیل- یا أرض ابلعی ماءک، گفتند: ای زمین آب خود فرو بر، و ای

آسمان آب باز گیر. و بلع، به گلو «۴» فرو بردن باشد، و اقلاع باز استادن باشد، يقال: اقلع المطرو السحاب اذا امسك. وَ غِيضَ المَاءِ، و آب بکاهانیدن «۵» و بزمین فرو بردن «۶»، وَ اسْتَوَتْ عَلَي الْجُودِي و کشتی نوح بر کوه جودی راست شد و باستاد، و گفتند: هلاک باد گروه ظالمان را. مجاهد گفت: کوهها متناول شدند تا آب به ایشان نرسد، مگر کوه جودی که او سر فرو برد بر سیل تواضع، [آب] «۷» از بالای همه کوهها برفت و به جودی نرسید، و اینکه بر سیل تمثّل «۸» باشد و چون رمزی، تنبیها علی التواضع و ترک الشرف. در خبر است که: رسول- علیه السّلام- گفت: نوح- علیه السّلام- اول روز از رجب «۹» در کشتی نشست، و به روایتی: روز دهم از رجب نوح- علیه السّلام- با جمله قومش آن روز روزه داشتند، و کشتی ایشان را شش ماه می گردانید، در اواخر ذو الحجه «۱۰» بر جودی باستاد. و در اخبار اهل البيت آمد که: هژدهم «۱۱» ذو الحجه «۱۲» بود، ----- (۱). سوره قمر (۵۴) آیه ۱۲. (۲). آو، آج، بم، لب، آز: بر هم آمدند. (۳). آج، مج، لب، آز: مبتلا. (۴). گلو/ گلو. (۵). مل: بکاهانید، مج: بکاهانیدند. (۱۲-۶). مل: فرو برد، مج: فرو بردند. (۷). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. (۸). آز: تمثیل. [.....]

(۹). آج، لب، آز: روز رجب. (۱۰). همه نسخه بدلها: ذی الحجه. (۱۱). آج، آز: هشتم، لب: هیجدهم. صفحه: ۲۷۶ آن روز نیز بشکر روزه داشتند، و قوله: بعداً، نصب او بر مصدر است، ای بعد القوم بعداً، و قيل: ابعدهم الله بعداً، علی مصدر محذوف الزوايد. وَ نادى نُوحٌ رَبَّهُ، و ندا کرد و بخواند نوح- علیه السّلام- خدای را و گفت: بار خدایا؟ إِنَّ اِبنی مِنْ اَهْلِی، پسر من «۱» از اهل من است. و وعده تو حق است، یعنی آن وعده که دادی که: وَ اَهْلُکَ، که تو را و اهلت را نجات دهم، و تو حاکمتر و داورتر «۲» از همه داورانی. حق تعالی جواب داد و گفت: یا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ اَهْلِکَ، او از اهل تو نیست که او را عملی است نه صالح، از من مخواه چیزی که تو را بدان علمی نیست، و من تو را پند می دهم از آن که از جمله جاهلان باشی «۳»؟ اگر سؤال کنند و گویند: نه در اینکه آیت تکذیب نوح است، که نوح می گوید: إِنَّ اِبنی مِنْ اَهْلِی، خدای تعالی می گوید: إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ اَهْلِکَ، دیگر گفت: فَلَا تَسْئَلْنِ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ، از من مخواه چیزی که «۴» ندانی، و نیز آن که گفت: من تو را پند می دهم تا از جمله جاهلان نباشی، جواب از اینکه چیست! گوییم: از اینکه سؤال چند جواب است، یکی آن که گفت: إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ اَهْلِکَ، مراد آن است که او نه از آن اهل است که من تو را وعده دادم به نجات ایشان، بل از آنان است که استثنا کردم «۵» به «اللّا» فی قوله: اِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَیْهِ الْقَوْلُ، اگر اینکه وعده مطلق بودی، اینکه ایهام افگندی [۱۷۹-پ]

نوح- علیه السّلام- پنداشت که او از جمله آنان است که موعود است به نجات ایشان فی قوله: قُلْنَا اِحْمِلْ فِیْها مِنْ کُلِّ زَوْجِینِ اثْنِینِ وَ اَهْلُکَ، پس نوح- علیه السّلام- به اهل، آن خواست که فرزند من است و از پشت من است، و خدای تعالی آن خواست که نه از آن اهل است که وعده نجات بدیشان متعلق است، پس خدای نفی کرد «۶» آنچه او اثبات کرد، بر اینکه وجه تناقضی و تنافی نباشد میان اینکه دو خبر «۷»، و اینکه تأویل روایت کرده اند از عبد الله عیّاس و ----- (۱). همه نسخه بدلها است و. (۲). آو، آج، بم، لب، آز: داد و رتر. (۳). مج: نباشی. (۴). آو تو را به آن علمی نیست، و من تو را پند می دهم از آن که از جمله جاهلان باشی. اگر سؤال کنند. (۵). همه نسخه بدلها، بجز مل او را. (۶). آو، آج، بم، لب، آز بر اینکه وجه. (۷). همه نسخه بدلها، بجز مج: چیز. صفحه: ۲۷۷ جماعتی مفسران. جواب دیگر از آن است که: لَیْسَ مِنْ اَهْلِکَ، ای لیس علی دینک، او بر دین تو نیست، و اهل تو آن باشد که بر دین تو باشد، پس کفر او، او را به در آورد از آن که او را حکم اهل باشد، و بیان اینکه وجه آن است که گفت: إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صَالِحٍ، بر سیل تعلیل برای آن که گفت: او عملی «۱» است نه صالح، و بدین تعلیل روشن می شود که مراد نه نفی نسبت است، نفی دین است، و اینکه تأویل نیز روایت کرده اند از جماعتی مفسران. و وجهی دیگر گفتند: مراد نفی نسبت «۲» است، و آن که بر حقیقت فرزند تو نیست، و انما بر فراش تو زاده است، و اینکه وجه روایت کرده اند از حسن و ابن جریج و مجاهد، و اینکه وجه نیک نیست برای آن که منافی ظاهر قرآن است، برای آن که حق تعالی اطلاق کرد و

گفت: وَ نَادَى نُوحٌ ابْنَهُ، اطلاق کرد بر او نام بنوّت، و اگر نوح مطلع نبود بر اینکه خدای دانست «۳»، اگر بر حقیقت پسر او نبودی، نگفتی: ابْنَهُ، و آنان که اینکه قول گفتند، خیانت زن نوح و زن لوط را تفسیر بر فجور و زنا کردند، فی قوله: فَخَانَتْهُمَا... «۴»، اینکه معتمد نیست، برای آن که خدای تعالی باید تا ایشان را [از] «۵»، اینکه منزّه دارد که اینکه منفّر است غایت تنفیر. و عبد الله عیّاس تفسیر اینکه خیانت بر آن داد که: زن نوح قوم نوح را خبر دادی به آن که او دیوانه است، و زن لوط قوم لوط را خبر دادی به مهمانان، پس اینکه وجه معتمد نیست، و آن دو وجه اول معتمد است. اما قوله: إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ بعضی مفسّران گفتند که: اینکه «ها» راجع است با سؤال، یعنی سؤال «۶» تو مرا چیزی که تو را بدان علم نباشد عملی است نه صالح، و اینکه قول نیک نیست، بل «ها» راجع است با پسر نوح، یعنی اینکه پسر تو عملی است نه صالح. آنگه آنها که بنوّت حقیقی نگفتند ولادت فراش گفتند «۷»، معنی آن است که: ----- (۱). آج را. (۲). آو، آج، بم، مل: نسب. (۳). آو، آج، بم،

لب، آز: داناست. (۴). سوره تحریم (۶۶) آیه ۱۰. [.....]

(۵). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. (۶). همه نسخه بدلها، بجز مل مکن. (۷). میج گفتند. صفحه: ۲۷۸ آنه من عمل «۱» غیر صالح، یعنی الفجور، و اینکه وجه سدید نیست از آن وجوه که گفتیم پس معنی آن است که: آنه ذو عمل غیر صالح، علی حذف المضاف و اقامه المضاف الیه مقامه، چنان که خنساء گفت: ما امّ سقّب علی بوّ تطیف به قد ساعدتها علی التّحنان اظار ترتع ما رتعت حتّی اذا اذکرت فانما هی اقبال و ادبار ای ذو «۲» اقبال و ادبار. امّیا بر قراءت آن کس که خواند: [آنه عمل غیر صالح] «۳» علی الفعل [معنی «۴» ظاهر باشد که مراد اینکه است، بر اینکه معنی که ما گفتیم و مراد آن باشد که] «۵»: آنه عمل عملا غیر صالح، علی حذف الموصوف و اقامه الصیفة مقامه. و عرب چنین بسیار کنند، چنان که عمر بن «۶» ابی ربیعة المخزومی گفت: ایها القائل غیر الصواب آخر النصح و اقل عتابی و کقول الاخر: کم من ضعیف العقل منتکث القوی ما ان له نقض و الا ابرام اگر گویند: چون معنی بر اینکه وجوه است که گفتید، چرا گفت: فَلَا تَسْتَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ اِنِّي اَعْظُكَ اَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ! و نوح چرا گفت: رَبِّ اِنِّي اَعُوْذُ بِكَ اَنْ اَسْئَلْكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ - الاية! جواب گوئیم: نه ما بیان کردیم چند «۷» جای که واجب نباشد که نهی آن را کنند که او مباشر بود فعل منهی عنه [را] «۸»، و از اینکه جای است که ما گوئیم: رسول - علیه السّلام - داخل است در نواهی قرآن و نهی متعلّق است بدو، و او را در آن لطف است و اگر چه آن است «۹» که هرگز او ارتکاب آن نکرده است، و معلوم از حال او آن است که نکند، و لکن چون ----- (۱). آج، آز: از من عملی.

(۲). همه نسخه بدلها: ذات. (۳-۵). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۴). میج هذا. (۶). آو، آج، بم، آمل، آز: عمرو بن. (۷). آو، بم، میج: اند، آج، لب، آز: اندر جایی. (۸). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۹). همه نسخه بدلها، بجز مل و لب: دانست. صفحه: ۲۷۹ خدای تعالی داند که او را در آن لطف است اینکه نهی بکند «۱» تا آن لطف حاصل شود. و همچنین در معنی استعاذت نوح واجب نکند که او پناه با خدای از آن دهد که او تعاطی کرده باشد آن را، بل روا بود که پناه با خدای دهد [از چیزی که هرگز نکرده باشد، چنان که یکی از ما پناه با خدای دهد] «۲» از جذام و جنون و علتها دیگر، و اگر چه هرگز او را از آن معنی چیزی «۳» نبوده باشد. قوله: قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَ بَرَكَاتٍ - الاية، حق تعالی در اینکه [۱۸۰- ر]

آیت گفت: نوح را گفتند - و اینکه قول یا خدا گفته باشد یا فریشتگان به فرمان خدای: اهبط، از کشتی فرود آی، چون کشتی بمنزلت مرکوبی نهاد، نزول او را هبوط خواند از آن، چون کسی که از بلندی فرود آید. بِسَلَامٍ، ای بسلامه. منّا، یعنی در حالی که حال سلامت بود «۴». و روا بود که «با» به معنی «مع» باشد. وَ بَرَكَاتٍ عَلَیْكَ، و برکاتی بر تو، جمع برکت باشد، یعنی ثبات خیر و منافع، من بروک البعیر و هو ثباته و مقامه. وَ عَلٰی اُمَّمٍ مِّنْ مَّعْكَ، و بر امتانی که با تواند. و «من» تبیین را باشد. وَ اُمَّمٌ سَيَمَّتْهُمْ، و امتانی و گروهی [که] «۵» از فرزندان اینان باشند و از پس اینان آیند که ما ایشان را ممتّع و برخوردار خواهیم گردانیدن از جمله

کافران «۶» که در دنیا باشند، آنگاه «۷» از ما ایشان را عذابی الیم، دردناک، مولم رسد. و جماعتی مفسران گفتند: اینکه سلام متناول است آنان را که در کشتی بودند «۸» و فرزندان ایشان را از مؤمنان تا به دامن قیامت. و همچنین در مثل آن عذاب خواهند بود هر چه از فرزندان آن قوم بودند از کافران تا به دامن قیامت. اما قول آن کس که گفت: آن عذاب همه را بر سبیل عقوبت بود بالغ را و طفل را، قول او خطاست، برای آن که عذاب اگر چه عام بود، و جهش مختلف بود، عقلا را و کفار را بر سبیل عقوبت بود بر کفر ایشان «۹»، و اطفال و مجانین و بهایم را و آنان را ----- (۱). اساس: نکند، به قیاس با نسخه آو، و اتفاق جمیع نسخ، تصحیح شد. (۵-۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۳). آو، آج، بم، لب، آز: او را آن علتها. [.....]

(۴). همه نسخه بدلها: باشد. (۶). مل، لب ایشان اند. (۷). مل: آنگاه. (۸). همه نسخه بدلها با او. (۹). آو، آج، بم، لب، آز: عقلا را بر سبیل عقوبت بود و کفار را بر کفرشان. صفحه: ۲۸۰ که عاقل و مکلف نبودند بر سبیل امتحان باشد، و اعتبار آنان که آن شنوند و در برابر آن اعواض عظیم باشد ایشان را. و عذاب مشتمل باشد بر عقوبت و بر امتحان. قوله: تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ، «تِلْكَ» «۱»، اشارت است بدان قصص و آیات و اخبار، و «من» تبعیض راست. نُوحِيهَا إِلَيْكَ، ما آن را وحی می کنیم به تو. ما كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَ لَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا، که تو و قوم تو از پیش اینکه ندانستید، صبر کن ای محمد که عاقبت نیک، متقیان و پرهیزگاران را خواهد بودن. و در آیت تنبیه است بر معجزه رسول- علیه السلام- و آن که او خبر داد قوم را از غیب و اخبار گذشتگان، و خبر مطابق مخبر عنه بود «۲»، و معنی وحی اینکه جا القاء و انزال است از آسمان بر او. [قوله تعالی] «۳»

[سوره هود (۱۱): آیات ۵۰ تا ۶۸]

[اشاره]

وَ إِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ (۵۰) يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَىٰ الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۵۱) وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ وَ لَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ (۵۲) قَالُوا يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَ مَا نَحْنُ بِبَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَ مَا نَحْنُ بِمُؤْمِنِينَ (۵۳) إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنْ شِئْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ بَسُوءًا وَ أَشْهَدُ بِكُمْ أَنْتُمْ بِرِئِئِئِمْ مِمَّا تَشْرِكُونَ (۵۴) مِنْ دُونِهِ فَكَيْدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونَ (۵۵) إِنْ شِئْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ بَسُوءًا وَ أَشْهَدُ بِكُمْ أَنْتُمْ بِرِئِئِئِمْ مِمَّا تَشْرِكُونَ (۵۶) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَ لَا يَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَ لَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا إِنْ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ (۵۷) وَ لَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ نَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ (۵۸) وَ تِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ عَصَوْا رُسُلَهُمْ وَ اتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ (۵۹) وَ اتَّبَعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ قَوْمِ هُودٍ (۶۰) وَ إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ (۶۱) قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَ إِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ (۶۲) قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ آتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ (۶۳) وَ يَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَ لَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ (۶۴) فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعَدُّ غَيْرِ مَكْدُوبٍ (۶۵) فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ مِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ (۶۶) وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ (۶۷) كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لَثَمُودَ (۶۸)

[ترجمه]

و به عاد برادر ایشان هود را گفت: ای قوم «۴»؟ پرستید خدای را، نیست شما را از خدای «۵» جز او، نیستید شما مگر دروغ‌زان. ای قوم نمی‌خواهم از شما بر او «۶» مزدی، نیست مزد من مگر بر آن که آفرید مرا، خردمند نه اید؟ [۱۸۰-پ]

و ای قوم «۷» آمرزش خواهید از خدایتان، پس توبه کنید با او «۸» تا بفرستد باران بر شما پیایی «۹»، و زیادت کند شما را قوتی با «۱۰» قوت شما، و پشت بر نگردانید «۱۱» گناهکاران. ----- (۱-۳). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. (۲). همه نسخه بدلها: مخبر بود. (۴). معج من. (۵). لب: هیچ خدایی. (۶). آو، آج، بم، معج، لب: آن. (۷). معج: مردمان. (۸). آو، آج، بم، لب: و او. (۹). معج: برنده. (۱۰). آو، بم: وا. [.....]

(۱۱). اساس: پشت بر نگردانیدند، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد. صفحه: ۲۸۱ گفتند ای هود نه آوردی «۱» ما را [به] «۲» حجتی و نه ایم «۳» رها کننده خدایان خود را از گفتار تو، و نه ایم به تو باور دارنده. نگوییم «۴» مگر که رسانید «۵» تو را برخی «۶» خدایان ما به بدی، گفت که من گواه می‌گیرم خدای را و گواه باشید که من بیزارم از آنچه شما انباز «۷» گیرید. از فرود او «۸» کید کنید با من جمله پس مهلت مدهید مرا. [۱۸۱-ر]

که من توکل کردم بر خدای، خدای من و خدای شما نیست از جنبه‌ای «۹» مگر او فرا گرفت «۱۰» موی پیشانی او، بدرستی که خدای من بر راهی راست است. اگر برگردید «۱۱» برسانیدم به شما آنچه فرستادند مرا بدو «۱۲» به شما، و خلیفه کند خدای من قومی را جز شما، و زیان مکنید «۱۳» او را چیزی که خدای من بر همه چیزی نگاهبان است. و چون آمد فرمان ما برهانیدیم هود را و آنان را که ایمان آوردند با او «۱۴» به رحمتی از ما، و برهانیدیم ایشان را از عذابی سطر «۱۵». -----

----- (۱). آو، بم، معج، لب: آو، آج، بم، لب: و ما نه ایم. (۴). آو، آج، بم، معج، لب: ما نمی‌گوییم. (۵). آو، آج، بم، معج، لب: برسانند. (۶). آو، آج، بم، معج، لب: بهی. (۷). آو: انبازان. (۸). آو، آج، بم، لب: جز او. (۹). آو، معج: رونده، آج، بم، لب: دونده. (۱۰). آو، آج، بم، لب: فرا گرفته است، معج: ها گرفته است. (۱۱). آو، آج، بم، لب: برگردند. (۱۲). آو، آج، بم، لب: به آن. (۱۳). آو، آج، بم، معج، لب: شما. [.....]

(۱۴). آو: وا او. (۱۵). آو، آج، بم، لب: درشت. صفحه: ۲۸۲ آن عاد است که منکر شدند به آیت‌های خدایشان و عاصی شدند در پیغامبرانش، و پسر وی «۱» کردند فرمان هر جباری ستیزه کش «۲» را. [۱۸۱-پ]

و در پی «۳» ایشان داشتند در اینکه دنیا لعنت و روز قیامت که قبیله عاد کافر شدند در خدای ایشان «۴»، دور باد «۵» عاد را که قوم هود بودند. و به ثمود فرستادیم «۶» برادرشان را صالح گفت: ای قوم؟ پرستی خدای را، نیست شما را از خدای جز او، پیدا کرد «۷» شما را از زمین و عمارت کننده کرد «۸» شما را در آن «۹» آمرزش خواهید از او، پس توبه کنید با او «۱۰» که خدای من نزدیک و پاسخ کننده است. گفتند: ای صالح بودی تو در ما «۱۱» امید داشته پیش از اینکه، باز می‌داری «۱۲» ما را که پرستیم آنچه می‌پرستیدند پدران ما! و ما در شکی ایم از آنچه می‌خوانی ما را باز آن «۱۳» در گمان «۱۴» افگنده. [۱۸۲-ر]

گفت: ای قوم؟ دیدید «۱۵» اگر باشم من بر حجتی از خدای من، و دهد مرا از او بخشایشی که یاری کند مرا از خدای اگر عاصی شوم در او نه افزایش «۱۶» مرا جز زیانکاری. ----- (۱). آو، آج، بم، لب: پیروی، معج: پی گیری. (۲). معج: ستیزه کن. (۳). آو، آج، بم، لب: پس. (۴). آو، آج، بم، لب: به خدایشان. (۵). آو، آج، بم، معج، لب: هلاک باد. (۶). همه نسخه بدلها: ندارد. (۷). آو، آج، بم، معج، لب: بیافرید. (۸). آو، آج، بم، لب: انعام کرد. (۹). آو، آج، بم، لب: جا. (۱۰). آو: وا او. (۱۱). آو، آج، بم، لب: در میان ما. (۱۲). آو، آج، بم، لب: نهی می‌کنی. [.....]

(۱۳). آو، آج، بم، معج، لب: به آن. (۱۴). آو، آج، بم، لب: شک. (۱۵). آو، آج، بم، معج، لب: بدیدید که. (۱۶). آو، آج، بم، معج، لب: شما. صفحه: ۲۸۳ «۱» و ای قوم «۲»؟ اینکه شتر خدای است، شما را معجزی، رها کنید او را تا می‌خورد «۳» در زمین خدای، و مرسانید او

را به بدی که بگیرد شما را عذابی نزدیک. پی بکردند او را گفت: برخورداری گیرید (۴) در سرایهاتان سه روز که آن وعده‌ای است نه دروغ. چون آمد فرمان ما، برهانیدیم صالح را و آنان را که ایمان آوردند با او به بخشایشی از ما و از هلاک آن روز که خدای تو اوست، توانا و عزیز است. [۱۸۲-پ]

و بگرفت آنان را که ستم کردند بانگ، در روز آمدند در سرایه‌هایشان ایستاده. پنداری (۵) که نبودند در آن جا، بدرستی که ثمود کافر شدند در خدایشان، هلاک باد ثمود را. قوله: [تعالی] (۶) «وَإِلَىٰ عَادٍ تَقْدِيرُ ٱن ٱسْتِ كِه: وَ كَذٰلِكَ ٱرْسَلْنَا ٱلِى عَادٍ، عَطْفًا عَلٰى قَوْلِه: ٱرْسَلْنَا نُوْحًا ٱلِى ...» (۷)، قوله: «ٱلِى»، تَعَلَّقَ دَارِد بَدِىن فَعْلٍ مَحْذُوفٍ، وَ هُوْدًا هَم بَدِىن «۸» فَعْلٍ مَنصُوبٍ «۹» اسْتِ، وَ قَوْلِه: ٱخَاهُم، يعنى اخوْت نَسْبٍ نِه اخوْت دِىن، بَرٰى ٱن كِه از يَك قَبِيْلِه بُوْدنْد وَ خوِيْشَان بُوْدنْد، چنان كه رسول- عَلَيْهِ السَّلَام- از قريش «۱۰» بُوْد وَ او رَا بَدِيشَان فَرَسْتَاْدنْد. او چُون بَدِيشَان اَمْد كَفت: يا قَوْم؟ خدَاى رَا ----- (۱). آج، لَب: تاكُل. (۲). مِج: گروهِ مَن. (۳). آج، لَب: تا بَخُورِد. (۴). آو، آج، بَم، لَب: بَرخُورِدَار باشِى. (۵). آو: نِپنْدَارِى. (۶). اسَاس: نِدارِد، بِه قِياس با نَسْخِه آو، افزوده شد. (۷). سوره هود (۱۱) آيه ۲۵. (۸). آج، آز: وَ هُوْد اسْمٌ بِه اِيْنكِه. (۹). هَمِه نَسْخِه بَدَلِها، بَجَز مِل وَ مِج: مَحْذُوف. (۱۰). هَمِه نَسْخِه بَدَلِها، بَجَز مِل وَ مِج: قَوْمِش. [.....]

صفحه ۲۸۴ پرستید که شما را جز او خدای نیست. غیره و غیره خوانده‌اند، و بیان اینکه برفت، و آن که هر یکی که خواند آن که به جز خواند بر صفت مجرور کرد، و آن که به رفع خواند گفت: استثناست من غیر موجب، برای آن که ما نفی است و من زیادت است، و اینکه امر باشد به توحید، یعنی اعبدوا الله و وحدوه (۱). آنگه ایشان را گفت: شما در آنچه می‌گویید جز دروغ و افترا و فرا بافتن نمی‌کنید، یعنی در دعوی الهیت کردن در حق بتان. و خدای تعالی هود را به عاد فرستاد، و مسکن ایشان میان شام و یمن بود، جایی که آن را احقاف خوانند، و ایشان خداوندان باغ و بستان و زروع و اشجار بودند. هود ایشان با خدای خواند و با عبادت خدای اجابت نکردند و کفران کردند و او را دروغزن (۲) داشتند، خدای تعالی ایشان را به باد هلاک کرد، چنان که در بینیهای (۳) ایشان می‌رفت و به زیر ایشان بیرون می‌آمد و احشا و امعای ایشان پاره پاره می‌کرد- و قصه اینکه برفت (۴). قوله: يا قَوْمِ لا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا، خدَاى تَعَالٰى دَر اِيْنكِه اَيتِ حَكَايَتِ قَوْلِ هُوْد- عَلَيْهِ السَّلَام- ياد «۵» كَرْد كِه، او قَوْمِ خُود رَا چِه كَفت، كَفت: اِى قَوْمِ مَن؟ بَر اِيْنكِه اِداى رِساَلتِ كِه مَن مِى كَنَم از شَمَا هِيچ مِزْد نِمِى خُواهِم وَ هِيچ جَعَلِى طَمَعِ نِمِى دَارِم، وَ مِزْد وَ ثُوابِ مَن نِيسْت مِگَر بَر ٱن خدَاى كِه مَرَا اَفْرِيْد، وَ اَجْر وَ اَجْرَتِ مِزْد عَمَلِ باشِد، وَ فِطْرِ اَفْرِيْدنِ باشِد وَ شَكَاْفَتِ وَ خَمِيْرِ فَرَا كَرْدنِ باشِد وَ اصْلِ شَكَاْفَتِ اسْتِ، قَالِ اللّٰهُ تَعَالٰى: اِذَا السَّمَا ءُ انْفَطَرَتْ «۶»، وَ قَوْلِه: ... هَيْلِ تَرٰى مِ نِ فُطُوْرٍ «۷»، اِى مَن شَقُوْق، وَ ٱن نِيز كِه بِه مَعْنِى خَلْقِ اسْتِ هَم از اِيْنكِه جاسْتِ بَر اِى ٱن كِه بَدانِ مَانْد كِه مَقْدُورِه «۸» مَعْدُومِ دَر كَتْمِ عَدَمِ اسْتِ، حَقِ تَعَالٰى ٱن رَا مِى بَشَكَاْفِد وَ از او بِيروْنِ مِى اَرْدِ عَلِى سَبِيْلِ التَّوَسُّعِ وَ التَّشْبِيهِ. وَ نِيز ٱن كِه خَمِيْرِ فَرَا كَرْدنِ اسْتِ هَم دَر او مَعْنِى شَقْ اسْتِ، وَ فِطِيْرِ فَعِيْلِ باشِد از او بِه مَعْنِى مَفْطُورٍ «۹». وَ آنگِه بَر سَبِيْلِ تَفْرِيعِ وَ مِلاَمَتِ كَفتِ اِيشَان رَا: ----- (۱). آج، بَم، آز: وَ حِدِه. (۲). هَمِه نَسْخِه بَدَلِها: بِه دَرُوع. (۳). آو، آج، بَم، مِل، لَب، آز: تَنهاى، مِج: سِيْنِه_ها. (۴). هَمِه نَسْخِه بَدَلِها: رَفْتِه اسْتِ. (۵). هَمِه نَسْخِه بَدَلِها: باز. (۶). سوره انفطار (۸۲) آيه ۱. (۷). سوره ملك (۶۷) آيه ۳. (۸). هَمِه نَسْخِه بَدَلِها: مَقْدُورِ. (۹). هَمِه نَسْخِه بَدَلِها، بَجَز مِج: مَفْعُول. صفحه ۲۸۵: أَفَلَا تَعْقُلُونَ، خُرد نِدارِيْد شَمَا؟ يعنى خُرد كَارِ نِمِى بَنديْد كِه اَنْدِيشِه كَنيْد، كِه ٱن كَسِ كِه او بِى طَمَعِ «۱» كَارِى كَند وَ شَمَا رَا با چِيْزِ دَعُوْتِ كَند، بِيَايدِ دَانِستِنِ كِه غَرَضِ او نَفْعِ شَماسْتِ، نِه نَفْعِ خُودِ، او رَا اِجابْتِ بَايدِ كَرْدنِ وَ مَخالْفَتِ نَبَايدِ كَرْدنِ «۲». آنگِه كَفت: وَ يا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ، اِى قَوْمِ وَ اِى جَماعَتِ؟ اسْتَغْفارِ كَنيْد وَ از خدَاى تَعَالٰى اَمْرِشِ خُواهِيدِ، آنگِه تُوْبِه كَنيْد با او. وَ ٱن وَ جُوْهِى كِه دَر جِوابِ اِيْنكِه سَؤالِ كَفتنْد كِه: چَرَا تَكَرارِ كَرْدِ اسْتَغْفارِ وَ تُوْبِه بِه يَكِ جَاى، بَگَفت «۳» وَ مَرادِ از هَر دُو [۱۸۳-ر]

يكی است، در اول سورت برفت فی قوله: وَ اَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا اِلَيْهِ «۴». يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا، تا باران را فرود آرد بر شما [پیاپی] «۵». و عرب باران «۶» را سماء خواند برای آن که هر چه بالای مردم «۷» باشد و او را سایه کند آن را سماء می‌خوانند. و

باران را سماء خوانند برای آن که عرب چیز «۸» را به نام چیز «۹» بخواند چون میان ایشان ادنی ملابستی باشد یا سببی «۱۰». و قوله: *يُرْسِلُ*، در محلّ جزم است برای جواب امر، و کسر او برای جمع «۱۱» ساکنین است که لا بدّ تحریک بایست کردن، و المجزوم اذا *حَرَكَ حَرَكَ* بالكسر. و قوله: *مِدْرَارًا*، مفعال باشد من الدرّ، و اصله اللبن، يقال: درّ درّه، ای کثر لبنه و سأل و درّ اذا سأل و مطر. درور، و مدرار هر دو بنای مبالغت است، قال: اجادت و بل «۱۲» مد جنه فدرت عليهم صوب ساریه درور و نصب او بر حال است. و *يَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ*، و ایشان را استدعا به باران برای آن کرد که ایشان اصحاب زروع و بساتین و اشجار بودند، و نیز بیفزاید شما را قوتی «۱۳» با قوتتان. برای آن گفت که ایشان را قوتی عظیم بود، و باز گفته بودند به قوت -----

----- (۱). آو، آج، بم، مل: از بی طمعی. (۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: مخالفت نا کردن. (۳). مل: بگفتیم. (۴). سوره هود (۱۱) آیه ۳. (۵). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. [.....]

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل: ابر. (۷). همه نسخه بدلها: مرد. (۸-۹). آج، لب، آز: چیزی. (۱۰). آج، لب، آز: مناسبی. (۱۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: برای التقای. (۱۲). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی: اجاد بوبل. (۱۳). آج، بم، لب، آز: قوت. صفحه: ۲۸۶ و جسامت، و مردمان «۱» بغایت طویل و عریض و قوی بودند. و لا- تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ، و اعراض مکنید از من و عدول از دعوت من در آن حال که مجرم باشید و گناهکار. و نصب او بر حال است. قالوا یا هود ما جئنا، ایشان جواب دادند «۲» گفتند: [ای هود] «۳» تو بیستی و حجّتی به ما نیاوردی تا ما را گردن باید نهادن تو را و طاعت داشتن، و دروغ گفتند که او آیات و بینات و معجزات و براهین آورد، جز که ایشان گفتند: سحر است و شعبده. و ما نحن بتاریکی آلهتنا عن قولک، و ما خدایان خود را به قول تو رها نکنیم. و بعضی کوفیان گفتند: «عن»، به معنی «با» است، و بدین تعسف حاجت نیست برای آن که کلام با اینکه ظاهر که هست معنی دار است. عن قولک، یعنی از سبب گفتار تو، و ما تو را باور نداریم و تصدیق نکنیم به اینکه که تو می گوی «۴». إن نَقُولُ إِلَّا اعتراک، «ان» به معنی «ما» ی نافیه است، ما نمی گوییم در حق- تو الا آن که بعضی خدایان ما تو را بدی رسانیده است «۵»، و مراد بشیوه در آیت، جنون «۶» است، یعنی از آن سبب که تو ایشان را دشنام می دهی و می گویی «۷»: خدایان نیستند ایشان تو را دیوانه بکرده اند، اینکه دانستند «۸» که دیوانگی به خدای تعلق دارد، و جز خدای تعالی قادر نباشد بر ازاله عقل، اینکه اندیشه نکردند که اینکه بتان جمادند و اینکه نتوانند کردن و نه کمتر از اینکه، و برای آن ایشان پیغامبران را با جنون نسبت کردند که ایشان را بدیع آمد که پیغمبری باشد از بشر، و استبعاد و استبداع که آمد ایشان را، پنداشتند که آن حدیث از حدّ عقل بیرون است، از اینکه جا قدیم- جلّ جلاله- گفت: و ما صاحبکم بمجنون «۹». هود- علیه السلام- گفت به جواب ایشان: إني أشهد الله، من خدای را گواه می کنم و شما نیز گواه باشید که من بیزارم از آنان که شما ایشان را به انباز خدای کرده اید از بتان بدون «۱۰» خدای تعالی و از آنان که از ----- (۱). آو، بم، مل، مج: مردمانی. (۲). همه نسخه بدلها و. (۳). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. (۴-۷). می گوی / می گویی. (۵). همه نسخه بدلها: رسانیده اند. (۶). همه نسخه بدلها و دیوانگی. (۸). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: ندانستند. [.....]

(۹). سوره تکویر (۸۱) آیه ۲۲. (۱۰). آو، آج، بم، لب، آز: دون. صفحه: ۲۸۷ فرود اویند اگر گویند، چگونه گفت: خدای را به گواه کردم، و شما گواه باشید، و چه نسبت باشد میان گواهی «۱» ایشان و گواهی «۲» خدای! جواب آن است که: أشهد الله، برای مبالغت گفت، و نیز گواهی «۳» ایشان که چون خصم گواه باشد، اگر گواهی «۴» بدهد تسلیم کرده باشد و اعتراف داده «۵». آنگه باز نمود که: خدای تعالی یار اوست و صرف کید ایشان کند، گفت: فکیدونى جميعاً، همه مجتمع شوید و به یکبار با من کید کنید و مرا مهلت مدهید، و گر چه صورت او امر است، مراد نهی است و تهدید، نحو قوله تعالی: اعملوا ما شئتم... «۶»، و انظار، امهال باشد من قوله: ... رَبِّ فَمَا نَظَرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ «۷»، و معنی آن است که: اجعلنى ناظرا، ای منتظرا لحول الاجل بالمهل و لا- تعجل على- همزه تعدید را باشد، و اصل او از نظر باشد به معنی انتظار. و بعضی مقریان وقف کردند علی قوله: ممّا تُشْرِكُونَ، و آن را آیتی

گفتند. آنگه ابتدا کردند: من دونه [۱۸۳-پ]

فَکَیْدُونِی، و معنی آن که شما اگر توانید بدون خدای با من کید کنید، یعنی کید شما بر من کارگر نیاید، چون خدای تعالی با من باشد با شما نباشد، و خدای را در آن کید که شما کنید صنعی «۸» نباشد، یعنی من از کید شما نه اندیشم چون خدای به من خیر خواهد. آنگه گفت که سبب امن من و پناه و التجاء من با کیست: اِنِّی تَوَكَّلْتُ عَلَی اللّٰهِ رَبِّی وَ رَبُّکُمْ، من بر خدای توکل کرده‌ام و پشت به او دادم «۹» که خدای من است و خدای شما، برای آن که هیچ جانور نیست الا «۱۰» ناصیه او به دست قدرت اوست. و ناصیه، موی پیشانی باشد، و اصل کلمه من المناصاء است، و آن اتصال بود، یقال: مفاضة ناصی اخی، ای تتصل «۱۱» باخی، قال الزّاجز «۱۲»: ----- (۱-۳). مل، لب، آز: گواهی. (۲). مل: گواهی. (۴). همه نسخه بدلها: گواهی. (۵). همه نسخه بدلها، بجز مع: اعتراف آورده. (۶). سوره فضلت (۴۱) آیه ۴۰. (۷). سوره حجر (۱۵) آیه ۳۶. (۸). آج، لب، آز: صنعی. (۹). آو، بم، مع: باز داده، آج، مل، لب، آز: باز داده‌ام. (۱۰). همه نسخه بدلها: و الا. (۱۱). مل: يتصل. (۱۲). مل، مع شعر. صفحه: ۲۸۸ قی تناصیها بلاد قی و نصوته انصوه نصوا اذا اتصلت به، قال ذو الرّمّة: تنصوها «۱» الجماهير «۲» و قال ابو التّجم: ان یمس رأسی اشط العنصی کأما فزقه مناصی ای مجاذب. و تخصیص ناصیه برای آن کرد که، اینکه عبارت باشد بنزدیک ایشان از اذلال و قهر خصم، و آن را که ناصیه او بگیرند او بغایت مذلت و مقهوری باشد. فراء گفت: عبارة عن القدرة، اینکه عبارتی است از آن که او مالک ایشان است و قادر بر ایشان، چنان که گویند: بیده از مة الامور. و ابن جریر گفت: عبارت است از قهر و اذلال، نبینی که عرب آن را که به اسیری بگیرند او را موی پیشانی ببرند و در آن مذلتی دانند، و اینکه خواست شاعر آن جا که گفت: ان لم أنجزها فجزوا لمتی و قوله: اِن رَبِّی عَلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ، کنایت است از عدل و راستی «۳»، یعنی بنه گردد «۴» و بنه چسبد «۵»، و از اینکه کار ظالم را جائز خوانند که او بگردد و برگردد. و جار اذا عدل باشد من العدول، یعنی خدای من از عدل و راستی «۶» عدول نکند کالماز «۷» علی سواء السبیل لا یعدل یمینا و لا شمالا. بعضی دیگر گفتند: در کلام اضماری هست، و التّقدیر: ان ربی یهدی الی صراط مستقیم او یحث علی صراط مستقیم، و اینکه وجه ضعیف است برای آن که در کلام دلیلی نیست بر اینکه محذوف. و معنی آیت آن است که: خدای من اگر چه قادر است بر همه چیزها از خیر و شر و نیک و بد، جز فعل حسن و اختیار عدل و خیر نکند. و قوله: فَاِنْ تَوَلَّوْا، در او خلاف کردند، بعضی مفسران گفتند: هم از جمله حکایت کلام هود است- علیه السّلام- که او گفت قومش را: اگر شما تولی و عدول ----- (۱). آو، آج، بم: ینصوها. [.....]

(۲). آج: الحمائر، آز: الحمامر. (۳). مع: داستان. (۴). بنه گردد/ بنگردد. (۵). آو، آج، بم، لب، آز: نیچد. (۶). آو، بم، مع، مل، لب: داستان، مع: راستان. (۷). آج، لب: کالما. صفحه: ۲۸۹ و اعراض کنید از من و از اجابت دعوت من، فَقَدْ اَبْلَغْتُكُمْ، من به شما رسانیدم آنچه مرا بدان فرستاده‌اند. زجاج گفت: اینکه خطاب رسول است که می گوید با قوم خود: فَاِنْ تَوَلَّوْا، و التّقدیر: فان تتولوا، اگر شما اعراض و عدول کنید. و یک «تا» بیفگند «۱» چنان که عادت ایشان است در حذف «تا» ی تفعل. آنگه اضماری باشد، و آن آن بود که: فقل لهم قد ابلغتکم، تو بگو ای محمّد؟ که من به شما رسانیدم آنچه مرا بدان فرستاده بودند «۲». آنگه کلامی دیگر مستأنف آغاز کرد برای آن که «فا» در جواب آن برفت، برای آن فعل مستقبل مرفوع است، و التّقدیر: فان «۳» ربی یتخلف قوما غیرکم، خدای من خلیفه کند قومی دیگر جز شما [را] «۴»، یعنی شما را ببرد [و] «۵» گروهی دیگر «۶» بیارد. و لَا تَضُرُّوْنَه شَيْئًا، و شما خدای را هیچ مضرت و گزند نتوانید کردن که خدای [من] «۷» بر همه چیز نگهبان است. آنگه گفت: چون مدّت آن کافران به سر آمد و وقت هلاک ایشان در آمد «۸»، فرمان دادیم به هلاک ایشان، هود را گفتیم: از میان ایشان بیرون شو «۹»، که تا تو اینکه جا باشی من هلاک نفرستم، و حق تعالی هیچ امت را هلاک نکرد و پیغامبر ایشان در میان ایشان بود. و لَمَّا «۱۰» وَ نَجَّيْنَاهُمْ، و برهانیدیم ایشان را از عذابی غلیظ، درشت و سطر، و اینکه عبارت است از عظم و شدت عذاب. آنگه باز نمود که: آن عذاب و هلاک،

ایشان را به ظلم نبود، بل به عدل و استحقاق بود، گفت: وَ تِلْكَ عَادٌ، آن قبیله عاد است. عاد، نام مردی بوده است آنکه نام قبیله شد، و از جمله آن اسماء است که در او مخیر باشند بین الصّرف [۱۸۴-ر]

و ----- (۱). آج، لب: بیفکنند. (۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: فرستاده‌اند. (۳). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: و ان. (۷-۵-۴). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۶). مل، مج را. (۸). همه نسخه بدلها، بجز مج ما. (۹). همه نسخه بدلها: ایشان برو. (۱۰). اساس و دیگر نسخه بدلها: فلما، به قیاس با متن قرآن مجید، تصحیح شد. [.....]

(۱۱). آو، آج، بم، آز: به او، مج، لب: با او. صفحه: ۲۹۰ ترکه برای خفتش، کنوح و لوط و هند و دعد، و در شعر آمده است غیر منصرف و منصرف «۱»، گفت: آن عاد بودند که جحود کردند به آیات خدای و کافر شدند به معجزات انبیا، و عاصی شدند در پیغام از خدای «۲»، و متابعت کردند فرمان هر جباری، ظالمی، متکبری، عنیدی، ستیزه کشی را. و عنید و عنود ستیزه کش باشد من العنود و العند، و هما مصدران، قال «۳»: نئی کبیر لا- اطبق العنودا آنکه حق تعالی گفت: وَ اتَّبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَتَهُ، گفت: در دنیا بدانچه ایشان کردند لعنت در دنبال ایشان داشتند، و نصب لعنت بر مفعول دوم اتبعوا است. وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، و نیز در روز قیامت، و نصب او بر ظرف است. آنکه گفت: أَلَا إِنَّ عَادًا، عاد به خدای خود کافر شدند، و التّقدیر: برّهم، جز آن است که چون حرف جرّ بیفکنند «۴» فعل برسید «۵» و عمل بکرد، چنان که گفت: وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا... «۶» و التّقدیر: من قومه، و کقوله: وَ لَا تَعَزُّوا عَقْدَةَ النِّكَاحِ... «۷»، ای علی عقدة النکاح. [و] «۸» روا بود که حمل کرده باشند «۹» بر معنی، و المعنی جحدوا ربهم و انکروه، که کفر به معنی جحود باشد. أَلَا- بعداً، ای هلاکا کما یقال: سحقاله و بعداً، هلاک باد او را، دعاء علیهم «۱۰» است به هلاک، و نصب او بر مصدر است. قوله: وَ إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا، گفت: و به ثمود فرستادیم برادر ایشان را صالح، هم آن تقدیر است که بیان کردیم من تقدیر: وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا... «۱۱»، او همان گفت قوم خود را که هود گفت قومش را، گفت: ای قوم؟ خدای را پرستید که شما را جز او «۱۲» خدایی دیگر نیست، و کلام در غیره و غیره رفت، آنکه جهت استحقاق عبادت او باز گفت که: از کجا «۱۳» واجب است شما را پرستیدن او. ----- (۱). همه نسخه بدلها، غیر مصروف. (۲). مل شعر. (۳). آو، آج، بم، لب، آز: پیغامبران، مل، مج: پیغامبران خدای. (۴). آو، بم، لب، آز: بیفکنند. (۵). مج: برسیدن. (۶). سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۵. (۷). سوره بقره (۲) آیه ۲۳۵. (۸). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. (۹). همه نسخه بدلها: کرده باشد. (۱۰). آو، آج، بم، آز: عظیم. (۱۱). سوره نمل (۲۷) آیه ۴۵. (۱۲). مج خدا. (۱۳). آج، لب، آز: آن جا. [.....]

صفحه: ۲۹۱ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ، او آفرید شما را از زمین، و مراد خلق آدم است- علیه السّلام- از خاک، و او پدر ایشان و جز ایشان بود. و بعضی دیگر گفتند: من، به معنی «فی» است، و المعنی خلقکم فی الارض، و اینکه قول ضعیف است. وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا، ای جعلکم عمّارها و مکّنکم من عمارتها، و شما را عمّار «۱» زمین و ساکنان زمین کرد، و تمکین کرد شما را از عمارت آن. و استعمار، طلب عمارت باشد از کسی. مجاهد گفت: کلمه از عمر است، ای استبقاکم فیها، شما را در زمین معمر کرد و عمر دراز رها کرد. و بر اینکه قول استفعل به معنی فَعَلَ باشد، ای عمّرکم فیها، و در آیت دلیل است بر فساد قول آن کس که تحریم مکاسب گفت، چه اگر حرام بودی خدای تعالی مَتَّ نَهَادی بر بندگانش بدین معنی، و اینکه تمام نشود بی مکاسب و اشتغال بدو. فَاسْتَغْفِرُوهُ، از او آمرزش خواهید و با «۲» در «۳» او گریزید، و کلام در او برفت که خدای تعالی نزدیک است از روی رحمت و اجابت دعوت، و به معنی عالمی و پاسخ «۴» کننده دعاست، یعنی دعای داعیان زود بشنود، و به حسب مصلحت اجابت کند. گفتند: بلاد ثمود به وادی القری بود میان مدینه و شام، و عاد به یمن بودند. آنکه حق تعالی حکایت کرد از جواب «۵» که ثمود دادند صالح را. گفت، گفتند قوم صالح او را که: ای صالح؟ تو در میان ما مردی بودی که ما به تو امیدها داشتیم از باب خیر و

صالح و چیزهایی که راجع باشد با منافع ما، و ما را از تو اینکه توقع نبود که «۶» ما را نهی کنی از عبادت معبودانی که پدران ما آن را پرستیده‌اند. برای آن «۷» گفتند که: به تو امید خیر داشتیم، از آن که او را تربیت در میان ایشان بود، و به همه نوع او را آزموده بودند، او «۸» را امین و استوار و پارسا و جامع یافته بودند خصال خیر را. و خدای

(۱). آو، بم، مج: معیار، آج، لب، آز: معمار، مل: به عمارت. (۲). آج، مج، آز: یا. (۳). بم: در گاه (۴). آج، مل، آز: ناسخ. (۵). آو، آج، بم، مج، لب، آز: آن جواب. (۶). همه نسخه بدلها تو. (۷). اساس: با خطی متفاوت از متن «آن» را در حاشیه آورده است، آو، آج، بم، لب: اینکه. (۸). آو، آج، بم، لب، آز: واو. صفحه: ۲۹۲ - جل جلاله - به هر قومی پیغامبری که فرستاد، آن «۱» فرستاد که ایشان بر احوال او مطلع بودند، او را شناختند و نسب او دانستند، و سیرت و طریقت و صلاح و سداد او معلوم ایشان بود تا به وقت آن که «۲» دعوت کند «۳» قریبت باشد «۴» به اجابت دعوت او. و الرّجاء و الامل و الطّمع نظایر. آنگه از آن نکو سیرتی او، ایشان را بدیع آمد که او کاری نو مستبدع کرد «۵». به صورت استفهام در معنی تفریح گفتند: أتنهانا، ما را نهی می کنی به اینکه معنی که توقع بود ما را از تو که تو ما را از دین پدران خود منع کنی؟ آنگه گفتند: ما از آن که تو ما را به آن می خوانی در شکیم، و اینکه برای آن گفتند که: ایشان را اول از دین او و آنچه او خلق را به آن دعوت کرد خبری نبود. چون او دعوی کردی و معجز «۶» و بیئت ابراز کردی، ایشان «۷» [۱۸۴-پ]

نظر نکردندی «۸»، تا علم حاصل شدی ایشان را آن ندیدند «۹» و در آنچه بر آن بودند و از پدران به میراث یافته بودند متردد شدند، شک که پدید آمد ایشان را. آنگه وصف کرد شک را به آن که مریب «۱۰» است، و الزّیّب «۱۱» التّهمه، شکی ایهام افکننده، یعنی شکی که تهمت می افکند «۱۲» ما را در کار تو، و اینکه بر سبیل مبالغت باشد. صالح - علیه السّلام - جواب داد ایشان را و گفت: یا قوم! رأیتُم، ای قوم؟ بینی «۱۳»، یعنی چه گویی «۱۴» و چه رای بینی! چنان که یکی از ما گوید: ارایت لو کنت صادقاً فیما اقول و انت تکذّبنی الیس یلحقک العتب و الملامه، چه گویی «۱۵» اگر من صادقم در اینکه دعوی، و تو مرا تکذیب می کنی نه مستحق ملامت باشی؟ معنی اینکه لفظ اینکه ----- (۱). آج، لب، آز: آن را. (۲). آو، آج، بم، مج، آز او. (۳). آو، بم، دعوی کند، آج، آز: دعوتی کند، لب: ایشان را دعوت کند. (۴). آج، لب، آز: باشند. (۵). همه نسخه بدلها: مستبدع آرد. (۶). همه نسخه بدلها نمود. [.....]

(۷). لب را. (۸). کذا: در اساس، آو، بم، مج: نکردند، آج، لب، آز: بکردند، که بر متن مرجح می نماید. (۹). کذا: در اساس، دیگر نسخه بدلها: بدیدند، که بر متن مرجح می نماید. (۱۰). همه نسخه بدلها، بجز مج: ریب. (۱۱). همه نسخه بدلها: الرّیبه. (۱۲). اساس: می کند، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۱۳). مج: ببینید، آج، لب، آز: نبینید. (۱۴-۱۵). اساس: چه گوی. صفحه: ۲۹۳ است: هر کجا آمد و خواهد آمدن، و در اینکه چنین «۱»، [جای] «۲» مفعول او «۳» محذوف بود حذفاً لازماً، و التّقدير: ارایت الرّای [ان کنت علی بیئه من ربّی] «۴» اگر چنان که من بر بیئت و حجّت و برهان باشم از خدای خود. و خدای تعالی مرا از نزدیک خود رحمتی داده است، یعنی نبوت و پیغامبری. و دگر جای، نبوت «۵» را رحمت خواند، [فی قوله] «۶»: أ هم یقیّمون رَحْمَتِ رَبِّکَ «۷» - الایه. فَمَنْ یَنْصُرُنِی مِنَ اللّهِ، اینکه «فا» جواب شرط است فی قوله: إِنْ کُنْتَ عَلَی بَیئَةٍ. و «آتینی»، عطف است بر شرط و اینکه جمله که: فَمَنْ یَنْصُرُنِی است در جای جزای شرط اول افتاد. و من، استفهامی است و مراد نفی و جحد، المعنی فلا ناصرلی و لا یناصرنی احد من اللّهِ. و قوله: إِنْ عَصَيْتَهُ، شرطی دگر است و جزای او هم مثل اینکه باشد که رفت. من «۸» قوله: فَمَنْ یَنْصُرُنِی، و لکن دوم بیفگند «۹» اتکالا علی الاوّل لدلالته علیه، گفت: اگر چنان که من بر حق باشم، و اینکه نبوت من از جهت «۱۰» خدای است - جل جلاله - آنگه من در او عاصی شوم برای شما و نگاهداشت جانب شما، و اینکه رسالت ادا نکنم، کیست که او مرا از خدای با پناه گیرد و یاری کند! آنگه گفت: فَمَا تَزِيدُونِنِی غَیْرَ تَحْسِیْرٍ، آنگه شما مرا نیفزایی جز خسارت و زیانکاری [به] «۱۱» اینکه حجّت که شما داری از اقتدا به پدران «۱۲»، و در دین به تقلید طریقه ایشان سپردن، اینکه قول مجاهد است. حسن گفت: معنی

آن است که «۱۳»، اگر من اینکه کنم به مثبت کسی باشم که او زیان کند یک بار از پس دیگر تا زیانش بر زیان بيفزاید بر سیل مبالغت. بعضی دگر گفتند: معنی آن است که، شما نيفزایی مرا مگر ----- (۱). آو، آج، بم، آز: در خبر، لب: و در اینکه خبر. (۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه مج، افزوده شد. (۳). اساس محذوفی، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها زاید به نظر می‌رسد، و حذف شد. (۴). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، از قرآن مجید افزوده شد. (۵). اساس: سورت، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۱۱-۶). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. [.....]

(۷). سوره زخرف (۴۳) آیه ۳۲. (۸). آج، لب، آز: فی. (۹). آج، لب، آز: بيفگندند. (۱۰). آو، آج، بم، لب: نبوت مرا رحمت. (۱۲). آج، لب، آز خود. (۱۳). مل شما بيفزاید. صفحه: ۲۹۴ نسبت من شما را با خسار «۱»، یعنی مرا اگر فرمان خدای رها کنم و فرمان شما برم در دست من فردا هم «۲» اینکه ماند که شما را خاسر خوانم به آنچه مرا گفته باشی، و هذا من باب کفرته [و فسقته] «۳» و فجرته، ای حکمت بکفره و فسقه و فجوره و سمیته ذلک. آنگه در آمد و حدیث ناچه گفت، پس از آن که «۴» ایشان اقتراح کردند و درخواستند و گفتند: ما را ناچه ای باید از اینکه کوه بر اینکه صفت و بر اینکه شکل - چنان که قصه او در سورت اعراف برفت - گفت «۵»: اینکه ناچه خدای است، و اینکه را اضافت تخصیص گویند، اگر چه همه عالم ملک و ملک خدای است و همه شتران را خدای آفرید، و لکن آن را به خود اضافت کرد برای آن کرد که چنان که آن ناچه را آفرید - مخترع به خرق عادت - دیگر شتران را نیافرید. و بعضی دگر گفتند: آن به خود حوالت و اضافت کرد که آن را مالکی دیگر نبود چنان که دگر نوق را مالکی باشد، و جهت استحقاق ملکی دارند. بعضی دگر گفتند: برای آنش به خود اضافت کرد که در او آیتی و برهانی و معجزه‌ای بود از جهت او مر صالح را - علیه السلام - گفت: اینکه شتری است خدای را، و آیتی است و معجزه‌ای شما را، و نصب او بر حال است، و عامل در او «۶» آن فعل که «ها» ی تنبیه یا «ذا» ی «۷» اشارت متضمن است آن را، و التقدير: انبه علیها و اشیر الیها [آیه] «۸» و اینکه حال باشد از مفعول، کقولک ضربته مجرداً من ثیابه «۹». فَمَذْرُوهَا، رها کنی اینکه شتر را تا در زمین خدای می‌خورد و می‌چرد از آب و گیاهی که خدای تعالی مباح کرده است. و تأکل و تأکل به جزم و رفع خواندند، جزم بر جواب امر و رفع بر حال، و التقدير: فذروها آکل، و مثله [قوله] «۱۰»: ----- (۱). آو، آج، بم، لب، آز: خاسر. (۲). اساس: فراد هم، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۳). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۴). آو، آج، بم، لب، آز: پس آنان که. (۵). چاپ مرحوم شعرانی هذه ناقة الله (۶). اساس: او و، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۷). اساس: که هذا، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۱۰-۸). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. [.....]

(۹). آج، لب، آز: ثیاب. صفحه: ۲۹۵ و لا تمنن تستکثر «۱»، فی قراءه من رفع، و التقدير: مستکثرا. [و تستکثر فی قراءه من جزم علی جواب النفی] «۲» و لا تمسوها بسوء، و آن را دست دراز مکنی به بدی، و رنج مرسانی بدو از پی کردن و کشتن و نگه داشتن «۳»، يقال: مسسته «۴» بکذا، ای اذا اصبته به «۵»، [۱۸۵-ر]

و مسه کذا من العاهه «۶» اذا اصابه. و «با»، تعدیه راست. فَيَأْخُذْكُمْ، نصب او بر جواب به «فا» است به اضمار «ان» که او جواب نهی است. و «فا» در جواب شش چیز نصب کند به اضمار «ان» «۷»، و آن امر است و نهی و استفهام و عرض و جحد و تمنی، که پس بگیرد شما را عذابی نزدیک. به اینکه التفات نکردند و اینکه امر را امساک «۸» نکردند، بکشتند اینکه شتر را. فَعَقَّرُوها، پی بکردند اینکه شتر را، صالح - علیه السلام - گفت: تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، در سرایهاتان سه روز متمتع «۹» و بر خوردار باشی، یعنی بیش از سه روز شما را زندگانی مانده نیست، «۱۰» و اینکه وعده‌ای است نه دروغ. و عقر، قطع رگی باشد از پای که در او تلف نفس بود، و گفته‌اند: عقر، در جای نحر به کار دارند. و تمتع، تلذذ باشد و انتفاع به مشتهیات از «۱۱» مدرکات. و در دارکم، دو قول

گفتند، یکی: فی دیارهم (۱۲) المسکونه، دوم، فی دار الدنيا. و قوله: ثَلَاثَةٌ أُرِيَامٍ، و الاصل: ایوام فی جمع یوم، کقوم و اقوام، الا آن است که: «واو» را برای مجاورت «یا» قلب کردند با «یا» آنکه ادغام کردند «یا» را در «یا». و قوله: وَعَدُّ غَيْرُ مَكْدُوبٍ ای [غیر] (۱۳) مکذوب فیه، برای آن که «وعد» خبر باشد، يقال: کذبتہ الحدیث، متعدی باشد به دو مفعول. -----
----- (۱). سوره مدثر (۷۴) آیه ۶. (۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۳).
همه نسخه بدلها: رنجه داشتن. (۴). مل: مسته. (۵). آو، بم، لب، آز: بکذا اذا امسته به، آج: اذا مسه به. (۶). آو، آج، بم، لب، آز: الهامه. (۷). اساس که او جواب نهی است، و «فا» در جواب شش چیز نصب کند، به قیاس با دیگر نسخه بدلها زاید می نمود و حذف شد. (۸). مل: امساک بکردند، دیگر نسخه بدلها: امتثال نکردند. (۹). آو، آج، بم، مل، لب، آز: ممتع. (۱۰). آج، لب، آز: نمانده است. (۱۱). آو، آج، بم، لب، آز: باشد به مشتبهات و انتفاع از. (۱۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: دار کم. (۱۳). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. [.....]

صفحه : ۲۹۶ فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا، [چون] (۱) فرمان ما بیامد و موجب هلاک ایشان از طغیان و عصیان بغایت رسید [و] (۲) شتر را بکشتند، ما صالح را گفتیم: از میان اینان برو و نیز [آن] (۳) مؤمنان را که با او بودند، و خلاص و نجات دادیم ایشان را [به رحمت خود و برهانیدیم ایشان را] (۴) از خزی و نکال و هلاک آن روز. و قراءه مدینه - الا اسماعیل و کسائی و برجمی و شمونی - خواندند: یومئذ به فتح «میم»، و باقی قراءه: یَوْمِئِذٍ، به جَرِّ «میم» اینکه جا و در سوره المعارج. اما آن که مجرور خواند، گفت: یوم، اسمی است معرب مضاف الیه آنچه به او اضافه کردند آن را مجرور دارند، فی قوله: مِنْ عَذَابٍ یَوْمِئِذٍ... (۵) و: مِنْ خِزْيٍ یَوْمِئِذٍ، و: مِنْ فَرْعٍ یَوْمِئِذٍ... (۶)، و آنان که به فتح «میم» خواندند، مبنی کردند یوم را لاضافه (۷) الی اسم مبنی، و گفتند: کَمَا أَنَّ الْمِضَافَ یُکْتَسَى (۸) مِنَ الْمِضَافِ إِلَيْهِ التَّعْرِيفُ وَ التَّنْكِيرُ وَ مَعْنَى الْأَسْتِفْهَامِ وَ الْجَزَاءِ فِي قَوْلِهِمْ: غَلَامٌ مِنْ يَضْرِبُ، وَ غَلَامٌ مِنْ تَضْرِبُ اضْرِبْ، فَكَذَلِكَ یُکْتَسَى (۹) مِنْهُ الْأَعْرَابُ وَ الْبِنَاءُ إِذَا كَانَ مِنَ الْأَسْمَاءِ الشَّايِعَةِ الْمَبْتِئَةِ، نَحْوُ: إِنَّكَ وَ كَيْفُ، وَ إِذَا كَانَ الْمِضَافُ مَخْصُوصًا نَحْوُ: رَجُلٌ وَ غَلَامٌ [لَمْ] (۱۰) یُکْتَسَ مِنْهُ الْبِنَاءُ، وَ إِنَّكَ بَيْتٌ بِرِهْرٍ وَ وَجْهٌ رَوَايَةٌ كَرَدْنَا كَمَا شَاعَرَ كَقَوْلِهِ: عَلِيٌّ حِينَ (۱۱) عَاتَبَتْ الْمَشِيبَ عَلَى الضَّبَا وَ قَلَّتِ الْمَيَا اصْحَاحُ وَ الشَّيْبُ وَازِعٌ وَ إِنَّكَ مِنْ جَمَلِهِ ظَرْفٌ مَتَّسِعٌ اسْتِ، كَقَوْلِهِ تَعَالَى: بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ... (۱۲)، برای آن که مکر در شب و روز واقع بود از شب و روز واقع نبود. همچنین خزی و عذاب و فرع در روز واقع باشد از او (۱۳) واقع نبود، و مثله قوله: یا سَارِقَ اللَّيْلَةِ أَهْلَ الدَّارِ ----- (۱۰ - ۴ - ۳ - ۲ - ۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و
دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۵). سوره معارج (۷۰) آیه ۱۱. (۶). سوره نمل (۲۷) آیه ۸۹. (۷). اساس: الاضافه، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۸-۹). آج، آز: یکتسی. (۱۱). اساس معا، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۱۲). سوره سبا (۳۴) آیه ۳۳. (۱۳). همه نسخه بدلها: از روز. صفحه: ۲۹۷ المعنی فی اللَّيْلَةِ، و اینکه را شرح رفته باشد (۱) همانا در فاتحه الكتاب، فی قوله: مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (۲)، که آن نیز هم در ظرف متسع است (۳). «إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ»، که خدای تو قوی و قاهر است و عزیز و غالب، کس او را غلبه نتواند کردن. آنکه بیان کرد که ایشان را [چگونه] (۴) هلاک کرد، گفت: ایشان را بگرفت صیحت، و آن آوازی عظیم باشد خارج از ذهن حیوانی. گفتند: جبریل - علیه السَّلام - بانگ بر ایشان زد، - یک بانگ در آخر شب - همه بر جای بمرند، و هو قوله: فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَائِعِينَ (۵)، ای خامدین میتین. و گفته اند: جثوم، بر روی در افتادن باشد، من قولهم: جثم الطائر، چون سینه بر زمین نهد. و گفته اند: جثوم قعود باشد، و در آیت به معنی مرگ است، تا (۶) چنان شدند که پنداشتی نبودند، و وجود و مقام و تصرف ایشان در آن جا و آمد شد ایشان در آن جا نبود خود، من قولهم: غنی بالمکان (۷) اذا اقام به. آنکه گفت: نه به ظلم رفت با ایشان، چه ایشان در خدای خود کافر شدند، بعد و هلاک باد ثمود را - علی وجه الدعاء علیهم [۱۸۵-پ].

[اشاره]

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامًا قَالُوا فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ (۶۹) فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ (۷۰) وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحَّكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ (۷۱) قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ (۷۲) قَالُوا أَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتِ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ (۷۳) فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ (۷۴) إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ (۷۵) يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرٌ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ (۷۶) وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سَاءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ (۷۷) وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلٍ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هُوَ لَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَعْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ (۷۸) قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكُمْ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا تُرِيدُ (۷۹) قَالَ لَوْ أَنْ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوَى إِلَيَّ رُكْنٌ شَدِيدٌ (۸۰) قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصْطَلُوا إِلَيْكَ فَاسْرِبْ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرًا تَكُنَّ إِنَّهُ مَصْرُوعٌ لِي مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ (۸۱) فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ (۸۲) مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَعِيدٍ (۸۳)

[ترجمه]

آمدند رسولان ما به ابراهیم به بشارت، گفتند: سلام بر تو، گفت: سلام بر شما بنه استاد «۸» که آورد گوساله بریان کرده. «۹» چون دید دستهاشان نمی‌رسد به آن منکر شد «۱۰» ایشان را و یافت ----- (۱). همه نسخه بدلهای، بجز میج: رفته است. (۲). سوره فاتحه کتاب (۱) آیه ۴. (۳). آو، آج، بم، آز: از ظرف است. (۴). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلهای، تصحیح شد. (۵). سوره اعراف (۷) آیه ۷۸. (۶). آو، آج، بم: یا. [.....]. (۷). آو، آج، بم، لب، آز: امکان. (۸). بنه استاد/ بناستاد، آو، آج، بم، لب: درنگ نکرد. (۹). اساس: رأی. (۱۰). اساس: منکرند، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. صفحه: ۲۹۸ از ایشان ترسی، گفتند: مترس که فرستاده‌اند ما را به قوم لوط. وزن او ایستاده بود، بخندید. بشارت دادیم او را به اسحاق، و از پس اسحاق یعقوب. گفت: ای وای؟ من بزایم و من «۱» پیرم و اینکه شوهر من پیر است، اینکه چیزی «۲» عجب؟ [۱۸۶-ر]

گفتند: عجب می‌داری از کار خدای! رحمت خدای و برکاتش بر شما اهل بیت که او ستوده و بزرگوار است. چون بشد از ابراهیم ترس، و آمد بدو مژده، مجادله کرد با ما در قوم لوط. که ابراهیم بردباری [است آوه] «۳» کننده و توبه کننده است. ای ابراهیم بگرد از اینکه که او آمد فرمان خدای تو و بدیشان خواهد آمدن عذابی نه مدفوع. و چون آمد «۴» رسولان ما به لوط، دژم «۵» شد بدیشان و تنگ «۶» شد بدیشان از رش و گفت: اینکه روزی سخت است. [۱۸۶-پ]

آمد بد و گروه او می‌شتافتند به او و از پیش بودند «۷» می کردند بدیها، گفت: ای گروه اینان دختران من «۸»، ایشان پاکترند شما را، بترسید از خدای و ----- (۱). آو، بم من. (۲). آو، آج، بم، میج، لب باشد. (۳). اساس: ندارد، به قیاس، با نسخه آو، افزوده شد. (۴). آو، آج، بم، میج، لب: آمدند. (۵). آو، بم: اندوهگن، آج، لب، اندوهگین. (۶). آو، آج، بم، میج، لب: دلتنگ. (۷). آو، آج، بم، لب که. (۸). آو، آج، بم، لب: ای قوم اینکه دختران منند. صفحه: ۲۹۹ شرمسار مکنید مرا در مهمانان «۱» من، نیست از شما مردی صالح! گفتند: بدرستی که دانی تو «۲» نیست ما را در دختران تو از حقی و تو می‌دانی آنچه خواهیم «۳». گفت: اگر مرا باشد به شما قوتی یا پناه باز دهم با جانبی «۴» سخت. گفتند: ای لوط؟ ما رسولان خدای تو «۵»،

نرسند ایشان به تو، بپر «۶» اهلت را به پاره‌ای از شب، و باز پس منگرید «۷» از شما یکی، مگر زن تو که او را برسد آنچه برسد «۸» بدیشان که وعده ایشان صبح است، نیست صبح «۹» نزدیک؟ [۱۸۷-ر]

چون آمد فرمان ما، کردیم بالای آن را زیرش «۱۰»، و ببارانیدیم بر ایشان سنگها از سنگ گل بر هم نهاده. نشان بر کرده نزدیک خدای تو، نیست آن از ستمکاران «۱۱» دور. قوله: وَ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى - الایه، حق تعالی از اینکه پس در قصه ابراهیم و آمدن فریشتگان نزدیک او به بشارت گرفت، گفت: وَ لَقَدْ جَاءَتْ، بدرستی که آمدند. «او» عطف است جمله را بر جمله، و «لام» تأکید را، و «قد» تحقیق و تقریب الفعل الماضي من الحال [را] «۱۲». رسولان ما - یعنی فریشتگان - -----
----- (۱). آو، آج، بم، لب: مهمانی. (۲). آو، آج، بم، لب: دانستی تو که. [.....]

(۳). آو، آج، بم، لب: آنچه ما را می‌باید. (۴). آو، بم: یا باز شوم و پناهی. (۵). آو، آج، بم، لب: توایم. (۶). آو، آج، بم، لب: شب. (۷). آو، بم: منگر: آج، لب: ننگرد. (۸). آو، آج، بم، مج: لب: برسد. (۹). آو، آج، بم: نه صبح، مج: آیا نیست صبح. (۱۰). آو، بم: با بالای آن زیرش. (۱۱). آو، بم: نیست و از بیداد گران. (۱۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. صفحه: ۳۰۰ گفتند: جبریل و میکایل و اسرافیل بودند، و گفتند: جبریل بود با دو فریشته دیگر به ابراهیم آمدند. بِالْبُشْرَى، به بشارت، و اینکه از جمله بناهای مصدر است، و اینکه آنگاه بود که ابراهیم را - علیه السلام - از ساره فرزند نمی‌آمد از آن که او پیر شده بود، و ابراهیم را دل در بند فرزند بود، او را کنیز کی بود - اعی ساره را - نام او هاجر، کنیز کی «۱» جوان و پاکیزه بود، برای نگاهداشت دل ابراهیم او را به ابراهیم داد. ابراهیم - علیه السلام - با زو «۲» خلوت کرد، خدای تعالی او را اسماعیل بداد و چون اسماعیل حاصل آمد و نور محمدی در پیشانی او بود، ساره را از آن رشک آمد. حق تعالی گفت: اکنون اینکه را از اینکه جا ببر تا ساره ایشان را نبیند «۳». او ایشان را به مکه برد، چنان که برفت، و آن جا بنهاد، و برگردید. حق تعالی خواست تا ساره را بدان احسان که کرد مکافات کند و آن رنج که به دل او رسید از آمدن اسماعیل هاجر را، بر آن «۴» مرهمی کند، جبریل را فرستاد با چند فریشته بدین بشارت، و با هلاک قوم لوط، ایشان بیامدند و ابتدا به ابراهیم کردند و بشارت او. چون در آمدند، به رسم سنت و نهاد شریعت و نگاهداشت او «۵» بر حسب عادت گفتند: سلاماً، و التقدير: نسلم سلاماً، و اینکه مصدری باشد محذوف الزوايد، برای آن که مصدر سلمت، تسلیم باشد. عبد الله عباس گفت: جبریل و میکایل و اسرافیل بودند «۶». ضحاک گفت: نه کس بودند، سدی گفت: یازده کس «۷» بودند از فریشتگان بر صورت امردانی پاکیزه، در آمدند و گفتند: سلاماً، علی تقدیر نسلم سلاماً. و گفتند: بايقاع القول عليه، ای قالوا هذه الكلمة. و سلام تحیت باشد، و سلام سلامت باشد، و سلام نامی است از نامهای خدای تعالی فی قوله: السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيِّمُ «۸». و سلام، درختی است فی قوله: الاسلام و حرم «۹»، و كذلك قوله: ... -----
----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز مل: کنیزک. (۲). همه نسخه بدلها: با او. (۳). اساس: نه بیند/ نبیند. (۴). آو، آج، بم، مل، مج، آز: آن را، لب: او را. [.....]

(۵). همه نسخه بدلها: ادب. (۶). همه نسخه بدلها، بجز مل: بود. (۷). اساس کس، به قیاس با آو، و دیگر نسخه بدلها، زاید می‌نمود و حذف شد. (۸). سوره حشر (۵۹) آیه ۲۳. (۹). آج، لب، آز: حرمک، مل: حرمت لی. صفحه: ۳۰۱ و إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَاماً «۱»، و اینکه چنان بود که شنوی که کسی گوید: ... لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ... «۲»، تو گویی: حقاً، ای حقاً قلت. فَرَأَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَهْتَفُونَ بِهِيَ هَافِينَ، و بعضی دیگر می‌گویند: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ به «لام» تعریف. و بعضی دیگر گفتند: سلام عليكم، بی «لام» و بی تنوین لكثرة الاستعمال، كقولهم: لم يك و لا ادر «۴»، قال سَلَامٌ حمزه و كسائي خواندند: قال سَلَمٌ، و باقی قراء خواندند: قال سَلَامٌ؛ اما بر قراءت حمزه و كسائي «سَلَمٌ» دو معنی دارد، یکی: هم به معنی سلام باشد كقولهم: حلّ و حلال، و حرم و حرام، و انشد الفراء: وقفنا فقلنا آیه «۵» سَلَمٌ فَسَلَّمْتُ كَمَا اكْتَلَّ «۶» بالبرق الغمام اللوايح و يروى: كَمَا انكَلَّ «۷»، و يك معنی آن که به معنی الصلح «۸». و بر قراءت عامه، قال سَلَامٌ «۱۸۷-پ»

خود جواب سلام «۹» است. و اما رفع بر چند وجه بود: اما علی تقدیر سلام علیکم و اما علی تقدیر قولی سلام و شأنی سلام «۱۰». فزء گفت: چون ایشان را بدید و بشناخت، ایشان را گفت: سلام او سلم، مرادش آن بود که: امرنا [سلام ای] «۱۱» سلامه - ان شاء الله. فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ، گفتند: محل «ان» مع الفعل نصب است، یعنی فما لبث ابراهیم حتی جاء، او بان جاء، چون حرف جرّ بیفگند «۱۲» فعل در او عمل کرد و فزء گفت: روا باشد که محل او رفع باشد علی فاعل لبث، ای ما ابطأ حتی جاء ابراهیم او خدمه. بعجل حنیذ. یعنی دیر نماند تا ابراهیم - علیه السلام - بر عادت خود در اکرام مهمان گوساله‌ای بیاورد، و آن را برای آن عجل خواند لتعجیل امره «۱۳» بقرب میلاده. و عجزول لغة فی العجل و جمعه عجاجیل «۱۴». و حنیذ -----

(۱). سوره فرقان (۲۵) آیه ۶۳. (۲). سوره صافات (۳۷) آیه ۳۵ و سوره محمد (۴۷) آیه ۱۹. (۳). آو، آج، بم، لب، آز منکرا. (۴). آج، آز: یدری. (۵). آج، بم: ابه. (۶). مج: کما اکیل. (۷). آج، بم، کما اکتل، مج: کما اکمل، آز: کما اتمل. (۸). همه نسخه بدلها: باشد. (۹). اساس: سلامت، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. [.....]

(۱۰). آو، بم، لب: سلم. (۱۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۱۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: بیفگندند. (۱۳). لب و. (۱۴). آو، آج، بم، لب، آز: عجاجل. صفحه: ۳۰۲ را در او خلاف کردند، بعضی گفتند: بریان باشد، فعل به معنی مفعول، کقتیل و جریح و طیخ، و گفته‌اند: آن «۱» باشد که بر سنگ بریان کنند، و گفته‌اند: آن باشد که یقطر ماؤه و دسمه، هنوز نیک بریان «۲» نشده «۳» باشد، آب و روغن از او می‌چکد. و گفته‌اند: آن باشد که نیک بریان شده باشد، الا تری الی قول الشاعر: اذا ما اعتبطنا اللحم للطلاب القرى حذناه حتی یمكن «۴» اللحم آكله ای شویناه و انضجناه. در خبر است که: اینکه فریشتگان فراز آمدند به نزد ابراهیم - علیه السلام - بر صورت آمدانی «۵» که چشمها مانند ایشان ندیده بود، و سلام کردند با خوی خوش و با بوی خوش و با روی نیکو، و گفتند: یا خلیل الله؟ مهمان خواهی! گفت: چگونه نخواهم؟ ایشان «۶» را بر گرفت و به خانه برد و بنشانند، و ساره را گفت: مرا امروز مهمانان «۷» آمده‌اند که در عمر خویش از ایشان نکو روی تر و نکو خوی تر و خوش سخن تر ندیده‌ام، برای ایشان طعامی بساز «۸». او گفت: وقت را هیچ «۹» طعام حاضر نیست و هیچ گوشت نیست اینکه جا. آنگه گفت: مرا عجلی هست که آن را می‌پرورم «۱۰» چنان که عادت آن کس باشد که او را فرزند نباشد، او «۱۱» را دست حنّاء در بسته «۱۲» بود و زنگ و مهرک «۱۳» بر گردن بسته، برای دل ابراهیم - علیه السلام - آن را بفرمود تا بکشتند و بریان کردند بر تعجیل و پیش ایشان بردند. ابراهیم - علیه السلام - بر عادت خود بنشست و سر در پیش افگند و گمان برد که ایشان طعام می‌خورند، و ایشان خود طعام نمی‌خوردند. ساره از پس پرده نگاه می‌کرد، ابراهیم را - علیه السلام - بخواند، گفت: اینکه مهمانان تو طعام می‌نخورند «۱۴»، بیامد و ----- (۱). آو، بم ران. (۲). مل: برشته. (۳). اساس: نه شده / نشده. (۴). آو، آج، بم: تملک، لب، آز: یملک. (۵). آو، آج، بم، لب، آز: آن مردانی. (۶). آو: ایشا / ایشان. (۷). آو، آج، بم، لب: مهمانانی، آز: مهمانی. (۸). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: بیار. (۹). آج، لب، آز: اینکه وقت هیچ. [.....]

(۱۰). آج، لب، آز: پرورده‌ام. (۱۱). همه نسخه بدلها: آن. (۱۲). مل: دست در حنّاء بسته. (۱۳). آج، لب، آز: مهره. (۱۴). آو، آج، بم، لب، آز: نمی‌خورند، مل، مج: نمی‌خورند. صفحه: ۳۰۳ گفت: چرا طعام نمی‌خورید! گفتند: تو کار خویش کن «۱» که ما [کار] «۲» خود می‌کنیم. ابراهیم با سر طعام شد، ایشان هم نمی‌خوردند «۳». ابراهیم - علیه السلام - عند آن حال از ایشان بترسید و گمان برد که ایشان با زو کیدی و مگری در دل دارند، منکر شد آن را، و ذلک قوله: فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكَرَهُمْ، چون دید که دست ایشان به طعام نمی‌رسد، انکار کرد «۴» بر ایشان، و ضمیر در الیه راجع است با عجل. و گفته‌اند: نکره «۵» و انکار به یک معنی باشد، و يقال: نکره و انکره بمعنی. و گفته‌اند: نکر، بلیغتر باشد از انکار، و قال الاعشى - و قد جمع بین اللغتين: و انکرتنی و ما كان الذی نكرت من الحوادث إلا الشيب و الصلعا و أوجس منهم خيفةً، ای احس و وجد، در دل خود از ایشان ترسی یافت از آن وجه که گفتیم: ایشان چون بدیدند که ابراهیم - علیه السلام - از اینکه معنی اندیشه ناک «۶» شد، گفتند: لا تحف، مترس که ما

فریشتگانیم و ما را به قوم لوط فرستاده‌اند. اگر گویند: ابراهیم - علیه السلام - چگونه باور داشت ایشان را بدان که ایشان فریشته‌اند، گوییم: لا - بد است از آن که علمی «۷» به معجز مقرون باشد بدین که او عند آن بداند که ایشان «۸» در آن دعوی صادق‌اند. و گفتند، معجز اینکه بود که: ایشان دعا کردند تا خدای تعالی آن عجل را زنده کرد به رفتن و چهره کردن در آمد. اهل اشارت گفتند: اشارتی دیگر در اینکه آن بود، تا ساره یقین داند که آن خدای که قادر است که مرده زنده کند، قادر است که او را با پیری و عقیمی فرزند دهد. دگر اشارت آن بود که: چون او عجلی که محبوب او بود بکشت برای رضای ابراهیم، حق تعالی گفت: تو اینکه [۱۸۸-ر]

به هوس فرزند می‌کردی، و آن را به جای ----- (۱). آو، آج، بم، لب، آز: کار خود راست دار. (۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۳). همه نسخه بدلها، بجز مل: هم دگر بار ایشان طعام نخوردند. (۴). همه نسخه بدلها، بجز مل: انکار برفت. (۵). آو، بم، مل، مج، لب: نکر. (۶). آج، مل، لب، آز: اندیشناک. (۷). مل: عملی. (۸). آو: ایشا/ایشان. صفحه: ۳۰۴ فرزند می‌داشتی، چون ایثار کردی، من تو را عوضی به از آن بدهم، و نیز آن را زنده گردانم تا اینت عاجل باشد و آن آجل؟ اگر گویند: شاید که ابراهیم - علیه السلام - طعام در پیش فریشتگان نهد با آن که داند که ایشان طعام نخورند! گوییم: از اینکه دو جواب است، یکی آن که: ابراهیم - علیه السلام - اینکه پیش از آن کرد که دانست «۱» که ایشان فریشته‌اند، برای آن که ایشان بر صورت بشر «۲» بودند. و جواب دیگر آن که: اینکه معنی به عقل نتوان دانستن «۳»، روا بود که او را اعلام نکرده بودند هنوز که فریشتگان طعام نخوردند. اگر گویند: شاید که فریشتگان به صورت آدمیان باشند با آن که ایشان لطیف‌اند و اینان کثیف! گوییم: بعضی گفتند «۴» ابراهیم را چنان نمود که ایشان بشرانند، چنان که سراب چنان نمایند که آب است - با آن که آب نباشد - و اینکه چیزی نیست، جواب معتمد از او آن است که: خدای تعالی کرد بر سبیل معجزه و در اینکه استبداعی نیست. قوله: وَ امْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحَكَتْ، و ساره بر پای ایستاده بود بخندید - و هی ساره بنت هارون «۵» بن ناحور «۶» بن ساروع بن ارعواء بن فالغ «۷» بن غایر، و هو هود النبی - علیه السلام - و او دختر عم ابراهیم بود. قَائِمَةٌ، ایستاده بود، از پس پرده حدیث ایشان می‌شنید، بخندید. و در آن که چرا خندید، چند قول گفتند، قولی آن است که: او را خنده از آن آمد که، ابراهیم بترسید از سه کس با آن که در عز و منعت بود و خدم و حشم بسیار، و اینکه قول کلبی و مقاتل است. بعضی دیگر گفتند: از غفلت قوم لوط بخندید، و آن که هلاک ایشان نزدیک بود، و اینکه قول قتاده است. بعضی دیگر گفتند: از آن بخندید که، او را عجب آمد از طعام نخوردن ایشان با ----- (۱). آو، آج، بم: ندانست. [.....]

(۲). مل، مج: پسر. (۳). آو که ایشان فریشته‌اند. (۴). همه نسخه بدلها: گفته‌اند. (۵). همه نسخه بدلها، بجز آز: هاران. (۶). مج: ناخور. (۷). آو، آج، بم، مج، لب: فالغ، مل، آز: قالد. صفحه: ۳۰۵ آن همه اکرام و اعزاز. عبد الله عیاس گفت: از آن تعجب بخندید که او را به پیری بشارت دادند به فرزند، و بعضی دیگر گفتند: به خرمی امن بخندید، چون بدانست که ایشان نه به مکرری و مکروهی آمده‌اند. مجاهد و عکرمه گفتند: ضحکت، ای حاضمت، تقول «۱» العرب: ضحکت الارنب اذا حاضمت، و قال الشاعر: ضحک الارانب فوق الصیفا کمثل دم الجوف يوم اللقاء فَبَشَّرَها بِاسْحاق، ما بشارت دادیم او را به اسحاق و از پس اسحاق به یعقوب که فرزند زاده بود. عبد الله عباس و شعبی گفتند: الوریاء، ولد الولد. و مقریان «۲» خلاف کردند در اعراب یعقوب، ابن عامر و عاصم، و یعقوب خواندند. و گفتند: محل او نصب است به نزع حرف الجر، ای بیعقوب، و گفته‌اند: به اضمار فعلی، و التقدير: وهبنا له یعقوب، و باقی قرءا به رفع خواندند به «۳» ابتدا. و من وراء در جای خیرش باشد جار و مجرور. چون بشارت بشنید به فرزند و فرزند زاده، تپنچه «۴» بر روی زد و گفت: یا ویلتی؟ اینکه کلمه‌ای است که عرب گویند عند الامر الفظیع، و حرف ندا برای آن در او شد که پنداری او شخصی است که اینکه مرد او را می‌بخواند و می‌گوید: ای ویل؟ بیا که جای تو است. و اما «الف» در آخر او محتمل است دو وجه را: شاید تا ندبه را بود چنان که «۵»: و ازیدا، و وا عمرا «۶»؟ و شاید که منقلب بود از «یای» اضافت، و التقدير: یا

می‌آید که، مجادله ابراهیم آن بود که گفت: اگر در اینکه شهرهای لوط پنجاه مرد مسلمان باشند، ایشان را نیز هلاک کنید! گفتند: نه، گفت: اگر چهل باشند! گفتند: نه، گفت: اگر سی باشند! ----- (۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها و چاپ شعرانی، با توجه به نقل تفسیر تبیان (۶/ ۳۵) «لَمَّا» مرجح می‌نماید. (۲). آج، لب، آز: احدی. (۳). همه نسخه بدلها: امّا. (۴). همه نسخه بدلها: و قوله. [.....]

(۵). آج، بم، آز: حث. (۶). سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۳۲. (۷). آج، لب، آز: گفت. (۸). آج، لب، آز: شتاب ناکنده. (۹). آج، لب، آز: آینه. (۱۰). همه نسخه بدلها، بجز مل و مع در گاه. (۱۱). مع سر. صفحه: ۳۰۸ گفتند: نه. گفت اگر ده باشند، و همی آمد تا با یکی آمد، گفتند: نه، گفت: پس نه لوط در میان ایشان است! جواب دادند که: «نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنَنْجِيَنَّهُ وَأَهْلَهُ...» (۱)، ابن جریر گفت: در آن شهرهای قوم لوط چهار هزار هزار مرد بود. «وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سَيِّئًا بِهِمْ،» گفت چون رسولان ما به لوط آمدند سَيِّئًا بِهِمْ، ای احزن بهم، يقال: ساء يسوءه، و بعضی اهل لغت گفتند: «سَيِّئًا» اینکه جا مطاوع ساء است، و نظیره: شغلته فشغل و اینکه چیزی نیست برای آن که، شغلته فاشغل مطاوع او باشد. و ساء فعل متعدی است، چه از لازم فعل نیاید به هیچ وجه. و ضاق بِهِمْ ذُرْعًا، ای ضاق بهم ذرعه. بعضی مفسران گفتند: ضاق قلبه، دلش تنگ شد بدان قوم، و بعضی دیگر گفتند، معنی آن است که: دستش به تنگ رسید، و اینکه عبارتی است از آن که چاره ندانست و حیل نیافت و در آن کار دست نتوانست زدن، و نصب او بر ظرف است، و او برای آن دلتنگ شد که ایشان بر صورت امر- دانی بودند که در زمین کس به جمال ایشان نبود، و لوط- علیه السلام- خبث عمل قوم خود [۱۸۹-ر]

شناخت، بر ایشان بترسید از آن ظالمان. عمرو بن دینار گفت: پیش از قوم لوط هیچ مرد با مرد مواجه نکرد، و در حیوانات گفته‌اند: هیچ نیست که نر با نر قربت کند. قتاده و سدّی گفتند: آن فریشتگان- علیهم الصلوة و السّلام- از نزد ابراهیم بیامدند و روی به شهرهای قوم لوط نهادند، و آن پنج دیه «۲» بود: سدوم، و غاصورا «۳»، و داد و ما، و صواهم. اینکه چهار ده کافر بودند، و دیه پنج سعد بود، و اهل او به لوط ایمان داشتند آن «۴» را هلاک نکردند، چون بیامدند لوط را در زمینی از آن خود یافتند که کاری می‌کرد، بر او فراز شدند و او ایشان را شناخت که در «۵» صورت بشر بودند و او را گفتند: ما به مهمانی «۶» تو آمده‌ایم. او چون ایشان را دید و حسن و جمال ایشان، دلتنگ شد برایشان از جهت قوم خود که او قوم خود را شناخت، و قوم با او شرط کرده بودند که هیچ غریب را به مهمان «۷» به خانه نیارد تا مهمانی ایشان کنند، و آن معنی از -----

(۱). سوره عنکبوت (۹) آیه ۳۲. (۲). همه نسخه بدلها: ده. (۳). آج، لب، آز: عاصورا، مع، لب: عاصورا. (۴). آج، لب، آز، آنان. (۵). همه نسخه بدلها: بر. (۶). آج، لب، آز: مهمان. (۷). آج، لب، آز: مهمانی. [.....]

صفحه: ۳۰۹ فاحشه ایشان را روان شد «۱». لوط ایشان را در قفا گرفت، و خدای تعالی ایشان را گفته بود تا لوط چهار بار برایشان گواهی ندهد ایشان را هلاک مکنید. چون در راه می‌رفتند لوط با ایشان نگرید، گفت: نیک می‌دانید که اینکه دیهها «۲» و شهرها چه جایگاه است! گفتند: چه جای است! گفت: بترین جای «۳» است که در زمین هست به فساد اهلش، و در همه زمین از اینکه مردمان پلیدتر و مفسدتر نیست، اینکه معنی چهار بار باز گفت. لوط ایشان را بیاورد به راهی که کس ایشان را ندید به بی وقتی، و در خانه برد، و کس ندانست مگر مردمان سرای لوط «۴». زن لوط چون ایشان را بدید، بیرون آمد و قوم را گفت: خبر دارید که در سرای لوط مهمانانی آمده‌اند که چشمهای آدمی به جمال ایشان ندیده «۵» است! ابو حمزة الثمالی گفت: علامت از میان زن لوط و قوم لوط در دلالت بر اسیاف آن بود که، کس «۶» فرستادی و قوم را گفتی: هیئتوا لنا علجا، برای ما علجی بسازید. و علج خرواحش «۷» باشد- اینکه کنایت بود بنزدیک ایشان از دعوت با فاحشه، و اینکه کنایت تا امروز مانده است به زبانی که میان اینکه قوم باشد آن را که بازو «۸» اینکه معاملت می‌رود او را علج می‌خوانند. در خبر می‌آید که: مسخها لله علجا، خدای او را مسخ کرد و با خری کرد او را. و به روایتی دیگر آن است که: دختر لوط- علیه السلام- از سرای «۹» بیرون آمد تا آب گیرد «۱۰»، چون [از شهر

به در آمد آن فریشتگان را دید بر صورت امردان، به جمال، بترسید از آن حال برفت و پدر را خبر داد، لوط - علیه السلام - بیامد و ایشان را به خانه آورد. چون [۱۱] «قوم خبر یافتند از احوال ایشان بیامدند و به در سرای لوط آمدند و لوط - علیه السلام - چون خبر یافت از حال ایشان گفت: اینکه، آن است که من می‌ترسیدم ----- (۱). همه نسخه بدلها: باشد. (۲). همه نسخه بدلها: دهها. (۳). همه نسخه بدلها، بجز مج: بدترین جایها. (۴). همه نسخه بدلها راست که. (۵). آو، آج، بم: ندیده‌اند، لب، آز: به جمال او ندیده. (۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: کسی را. (۷). همه نسخه بدلها: خروحشی. (۸). همه نسخه بدلها: با او. (۹). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: از خانه. (۱۰). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: آب بر کشد. (۱۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. صفحه: ۳۱۰ از آن و دلتنگ می‌بودم از آن، و ذلک قوله تعالی حکایه عنه: وَقَالَ هَذَا يَوْمَ عَصِيْبٍ اَي شَدِيدٍ مِنَ الْعَصْبِ وَ هُوَ الشَّدُّ، وَ مِنْهُ الْعَصَابَةُ لَمَّا يَعْصَبُ بِالرَّأْسِ، وَ قَالَ الشَّاعِرُ: شَدَى «۱» عَلَى الْعَصْبِ اَمْ كَهَمْسٍ وَ عَصِيْبٌ فَعِيْلٌ بِهٖ مَعْنَى مَفْعُوْلٌ، وَ يَجُوْزُ اَنْ يَكُوْنَ بِمَعْنَى فَاعِلٌ كَشَدَيْدٍ. قَالَ عَدِيُّ بْنُ زَيْدٍ: وَ كُنْتُ لِرَازِ خَصْمِكَ لَمْ اَعْرِذْ وَ قَدْ سَلَكَوْكَ فِي يَوْمٍ عَصِيْبٍ وَ قَالَ آخِرُ «۲»: يَوْمَ عَصِيْبٍ يَعْصِبُ الْاِبْطَالَ عَصْبَ الْقَوَى السَّلْمِ الطَّوَالَا وَ قَالَ آخِرُ: فَاِنَّكَ اَنْ لَمْ «۳» تَرْضَ بَكْرَ بَنِ وَاثِلٍ يَكُنْ لَكَ يَوْمَ بِالْعِرَاقِ عَصِيْبٌ وَ تَقُوْلُ «۴» الْعَرَبُ لِلْيَوْمِ الشَّدِيدِ: هَذَا يَوْمَ عَصِيْبٍ وَ عَصَبُ «۵». چون قوم بشنیدند، آهنگ سرای لوط کردند و گرد سرای بگرفتند، و لوط - علیه السلام - در سرای بیست و ذلک قوله: وَ جَاءَهُ قَوْمُهُ يَهْرَعُونَ اِلَيْهِ، وَ دَر مَعْنَى اَوْ خِلَافٍ كَرَدْنَد، بَعْضِي كَفْتَنَد: يَسْرَعُونَ اِلَيْهِ. وَ الْاَهْرَاعُ، الْاِسْرَاعُ، وَ كَذَلِكَ الْاِهْطَاعُ. عَبْدُ اللّٰهِ عَبَّاسٌ وَ قَتَادَةُ وَ سَدَى كَفْتَنَد: يَهْرَعُونَ، بِهٖ هَرُوْلَةٌ مِي رَفْتَنَد. مَجَاهِدٌ كَفْتَنَد: يَسْرَعُونَ. ضَحَّاكٌ كَفْتَنَد: يَسْعَوْنَ. سَمْرُ بْنُ عَطِيَّهٍ كَفْتَنَد: يَمْشُونَ بَيْنَ الْعَدُوِّ وَ الْمَشْيِ، يَقُوْلُ الْعَرَبُ: اِهْرَعُ الرَّجُلُ يَهْرَعُ اِذَا رَعَدَ «۶» مِنْ بَرْدٍ اَوْ غَضَبٍ، قَالَ مَهْلَهْلٌ: فَجَاؤَا يَهْرَعُونَ وَ هُمُ اسَارِي يَقُوْدُهُمْ عَلٰى رِغْمِ الْاِنْفِ وَ قَالَ الرَّاجِزُ: مَعْجَلَاتٍ نَحْوَهَا مَهَارِعُ «۷» وَ مِنْ قَبْلِ كَاثُوْا يَعْمَلُوْنَ السَّيِّئَاتِ، وَ يَبِيْضُ مِنْ اَنْ سَيِّئَاتٍ مِي كَرَدْنَد، يَعْنِيْ اَنْ فَوَاحِشُ كِه اَيْشَان بَدَانِ مَشْغُوْلٌ بُوْدَنْدِي بِيَامَدَنْد وَ بَر لُوَطُ «۸» الْحَاحُ كَرَدْنَد كِه اَيْنَهَا رَا اَز ----- (۱). مج: سدی.

(۲). همه نسخه بدلها: الرَّاجِزُ. (۳). مل: لا. [.....]

(۴). همه نسخه بدلها: يقول. (۵). آو، آج، بم: عصيب. (۶). آج، لب، آز: اذا رعد. (۷). آو، آج، بم، مل، آز: اهارع. (۸). آج، لب، آز: و لوط را. صفحه: ۳۱۱ سرای بیرون کن. [۱۸۹-پ]

او ایشان را لابه می‌کرد «۱» که برگردید «۲» و مرا بی‌حرمت مکنید. یا قوم، ای قوم اینان دختران من اند. هُنَّ اَطْهَرُ لَكُمْ، دو وجه را محتمل است، یکی آن که: دو جمله باشد از مبتدا و خبر، هُوَلَاءِ بِنَاتِيْ يَكُ جَمَلُهُ، وَ: هُنَّ اَطْهَرُ لَكُمْ «۳»، جمله دیگر. و روا بود که هُوَلَاءِ مبتدا بود، و بِنَاتِيْ بدل باشد از او، وَ هُنَّ فَصْلٌ بَاشَد، وَ اَطْهَرُ «۴» خبر مبتدا باشد. آنکه در وعظ گرفت ایشان را و گفت: از خدای بترسید و مرا اذلال و اهانت مکنید و رسوا مکنید مرا در مهمانان من، يقال اخزاه يخزیه اذا اذله، و اخزاه اذا فعل به فعلا يخزى منه ای يستحيى «۵»، يقال: خزى يخزى خزايه اذا استحيا، قال ذو الرَّمَّة: خزايه ادر كته بعد جولته من جانب الدَّف مخلوطا به الغضب «۶» اَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيْدٌ، ای صالح، در میان شما هیچ مردی صالح نیست، مُحَمَّدُ بْنُ اِسْحَاقَ كَفْتَنَد، مَعْنَى اَنْ اَسْتُ كِه: دَر مِيَانِ شَمَا هِيْجُ مَرْدِيْ نِيْسْتُ كِه اَمْرُ مَعْرُوْفٌ كَنْد وَ نَهِيْ اَزِ مَنْكَرٌ! اِگَر گويند چگونه گفت: هُوَلَاءِ بِنَاتِيْ هُنَّ اَطْهَرُ لَكُمْ، و او دو دختر داشت - چنان که در اخبار و تواریخ مذکور است - و ایشان جماعت «۷» بسیار بود! [گویم] «۸» ازین دو جواب است، یکی آن که: ایشان «۹» دو مهر بودند دو رئیس «۱۰» مطاع که پیشوای کار بودند، دیگران اتباع بودند و در تحت رایت ایشان بودند و از فرمان ایشان بیرون نیامدندی «۱۱»، خواست تا ایشان را ارضاء کند تا بدیشان دفع شرّ دیگران کند. و جواب دیگر آن که: مراد بقوله: بِنَاتِيْ، دختران خود را خواست و دختران اَمّت خود را، چه او ایشان را بمنزلت پدر بود چنان که زنان رسول ما را بمنزلت مادرانند «۱۲». ----- (۱). آو، آج، بم، لب، آز: را خواهش کرد. (۲). همه نسخه بدلها، بجز مل: بروی/ بروید. (۳). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، از قرآن مجید افزوده شد. (۴). آج، لب، آز لکم. (۵). مل: يستحي. (۶). اساس معنی

آن است که، که به قیاس با دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۷). همه نسخه بدلها: جماعتی. (۸). اساس: ناخواناست، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. (۹). همه نسخه بدلها، بجز مج را. [.....]

(۱۰). آو، آج، بم، آز: در زمین. (۱۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج او. (۱۲). آو، آج، بم، آز: مادر بودند. صفحه: ۳۱۲ اگر گویند: شاید که او دختران خود را به نکاح عرضه کند بر کافران! گوئیم: از اینکه هم دو جواب است، یکی آن که: به شرط اسلام گفت، اول دعوت با اسلام کرد ایشان را و آنگه تعرّض «۱» نکاح. و جواب دیگر آن است که: روا بود که در شرع او مناکحت با کافران روا بودی چنان که در پیش اسلام رسول- علیه السلام- دو دختر خود را به کافران داد، یکی را به عتبه بن ابی لهب و یکی را به ابو العاص بن الرّبیع. و لوط- علیه السلام- دو دختر داشت، یکی را نام زعوراء «۲» بود و یکی را ریشاء «۳»، و بعضی گفتند: عرثاء «۴». لوط- علیه السلام- به انواع تضرّع و شفاعت با ایشان می‌گفت و ایشان از بیرون سرای ابا می‌کردند و قبول نمی‌کردند و نکاح دختران عرضه می‌کرد و نمی‌پذیرفتند و گفتند: لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ اِی من رغبه و ارب، ما را به دختران تو هیچ رغبه و حاجت نیست. وَ اِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا تُرِيدُ، و تو دانی که مطلوب ما چیست و ما را چه می‌باید. او چون از آن «۵» فرو ماند و بدانست که شفاعت قبول نخواهند کردن، گفت: لَوْ اَنْ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ اَوْ اَوْی، اگر چنان که مرا به شما قوتی و زوری باشد و شما را منع توانم کردن، بکنم. و اینکه جواب «لو» است و از کلام محذوف است، و التقدير: لَوْ اَنْ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ لِدْفَعْتَكُمْ. و عرب، جواب «لو» و «لولا» بسیار حذف کنند، قال الله تعالی: وَ لَوْ اَنْ قُرْآنًا سُرِّیَتْ بِهِ الْجِبَالُ اَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْاَرْضُ اَوْ كَلَّمَ بِهِ الْمَوْتَى بَلِ لِلّٰهِ الْاَمْرُ... «۶»، و تقدیر آن است: لکان هذا القرآن، و قال الشاعر «۷»: فلو اَنها نفس تموت «۸» کریمه «۹» و لکنها نفس تساقط انفسا و التقدير: لتقضت «۱۰» و فیت «۱۱». اَوْ اَوْی اِلٰی رُكْنٍ شَدِيدٍ، یا با رکنی قوی گریزم. ----- (۱).

همه نسخه بدلها، بجز مل: بعرض. (۲). آو، آج، بم، آز: عورا، مل: رغورا. (۳). آو، بم، آز: زیبا، آج: رنپا، مج: لب: رشا. (۴). مل، مج: لب: عرسا، آز: عرسا. (۵). مج او. (۶). سوره رعد (۱۳) آیه ۳۱. (۷). آج، مج، لب، آز شعر. (۸). آج، آز: یموت. (۹). آو، آج، بم، مج، آز: بموته، مل، لب: سوئه. (۱۰). آج، آز: لبغضت. (۱۱). آج، آز: قتلت. [.....]

صفحه: ۳۱۳ [فریشتگان که اینکه بشنیدند، گفتند: اوبت الی رکن شدید، با رکنی قوی گریخته‌ای] «۱». فریشتگان چون جزع لوط دیدند و درماندگی او و تعزّز «۲» و «۳» تغلب آن ظالمان، گفتند: یا لوط؟ رها کن میان ما و میان ایشان، که ما رسولان خداییم، [ایشان] «۴» به تو نرسند و به تو هیچ «۵» نتوانند کردن. لوط- علیه السلام- در بگشاد و ایشان آهنگ آن فریشتگان کردند، جبریل- علیه السلام- از خدای دستوری خواست در عذاب و هلاک ایشان، و دستوری یافت، برخاست- بر آن صورت که او هست- و پرها برافراخت «۶» و او دو پر دارد «۷» منظوم به انواع جواهر و یواقیت، و او روشن دندان، پهن پیشانی، بزرگ سر، سپید روی، سبز پای بود- علی ما جاء فی التفسیر- و یک پر بر روی ایشان زد همه را کور کرد، و ذلك قوله: فَطَمَسْنَا اَعْيُنَهُمْ... «۸»، ایشان بانگ داران از آن سرای بیرون آمدند با چشمهای کور، و هیچ گونه راه نمی‌دیدند، می‌گفتند: ای لوط؟ با ما مدارا کن تا «۹» ما فردا کار سازیم تو را. قومی جادوان را در سرای آورده‌ای تا ما را به سحر کور کردند، ما تو را کار سازیم فردا. لوط گفت: اینان مرا رنجه دارند، [۱۹۰-ر]

فریشتگان گفتند: ما ایشان را بدان نگذاریم که تو را برنجانند، گفت: موعد هلاک اینان کی است! گفتند: وقت صبح. گفت: دیر باشد، گفتند: اَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ، صبح نزدیک است و تو ای لوط برو و اهلت را ببر به شب، و ذلك قوله: فَاسْرِ بِاهْلِكَ، اهل حجاز به «الف» وصل خواندند: فاسر باهلك، بر اینکه قراءت «با» تعدیه را باشد، و باقی قراءت به «الف» قطع خواندند. آنگه آن را دو وجه بود: یا «الف» تعدیه را بود و «با» زیادت، یا سری و اسری به یک معنی باشد هر دو لازم و «با» تعدیه را باشد، و روا بود که «با» به معنی «مع» باشد، و اینکه بر قراءت اهل حجاز برود «۱۰»، یعنی اسر «۱۱» ----- (۴-۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۲). آج، آز: تعذر، مج، مل، لب: تعزّر. (۳). آو، آج، بم، آز:

او. (۵). آو، آج، بم، لب، آز بدی. (۶). مل: بر افلاحت. (۷). همه نسخه بدلها: داشت. (۸). سوره قمر (۵۴) آیه ۳۷. (۹). همه نسخه بدلها فردا. (۱۰). آج، مج، لب، آز: بود. (۱۱). آو، آج، بم، لب، آز: اسری. صفحه: ۳۱۴ و اهلک معک، و مثله [قوله] «۱»: تَبَيَّنَ بِاللَّهْنِ (۲). بِقَطْعِ مِنَ اللَّيْلِ، در پاره‌ای از شب گذشته «۳»، یقال: خرجنا فی قطع من اللیل و فی قطعاً من اللیل، و وهن و موهن و طایفة من اللیل و [فی] «۴» هزیع «۵» من اللیل بمعنی «۶». ضحاک گفت: بقیة من اللیل، قتاده گفت: بعد ما مضی صدره. اخفش گفت: بعد جنح من اللیل، و قیل: بعد هده من اللیل، و معانی متقارب است، یعنی از پاره شب «۷» گذشته، تو برو و اهلت را ببر. و لَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ، و نباید که کسی از شما باز پس نگرد. بعضی مفسران گفتند، اینکه حقیقت است، و ایشان منهی بودند از آن که باز پس نگرند. و بهری گفتند: مجاز است و کنایت از آن که اندیشه ایشان مداری و بر ایشان و هلاک ایشان دل تنگ مداری، إِلَّا أَمْرَاتُكَ، مگر زن تو. إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ، که آنچه به ایشان رسد به او نیز خواهد رسیدن، که او کافر است همچون کافران «۸». قراء خلاف کردند در اعراب امراتک، ابن کثیر و ابو عمرو خواندند: اَلَا أَمْرَاتُكَ به رفع، استثناء عن غیر موجب، کقولهم: لَا يَخْرُجُ أَحَدٌ إِلَّا زَيْدٌ. و باقی قراء به نصب خواندند: اَلَا أَمْرَاتُكَ استثناء عن موجب عن قوله: فَأَسْرِبُ بِأَهْلِكَ بِقَطْعِ مِنَ اللَّيْلِ اَلَا أَمْرَاتُكَ، [كَأَنَّهُ قَالَ: أَحْمِلْ أَهْلَكَ مَعَكَ اَلَا أَمْرَاتُكَ] «۹»، اینان گفتند: زن مستثناست در باب خروج از اهل، و ایشان [گفتند] «۱۰»: مستثناست در التفات، و او منهی نبود از التفات. و گفتند: لوط - علیه السلام - چون از شهر بیرون آمد، زن را با خویشان بیرون آورد، علی هذه القراءة و علی هذا القول. و بر قول «۱۱» باقی قراء که به نصب خواندند، زن را رها کرد آن جا و بیرون نیارود. آنکه قوم را گفت: نگر تا باز پس نگیری که جبریل مرا گفت: بگو «۱۲» تا کس باز پس ننگرد، چه آن که باز پس نگرد ----- (۱۰) -

گذشت. (۵). آو، آج، بم، آز: هریع، مل: تقریع، مج: هرنع. [.....]

(۶). همه نسخه بدلها واحد. (۷). همه نسخه بدلها: از شب پاره‌ای. (۸). همه نسخه بدلها: ایشان. (۱۱). آو، بم، آج، لب، آز: قراءت. (۱۲). آو، بم، لب، آز: نگر. صفحه: ۳۱۵ عذاب به او رسد. و ایشان برفتند چون از شهر بیامدند پاره‌ای، هده‌ای عظیم بشنیدند، کس باز پس ننگرید [مگر زن لوط که او باز پس نگرید] «۱» و گفت: وا قوماه؟ و بر ایشان تأسف خورد، سنگی بیامد و بر سر او آمد و او را هلاک کرد. و درست‌تر آن است که: لوط - علیه السلام - زن را با خود بیرون نیارود، چه دانست که او کافره است و لابد هلاک شود و لوط اینکه حمایت نتواند کردن. آنکه فریشتگان گفتند: موعد عذاب ایشان وقت صبح است، چون لوط استبطاء کرد، ایشان گفتند: چه تعجیل است، صبح نزدیک نیست؟ چون صبح بر آمد و فرمان خدای در آمد، جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا، اینکه دیهها «۲» را زیر و زیر کردیم جبریل را امر کرد، به اهلاک آن «۳»، او «۴» بیامد و گوشه پر فرو کرد و اینکه پنج شهرستان «۵»، و به روایت دیگر آن هفت شهرستان بود «۶»، از بیخ بکند و بر پر گرفت و در هوا چندان بیبرد تا آواز مرغان و سگان ایشان اهل آسمان دنیا بشنیدند، آنکه برگردانید و بریخت، فذلک قوله تعالی: فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا... «۷»، برای آن، آن شهرها را مؤتفکات خواندند. و روایت کرده‌اند که: رسول - علیه السلام - جبریل را گفت: خدای تعالی تو را به اوصافی وصف کرد فی قوله: ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ، مُطَاعٌ ثَمَّ أَمِينٌ «۸»، مرا خبر ده از قوت خود و تمکین و طاعت خود و از امانت خود. گفت: اَمَّا قُوَّةٌ، خدای تعالی مرا فرمود: تا هفت شهرستان قوم لوط از بیخ بر کندم و بر پر گرفتم و در هوا چندان بردم که آواز مرغانشان اهل آسمان دنیا بشنیدند، و آنکه آنرا برگردانیدم و زیر و زیر کردم. و امرا مکانت و طاعت من در آسمان چنان است که، اگر من گویم رضوان را و مالک را به هر وقت که خواهم که در بهشت و دوزخ بگشایی، مرا خلاف نکنند و بگشایند. -----

(۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۲). مل، مج: دهها. (۳). مل: ایشان. (۴). اساس: از آو، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، لفظ «از» زاید می‌نماید و حذف شد. (۵). آو، آج، بم، لب، آز را. (۶). مل: بودند. (۷). سوره حجر (۱۵) آیه ۷۴. (۸). سوره تکویر (۸۱) آیه ۲۰ و ۲۱. صفحه: ۳۱۶ و امرا امانت من تا آن جاست که، خدای تعالی هر

پیغامبری را که فرستاد هیچ کس را بر وحی ایشان امین نداشت الا مرا. وَ اَمْطَرْنَا عَلَیْهَا [۱۹۰-پ]

حِجَارَةً، و بر ایشان بارانیدیم سنگها من سَجَّیل، یقال: مطر فی الرَّحْمَةِ و فی العذاب امطر «۱»، قال الله تعالی: اَمْطَرْتُ مَطَرَ السَّوَاءِ... «۲»، گفتند: خدای تعالی پس از آن بفرمود تا سنگ بر ایشان بیاید، و بعضی دگر گفتند: سنگ بر ایشان نیاید و انما سنگ بر آنان آمد که ایشان به شهرها و سفرها و راهها رفته بودند، تا در خبر است که: مقاتل سلیمان گفت، از مجاهد پرسیدم که: از قوم لوط کس نماند! گفت: نه مگر یک مرد که او چهل روز بماند، گفت: چگونه: گفت: در حرم بود به مکه سنگی بیامد تا بر او آید، فریشتگان رد کرد [ند] «۳» و گفتند: برو که او در حرم است، و آن که در حرم بود آمن «۴» بود سنگ برفت و بیرون حرم در هوا بیستاد «۵» تا مرد از پس چهل روز بیرون آمد سنگ بر او آمد و او را بکشت. ابو سعید الخدری گفت: آنان که عمل قوم لوط کردند سی و اند مرد بودند، به چهل نرسیدند، خدای تعالی چهار هزار هزار مرد را هلاک کرد برای آن که امر معروف و نهی منکر نکردند، و رسول- صلی الله علیه و آله- گفت: «۶» «۷» «۸» لتأمرن «بالمعروف و لتنهون» عن المنکر او لیعمنکم «العقوبه جمیعا، گفت: اگر امر معروف و نهی منکر کنی و الا خدای تعالی عقوبتی عام فرستد شما را. ابو بکر عیاش گفت، باقر را- علیه السلام- پرسیدم که: خدای تعالی زنان را به گناه مردان بگرفت «۹» در عهد لوط! گفت: نه «۱۰»، چنان که مردان به مردان مشغول بودند «۱۱»، زنان به زنان مشغول بودند «۱۲». قوله: حِجَارَةً مِنْ سَجَّیل، مفسران در او خلاف کردند، بعضی گفتند: سنگی

----- (۱). مل، معج، لب، آز: و امطر فی العذاب. [.....]

(۲). سوره فرقان (۲۵) آیه ۴۰. (۳). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. (۴). همه نسخه بدلها: ایمن. (۵). آو، آج، بم، مل، معج: بایستاد، لب، آز: باستاد. (۶). مل: لیأمرون، آو، آج، بم، معج، لب، آز: لتأمرون (۷). مل: لینهون. (۸). آو، آز: لیعلمنکم. (۹). مل: نگرفت. (۱۰). مل و لکن. (۱۱-۱۲). مل: شدند. صفحه: ۳۱۷ بود، اولش سنگ بود و آخرش گل، و اینکه قول مجاهد است. عبد الله عباس و وهب و سعید جیر گفتند: لفظ معرب است، یعنی سنگ و گل «۱». قتاده و عکرمة گفتند: گل بود، بیانش قوله: لِنُرْسِلَ عَلَیْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِینٍ «۲». حسن گفت: اصل او طین بود و گل، خدای تعالی سنگ گردانید آن را. ضحاک گفت: آجر بود. ابن زید گفت: سَجَّیل، نامی است از نامهای آسمان، یعنی من السماء، و عکرمة گفت: نام دریایی است در هوا معلق میان آسمان و زمین، و سنگ از آن جا فرود آمد. و اهل لغت گفتند: سَجَّیل و سَجَّین، از ابدال است، «لام» را به «نون» بدل کردند لقب المخرج، کالمدح و المده، قال ابن مقبل. ربا تواصت به الابطال سَجَّینا ای شدیداً صلباً، و عرب میان «لام» و «نون» معاقبه کنند، تقول: هتلت العین و هتنت اذا بکت، و قیل: هو فَعَّیل به معنی مفعول، من قولهم: اسجلته اذا ارسلته و منه السَّجَّل لِلدَّلُو، و قیل: هو من سجلت له سجلاً- اذا اعطيته عطیةً، پنداری آن عذاب به ایشان دادند و آن نیز هم از سَجَّل «۳» باشد، و هو الدَّلُو العظیم، قال العباس بن عبد المطلب: من یساجلنی یساجل ماجدا یملاً الدَّلُو الی عقد الکرب مَنصُودٍ، عبد الله عباس گفت: متتابع. قتاده گفت: بهری بر بالای بهری. عکرمة گفت: مصفوف «۴»، به هم باز نهاده. ابو بکر هدلی گفت: معد و اصل او من نضد المتاع باشد، و هو وضع بعضه علی بعض. مُسَوِّمَةٌ، علامت بر کرده و فراء گفت: نصب او بر حال است. قتاده و عکرمة گفتند: مطوَّقه، طوق در گردانیده، گفتند: بر آن جا «۵» علامتی بود. از حمزه، ابن جریج گفت: بر او سیمایی بود که دگر سنگها را نبود. حسن و سدی گفتند: مختوم بود و مهر بر نهاده، و گفته‌اند: یعنی مشهوره. ربیع گفت: بر هر سنگی نام صاحبش بر نوشته بود، عِنْدَ رَبِّکَ، یعنی معلوم و معروف و مشهور بود بنزدیک خدای تعالی. ----- (۱). همه نسخه بدلها: سنگ گل. (۲). سوره ذاریات (۵۱)

آیه ۳۳. (۳). آو، آج، بم، آز: سَجَّیل. (۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و معج: مصفوق. [.....]

(۵). آو، آج، بم: برای. صفحه: ۳۱۸ وَ مَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَبَعِيدٍ، و آن از ظالمان دور نیست. در او دو قول گفتند، یکی آن که: مراد ظالمان قوم لوط اند، دگر آن که: مراد ظالمان امت رسول مانند. و آیت تهدید است قریش را. انس روایت کرد که، رسول- علیه السلام- گفت: من جبریل را پرسیدم از اینکه آیت گفت: مراد ظالمان امت تواند، هیچ ظالم نیست از ظالمان امت تو و الا او بر

عرض سنگی از سنگهاست تا که فرود آید به او [۱۹۱-ر]. [قوله تعالی] «۱»:

[سوره هود (۱۱): آیات ۸۴ تا ۹۵]

[اشاره]

وَ إِلَى مَدینَ أَخَاهُمْ شُعیبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ (۸۴) وَ يَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۸۵) بَقِيَّتَ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ (۸۶) قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصْلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ تَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ (۸۷) قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَرَزَقْنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَ مَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنهَاطُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ (۸۸) وَ يَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصَيِّبَكُمْ مِثْلَ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَ مَا قَوْمَ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ (۸۹) وَ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ (۹۰) قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَ لَوْ لَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ (۹۱) قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ اتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرِيَّ إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُّحِيطٌ (۹۲) وَ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَاتَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ مَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَ ارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ (۹۳) وَ لَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ أَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ (۹۴) كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا إِلَّا بُعْدًا لِّمَدِينٍ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ (۹۵)

[ترجمه]

به مدین برادرشان [را] «۲» شعیب [را] «۳» گفت: ای قوم پرستی خدای را نیست شما را از خدای جز او، مکاهی از پیمانان و ترازو که من می بینم شما را به خیر و نیکی، و من می ترسم بر شما «۴» عذاب روزی گرد در آمده. و ای قوم؟ تمام بدهی پیمانان و ترازو به داستان «۵»، و کم مدهی مردمان را چیزهاشان و تباهی مکنی در زمین فساد کننده. مانده خدای بهتر باشد شما را اگر ایمان داری، و نیستم من بر شما نگاهبان. [۱۹۱-ر]

گفتند ای شعیب؟ نماز تو می فرماید تو را که رها کنیم «۶» آنچه می پرستیدند پدران ما، یا بکنیم در مالهای ما آنچه خواهیم که تو بردباری، صالحی. ----- (۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها. افزوده شد. (۲-۳). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. (۴). مج از. (۵). آو، آج، بم، مج، لب: راستان. (۶). آو، آج، بم، لب: که ما دست به داریم. صفحه: ۳۱۹ گفت: ای قوم؟ بینی «۱» که اگر من باشم بر حجّتی از خدایم و روزی دهد مرا از او روزی نیکو، و من نمی خواهم که خلاف کنم شما را با آنچه نهی می کنم شما را از آن من نمی خواهم «۲» مگر نیکی تا توانم، و نیست توفیق من مگر به خدای، بر او توکل کردم و با او شوم. ای قوم؟ گناهکار نکند شما را بی فرمان «۳» من که برسد به شما مانند آنچه رسید به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح، و نیست قوم لوط از شما دور. [۱۹۲-ر]

و آمرزش خواهی از خدایان، پس توبه کنی با او «۴» که خدای من آمرزنده و دوست دارنده است. گفتند ای شعیب؟ ما ندانیم بسیاری از آنچه تو می گویی، و ما می بینیم تو را در میان ما بی قوت، و اگر نه قومت بودندی سنگسار کردمانی «۵» تو را، و نیستی تو بر ما عزیز. گفت ای قوم؟ قوم من عزیزترند بر شما از خدای! و گرفتی او را از پس پشت شما که خدای من [به] «۶» آنچه شما

می‌کنی عالم است (۷). ای قوم؟ بکنی بر توانایتان (۸) که من کننده‌ام، زود بود که بدانی شما هر آن کس که آید بدو عذابی که ذلیل بکند او ----- (۱). آو، بم: دیدی/ دیدید. (۲). اساس: می‌خواهم، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۳). آو، آج، بم، لب: نافرمانی. (۴). آو، بم: وا او توبه کنی. (۵). آو، آج، بم، لب: کردیمی. (۶). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. (۷). آج، لب: گرد آورنده است. (۸). توانایتان/ توانایتان. [.....]

صفحه: ۳۲۰ را، و آن را که او دروغزن باشد گوش داری که من با شما منتظر [م] (۱) [۱۹۲-پ]

و چون آمد فرمان ما، برهانیدیم شعیب را و آنان که مؤمن بودند باو به رحمتی از ما و بگرفت آنان را که ظلم کردند بانگ به آن که در روز (۲) آمدند در سرایه‌اشان مرده. پنداری نبودند در آن جا، هلاک باد مدین را چنان که هلاک شدند نمود. قوله تعالی: وَ إِلَىٰ مَدَیْنٍ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا، همان تقدیر است که در آیات اول من العطف علی قوله: وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا... (۳)، إِلَىٰ مَدَیْنٍ گفتند: مدین، نام قبیله‌ای است. و گفته‌اند: هو مدین بن ابراهیم، [اخاهم فی النسب، برادرشان را در نسب شعیب را، و هو شعیب بن یثرون بن نوب بن مدین بن ابراهیم] (۴). او گفت: ای قوم؟ خدای را پرستی که شما را جز او خدای نیست، و پیمان و ترازو کم مداری. و ایشان را عادت بود که سنگ کم و پیمان کم می‌داشتند، خدای تعالی نهی کرد ایشان را، و اینکه نیز هم از ظرف متسع است برای آن که بر حقیقت منقوص متاع باشد نه مکیال و میزان، و تقدیر آن است که: فی المکیال و المیزان. إِنِّي أَرَأُكُمْ بِخَيْرٍ، من شما را با خیر می‌بینم، اعنی با مال بسیار و رخص اسعار و غنی و یسار (۵) و خفض العیش. و اینکه اختلاف الفاظ مفسران است، تحذیر می‌کند ایشان را از زوال نعمت و غلاء و گرانی و بدل شدن خصب و فراخی به قحط و تنگی، یعنی شما اینکه مکنی که شما را به اینکه حاجت نیست و نباید تا آفت اینکه به شما برسد و بال اینکه به شما باز گردد. وَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ، و من بر شما می‌ترسم از عذاب روزی که آن روز محیط شود به شما و گرد شما در آید، و آن عبارت است از آن که روزی خواهد بودن که شما را از آن -----

(۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. (۲). آج، لب: بامداد. (۳). سوره هود (۱۱) آیه ۲۵. (۴). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۵). مل: غنای بسیار. صفحه: ۳۲۱ روز و عذاب آن روز محیسی و خلاصی نباشد تا پنداری که آن روز بر شما محیط و مشتمل شود چون حصاری. آنگه به امر معروف کردن در آمد و می‌گوید: ای قوم؟ ترازو تمام داری (۱) و پیمان تمام داری. و ایفاء، تمام بدادن باشد، و اینکه نیز هم از ظرف متسع است چنان که بیان کردیم، برای آن که ایشان پیمان و ترازو نمی‌دادند، [و آن] (۲) متاع بود که ایشان را فرمود به ایفاء آن بالقسط، به داستان و راستی. و قسط، عدل باشد و نصیب را قسط از اینکه جا گویند که در او زیادت و نقصان نباشد [و لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ] (۳)، و چیزی که به مردمان دهی کم مدهی، و اینکه فعل به دو مفعول متعدی باشد، يقال: بخرسته حقه و لَا تَعْتَوَا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ، و عتوا و عیث، فساد بلیغ باشد. و نصب مُفْسِدِينَ بر حال است، و فساد مکنی در آن حال که مفسد باشی، اول نهی (۴) است از فساد، و دوم نهی است از آن که فساد پیشه (۵) مکنی تا به منزلت حال و صفت شما گردد. بَقِيَّتِ اللَّهُ خَيْرٌ لَّكُمْ، بقیت خدای یعنی آنچه خدای تعالی برای شما باقی بگذاشته است از حلال، شما [را] (۶) آن بهتر است اگر هیچ ایمان داری، و من بر شما حفیظ و نگاهبان نه‌ام. و اینکه برای آن گفت که او را قتال (۷) نفرموده بودند، یعنی بر من جز بلاغ و رسانیدن نیست و خدای است که نگاهبان (۸) اعمال بندگان است. ایشان گفتند شعیب را بر سبیل تهکم و سخریت (۹) که: نماز تو (۱۰) می‌فرماید تو را، و اینکه برای آن گفت که او بسیار نماز بود، که ما [۱۹۳-ر]

رها کنیم معبودانی را که پدران ما آن را می‌پرستیدند از اصنام. اعمش گفت: مراد به صلات، قراءت (۱۱) است، -----

(۱). مل: ترازو راست داری. (۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه مل، افزوده شد. (۳). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، از قرآن مجید افزوده شد. (۴). آو، آج، بم، آز: نفی. (۵). اساس: بیشتر، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۶). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. (۷). اساس: افعال، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه

بدلها، تصحیح شد. (۸). آج، لب، آز به. (۹). همه نسخه بدلها: استهزاء. [...]

(۱۰). آو، آج، بم، لب، آز، نماز کن. (۱۱). همه نسخه بدلها: قرآن. صفحه: ۳۲۲ و او کتب و علوم بسیار خواندی، یا آن که ما با مال خود آن کنیم که خواهیم. و بعضی قراء خواندند: ما تشاء، به «تا»، یا ما با مال خود آن کنیم که تو خواهی. بعضی مفسران گفتند: از جمله آنچه شعیب ایشان را از آن نهی کرد، یکی آن بود که: ایشان زر و درم درست می‌بریدند، شعیب بر ایشان انکار کرد، فرمان نبردند و آن سخن بگفتند، و خدای تعالی ایشان را به اینکه سبب عذاب فرستاد. آنگه بر سیل تهکم و سخریت گفت: «۱»: آری؟ تو مردی حلیمی، رشیدی، عاقل و بردبار، و بر صلاح. او جواب داد و گفت: ای قوم؟ اُرأیتم، بینی و دانی! بر صورت استفهام «۲» و مراد تنبیه و تقریر، اگر من بر حجت و بینت و بصیرت باشم از خدای خود، و خدای مرا روزی دهد روزی نیکو. بهری گفتند: یعنی حلال پاکیزه بی آن که مرا بخشی و تطفیفی باید کردن. بعضی دگر گفتند: مراد علم و معرفت است. و گفته‌اند: مراد نبوت است. و گفته‌اند: ایمان و هدایت است، برای آن که به اعلام و تمکین و تسبیب اوست. و ما اُریدُ أَنْ أُخَالِفُكُمْ إِلَى مَا أَنْهَأَكُمُ عَنْهُ، و من نمی‌خواهم تا خلاف کنم شما را با آن که شما را نهی می‌کنم از آن، یعنی من نمی‌خواهم تا شما را چیزی فرمایم و آن نکنم یا «۳» شما را از چیزی نهی کنم و آن را ارتکاب کنم، چنان که شاعر گفت: لا- تنه عن خلق و تأتی مثله عار علیک اذا فعلت عظیم اِنْ اُریدُ، و المعنی ما ارید، من نمی‌خواهم الا خیر و صلاح و رشد تا توانم، یعنی همیشه تا زنده باشم، و اینکه بر سیل تمدح می‌گوید، و به پیغامبران خود اینکه لایق باشد، چون به پیغامبر جز اینکه لایق نباشد به خدای تعالی که مرسل و مسد پیغامبر است، جز اینکه چگونه لایق باشد؟ و ما توفیقی اِلَّا بِاللَّهِ، و توفیق من نیست مگر به خدای و توفیق، هر آن لطفی باشد که مکلف عند آن اختیار طاعت کند. عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ، بر او توکل و اعتماد کردم و با درگاه او گریختم و رجوع با او کردم. قوله: وَا يَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ، حسن و قتاده گفتند: لَا يَحْمِلَنَّكُمْ. زجاج گفت: لَا يَكْسِبَنَّكُمْ. شقایی، ای مشاقتی و مباحثتی عنکم. اَنْ يُصِيبَكُمْ، «ان» مع الفعل ----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز مج: گفتند: ۲. آو، آج، بم، لب، آز است. (۳).

آو، بم، مج، لب، آز: تا. صفحه: ۳۲۳ در محل نصب است علی المفعول به، گفت: عداوت من با شما و مباحثت من از شما برای کفرتان، و عداوت شما با من از آن جا که من شما را دعوت می‌کنم با خدای تعالی و منع می‌کنم از تطفیف و تبخیس، شما را بر آن ندارد که به شما رسد عذابی مانند آن که به قوم نوح رسید از طوفان، یا به قوم هود رسید از باد، یا به قوم صالح رسید از صیحت. و ما قَوْمٌ لَوْطٌ مِنْكُمْ بَعِيدٌ، و قوم لوط از شما دور نه اند، یعنی بس «۱» عهدی نیست که قوم لوط هلاک شدند، و شما دیار ایشان می‌بینی و بر آن می‌گذری. و بر قول زجاج که، جرم را بر کسب [تفسیر کرد] «۲» معنی آن باشد که: نه مباحثت و مشاقت من است که شما را کسب عذاب کند و جلب عذابی چون عذاب اینکه گروه که ذکر ایشان برفت. آنگه بر سیل وعظ و نصیحت گفت ایشان را که: استغفار کنی و آمرزش خواهی از خدای، و توبه کنی با او و یا در او گریزی که خدای من بخشاینده است و دوست دار «۳» مطیعان. و فعیل و فعول، فی قوله: رَجِيمٌ و دَوْدٌ، به معنی فاعل است. ایشان جواب دادند که: ای شعیب؟ ما ندانیم بسیاری از آنچه تو می‌گویی، و اینکه عبارتی است از قطع سخن کسی و قطع طمع او از آن که شنونده قبول قول او خواهد کردن، و ما تو را در میان خود ضعیف و بی‌یار می‌بینیم. و لَوْ لَا رَهْطُكُمْ، اگر نه قوم تواندی که خویشان تو اند- و ما را از ایشان شرم می‌آید- تو را رجم کردمانی و سنگسار، و تو بر ما بس عزیز نه ای. او جواب داد و گفت: ای قوم؟ رهط و قبیله من بر شما عزیزتراند از خدای- عَزَّ و جَلَّ- و شما خدای را با پس پشت انداخته‌ای؟ و مراد به وراء، خلف است در آیت. و ظهري، منسوب است با ظهر، و کسر «ظا» از تغییرات نسب «۴» است، و عرب کار متروک را گوید: جعلت ذلک تحت قدمی و دبر اذنی و وراء ظهري، و جعلته ظهریاً و ظهراً، ایضا قال الشاعر: تمیم بن قیس لا تکونن «۵» حاجتی یظهر و لا- یعیا علی- جوابها

(۱). مل، مج، لب، آز: پس. (۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. (۳). آو، بم: دوستار. (۴). مل، مج: نسبت. (۵). آج، مل: یکونن. صفحه: ۳۲۴ که خدای من به آنچه شما می‌کنی عالم است. آنگه گفت: ای قوم؟ آنچه توانی و در مقدور و

امکان شماسست بکنی که من نیز بکنم آنچه توانم کردن. آنگه بدانی پس از اینکه آن را که، عذاب به او فرود آید [۱۹۳- پ]، عذابی که او را به خزی و هوان آرد» (۱). و مَنْ، به معنی «الذی» (۲) است موصوله، و داند نیز آن کس را که او دروغزن است. و فزاء گفت که: روا بود که من استفهامی باشد و محلّ او رفع، و التّقدیر: تعلمون ایّهم ينزل به العذاب المحزى و ایّهم الکاذب. و چون موصوله گویی، محلّ او نصب باشد. امّا هُوَ، فی قوله: وَ مَنْ هُوَ كاذبٌ فزاء گفت: برای آن است که ایشان گویند: من قام و من يقوم و من القائم، و نگویند «۳»: من قائم و من قاعد، چون استفهام بر اینکه وجه باشد الا در معرفه یا در فعل نشود، هو در «۴» آوردند تا هر دو اسم به جای فعل باشد، و در شعر آمده است «۵» بی «هو»، قال الشاعر: من شارب مریح بالكأس نادمنی لا بالحصور و لا فیها بسوار و ارتقیوا ایّنی معکم رقیب» و انتظار کنی که من با شما هم «۶» منتظرم، كما قال الله تعالى: قُلْ فَمَنْ يَنْظُرُوا إِلَيَّ مِنْ الْمُتَنظِرِينَ «۷». و لَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا، حق تعالی گفت: چون فرمان ما آمد، برهانیدیم شعیب و آن مؤمنانی را «۸» که با او بودند به رحمت و بخشایش از ما. و أَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ، و صیحت و بانگ بگرفت آنان را که ظالم بودند، یعنی کافر. فَأَصْبَحُوا، در روز آمدند در سراهای «۹» خود مرده، تا چنان نیست و بی نام و بی خبر و اثر شدند که پنداشتی هرگز نبودی «۱۰». أَلَا بُعْدًا، الا هلاك باد مدین را چنان که ثمود را بود- که قوم صالح بودند؟ ----- (۱). مل: دارد.

(۲). آج، لب، آز: الذین. (۳). اساس: نگوید، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۴). آو، آج، بم، لب، آز او در، مل او. [.....]
(۵). همه نسخه بدلها منکر. (۶). آج، لب، آز: من هم با شما. (۷). سوره یونس (۱۰) آیه ۱۰۲. (۸). آو، مؤمنان را / مؤمنان را. (۹). آو، بم، مج: سرایهای. (۱۰). همه نسخه بدلها: نبودند. صفحه: ۳۲۵ [قوله تعالی] «۱۰»:

[سوره هود (۱۱): آیات ۹۶ تا ۱۲۳]

[اشاره]

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۹۶) إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ (۹۷) يَقَدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ (۹۸) وَأَتَّبَعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بئسَ الرَّفْدُ الْمَرْفُودُ (۹۹) ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَىٰ نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ (۱۰۰) وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ (۱۰۱) وَكَذَلِكَ أَخَذَ رَبُّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخَذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ (۱۰۲) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ (۱۰۳) وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مُّعَدَّدٍ (۱۰۴) يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ (۱۰۵) فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ (۱۰۶) خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبُّكَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ (۱۰۷) وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ (۱۰۸) فَلَا تَكْفُ فِي مَرِيئِهِ مِمَّا يَعْبُدُ هُوَ إِلَّا مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا لَمَوُفُّوهُمْ نَصَةَ بَيْنَهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ (۱۰۹) وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقَضَىٰ بَيْنَهُمْ وَانْتَهَمُ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَرِيْبٌ (۱۱۰) وَإِنَّ كَلَامًا لَمَّا لِيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۱۱) فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطَّعُوا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱۲) وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ (۱۱۳) وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَى النَّهَارِ وَ زُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ (۱۱۴) وَ اصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِعُّ مِعْجَرَ الْمُحْسِنِينَ (۱۱۵) فَلَوْ لَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةً يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَ كَانُوا مُجْرِمِينَ (۱۱۶) وَ مَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَ أَهْلُهَا مُصْلِحُونَ (۱۱۷) وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً

وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ (۱۱۸) إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَإِذْ لِكِ خَلْقُهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (۱۱۹) وَكَأَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُنَبِّئُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۱۲۰) وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ (۱۲۱) وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ (۱۲۲) وَاللَّهُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهَا فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۱۲۳)

[ترجمه]

و بفرستادیم موسی را به آیاتها و معجزات ما و حجتی روشن. به فرعون و قومش، پی گیری (۲) کردند فرمان فرعون را و کار فرعون صلاح (۳) نبود. در پیش قوم خود باشد (۴) روز قیامت، بیارد ایشان را به دوزخ، و بد جای است که فرو شدند (۵). بر (۶) پی ایشان داشتند در اینکه سرای لعنت و روز قیامت بد عطایی است داده [۱۹۴- ر]. آن از خبرهای شهرهاست که ما قصه کنیم (۷) بر تو از آن ایستاده و دروده. و ما بیداد نکردیم بر ایشان و لکن ایشان بر خود ظلم کردند، نگزیرانید (۸) از ایشان خدایان ایشان آن که می خوانند بدون خدای از (۹) چیزی، چون آمد فرمان خدای تو و نیفزود (۱۰) ایشان را جز هلاک کردن. و همچنین باشد گرفتن (۱۱) خدای تو چون بگیرد شهرها را، و ایشان ظالم باشند، گرفتن او دردناک و سخت بود. در آن دلیلی هست آن را که برسد از عذاب سرای (۱۲) باز پسین، آن ----- (۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۲). آو، آج، بم، مج، لب: پیروی. (۳). آو، آج، بم، لب: به صلاح. (۴). آو، بم: باشند. (۵). آو، آج، بم، مج، لب: فرو شوند آن جا. (۶). آو، آج، بم، لب: و در. (۷). آو، آج، بم، مج، لب: قصه می کنیم. (۸). آو، آج، لب: بی نیازی نکرد، مج: نگزیرانید. [.....]

(۹). مج: هیچ. (۱۰). کذا: در اساس، بم، آج، آل، مج: نفروند. (۱۱). آو، آج، بم، لب: بگرفتن. (۱۲). آو روز. صفحه: ۳۲۶ روزی باشد که جمع کند (۱) در او (۲) مردمان را، و آن روزی باشد که با او حاضر آیند. باز پس نمی داریم [آن را] (۳) الا برای وقتی شمرده. [۱۹۴- پ]

آن روز که آید سخن نگوید کس الا به فرمان او، از ایشان بدبخت و نیکبخت باشد. اما آنان که بدبخت باشند در دوزخ ایشان را در آن جا آوازه‌های (۴) منکر باشد. همیشه باشند در آن جا تا بماند (۵) آسمانها و زمین، الا آنچه خواهد خدای تو، که خدای تو کننده است آنچه خواهد. و امیا آنان که نیکبخت باشند، در بهشت همیشه باشند در آن جا تا بماند (۶) آسمانها و زمین الا آنچه خواهد خدای تو عطایی نابریده. مه باش (۷) در شک از آنچه می پرستند اینان نمی پرستند الا چنان که می پرستیدند (۸) پدران ایشان از پیش اینکه، و ما تمام بدهیم بهره ایشان ناکاسته (۹). [۱۹۵- ر]

و بدرستی که بدادیم موسی را ----- (۱). آو، آج، بم، مج، لب: جمع کنند. (۲). آو مر. (۳). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه مج، افزوده شد. (۴). مج: ناله. (۵). آو، آج، بم، لب: باشد. (۶). اساس: سعدوا، به قیاس با ضبط قرآن مجید اصلاح شد. (۷). مه باش / مباش. (۸). اساس: می پرستد، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۹). مج: ناکاست. صفحه: ۳۲۷ تورات، خلاف کردند در او و اگر نه سخنی سابق شدی (۱) از خدای تو، حکم کردند میان ایشان، و ایشان در شکی اند از او به تهمت آورنده. (۲) همه را تمام بدهد خدای تو کارهاشان، او به آنچه می کنند داناست. راست باش چنان که فرمودند تو را و هر که توبه کند با تو از اندازه مگذری که او به آنچه شما می کنی بیناست. ساکن مشوی با آنان (۳) که ظلم کنند که به شما رسد دوزخ (۴)، و نباشد شما را بجز (۵) خدای از یارانی، پس یاری نکنند شما را. [۱۹۵- پ]

و به پای دار نماز را در دو کناره روز و ساعاتی از شب که نیکبها ببرد بدیها را، آن یاد کردی (۶) است یاد کنندگان را. و صبر کن که خدای ضایع نکند مزد (۷) نیکوکاران (۸). چرا آنان (۹) که بودند از جماعات پیش از شما خداوندان بقیت، نهی نکردندی از فساد

در زمین مگر اندکی که ما برهانیدیم از ایشان، و پیروی کردند آنان که ظلم کردند آنچه ایشان را از نعمت در آن رها کردند، و بودند ایشان بیداد کاران (۱۰)۔ ----- (۱)۔ مع: سابق باشد. [.....]

(۲)۔ اساس: تعملون، به قیاس با متن قرآن مجید، تصحیح شد. (۳)۔ اساس: آن که، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۴)۔ مع: آتش. (۵)۔ آو، آج، بم، لب: از جز. (۶)۔ آج، بم، لب: یاد کردنی. (۷)۔ مع: مزد. (۸)۔ آو، آج، بم، لب را. (۹)۔ آو، آج، بم، لب: یا مر آنان. (۱۰)۔ آو، آج، بم، لب: بیدادگران، مع: گناهکاران. صفحه: ۳۲۸ خدای «۱» تو هلاک نکند شهرها را به بیداد و اهل آن شهرها نیک باشند. و اگر خواستی خدای تو کردی مردمان را یک گروه، پیوسته خلاف می کنند. [۱۹۶-ر]

الّا آن که بیخشايد خدای تو، و برای آن آفرید ایشان را، و تمام شد سخن خدای تو که پر باز «۲» کنم دوزخ از جنیان «۳» و مردمان جمله. و همه را قصه می کنیم بر تو از خبرهای پیغامبران آنچه بر جای بداریم به آن دلت، و آمد به تو در اینکه درستی و پندی و یاد کردی «۴» برای مؤمنان. و بگو آنان «۵» که ایمان نیارند، بکنی بر توانایی خود که من کننده ام «۶». و گوش داری که ما گوش می داریم «۷». و خدای راست نهانی آسمانها و زمین، و با او شود «۸» کار همه، پرست او را و توکل کن بر او، نیست خدای تو بی خبر از آنچه ایشان می کنند «۹» [۱۹۶-پ]. قوله تعالی: وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا، حق تعالی در اینکه آیت بیان کرد که: ما موسی را بفرستادیم به آیات و حجج و دلائل ما. و «با» به معنی «مع» باشد، و ----- (۱)۔ آو، آج، بم، لب: و خدای، و مع: و نبود خدای. (۲)۔ آج، بم، مع، لب: پر بار. (۳)۔ آو، آج، بم، لب: پری. (۴)۔ آو، آج، بم، لب: یاد کردنی. (۵)۔ آو، مع را. [.....]

(۶)۔ آو، آج، بم: ما کننده ایم. (۷)۔ آج، بم، لب: گوش دارنده ایم. (۸)۔ آج، بم، لب: با اوست باز گشت. (۹)۔ آج، بم، لب: شما می کنید. صفحه: ۳۲۹ سلطانی و حجّتی روشن، و اگر چه معنی آیات و سلطان «۱» حجّت باشد برای آن مکرّر کرد که لفظ مختلف است. گروهی فرق کردند میان حجّت و سلطان و گفتند: سلطان از حجّت بلیغتر است، برای آن که حجّت عام باشد همه جای و سلطان «۲» در حجّتی به کار دارند که بر سیل قهر و غلبه باشد. و گفته اند سلطان حجّت قویتر است از سلطان مملکت، که اینکه را زوال و قهر باشد و آن را نباشد. زجاج گفت: حجّت را برای آن سلطان خوانند که مردم به روشنایی او راه برند «۳»، و اشتقاق او از سلیط است که روغن زیت باشد که از او چراغ افروزند، و گفته اند: من السّیلاطه، و هی ذلاقه اللسان، از تیزی و گذرندگی باشد، و منه المرأه السّیلیطه. إلی فرعون و ملأئیه، «الی» متعلق است به ارسیلنا، و ملأ- اشراف قوم باشند که یملؤون «۴» عیون الناس هیئته و صدورهم هیئته. فَمَاتَبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ، آن جماعت و ملأ- متابعت فرمان فرعون کردند و فرمان خدای و پیغامبرش رها کردند. آنگه گفت: کار فرعون رشید نبود «۵»، بر رشد و صلاح نبود و داعی با خیر و مصلحت و راه راست نبود. و امر، ممکن است که فعل باشد و ممکن است که قول، و بر هر دو حمل توان کردن. اگر بر قول حمل کنند فرمان باشد، و اگر بر فعل حمل کنند افعالی باشد که او کردی که ایشان به آن اقتدا کردند. آنگه وصف فرعون کرد به آن که: یَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، که او فردای قیامت پیشرو قوم [خود] «۶» باشد تا به دوزخ، ایشان را به دوزخ فرو برد، بد جایگاه فرو شدن «۷» است دوزخ؟ یقال: قدم فلان من سفره اذا رجع قدموا، و قدمه يقدمه اذا تقدّمه و اقدم علیه اذا ورد علیه اول كل- احد اقداما، و تقدّم القوم تقدّمًا و قدّم غیره تقدیما، و قدم یقدم [اذا كان] «۸» قدیما «۹» و دخل فی الامر قدما ای متقدّمًا. و برای آن گفت: فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ، بر لفظ -----

----- (۱)۔ اساس و، به قیاس با نسخه آو، حذف شد. (۲)۔ آج، لب، آو را. (۳)۔ آو، آج، بم، آو: راه برد، مل: راه روند. (۴)۔ آو، آج، بم، آو: تملؤون. (۵)۔ آو، آج، بم، لب، آو یعنی، مل، مع و. (۶-۸)۔ اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. (۷)۔ آو، آج، بم، مع، لب، آو: فرو شدنی. (۹)۔ اساس: قدموا، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. صفحه: ۳۳۰ ماضی- با آن که قیامت نیامده «۱» است- که در اول آیت یَقْدُمُ گفته بود در او دلیل بود بر آن که مراد به آن ماضی مستقبل است. و وجهی دیگر در اینکه معنی لطیفتر از اینکه آن است که: چون احوال قیامت لا- محال بودنی است و خواهد بودن- علی وجه لا

شک. فیه - آنچه هنوز نبوده است، به مثبت بوده و گذشته بنهاده «۲» فکان قد وجد. اما قوله: بِئْسَ «۳» وَ أَتَّبِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً، و بر پی ایشان ببرند در اینکه سرای دنیا لعنتی. وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، نصب او بر ظرف است و عطف است علی قوله: فِي هَذِهِ، برای آن که جار و مجرور در محل نصب است علی الظرف «۷»، و لعنت منصوب است بر مفعول دوم أَتَّبِعُوا، و مفعول اول ضمیر مرفوع متصل است برای آن که اتباع، به دو مفعول متعدی باشد، یقال: اتبع زيد عمروا خالدا، و اتبع زيد «۸» عمرا مثال «۹» اینکه است. حق تعالی گفت: در دنیا و آخرت لعنت به دنبال ایشان برند «۱۰»، و لعنت و عذاب خدای از ایشان مفارقت نکند نه در دنیا و نه در آخرت. بِئْسَ الرَّفْدُ الْمَرْفُودُ، یعنی بئس العطاء ----- (۱). اساس: نهاده، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۲). همه نسخه بدلها که. [...]

(۳). اساس: من، به قیاس با نسخه مل و با توجه به متن قرآن مجید اصلاح شد. (۴). مل: جایی، مج: آن آب. (۵-۶). اساس: ندارد، از آو افزوده شد. (۷). آو، آج، بم، مج، لب، آز امکان. (۸). اساس: زیدا، به قیاس با نسخه مل، تصحیح شد. (۹). آج، مج، لب، آز: و امثال. (۱۰). همه نسخه بدلها: می‌برند. صفحه: ۳۳۱ المعطی اللعنة، بد عطایی داده است لعنت. و الرفد، العون. زجاج گفت: هر چیزی که به عماد و دعامة چیزی کنی آن را رفد خوانند، و هر عطایی که بر سبیل معاونت باشد تا مرد به کاری قوی شد «۱» آن را [۱۹۷-ر]

رفد گویند، یقال: رفته بكذا اذا اعانه به، و رفته اذا اعطاه علی وجه المعاونة. ذلك، اشارت است با آن خبر و کلام و گفتار که پیش از اینکه برفت. من أنباء القرى، «من» تبعیض راست، گفت «۲»: آنچه «۳» رفت بعضی است و طرفی از انباء و اخبار شهرها. و نبأ، خبری عظیم فطیع باشد که ما بر تو قصه می‌کنیم و با تو می‌گوییم، و اصله «۴» من قصص اثره. منها، از آن شهرها. قائم و حصید، یعنی بر پای مانده است و بعضی ویران «۵» و فتاده چون کشت درو ده. و گفتند: «قائم»، عبارت است از عمران، و «حصید» از خراب. و گفته‌اند: «قائم» آن است که بعضی بناهای او بر جای باشد، و حصید «۶» افتاده تشبیها بالزرع الحصید، ای المحصود، فعل به معنی مفعول، یقال: حصده «۷» بالسيف اذا قتله به، فکأنه عبارة عن استیصال «۸». و ما ظلمناهم، آنگه باز نمود که: اینکه عذاب و هلاک که بر ایشان رفت از امت سلف، نه بظلم رفت بل به استحقاق رفت و بواجب، چه ما بر ایشان ظلم نکردیم، ایشان بر خود ظلم کردند و جلب مضرت کردند به خود، به اصرار بر کفر و بر فسق. آنگه آن معبودان ایشان از ایشان غنای نکردند با آن که ایشان را خوانده بودند و عبادت کرده و پرستیده بودن خدای - عز و جل - و هیچ دستگیری و فریاد رسی نکردند، چون فریاد رسی نکردند فرمان ما در آمد: و ما زادوهم، و ایشان را نیفزودند «۹» مگر خسارت و زیان [و الثباب] «۱۰»، الخسران، و الثباب، الهلاک، قال الله تعالی: ----- (۱). همه نسخه بدلها: شود. (۲). آو، آج، بم، لب که، مل به. (۳). آو، آج، بم، لب که. (۴). اساس: امثله، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۵). همه نسخه بدلها: بیران. (۶). اساس: حقیقت، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۷). آو، آج، بم، مج، آز: حصیده. [...]

(۸). همه نسخه بدلها: الاستیصال. (۹). اساس: نیفزود، با توجه به آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۱۰). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. صفحه: ۳۳۲ تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ... «۱»، ای خسرت - و نیفزودند آن معبودان مر «۲» عابدان خود را الا زیانکاری و هلاک. و «زاد»، متعدی به دو مفعول باشد، مفعول اول «هم» است، و دوم «غیر»، و قوله: مِنْ دُونِ اللَّهِ، «من» شاید تا ابتدای غایت بود، علی تقدیر: من منزله ادنی من منزله عبادة الله، و شاید که زیادت بود و التقدير: دون الله، ای غیر الله یقال: خذها «۳» دون ذلك. و قوله: مِنْ شَيْءٍ زِيَادَتٍ است، و قال جرير فی الثباب: عرابه «۴» من بقيته قوم لوط الا- تبا لما فعلوا تبابا و كذلك أخذ ربك، و همچنین باشد گرفتن خدای تو چون بگیرد شهرها را، یعنی اهل آن را و ساکنان آن شهرها را. و هی ظالمه، «واو»، حال راست، گفت: همچنان بگیرد به عذاب ظالمان شهرها را که آن قوم را گرفت که پیش ایشان بودند. إِنَّ أَخَذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ، که گرفتن او مولم «۵»، سخت باشد. إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً، در اینکه معنی که رفت آیتی هست و دلالتی و حجتی و علامتی آن را

که از عذاب قیامت بترسد، و اگر دیگران را نیز دلالت باشد و حجت، ایشان [را] «۶» تخصیص کرد بذکر که برای آن که ایشان منتفع باشند به آن. ذلک یوم مجموع له الناس، آن روزی است که جمع کنند مردمان را برای آن روز. و «ناس» مرفوع است به عمل المفعول فیه، ای یجمع له الناس كما يقول: زید مضروب غلمانه و مکرم جیرانه و معظم «۷» اخوانه. و ذلک یوم مشهود، و آن روزی که حاضر آیند به او. و ما تؤخره، و ما تأخیر نمی کنیم آن روز را الا برای اجلی و وقتی که مشتمل باشد بر ایامی و ساعاتی و اوقاتی، معدود «۸»، شمرده. یوم یأت، ابن عامر خواند و کوفیان مگر کسائی: یأت به حذف «یا» اکتفاء -----

----- (۱). سوره مسد (۱۱۱) آیه ۱. (۲). اساس: هر، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۳). آو، آج، بم، مج، لب: هذا. (۴). چاپ مرحوم شعرانی: عداوة. (۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و آز و. (۶). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. (۷). اساس: عظم، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۸). آو، آج، بم، لب: معدودة. صفحه: ۳۳۳ بالكسرة عن الیاء، كقوله: فَهُوَ الْمُهْتَدِ... «۱»، و كقوله: ... وَ لَمْ يَكْ «۲» شینا «۳»، و قوله: وَاللَّيْلِ إِذَا يَسِر «۴»، و لا ادر. و گفتند: اینکه لغت هدیل است، و ایشان همه جای روا دارند که اینکه «یا» حذف کنند، قال شاعر هم: كَفَاكَ كَفَ لَا تَلِيقَ «۵» درهما جودا و اخرى تعط «۶» بالسيف دما «یا» از تعطی «۷» بیفگند و موجبی نیست حذف او را، و باقی قراء که خواندند به «یا» بر اصل خواندند. گفت: آن روز که آید آن روز مشهود، و التقدير: حين یأتی، و ظروف من بین الاسماء اضافه کنند با جمل، اگر [جمله فعلی باشد و اگر] «۸» جمله اسمی، برای مناسبتی که میان ایشان هست از احتیاج تا وقتی که واقع آید در او. و هم، آن قیام «۹» دارد که فعل دارد از ماضی و حال و استقبال، و آن که او بنیاید چنان که افعال بیشتر بنیاید بیش از یک وقت، و نصب او بر ظرف است از یأتی، [و در یأتی ضمیر مرفوع مستکن است، التقدير: هو، ای یأتی] «۱۰» ذلک الیوم الموصوف المشهود. لا تَكَلَّمُ نَفْسٌ و التقدير: لا تتكلم نفس، یک «۱۱» «تا» بیفگند استقلا لاجتماعهما «۱۲»، و روا بود که عامل در «یوم» لا تکلم باشد، هیچ نفس سخن نیارد گفتن جز به فرمان او. در خبر است که: فردای قیامت «۱۳» چون خلایق را در صعيد سیاست بدارند از قبل رب العزّه، [۱۹۷- پ]

ندا کنند، همه انبیا و اولیا و صدیقان و شهیدان حاضر، فریشتگان صفها کشیده، گوید: من عبدنی حق عبادتی، کیست که او مرا پرستیده است حق پرستیدن! هیچ کس زهره ندارد که جواب دهد، یا «۱۴» اینکه دعوی یا رد کردن. -----

----- (۱). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۹۷. (۲). اساس و همه نسخه بدلها: اک، به قیاس، ضبط قرآن مجید، تصحیح شد. (۳). سوره مریم (۱۹) آیه ۶۷. [.....]

(۴). سوره فجر (۸۹) آیه ۴. (۵). آو، آج، بم، مج، لب: یلیق. (۶). آو، آج، بم، مج، لب: يعط. (۷). همه نسخه بدلها: يعطی. (۱۰) - (۸). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۹). اساس: اقسام، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد. (۱۱). اساس: که، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۱۲). همه نسخه بدلها: لاجتماعها. (۱۳). آو، بم: فردا دقیامت. (۱۴). همه نسخه بدلها: به. صفحه: ۳۳۴ دگر باره «۱» باز گوید، آن فریشتگانی که ایشان همه عمر خود از بدایت خلق عالم تا نهایت فنای او همه عمر خود در یک طاعت به سر برده باشند آواز بردارند و به زبان عجز و مدلت اقرار دهند و گویند: سبحانک ما عبدناک حق عبادتک، منزها خدایا که تویی؟ ما تو را پرستیدیم چنان که بایست حق پرستیدن تو. اینکه سخن آن فریشتگان گویند که همه عمر خود در یک رکوع و یک سجده و یک تسبیح به سر برده باشند «۲»، و در وصف ایشان قرآن مجید می گوید که: يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ «۳». اگر گویند، چگونه گفت در اینکه آیت: لا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ، و در دگر آیت گفت: یوم تاتی کل نفس تجادل عن نفسها... «۴»، و در آیتی گفت: وَقَفَّوْهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ «۵»، و در آیت دیگر گفت: فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌ «۶»، نه اینکه آیات متناقض است! چنان که می بینی که در یکی گفت: سخن نگوید، در دگر آیت گفت: هر نفسی مجادله کند از خود، و در آیتی گفت: مردم را بخوانند «۷» پرسیدن، و در دگر آیت گفت: کس را نخواهند پرسیدن، اینکه مناقضه باشد، گوئیم، از اینکه چند جواب گفتند، یکی آن که: در اینکه آیت نفی کلام نکرد از ایشان نفی عام، و ائما، استثنا کرد در او و گفت: إِلَّا بِإِذْنِهِ، و آن

مجادله و مدافعه از خویشتن به اذن او باشد، بی اذن او نباشد. و بر اینکه وجه مناقضه زایل بود. [و معنی هر دو آیت مطابق بود، چنان است که گفت: کس سخن نیارد گفتن در اینکه روز الّا آن که من دستوری دهم، چون دستوری دادم، به مجادله در آید و از خویشتن خصومت کند تا باشد که حاجتی آرد که عذاب از او دفع شود، و نشود. و جواب دیگر از او آن است که: آن روز، روزی دراز باشد و در او موافق باشد. و اهل روز مختلف باشند: بهری گویند و بهری نگویند، و بهری مأذون باشند در گفتار و بهری نباشند، و بهری را سؤال کنند و بهری را نکنند، و در جایی سخن گویند و در جایی نگویند، و همچنین در سؤال. و بر اینکه وجه هم مناقضه زایل ----- (۱). همه نسخه بدلها: بار دیگر. (۲). اساس: باشد، به قیاس با نسخه

آو، تصحیح شد. (۳). سوره انبیا (۲۱) آیه ۲۰. (۴). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۱۱. [.....]

(۵). سوره صافات (۳۷) آیه ۲۴. (۶). سوره رحمن (۵۵) آیه ۳۹. (۷). آو، بم: مردم نخواهند، معج، لب، آز: مردم را نخواهند. صفحه : ۳۳۵ شود «۱» [۲]. جواب دیگر از او آن است که: نفی کلام اگر چه بر اطلاق کرد در اینکه آیت، و فی قوله: ... یوم لا یَنطِقون «۳»، مراد آن است که: کلامی نگویند که از ایشان مقبول و مسموع باشد و ایشان را در آن نفعی بود، و چون چنین بود، به مثبت آن باشد که نگفته باشند که گفتاری که صاحبش را سود ندارد و غنا نکند از او، و فعلی که آن را ثمرتی نباشد، به منزلت نیست باشد، چنان که یکی «۴» از ما چون در مناظره و مجادله چیزی گوید که نه جواب [خصم] «۵» باشد او را، گویند: ما قلت شیئا و ما تکلمت بشیء و لا اوردت «۶» شیئا، و اگر چه او نوبتی دراز داشته باشد و کلام بسیار گفته. و همچنین، آن کس که فعلی کند که از او مقصودی حاصل نبود، او را گویند: ما فعلت شیئا و لا قطعت شعرة، چیزی نکردی و مویی نبریدی، و آنچه مانند اینکه بود. آنگه گفت: مردمان در اینکه روز بر دو ضرب باشند، بهری شقی و بدبخت، و بهری سعید و نیکبخت. و مراد به شقی کافر و عاصی است که به فعل خود شقی شده باشد، و [به] «۷» سعید، مؤمن «۸» مطیع که سعادت یافته باشد به اختیار نیک خود. آنگه بیان کرد که: آنان «۹» که شقی باشند به کفر و عصیان، ایشان اهل دوزخ باشند و ایشان در دوزخ باشند و ایشان را در دوزخ زفیر و شهیق باشد. اهل لغت گفتند: «زفیر»، اول بانگ خر باشد، و «شهیق» آخر بانگ او، قال رؤبة: حشرج فی الجوف سهیلا «۱۰» او شهق حتی یقال «۱۱» ناهق و ما نهق و اصل زفیر از شدت بود من قولهم: للشدید «۱۲» الخلق «۱۳» مزفور. و الزفر، الحمل علی الظهر، و الزفر، السید لانه یطیق حمل الثقیل. و الزفیر، صوت النار اذا التهب «۱۴» بشده. ----- (۱). معج: باشد. (۲-۵-۷). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۳). سوره مرسلات (۷۷) ۳۵. (۴). آج، لب، آز را. (۶). آو، آج، بم، آز: اردت. (۸). آو، آج، بم، لب، آز و. (۹). اساس: آن را، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۱۰). آو، آج، بم، لب، آز: سهیلا، لسان العرب و منابع شعر و لغت و تفسیر: سهیل. (۱۱). آو، آج، بم، آز: یقول. (۱۲). همه نسخه بدلها، بجز مل: للشدید. (۱۳). لب: الحلق. [.....]

(۱۴). آو، آج، بم، آز: اذا لهبت. صفحه : ۳۳۶ و الشهیق، صوت فظیح یخرج من الجوف بمدّ النفس، و اصل او طول مفرط باشد من قولهم: جبل شاهق، ای ممتنع «۱» لطوله. خالّیدین فیها، در آن جا همیشه باشند. ما دامت السّماوات و الأرض، تا آسمان و زمین دایم باشد. اگر گویند: چگونه خلود اهل بهشت و اهل دوزخ معلق بگرد «۲» به دوام آسمان و زمین، و آسمان و زمین فانی شوند! گویم «۳»: مراد از اینکه تمثیل است، و اینکه طریقی است عرب را معروف، یقولون: لا- افعل «۴» ذلک ما دامت السّماوات و ما ثبت «۵» الارض، و ما لاح کوب، و ما لاح الجدیدان، و ما اطرّد الخافقان، و ما اضاء فجر، و ما ادلهم ظلام، [۱۹۸-ر]

و ما اختلف اللیل و النهار، و ما بل بحر صوفه، و ما لا لألغفر [له] «۶» الی امثال ذلک. و غرض از اینکه، آن باشد که [الی] «۷» ابد الدهر، برای آن که تا جهان باشد اینکه باشد. چون بسیار شد مستعمل شد تا در اینکه جای نیز به کار داشت حق تعالی، و غرض همه «۸» تخلید و تأیید. جواب دیگر از اینکه آن است که: روز قیامت نیز آسمان و زمین باشد. که کل ما کان فوقک فاطلک فهو سماء، و کل ما کان تحتک فأقلک فهو ارض، هر چه تو را سایه کند آسمان تو باشد، و هر چه تو را بردارد زمین تو باشد، چنان که

بیان کردیم اینکه طریقت را در جای دیگر از اینکه کتاب بر اینکه وجه و بر اینکه ترتیب «۹» تعلیق درست باشد و اینکه دوام بر آن دوام شاید تا موقوف بود. فاما قوله: إلی ما شاء ربک، آلا آنچه خدای خواهد. در اینکه استثنا چند قول گفتند، یکی آن که: آلا به معنی سوی است، و مراد بدو استثنای نیست که اخراج البعض من الجملة «۱۰» باشد، و تقدیر اینکه است که: آلا ما شاء ربک من الزیادة علی ----- (۱). آو، آج، بم، آز: منیع. (۲). مع: بگردید. (۳). لب، آز: گویم.

(۴). آو، آج، بم: لأفعل. (۵). آو، بم، مع، لب، آز: ثبت، آج: ثبت. (۶-۷). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۸). همه نسخه بدلها: هم. (۹). همه نسخه بدلها: تفسیر اینکه. (۱۰). آو، آج، بم، لب، آز: الكل. صفحه: ۳۳۷ دوام السموات و الارض، و مثال اینکه چنان بود که کسی گوید که: [لی] «۱» علیک الالف آلا الفین الذی «۲» اقرضتکها «۳» وقت کذا، مرا هزار دینار بر تو است آلا آن دو هزار، یعنی جز آن دو هزار را که به قرض به تو دادم فلان وقت، و لا بد است از اینکه تأویل برای آن که استثنا بیشتر از کمتر درست نباشد، و اینکه جواب اختیار فراء است و جماعتی مفسران. وجهی دیگر آن است که: مراد به استثناء، آن اوقات است که ایشان در دنیا باشند و در برزخ و «۴» موقف قیامت، پیش از آن که به بهشت یا به دوزخ شوند، برای آن که چون ذکر خلود کرد در حق ایشان- و اینکه از خلود بیرون است- به استثنا بایست کردن که داخل نیست در آن جمله. و وجه سه ام [آن است] «۵» که: مراد به آلا «واو» عطف است، [و المعنی: و ما] «۶» شاء ربک من الزیادة علیه، و از جمله استشادات از اینکه وجه، قول شاعر است: و کل- اخ مفارقه اخوه لعمر ایبک آلا الفرقدان یعنی و الفرقدان، و قول الآخر «۷»: و اری لها دارا باغدره السی دان لم یدرس لها رسم آلا رمادا هامدا دفعت «۸» عنه الزیاح خوالد سحم مراد به آلا در اینکه بیت اگر «واو» نبود، کلام متناقض باشد برای آن که گفت: رسم سرای مندرس شده است آلا رمادی که مانده است به دفع «۹» سنگهای دیگ پایه بادها را از او. اگر آلا استثناء باشد کلام متناقض بود آنگه راست بدی که گفته بودی که: رسم مندرس شده است تا «آلا» به جای خود بود «۱۰». و وجه چهارم آن است که: اینکه استثناء [از] «۱۱» دوام «۱۲» آسمان و زمین نباشد، و آتما -----

(۱۱-۶-۵-۱). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد. (۲). همه نسخه بدلها: آلا الفین الذین. (۳-۴). همه نسخه بدلها: و در. (۷). همه نسخه بدلها، بجز مع: قال آخر. [...]

(۸). همه نسخه بدلها، بجز لب: رفعت. (۹). همه نسخه بدلها، بجز مل: رفع. (۱۰). مل: بودی. (۱۲). اساس: دوم، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. صفحه: ۳۳۸ از زفیر و شهیق باشد، و آن [دو] «۱» نوع عذاب است، و معنی آن که: ایشان را زفیر و شهیق باشد آلا ما شاء ربک من انواع العذاب، جز آنچه خدای خواهد به ایشان از انواع عذاب. و در اینکه وجه «آلا» به معنی سوی باشد. و وجه پنجم آن است که: اینکه استثناء، نه به معنی نقصان باشد از مدت خلود، و آتما تنبیه بود بر آن که، آنچه باشد از عذاب و ترک عذاب به مشیت و ارادت و اختیار خدای باشد، چنان که یکی از ما گوید: و الله لأضربنک آلا ان اری غیر ذلک، و او را همه عزم ضرب او باشد و لکن معنی آن بود که: اگر خواهم که نزنم «۲» [تو را توانم] «۳» و متمکنم از آن، و معنی آیت آن بود که: من عذاب کنم ایشان را مگر خواهم که نکنم، چه من از آن متمکنم و بر آن قادر، و آیت عبارت از قدرت و نفاذ مشیت بود. و وجه ششم «۴» آن است که: مراد به استثناء به مشیت آن است که تا خلود مؤکد و مؤبّد کند، نه آن که نقصان کند و اخراج کند چیزی از او، و آتما تعلیق می کند آن را به جاری مجرای محال تا محال شود، برای آن که خدای تعالی نخواهد آلا تخلید و تأبید ایشان در ثواب و عقاب، و مثال «۵» چنان بود که کسی گوید: و الله لاهجرنک «۶» آلا ان یشیب الغراب و بیض القار، یعنی هرگز با تو وصلت نکنم، تعلیق کرد به آنچه معلوم است که نباشد. و وجه هفتم آن است که: آیت اول خاص «۷» بود به فساق اهل صلوات که ایشان مستحق عقاب باشند [بر معاصی و مستحق ثواب باشند بر ایمان و طاعت. پس ایشان در دوزخ مخلد باشند] «۸»، یعنی طویل المدّة «۹»، آلا ما شاء ربک من اخراجهم الی الجنة للثواب علی ایمانهم و طاعتهم «۱۰»، و روا باشد که گویند: مراد به آیت «۱۱»، عموم است و آیت عام است در کفّار و فسّاق آلا ما شاء ربک من اخراج من اخراج ----- (۸-۳-۱).

اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). مل: بزئم. (۴). مل: شیشم. (۵). مل: حال. (۶). آو، آج، بم، مج، لب، آز: لاهجرتک. (۷). اساس: خلوص، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۹). همه نسخه بدلها باشند. (۱۰). آج، لب، آز: طاعتهم. (۱۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: آیات. صفحه: ۳۳۹ للثواب، یا آن که «ما» ۱ گویند به معنی [۱۹۸-پ]

«من» است، و المعنی الا- من شاء ربك، لقرب معنی احدهما من الاخر. فاما در اهل بهشت مراد آن ایام متقدم (۲) و روزگار گذشته باشد که ایشان در آن ایام در دوزخ باشند، و تقدیر اینکه باشد که مخلد باشند ایشان الا آن ایام که خدای خواهد که ایشان را در دوزخ معذب دارد. پس بر اینکه وجه شقی و سعید هر دو یک قوم باشند در آن حال که در دوزخ باشند [شقی باشند] (۳) و در آن حال که در بهشت باشند سعید باشند تا حال شقاوت از سعادت مستثنی بود و حال سعادت از شقاوت. و ابو روق روایت کند از ضحاک از عبد الله عباس که او گفت: مراد به استثناء در آیت قومی اند مخصوص از اهل توحید که خدای تعالی ایشان را به دوزخ برد و به مقدار گناهشان عقوبت کند، و آنکه فرماید تا: با بهشت آرند ایشان را، پس ایشان در حالی شقی باشند و در حالی سعید، و اینکه آن قول است که ما معنی او بگفتیم در وجه آخر- و الله اعلم بمراده. إِنَّ رَبَّكَ فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ، که خدای تو همه آن کند که او خواهد، و او را هیچ مانع منع نکند از فعل آنچه خواهد. وَأَمَّا الَّذِينَ سُيِّدُوا (۴) خَالِدِينَ فِيهَا، همیشه باشند آن جا. و نصب او بر حال است از عامل مقدر در ظرف من قوله: فَفِي الْجَنَّةِ، و قوله: مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ، «ما» در او امد راست و اینکه را «ما» ی امد خوانند و «ما» ی مدت اِلا ما شاء رَبُّكَ، اِلا آن مقدار که خدای خواهد بر آن تأویل که رفت. عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ، عطای نابریده بل مخلد و مؤبد، و نصب او بر مصدر باشد از فعلی مقدر، كَأَنَّهُ قَالَ: فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُعْطُونَ عَطَاءً. و الْجَدُّ، الْقَطْع، و كَذَلِكَ: الْجَدُّ وَالْجَزُّ وَالْجَزُّ وَالْجَزْمُ (۵) [۶]. و الْخَذُّ، الشَّقُّ (۷)، و هو من باب القطع ايضا. فَلَا تَكْفِي مَرِيئُهُ، آنکه رسول را- عليه السلام- نهی کرد از آن که شاکه باشد و شک کند در بطلان عبادت اصنام، و مراد رسول است و امت به یک جای. و هُوَ لِأَيِّ، اشارت است به آن بت پرستان. آنکه [گفت] (۸): مَا يَعْبُدُونَ، اینان نمی پرستند اینکه اصنام (۹) اَلْمَا چنان که پدرانشان پرستیدند علی العمی و الجهالة و التقلید، و وجدان الالباء علیها بطریقه الاقتداء، نه بر رشدی و بصیرتی. وَإِنَّا لَمَوْفُؤُهُمْ، و ما بحق به ایشان برسیم و نصیب ایشان از عقاب تمام بدهیم بی نقصانی، و آیت مشتمل است بر نهی از عبادت اصنام و مذمت و ملامت ایشان و تهدید و وعید مر ایشان را. ----- (۸-۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. (۲). آو، آج،

بم: سعدوا و اسعید، آز: سعدوا و اسعدوا. (۳). اساس: آن که، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۴). اساس: باشد، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۶). مج: و الجزم و الحزم. (۷-۵). آو، آج، بم، آز: العشق. (۹). آج، مل، لب، آز را. صفحه: ۳۴۱ و لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ، بدرستی که ما دادیم کتاب به موسی. و «۱» خلاف کردند، یعنی در کتاب او، و مراد به کتاب تورات است، و مراد به خلاف تکذیب. ایشان است آن را. و مورد آیت تسلیت رسول است- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- تا بدانند که اول «۲» صادق که او را تکذیب کردند و در صحت قول و نبوت او خلاف کردند نه او بود، بل پیش «۳» او امتان دیگر خلاف کردند در کتب اوایل. و لَوْ لَا كَلِمَةٌ، و اگر نه سخنی است که سابق [۱۹۹-ر]، شده است از خدای- جل جلاله- و آن، آن است که گفت: عذاب مستحقان تأخیر کنم تا قیامت برای صلاح تکلیف را، حکم بکردندی میان ایشان و کار بگزاردندی. و جزای هر کس «۴» بر وفق عمل او در کنار او کردندی «۵»، و لکن مصلحت اقتضای تأخیر حساب و جزا و ثواب و عقاب می کند. آنکه گفت: ایشان در شکی اند از اینکه کار که تو ایشان را به آن خبر می دهی. مُرِيبٌ، در شک افکننده «۶»، و الرِّيبُ اَبْلَغُ مِنَ الشَّكِّ، يقال را به یریه، و ارابه یریه. و فی المثل: دع ما یریبک الی مالا- یریبک. قوله: وَإِنَّ كُلًّا لَّمَّا لَيُؤْفِقُنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ، قراء خلاف کردند در آن و لما. ابن کثیر و نافع خواندند: به تخفیف «ان» و «لما» جمیعا، و ابن عامر و حفص عن عاصم خواندند: به تشدید هما معا «و ان کلا لهما». ابو بکر عن عاصم خواند: به تخفیف اول و تشدید دوم، و ابو عمرو و کسائی «۷» به تشدید اول و تخفیف دوم. و در معنی «لما» به تشدید چند وجه گفتند، قراء

گفت: [تقدیر او «لمّا» بوده است و] «أ» اصل او «لمن ما» بوده است، «نون» را برای ادغام «میم» کردند، سه میم حاصل آمد یکی بیفگندند و آنکه دو بماند ادغام کردند، و مثله قول الشّاعر: و أنّی لَمّا «۹» اصدر الامر وجهه اذا هو اعیى بالسبیل مصادره ----- (۱). آو، آج، بم، مل، لب، آز: در او. [.....]

(۲). اساس: کاول/ که اول. (۳). مل از. (۴). همه نسخه بدلها: کسی. (۵). مل: نهادندی. (۶). آج، لب، آز: شک افگنده. (۷). آج، مل، مع خواندند. (۸). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۹). چاپ مرحوم شعرانی: لمّا، ایضا: تفسیر طبری (۱۵/۴۹۴). صفحه: ۳۴۲ و بر اینکه وجه معنی آن بود که: همه کس از اینکه مذکوران یا «۱» مختلفان از آنانند که خدای تعالی جزای ایشان بتامی بخواهد دادن. وجهی دگر زججاج گفت: «لَمّا» به معنی «الّا» است، کقولهم: سألتک لَمّا فعلت و نشدتک لَمّا فعلت کذا، و المعنی الّا فعلت کذا، و مثله قوله: إن کُلُّ نَفْسٍ لَمّا عَلَیْهَا حَافِظٌ «۲»، و بر اینکه وجه «ان» به معنی «ما» ی نافیہ باشد، و التقدیر: ما کلهم «۳» الّا و اللّٰه یوفیهم الجزاء، هیچ کس نخواهد بودن الّا و خدای جزای او بدهد. بر اینکه وجه طعن کرد و گفت: اینکه روا نباشد مگر در قسم، چه اگر روا بودی صحیح بودی گفتن: جاءنی القوم لَمّا زیدا، بمعنی الّا زیدا، و اینکه نشاید بلا «۴» خلاف. [دیگر آن که: «ان» به معنی «ما» ی نافیہ نصب اسم نکند الّا علی قول شاذ غیر معروف] «۵». وجه سه ام «۶» مازنی «۷» گفت: ان «۸» مخفّف بوده است مشدّد کردند برای تأکید، و بر اینکه وجه «ما» زیادت بود، و معنی آن بود که: و ان کلا لَمّا لیوفیهم الجزاء، و بر اینکه وجه چون «ما» صلّه کنند، «لام» مشکل ماند- اعنی «لام» لَمّا. وجه چهارم: زججاج گفت: لَمّا، من «لممت الشیء» اذا جمعتہ باشد، آنکه آن را بنا کردند علی فعلی، و آن را لا ینصرف کردند چون تتری، و معنی آن باشد: و ان کلا جمیعا لیوفیهم، ما همه را جزا بدهیم، و اینکه وجه متعسف است. وجه پنجم، قراءت زهری: و ان کلا لَمّا- به تئوین، هم از اینکه اشتقاق که لم است «۹» به معنی جمع و معنی همان باشد «و ان کلا جمیعا»، و خلاف در قراءت باشد در معنی موافق بود آن قول را [که] «۱۰» پیش از اینکه از زججاج حکایت کردیم. اما بر قراءت آن کس که «لما» مخفّف خواند، در «لام» چند وجه گفتند، یکی آن که: «لام» قسم است که در «ما» «۱۱» تأکید شد، و شاید که «لام» ابتدا بود که در «ما» ی موصوله شده باشد، و مثله قوله: و إنّ مِنکُم لَمَن لَّیْبِطُنَّ... «۱۲»، و کما ----- (۱). آج، مل، مع، لب، آز: با. (۲). سوره طارق (۸۶) آیه ۴. (۳). مل: کلّ قوم.

(۴). مل: و لا. (۵-۱۰). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. (۶). آج، مل، مع، لب، آز: سیوم، آو، بم: سیم. [.....]. (۷). اساس: مازن، به قیاس، با نسخه آو و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). مع: اینکه. (۹). آو، آج، بم، لب، آز: راست. (۱۱). مع: در اینکه جا. (۱۲). سوره نساء (۴) آیه ۷۲. صفحه: ۳۴۳ حکى عن العرب: أنّی لیحمد اللّٰه لصالح. ابو علی گفت: اما آن کس که او خواند به تشدید «ان» و تخفیف «لما» وجه قراءت او ظاهر است برای آن که «کلا» منصوب است به «ان»، و آن که «لام» ابتدا برای خبر ان شد و لام دیگر که در فعل شد جواب قسمی مضمّر است، چون دو «لام» ملتی شدند یکی برای خبر ان «۱» و یکی برای جواب قسم، فصل کردند میان ایشان به «ما» «۲» گفت: دلیل بر آن که «لام» دوم قسم راست آن است که، «نون» تأکید در آخر فعل آمد «۳»، و معنی آن که: همه را، به خدای که جزا دهد خدای. و اما بر قراءت آن کس که «ان» مخفّف خواند و «لما» به تشدید، ان مخفّفه باشد از ثقیله و با «۴» تخفیف عمل دادند او را، چنان که شاعر گفت: و وجه مشرق النّحر کأنّ ثدییه حقّان [و سیبویه گفت: سمعت عمّن اثنی به من العرب ان عمرا لمنطلق. و اهل مدینه خواندند] «۵»: و ان کلا لَمّا جمیع لدینا محضرون «۶»، با تخفیف «ان» نصب کردند، گفت: و وجه عمل او با تخفیف آن است که، او در عمل نایب فعل است و فعل با حذف عمل کند. و اما بر قول «۷» آن کس که «ان» مشدّد خواند [یا مخفّف و «لما» به تشدید خواند]

قراءت هر دو مشکل است برای آن که «ان» که مخفّفه باشد از ثقیله باشد با «لما» مشدّد [معنی] «۸» نگیرد برای آن که «لما» به معنی «الّا» بود، و اینکه چنان بود که گویی: ان زیدا الّا منطلق، و اینکه معنی ندارد، اما قول العرب: نشدتک اللّٰه لَمّا فعلت و الّا فعلت، خلیل گفت معنی آن است که: اقسمت علیک لتفعلن، و انما الّا و لَمّا برای آن در او شد تا اینکه معنی دهد ما استلک الّا فعل کذا، و اگر

[چه] «۹» حرف نفی در لفظ نیست در معنی هست و در اینکه آیت اینکه معنی [۱۹۹-پ]

صورت نمی‌بندد آن در «۱۰» قراءت مشکل است، اینکه جمله [ای است]

از آنچه شیخ ابو علی الفارسی «۱۱» در کتاب حجت ذکر کرد، و تضعیف کرد -----
 (۱). آج، لب، آز: آن. (۲). مل و. (۳). آو، آج، بم، لب، آز: در آمد. (۴). آو، آج، بم، لب، آز: به ما، میج: ما. (۵-۸-۹). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. (۶). سوره یس (۳۶) آیه ۳۲. (۷). آو، آج، بم، مل، لب، آز: قراءت. (۱۰). آو، آج، بم، مل، لب، آز: دو. (۱۱). همه نسخه بدلها، بجز مل: ابو علی فارسی، مل: ابو علی پارسی. [.....]

صفحه ۳۴۴: شیخ ابو علی اینکه وجه را که از فزء حکایت کردیم اولاً، به آن که «۱» گفت: در اینکه سورت «۲» «میم» ها بیش از اینکه مجتمع شد که هیچ را حذف نکردند، یعنی آن قول که گفت: اصل «لمن ما» «۳» بوده است، «نون» را «میم» کرده‌اند برای ادغام، و سه «میم» جمع شده است که «۴» نه چهار «میم» جمع شد در اینکه سورت «۵» فی قوله: ... وَ عَلِيٌّ أُمَمٌ مِّمَّنْ مَعَكَ «۶»، و هیچ نیفکنند. و از کسائی حکایت کردند که او گفت- من وجه تثقیل: «لما» در اینکه آیت نمی‌شناسم، و شیخ ابو علی [گوید: کسائی اینکه که گفت دور نگفت از صواب و شیخ ابو علی] «۷» گفت: اگر چنان که «ان» را تخفیف کردند «۸» و «لما» را تثقیل، و آن را بر «ما» ی نفی تفسیر دهند و تفسیر آیت چنین گویند: و ما کلّ الا لیوفیهم الله الجزاء، چنان که دگر جای گفت: ... وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا «۹»، یعنی، ما کلّ- ذلك الا متاع الحیوة الدنیا، روشن بودی در معنی، اما نصب کلاً مشکل باشد با اینکه معنی- و الله اعلم بمراده. و اینکه جمله نحو، اینکه جا برای آن گفته شد که، خواستم تا معنی آیت بر قراءات «۱۰» روشن شود و قراءت صحیح و معترض پیدا شود، و الا در پارسی اطباب در نحو شرط نیست، و بر جمله معنی آیت آن است که: خدای تعالی همه کس را جزای عمل بتمامی بدهد، یا هیچ کس نباشد و الا او را جزای عمل بتمامی بدهد «۱۱»، و معنی از اینکه دو بیرون نیست بر اینکه اختلاف قراءات و وجوه که ذکر کرده شد. إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ «۱۲» وَ لَا تَطْعَوَا، وَ طغیان مکنی و تجاوز، حد «۵» و اندازه کارها و حدود شرع نگاه داری که خدای تعالی به احوال شما دانا و بیناست. عبد الله عباس گفت: هیچ آیت بر رسول- علیه السلام- نیامد از اینکه آیت سخت‌تر، و برای آن گفت اصحابان را آنکه که او را گفتند: یا رسول الله؟ اسرع الیک الشیب، پیری به تو شتافت، گفت: شیبیتی سوره هود، سوره هود مرا پیر بکرد، و فی روایه: و اخواتها. وَ لَا تَرَكَوْا، آنکه گفت: ای مکلفان از بندگان و پرستاران؟ پناه با ظالمان مدهی و با ایشان ساکن مشوی، و با ایشان دوستی مکنی که پس آنکه شما را دوزخ برسد و آتش «۶» عذاب او به شما رسد. عبد الله عباس گفت: لا تمیلوا الیهم، میل مکنی به ظالمان. ابو العالیه گفت: لا ترضوا باعمالهم، به عمل ایشان راضی مباشی. قتاده گفت: لا تلحقوا بهم، با ایشان مشوی. سدی و ابن زید گفتند: یعنی مدهنت مکنی با ظالمان، بل حق بگوی «۷». ابن کيسان گفت: لا تسکنوا الیهم، با ایشان آرام مگیری که پس آتش دوزخ به شما رسد، و شما را بدون خدای- یعنی جز خدای- [هیچ] «۸» یاری نباشد و شما را نصرت نکنند «۹». ----- (۱-۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و

دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. [.....]

(۳). آو، آج، بم: کار بخواهد کردن. (۴-۸). همه نسخه بدلها، بجز مل تو. (۵). آج، لب: از حد. (۶). همه نسخه بدلها، بجز لب: و. (۷). آج، مل، میج، لب، آز: بگویند. (۹). میج: نکنند. صفحه ۳۴۶ در خبر است که: چون روز قیامت باشد، منادی از قبل رب العزّة ندا کند، گوید: اینکه الظلمة و اعوان الظلمة، کجااند ظالمان و اعوانان «۱» ظالمان؟ جمع کنند «۲» ایشان را، حتّی من الاق لهم دواة او بری لهم قلم، تا آن کس که برای ایشان دواتی سیاه کرده باشد یا قلمی تراشیده باشد. آنکه همه را در تابوتی کنند از آتش، و به روایتی دیگر در تابوتی از آهن و در قعر دوزخ اندازند، و قوله: فَتَمَسَّكُمْ النَّارُ، برای آن منصوب است که جواب نهی است به «فا»، و «ما» نفی است و «من» زیادت است مؤکّد نفی. وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ، آنکه گفت: نماز بر پای دار «۳» در دو طرف روز، یعنی نماز بامداد و نماز شام، اینکه قول عبد الله عباس است. مجاهد گفت: نماز بامداد و نماز خفتن، تا پنج نماز داخل باشد در او. و

قرطی گفت: نماز بامداد [۲۰۰-ر]

خواست و پیشین و دیگر. ضحاک گفت: نماز بامداد و نماز دیگر خواست. مقاتل گفت: در یک طرف روز نماز بامداد و نماز پیشین بکن، و در طرف دیگر [نماز دیگر و] «۴» نماز شام بکن. و زُلفاً مِنَ اللَّیْلِ، در پاره‌ای از شب نماز خفتن بکن، و اینکه قول قریبتر است از همه. حسن بصری گفت: زُلفاً مِنَ اللَّیْلِ، یعنی نماز شام و نماز خفتن. اخفش «۵» گفت: زلف اللیل ساعاته «۶»، واحدها زلفه، ساعات شب باشد، یکی را زلفه گویند و اصل زلفه منزلت و قربت باشد، و مزدلفه از اینکه جاست که آن منزلی است از پس عرفات نزدیک به او، قال العجاج: ناج طواه الأین ممّا و جفا طیّ اللیالی زلفا فزلفا ماوّه الهلال حتی احقوقفا و ابو جعفر خواند: زلفا، اتبع الضّمّه الضّمّه، و ابن محیص خواند: زلفا، بسکون اللّام. مجاهد خواند: و زلفی، به وزن قریبی. إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ، در حسنات خلاف کردند، بیشتر مفسران گفتند: نماز پنج «۷» است. مجاهد گفت: قول

 (۱). همه نسخه بدلها: اعوان. (۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: جمع کنید. (۳). آج، لب، آز: بر پای دارید. (۴). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۵). اساس: حسن، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۶). اساس: ساعت، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۷). آج، لب، آز: پنجگانه. صفحه: ۳۴۷ سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر است. بعضی مفسران گفتند: آیت در مردی آمد نام او ابو الیسر «۱» عمرو بن عربّه «۲» الانصاری- و او خرما فروختی- زنی بیامد تا از او خرما خرد، زن بجمال بود «۳»، گفت: اینکه خرما نیک نیست که اینکه جا هست، به خانه بهتر ازین هست اگر خواهی به خانه من آی. زن با او به خانه رفت، او زن را در آویخت «۴» و در برگرفت و بوسه داد. زن گفت: اتق «۵» الله، از خدای بترس؟ مرد بترسید و پشیمان شد، بیامد گفت: یا رسول الله: چه گویی در مردی که او در زنی آویزد و از او مراد خود حاصل کند مگر جماع! رسول- علیه السلام- هیچ جواب نداد تا وحی آمد، یکی از جمله صحابه گفت: خدای بر تو پوشیده بود اگر تو بر خویشتن «۶» پوشیدی. وقت نماز دیگر در آمد، رسول- علیه السلام- نماز بگزارد و جبریل آمد و اینکه آیت آورد رسول- علیه السلام- گفت: ابو الیسر «۷» کجا است! او پیش آمد، و گفت: با ما نماز کردی! گفت: آری ای رسول الله؟ گفت: خدای تعالی اینکه نماز را به کفارت گناهت کرد و آیت فرستاد که: إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ بعضی دگر مفسران گفتند: مراد به حسنات توبه است و به اذهاب اسقاط الله تعالی عقاب السیئات عندها تفضلاً. بعضی دگر [از اهل] «۸» اصول گفتند که: دوام بر ادای واجبات و نوافل دعوت کند مکلف را با ترک سیئات پس به منزلت اذهاب باشد آن را مقارنه «۹» و تشبیها، و اینکه وجهی است نیکو و معتمد در تأویل آیت. و اما قول آن کس که به اینکه آیت استدلال کرد بر احباط درست نیست کما دلت «۱۰» الأدلّه علی فساد الاحباط عقلا و شرعا. ذلک ذکره للذاکرین، و اینکه یاد- کردی «۱۱» است یاد کنندگان را. و اصبر، آنکه گفت: یا محمد؟ صبر و شکیبایی پیشه کن که خدای تعالی رنج نیکوکاران ضایع نکند. و «صبر»، حبس نفس بود بود علی ما یکره «۱۲»، و نقیضه الجزع،

 (۷-۱). آو، آج، بم، مج، لب، آز: ابو الیسیر، مل: ابو البشیر. [.....]

(۲). مل: عربیه. (۳). همه نسخه بدلها، بجز مج او. (۴). آو، آج، بم، مج، لب، آز: در زن آویخت، مل: با زن در آویخت. (۵). آو، بم: اتقوا. (۶). آو: خوشتن. (۸). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۹). آو، بم، مج: مقاربه، آج، لب، آز: مفارقه. (۱۰). آو، آج، بم، مج، لب، آز: لما دلالة. (۱۱). آو، آج، بم، لب، آز: یاد کردنی. (۱۲). مج: تکره. صفحه: ۳۴۸
 قال الشاعر: فان تصبرا فالصبر خیر مغیبه و ان تجزعا فالامر ما تریان قوله: فَلَوْ لَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ، المعنی: فهلا كان، و لم «۱» کان، چرا نبودند از قرون و امتان گذشته از پیش شما که من ایشان را به هلاک کردم به گناهشان، از عاد و ثمود، خداوند یقین از عدل «۲» و دین که امر به معروف کردند و نهی منکر کردند تا من ایشان را هلاک نکردم به گناهشان «۳». آنکه استثنا کرد از ایشان مؤمنان را و اتباع انبیا را، گفت: إَلْمَا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَبْنَا مِنْهُمْ، مگر اندکی از آنان که ما ایشان را برهانیدیم از جمله ایشان. و «کان» تامه است و فاعل او أُولُوا بَقِيَّةٍ است. و «اولوا»، جمع «ذو» باشد علی غیر لفظه «۴»، یعنی چون بود که از آن امتان سلف هیچ

بقیّتی نماند که امر به معروف کردند و نهی کردند از فساد در زمین؟ آنگه استدراک کرد، گفت: اندکی بودند که من ایشان را از [هلاک برهانیدم. آنگه گفت: وَ اتَّبِعِ الدِّينَ ظَلْمًا، و پیروی کردند] «۵» ظالمان آن مال و نعمت را و لذت و تنعم را که در آن رها کرده بود «۶»، ایشان را. و المترف، المبقی «۷» فی الملک و التعمه. و اُترَفُوا، نعموا. فیهِ وَ کَانُوا مُجْرِمِينَ، و ایشان خود در اصل مجرم و گناهکار و کافر بودند. آنگه بیان کرد که: من اینکه شهرها که هلاک کردم از جمله قوم نوح و عاد و ثمود، [۲۰۰-پ]

و قوم شعیب و قوم لوط که من ایشان را عذاب کردم، نه بر سبیل ظلم بود که من از آنان نباشم که کسی را هلاک کنم بظلم، و او مصلح و نکوکار باشد. و «واو» فی قوله: وَ أَهْلُهَا مُصْلِحُونَ، «واو» حال است. و قوله: وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً، آنگه گفت: اگر خدای خواستی مردمان همه را یک امت کردی. وَ لَا- يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ، و لکن ایشان به زایل نمی‌باشند مختلف، با یکدیگر خلاف می‌کنند. ----- (۱). اساس: لمن، با توجه به آو، و دیگر نسخه‌ها بدلها،

تصحیح شد. (۲). مل: یعنی از عقل. (۳). همه نسخه بدلها، مجز مل و مج: گناهانشان. (۴). لب، آز: لفظ. [.....]

(۵). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۶). همه نسخه بدلها: بودند. (۷). مل: المنقی، چاپ مرحوم شعرانی: المبعی. صفحه: ۳۴۹، إِلَّا مِنْ رَحْمِ رَبِّكَ، اَلَا أَنْ رَا كِه خدای بر او رحمت کند. وَ لِذَلِكَ خَلَقَهُمْ، و برای آن آفرید ایشان را. و در اینکه آیت چند سؤال است، یکی آن که گفت: اگر خدای خواستی مردم یک ملت بودند، یعنی همه مسلمان بودند، چون نبودند دلیل آن کند که نخواست. دگر آن که گفت: وَ لِذَلِكَ خَلَقَهُمْ، و ایشان را برای آن آفرید، از دو بیرون نیست: یا اشارت به «ذلک» راجع است با «رحمت»، یا به «اختلاف». اگر با «رحمت» راجع بودی «تلک» بایستی در کنایت از او، چه «رحمت» مؤنث است و «ذلک» اشارت به مذکر باید «۱»، یا «۲» با اختلاف شود، و اینکه به خلاف مذهب شماست که خدای تعالی خلقان را برای اختلاف آفریند. دگر آن که: اگر رحمت را به رقت قلب تفسیر کنند، لایق نباشد به خدای، و اگر به غفران و اسقاط عقاب تفسیر کنند هم بر مذهب شما راست نیست، برای آن که خلقان را خدای تعالی [نه] «۳» برای اینکه آفرید. اما، جواب از سؤال اول [در باب] «۴» مشیت، گوئیم: خدای تعالی به اینکه مشیت، مشیت قهر و غلبه و إلجاء و اکراه خواست، گفت: اگر من خواستی مردمان همه را یک امت کردم و همه را بر ایمان حمل کردم [و قهر کردم] «۵»، یعنی من بر آن قادرم و ایشان بر اینکه کفر که کردند مرا اعجاز [نکردند] «۶»، و مانند اینکه در قرآن بسیار است، و اینکه طریقت مستقصی رفته است جایهای دیگر. اما اشارت به لفظ «ذلک» راجع است با رحمت دون اختلاف برای دلالت عقل و شهادت لفظ. اما دلالت عقل از آن جا که در عقل مقرر است که نیکو نبود که حق تعالی خلقان را برای اختلاف آفریند، و غرض او در «۷» خلق ایشان اختلاف باشد، -----

----- (۱). مل: باشد. (۲). اساس: تا، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۳-۴-۵-۶). اساس:

ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۷). همه نسخه بدلها، بجز مج: از. صفحه: ۳۵۰ چه حق تعالی نهی کرده است از اختلاف و کاره است آن را، و امر کرده است به اتفاق و وعده ثواب داده بر آن و بر آن وعید کرده. و امّا شهادة اللفظ از آن جاست که، کنایت به لفظ رحمت نزدیکتر است از آن که به لفظ اختلاف و ردّ الکنایه الی اقرب المذکورین اولی. اما سؤال سایل بر اینکه که: اگر راجع بودی با رحمت، تلک بایستی که رحمت مؤنث است، از او چند جواب است: یکی آن که: تأنیث رحمت نه حقیقی است، و چون تأنیث نه حقیقی باشد از او به لفظ تذکیر و تأنیث کنایت کنند و وصف کنند، الا تری الی قوله تعالی: ... إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ «۱»، و لم یقل: قریب. جواب دگر آن که: عرب را عادت است که کنایت یک بار با لفظ دهد «۲» و یک بار با معنی. و معنی «رحمت»، فضل و انعام باشد، و گویند: سزنی کلمتک یعنون کلامک، قال الله تعالی: هذا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي... «۳»، اراد هذا فضل من ربی، قالت الخنساء: فذلک یا هند الرزیه فاعلمی و نیران حرب حین شب و قودها ارادت الرزاء، و قال امرؤ القیس. برهره رخصه روده کخرعوبه البانۃ المنفره و لم یقل منفیره، لأنه ردّ الی معناه، و هو الغصن «۴»، و قال زیاد الاعجم: انّ السّیماحة و الشّجاعه ضمنا قبرا بمر و علی «۵» الطریق الواضح و لم یقل ضمنا «۶»، برای آن که مصدر را تأنیث نکنند،

و اگر گویند: ردّ کرد با معنی و اراد الجود و البأس «۷» هم نیک باشد. و جواب دیگر آن است که: ردّ کنایت با لفظ فعل کرده است، و لفظ الفعل مذکر ----- (۱). سوره اعراف (۷) آیه ۵۶. (۲). آو، آج، بم: کنند، مل، مج، لب، آز: دهند. (۳). سوره کهف (۱۸) آیه ۹۸. (۴). همه نسخه بدلها: و منظره نگفت، برای آن که ردّ کرد با معنی و آن غصن باشد. (۵). چاپ مرحوم شعرانی: فی. (۶). لب: ضمنا. (۷). اساس: الناس، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. [.....]

صفحه : ۳۵۱ و مراد به لفظ فعل قوله: رَحِمَ «۱» و لِتَذَلِّكَ، و المعنی، و لان یرحمهم «۲» خلقهم. جواب دیگر از اصل مسأله آن است که: «ذلک»، راجع نیست با لفظ و معنی «رحمت»، و نه نیز با «اختلاف»، بل راجع است الی کونهم أُمَّةً وَاحِدَةً مجتمعی علی الایمان، و اینکه وجهی لایق است برای آن که اتفاق است که: خدای تعالی خلقان را [۲۰۱- ر]

برای ایمان و طاعت آفرید، فی قوله: وَ مَا خَلَقْتَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ «۳». بعضی دگر از اهل تأویل گفتند: مراد آن است که، اگر من خواهم همه خلقان را یک امت کنم، یعنی همه را به بهشت برم تا همه در اینکه باب یک امت و یک جبلت و یک جنس باشند، و اینکه جاری مجرای آن آیت بود که گفت: وَ لَوْ شِئْنَا لَأَتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًى... «۴»، و مراد به اینکه «هدی» راه بهشت «۵»، و لا محال خدای ایشان را لابد برای ایمان و طاعت آفریده است. وَ لَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ، و اینان به زایل نباشند «۶»، اختلاف می کنند و مختلف می شوند. مراد اختلاف در دین است و آن که از ره دین می بشوند «۷». و ابو مسلم محمد بن بحر گفت: مراد به اختلاف آن است که، یخلف خلفهم [سلفهم] «۸» فی الکفر، که خلف ایشان در کفر به دنبال سلف می شوند، و منه قولهم: ما اختلف الجدیدان و المعصران، ای جاء کل واحد منهما بعقب صاحبه و خلفه، و مثله قولهم: اقتتلوا «۹»، و المعنی: قتل بعضهم بعضا. اما «رحمت»، رقت قلب نباشد چنان که سایل گفت، و لکن فعل احسان و نعمت باشد به دلیل آن که [اگر] «۱۰» رقیق القلب «۱۱» احسان و فضل «۱۲» نکند او را وصف ----- (۱). آو، بم: آلا من رحمه، آج، مج، لب، آز: آلا من رحم. (۲).

آو، آج، بم، لب، آز: برحمتهم. (۳). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۵۶. (۴). سوره سجده (۳۲) آیه ۱۳. (۵). همه نسخه بدلها، بجز مج است. (۶). همه نسخه بدلها: نمی باشند. (۷). اساس: نشوند، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۸-۱۰). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۹). آج، آز: اقتلوا. (۱۱). همه نسخه بدلها: القلبی. (۱۲). آج، لب، آز: فضلی. صفحه : ۳۵۲ نکنند به رحمت، و ایشان- اعنی عرب- وصف کنند آن را که انعام و افضال کند، به آن که رحیم است و اگر چه از او رقت دل «۱» ندانند، پس معنی رحمت به فضل و احسان قریبتر است از آن که به رقت قلب، نبینی که خدای تعالی قرآن را وصف کرد به آن که رحمت است، و رقت قلب در قرآن صورت نبندد و آنان را که اینکه گفتند، غلط از آن جا افتاد که در بیشتر احوال در حق ما اینکه نعمت و احسان مصاحب باشد رقت قلب را، که یکی «۲» از ما بر کسی دلش رقیق شود بر او نعمتی کند گمان بردند «۳» که رحمت از «۴» رقت قلب است، چنان که گروهی را شهوت به ارادت ملتبس شد برای آن که عند شهوت بیشتر احوال محبت باشد، و رحمت مختص نیست به عفو و اسقاط عقاب، بل عام است فی ضروب النعم و الاحسان، نبینی که منعم را بر کسی راحم و رحیم خوانند و اگر [چه] «۵» هیچ اسقاط مضرّتی نکرده باشد. حق تعالی در اینکه آیت چنین فرمود «۶»: اگر خدای تعالی خواستی خلقان عالم جمله را بر ایمان داشتی و قهر کردی، و لکن نکرد و ایشان را با اختیار خود رها کرد تا ایشان هر کسی سر به رهی نهادند و به مختلف «۷» شدند و بر سر آن اختلاف می بودند. آنکه خواست «۸» تا استثنا کند گروهی را، گفت: إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ، آلا آن کس را که خدای بر او رحمت کرده بود، که به رحمت و لطف خدای تعالی از آن اختلاف امتناع کند و نظر کند و ایمان تحصیل کند، و خدای تعالی خلقان را خود برای رحمت آفریده است. وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ، و تمام شد سخن خدای تعالی که گفت: پر باز «۹» کنم دوزخ از جن و انس، از پری و آدمی. و مورد اینکه کلمه تهدید و تحذیر است خلقان را، از آن که از آنان باشند که خدای تعالی دوزخ «۱۰» به ایشان پر باز «۱۱» کند، و تمام کلمه وقوع مخبر خبر باشد علی ما اخبر عنه.

و انما اراد قوله: ----- (۱). مج: قلب. (۲). آو، آج، بم، مل، مج، آز را. (۳). چاپ

مرحوم شعرانی: برند. [.....]

(۴). آو، آج، بم، آز: آن، مل: او. (۵). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۶). آج، مل که. (۷).

همه نسخه بدلها: و مختلف. (۸). اساس: خواستند، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۹-۱۱). آج، آز: پر بار.

(۱۰). آج، آز را. صفحه: ۳۵۳ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ، لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ... «۱»، و اینکه «لام» جواب قسمی مضمراست، و التقدير: قسما

لأملأَنَّ و یمینا لا ملان، و به جای «لام» گفتند: «آن» بشاید «۲» اینکه جا و هر کجا تأویل آن باشد که: بلغنی او انتهى الی، او قیل لی

يقول بدا لی لأضربنک، و بدا لی ان اضربک، و اینکه قول کوفیان است و همانا مطرد نبود همه جای- و الله اعلم. قوله: وَكُلًّا نَقُصُّ

عَلَيْكَ، التقدير: و كل القصص نقضه عليك. و نصب او بر مفعول به «۳» باشد، ما همه قصه «۴» پیغامبران با تو می گویم. و «من»،

تبیین را باشد «۵». ما نُثَبَّتْ بِهِ فُؤَادُكَ، بر اینکه قول بدل باشد از او، بدل البعض من الكل. و گفته اند: اینکه «ما» مفعول به است، و

«كُلًّا» مصدر است چنان که: قصصت كل القصص و حکیت كل الحکایه و حق الحکایه و ما اشبه ذلك. و «انباء»، جمع نبأ باشد، و

نبأ خبری بود که در او شأنی بزرگ بود، يقولون: لهذا الامر نبأ و شأن و خطب بمعنى «۶». قوله: ما نُثَبَّتْ بِهِ فُؤَادُكَ، آنچه به آن دل تو

بر جای داریم. در او دو قول گفتند، یکی آن که: به تسکین و تقویت، و دویم «۷»: به دلالت و حجت و الطافی که تو را در آن بود

از نفی شبهت. قوله: وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ، و حق به تو آمد در اینکه. عبد الله عیاس و حسن و مجاهد گفتند: یعنی در اینکه

سورت، و جبائی گفت: [۲۰۱-پ]

فی هذه الانباء و الاخبار. زجاج گفت: فی هذه الازمان و الايام. قتاده گفت: یعنی فی هذه الدنيا، و قول اول درست تر است. وَ

مَوْعِظَةً، و حق را برای آن تعریف کرد که یکی است، و تنکیر مَوْعِظَةً وَ ذِکْرَى برای آن است که، موعظه انواع باشد، حق تعالی

نوعی از آن انواع خواست، و «۸» پندی و یاد کردی «۹» و یاد دادنی «۱۰» است مؤمنان را. وَقِيلَ لِلَّذِينَ لَا- يُؤْمِنُونَ اَعْمَلُوا، و بگو ای

محمّد اینکه کافران مصرّ بر کفر را: ----- (۱). سوره ص (۳۸) آیه ۸۴ و ۸۵. (۲).

اساس: نشاید، آج، بم، آز: شاید، به قیاس با نسخه مج، تصحیح شد. (۳). آج، بم، آز: مفعول، مل: مفعول له. (۴). همه نسخه بدلها:

قصه های. (۵). چاپ مرحوم شعرانی «ما» فی قوله. (۶). آج، آز: معنی. (۷). آج، بم، مل، مج، آز: دوم. [.....]

(۸). همه نسخه بدلها: در او. (۹). آج، آز: یاد کردنی. (۱۰). مج: یاد دادی. صفحه: ۳۵۴ اَعْمَلُوا عَلَى مَكَائِتِكُمْ، برکنی «۱» بر

تمکین «۲» و توانایی خود، یعنی مکنی «۳» آنچه توانی کردن، و اینکه بر سبیل تهدید و وعید است، و مراد نهی است یعنی مکنی، و

مثله قوله: ... اَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ «۴». اِنَّا عَامِلُونَ، که ما بخوایم «۵» کردن با شما آنچه سزای شماست، و اینکه اخبار است از آنچه خواهد

کردن با ایشان. وَ اَنْتَظِرُوا اِنَّا مُنْتَظِرُونَ، و انتظار کنی که ما منتظریم، یعنی شما انتظار کنی آن خبر را که ما می دهیم که ما منتظریم

آن را که شما می گویی و تهدید می کنی. و گفتند، معنی آیت آن است که گفت: شما هر چه خواهی [کنید] «۶» که ما ایمان طاعت

خدای خواهیم کردن، و توقع کنی و انتظار و پای داشت آن را که کرده باشی که ما منتظریم جزای عمل خود را. وَ لِلَّهِ غَيْبُ

السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، و خدای راست غیب آسمانها و زمین، یعنی هر چه در آسمانها و زمینها پوشیده باشد خدای داند، و مورد اینکه

هم وعید است. وَ اِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهُ، و کارها همه با او شود و مرجع و مال آن با او باشد. فَاعْبُدْهُ، او را پرست و توکل کن بر او،

امر است از خدای تعالی به عبادت و پرستش او، و توکل «۷» و اعتماد کردن «۸» بر او. وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ، و خدای تو غافل

نیست و ساهی از آنچه ایشان می کنند. اهل مدینه و ابن عامر و حفص و یعقوب خواندند: «تعملون» بالتاء علی الخطاب، از آنچه شما

می کنی، و باقی قرآء به «یا» خواندند علی الخبر عن الغائب. و نیز خلاف کردند در آن که خدای «۹» گفت: وَ اِلَيْهِ يُرْجَعُ «۱۰». جمله

قرآء خواندند: يرجع، به فتح «یا» و کسر «جیم»، مگر نافع و حفص که ایشان خواندند: به ضم -----

----- (۱). آج، مل، مج، آز: بکنید. (۲). آج، آز: تمکن. (۳). همه نسخه بدلها: بکنید. (۴). سوره فصلت (۴۱) آیه ۴۰. (۵).

آج، مج، آز: نخواهیم. (۶). اساس: ندارد، آج، آز: هر چه می‌خواهید می‌کنید، مل: هر چه می‌کنید، کنید، به قیاس با نسخه مج، افزوده شد. (۷). مل: و توکل علیه. (۸). مل: اعتماد کن. (۹). همه نسخه بدلها، بجز مج تعالی. (۱۰). همه نسخه بدلها الامر. صفحه: ۳۵۵ «یا» و فتح «جیم» علی ما لم یسم فاعله. قراءت اول: من رجع یرجع باشد، و قراءت دوم: من رجع یرجع «ا» و رجع هم لازم است و هم متعدی، و به مصدر فرق او پیدا شود که مصدر لازم رجوع باشد و مصدر متعدی رجع باشد. کعب الاحبار گفت: خاتمت توریت خاتمت سورت هود است، یعنی اینکه آیت- و الله اعلم و احکم «۲». تمت المجلده العاشرة من «۳» المجلدات العشرين و تتلوها سورة يوسف- علیه السلام «۴» [۲۰۲- ر]. (۱). آو، آج، بم، مل، آز باشد. [.....]

(۲). مل بالصواب. (۳). آو، آج، بم، مج، لب: تم الجزء العاشر من التفسیر و يتلوه فی الحادی عشر قوله سورة يوسف- علیه السلام. (۴). مل انشاء الله وحده العزيز، مج الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على خير خلقه محمد و الطيبين الطاهرين اجمعين قد وقع الفراغ من تحرير هذا التفسیر فی يوم الجمعة خامس و العشرين من شهر صفر سنة ثمان و خمسين و الف، به خط اضعف عباد الله غلام علی، اللهم اغفر لصاحبه و لکاتبه و لقارئه و لمن نظر فيه بفضلک و بکرمک و برحمتک یا ارحم الراحمين، تم. (۴). مل انشاء الله وحده العزيز، مج الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على خير خلقه محمد و الطيبين الطاهرين اجمعين قد وقع الفراغ من تحرير هذا التفسیر فی يوم الجمعة خامس و العشرين من شهر صفر سنة ثمان و خمسين و الف، به خط اضعف عباد الله غلام علی، اللهم اغفر لصاحبه و لکاتبه و لقارئه و لمن نظر فيه بفضلک و بکرمک و برحمتک یا ارحم الراحمين، تم.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جاهدوا بأموالکم و أنفسکم فی سبیل الله ذلکم خیر لکم إن کنتم تعلمون (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه

مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰ IR۹۰-

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده

است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

